



جلد دوم

تأثير عوامل اقتصادی

بر مناسبات سیاسی

(مجموعهء مقالات)

دوكتور نظيفه توخي

تأثير عوامل اقتصادى بر مناسبات سياسى

(مجموعهء مقالات)

جلد دوم

دوكتور نظيفه توخى

شناسنامهء کتاب

نام: تأثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی (مجموعهء مقالات)
جلد دوم

نویسنده: دوکتور نظیفه توخی

ویراستار و مدون: قاسم آسمایی

طرح روی جلد: Sean O'Sullivan

چاپ نخست: جون ۲۰۲۱

**The Impact of Economic Factors on Political
Relations**

Author: Dr. Nazifa Tokhi

Volume: ۲

Publishing hous: [www. lpskampprinting.nl](http://www.lpskampprinting.nl)

ISBN: ۹۷۸-۹۴-۶۴۲۱-۴۱۱-۶

فهرست

- عوامل ایجاد اتحادیه اروپا و انکشافات اخیر آن ۳۳۸
- خروج انگلستان از اتحادیه اروپا ۳۴۹
- پیامدهای خروج انگلستان از اتحادیه اروپا ۳۵۹
- جنگ تجاری و اهداف آن ۳۷۲
- جنگ اقتصادی و هدف از ایجاد آن چیست؟ ۳۸۸
- اقتصاد دیجیتال ۴۰۰
- بیت کوین یا پول دیجیتال «پول الکترونیکی» ۴۱۰
- تأثیرات حوادث، اتفاقات و تغییرات اقلیمی بر اقتصاد کشورها ۴۱۷
- بحران اقتصادی چگونه ظاهر می‌گردد، پیامدها و تأثیرات آن بالای اقتصاد کشورها ۴۳۲
- آیا جهان در آینده نزدیک بازهم با بحران اقتصادی مواجه خواهد گردید؟ ۴۴۳
- ناگزیری بحران اقتصادی در سال ۲۰۲۰، پیامدها و عواقب آن ۴۵۸
- پیدایش و ماهیت امپریالیزم و تنظیم سیستم پولی و مالی در سطح جهان ۴۷۱
- مونوپول (انحصار) اقتصادی دنیا توسط یک تعدادی از میلیاردرهای بزرگ در سطح جهان ۴۸۴
- تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه‌های سرمایه‌داران ۴۹۵
- علل زوال فارمیسیون‌های اجتماعی - اقتصادی و تشدید تضادهای موجود در آن ۵۰۵
- نظام سرمایه‌داری و نیولیبرالیسم ۵۲۲

- موجودیت تضادها در سیستم سرمایه‌داری و امپریالیزم..... ۵۳۴
- تضادها و توسعه طلبی سیستم سرمایه‌داری و امپریالیزم..... ۵۴۶
- سیاست دوگانه آمریکا در افغانستان و تأثیرات اقتصادی آن در کشور ۵۶۱
- کمک‌های جامعه جهانی به افغانستان، شیوه بکارگیری و پیامدهای آن ۵۷۳
- تأثیرات بحران کرونا بالای اقتصاد افغانستان و شیوه استفاده کمک‌های ۵۸۷
- جامعه جهانی بخاطر مبارزه علیه شیوع کرونا..... ۵۸۷
- وقایع و حوادث مهم اقتصادی سال ۲۰۲۰ میلادی..... ۶۰۰
- تعیین قیمت زمین و عوامل عمده‌گه در تعیین آن نقش دارد..... ۶۱۲
- زمین‌خواری یا غصب زمین‌های دولتی و ملکی بوسیله زورمندان و ۶۱۹
- جنگسالاران..... ۶۱۹
- وابستگی اقتصادی..... ۶۲۶
- عوامل وابستگی کشورهای کمتر توسعه یافته یا عقب نگهداشته شده ۶۳۸
- بخصوص افغانستان..... ۶۳۸
- انتقال مرکز ثقل اقتصادی جهان از غرب به شرق..... ۶۵۰
- مأخذ و منابع جلد اول و دوم..... ۶۶۵

عوامل ایجاد اتحادیه اروپا و انکشافات اخیر آن

بعد از جنگ جهانی دوم بایست در اروپا تغییراتی زیادی بوجود می‌آمد و کار وسیع بازسازی انجام می‌یافت که این کار خواهان همکاری مشترک میان کشورهای اروپایی بود. در آغاز، سازمان‌های مختلف ایجاد گردید که اولین آن سازمان ذغال سنگ و فولاد بود. این سازمان در سال ۱۹۵۱ به اساس پیمان پاریس بوسیله شش کشور فرانسه، آلمان غرب، ایتالیا و سه کشور بنلوکس^۱ (هالند، بلجیم و لوگزامبورگ) ایجاد گردیده و در سال ۱۹۵۲ مورد تطبیق قرار گرفت. از آنجایی که این پیمان برای ۵۰ سال بمیان آمده بود تا سال ۲۰۰۲ فعال بوده و بعداً حذف شد.

در سال ۱۹۶۷ به اساس پیمان روم سازمان انرژی اتمی و سازمان اقتصادی پا به عرصه وجود گذاشت. سازمان انرژی اتمی یک سازمان بین‌المللی است که استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی را تشویق و ترویج می‌نماید. و سازمان اقتصادی همانا سازمان بازار مشترک اروپایی است. بوسیله این سازمان‌ها داد و ستد تمام مواد و تجارت در میان کشورهای عضو آزادانه صورت می‌گرفت.

تمام کشورهای که عضو بازار مشترک بودند، عضویت سازمان ذغال سنگ و فولاد و سازمان انرژی اتمی را هم کسب می‌کردند. از همین سبب هر سه سازمان را باهم مدغم نمودند و اسم کشورهای مشترک‌المنافع را بالای آن گذاشتند. با ایجاد کشورهای مشترک‌المنافع همکاری‌های متقابل بین کشورهای عضو، توسعه یافت. طور مثال بطور آزادانه رفت و آمد اتباع در داخل کشورهای اتحادیه را می‌توان نام برد. از آنجایی که تعداد اعضاء کشورهای مشترک‌المنافع رو به افزایش بود در سال ۱۹۹۳ در پیمان ماستریخت (هالند) نام اتحادیه اروپایی را برایش انتخاب نمودند. مذاکرات

درین مورد در سال ۱۹۹۱ آغاز و در سال ۱۹۹۲ پیمان امضاء و از اول نوامبر ۱۹۹۳ مرعی الاجراء شد. قابل یادآوری است که در سال ۱۹۹۷ پیمان امستردام توسط ۱۵ عضو اتحادیه به امضاء رسید و به اساس آن اقدامات جدید بمنظور همگرایی بیشتر (پذیرش بیشتر کشورهای اروپایی) به عمل آمد.

اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴ با پذیرفتن ۱۰ عضو جدید از کشورهای اروپای شرقی توسعه یافته و اتحادیه ۲۵ کشوری را بوجود آوردند و بعداً در سال ۲۰۰۷ بلغاریا و رومانیا هم به اتحادیه پیوستند. در پیمان لیزابن در سال ۲۰۰۹ بعضی تغییرات در تشکیلات آن هم بوجود آمد.

پس از پایان جنگ سرد در دهه ۹۰ شاهد تحولات بسیار گسترده در اروپا و جهان گردیدیم. دیوار برلین برداشته شده و مرزبندی میان کشورهای اروپای شرقی و غربی کمتر شد. کشورهای بازار مشترک اروپا با فروپاشی سیستم سوسیالیزم در اروپای شرقی سیاست شانرا تغییر داده و همگرایی را در سیاست خارجی شان اولویت دادند. با امضای پیمان ماستریخت، اتحادیه اروپا تشکیل شد و جانشین کشورهای مشترک المنافع اروپا گردید. با ایجاد اتحادیه اروپا برای اولین بار مفهوم تبعه اروپایی بوجود آمد. همکاریها میان اعضاء اتحادیه در امور مالی، اقتصادی، سیاست خارجی، امور قضایی و امنیت داخلی کشورهای عضو افزایش یافت.

بزرگترین سمبول یکپارچگی اتحادیه اروپا پول مشترک شان یعنی یورو (€) در جهان است که از سال ۲۰۰۲ ابتدا در ۱۲ کشور عضو مورد استفاده قرار گرفت. ایجاد پول مشترک یورو در وحدت سیاسی و رشد اقتصادی اروپا کمک قابل ملاحظه نمود.

اتحادیه اروپا تا حال هفت مرتبه توسعه یافته و فعلاً تعداد آن به ۲۸ عضو می‌رسد و این کشورها تقریباً ۵۰۰ میلیون نفر نفوس دارند. از سال ۲۰۱۵

مذاکرات با یک‌عهده کشورهای دیگر هم بمنظور پذیرش آنها به عضویت اتحادیه اروپا جریان دارد.

قبل از به وجود آمدن یورو، دالر معتبرترین پول در جهان بود. ولی با وجود آمدن واحد پول مشترک اروپا، یورو روز به روز نقش وسیع‌تر را بخود اختصاص داد. اکنون نظام پولی جهان دو قطبی گردیده است.

اینکه واحد پول یک کشور در سطح بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد برای آن کشور منافع بزرگ را به همراه دارد. طور مثال در قسمت قرضه‌های خارجی با مصارف کمتر و معاملات تجاری‌تی.

نقش روز افزون یورو در معاملات اقتصادی باعث گردید که این واحد پولی رقیب بزرگ دالر محسوب گردد. فعلاً یورو نقش ارزنده را نسبت به دالر در جهان دارا می‌باشد.

با به جریان افتادن یورو، اروپا بسوی تشکیل یک بازار بزرگ مالی گام برداشت که در شرایط فعلی کشورهای عضو اتحادیه اروپا سهم قابل ملاحظه در تجارت جهانی دارند و از همین سبب بازار سرمایه اتحادیه اروپایی ظرفیت فراوان برای جذب سرمایه‌داران بین‌المللی دارد که می‌توان از طریق یورو، به امکانات سرمایه‌گذاری در جهان دست‌یابد.

گفته می‌توانیم سهم اتحادیه اروپا و امریکا در اقتصاد جهان و تجارت جهان تقریباً به یک اندازه است. نقش بیشتر واحد پولی اروپا در معاملات اقتصادی ضرر بزرگ به اقتصاد امریکا شمرده می‌شود.

پس سوال خلق می‌گردد که: آیا امریکا این همه خساره اقتصادی را که با بوجود آمدن یورو، بر منافع اش وارد گردید دست کم گرفته و آنرا نادیده می‌گیرد؟

آیا امریکا منحنیث کشور بزرگ سرمایه‌داری از نقش رهبری خود در امور اقتصادی جهان به نفع کشورهای اروپایی چشم پوشی خواهد نمود؟

امریکا از ابتدا تا بحال از موجودیت اتحادیه اروپا منحنیث یک قطب بزرگ مخالف، با موجودیت آن ناراضی بوده است.

زیرا امریکا به هیچ صورت از موجودیت یک قطب جدید بنام اتحادیه اروپا که باعث زیان اقتصادی و سیاسی وی گردیده، استقبال نکرده، اما در صدد آن خواهد بود تا آنرا به شکل از اشکال به سقوط مواجه سازد و یا نابود کند. با وجود اختلافاتی که داخل این اتحادیه وجود دارد و روز به روز بیشتر می‌گردد، آیا امکان دارد اتحادیه اروپا به زندگی اش ادامه دهد؟

با خصلتی که سیستم سرمایه‌داری و کشورهای صنعتی بزرگ دارند، آنها همیشه در تلاش اند تا رشد اعظمی اقتصادی داشته و کشورهای فقیر و یا عقب‌نگه‌داشته شده را تحت نفوذ شان داشته باشند.

الی دهه نود قرن گذشته کشورهای سرمایه‌داری (اروپای غربی، امریکا و جاپان) مشترکاً علیه دشمن مشترک شان یعنی کشورهای سوسیالیستی در رأس آن اتحاد جماهیرشوروی وقت مبارزه می‌کردند. بعد از فروپاشی سیستم سوسیالیستی در اروپای شرقی و تضعیف اتحاد شوروی سابق، سیاست شانرا تغییر دادند و کوشش همه جانبه نمودند تا با تلاش‌ها و راه‌های مختلف‌النوع این کشورها را به طرف جهان سرمایه‌داری جلب و بکشاند زیرا این عمل آنها از دو جهت برایشان مؤثر بود. در قدم اول آنها می‌توانستند دشمن ایدئولوژیک خویش را ضربه زده و نابود کنند و از جانبی کشورهای سرمایه‌داری بازار جدید اقتصادی برایشان دریافت نمایند که این عمل آنها، منافع بزرگ را برای جهان سرمایه‌داری فراهم نمود. برعلاوه اینکه کشورهای اروپای شرقی بازار خوب برای اموال و تولیدات جهان غرب بود، با سرانبر شدن تعداد زیاد مردم این کشورها در اروپای غربی، در حقیقت نیروی کار ارزان نصیب کشورهای صنعتی بزرگ غربی گردید.

در دهه نود قرن گذشته دیده می‌شود که کشورهای اروپایی به رشد اقتصادی قابل ملاحظه‌ی نایل گردیده و بازار اقتصادی وسیع‌تر دریافت می‌کند. در حقیقت با فروپاشی کشورهای اروپای شرقی، کشورهای بزرگ صنعتی (اروپای غربی) بازار فروش تولیدات، منابع موادخام، ساحات سرمایه‌گذاری و نفوذ سرمایه بیشتر بدست آوردند. از جهت دیگر پول مشترک اتحادیه اروپایی هم منحیث سمبول یک پارچه‌گی اروپا در جهان در وحدت سیاسی و رشد اقتصادی کشورهای عضو اتحادیه اروپایی کمک قابل ملاحظه نمود که ازین پیشرفت و موفقیت اتحادیه اروپایی بعضی از کشورهای بزرگ صنعتی (چون امریکا) چندان خوشنود نگردید زیرا سیستم جهانی سرمایه‌داری همه قوانین و تضادهای طرز سرمایه‌داری تولید را در خود انباشته است. یا به عبارۀ دیگر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تضادهای بخصوص خود را دارد: تضادها در داخل خود کشور و تضادها میان کشورهای سرمایه‌داری.

در عصر حاضر سیستم سرمایه‌داری وارد مرحله پیشرفته‌تر خود گردیده است که بنام سرمایه‌داری انحصاری یاد می‌گردد. انحصارات عبارت از شکل جدید سرمایه‌داری بوده، تراکم سرمایه یعنی نتیجۀ پیشرفت نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری می‌باشد. علاوه بر آن تسلط انحصارات به معنی حاد شدن بیشتر تضادها بین نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی است. بزرگترین گروه‌های انحصاری که در مراکز امپریالیستی جهان واقع بوده و در ده‌ها کشور آسیا، افریقا، امریکای لاتین و درین اواخر هم کشورهای اروپای شرقی صدها شعبه دارند و در مجموع محصولات اساسی را تولید و تمام کشفیات اساسی و اختراعات را انحصار می‌نمایند. آنها منابع اساسی موادخام و بازار فروش را در دستان خود نگه می‌دارند و عملاً تمام وسایل پولی جهان سرمایه‌داری را کنترل می‌نمایند.

با ایجاد اتحادیه اروپا، قدرت و توانمندی کشورهای عضو اتحادیه منحیث بخشی از کشورهای سیستم سرمایه‌داری از نظر سیاسی و اقتصادی

توانمند و بزرگتر گردید که این توانمندی و بزرگ شدن کشورهای اروپایی بخصوص با بوجود آمدن پول واحد "یورو" ضربه بزرگ به منافع کشورهای بزرگ صنعتی - سرمایه‌داری خارج از اتحادیه محسوب می‌گردد.

به اساس خصلتی که این سیستم اقتصادی دارد، آنها نمی‌توانند این ضربه بزرگ اقتصادی را دست کم گیرند. بناءً زود و یا دیر باید دست به عمل می‌شدند.

ضریات اقتصادی که به کشورهای اروپایی به این ارتباط وارد گردید، در قدم اول دو بحران سنگین کریدت و پول اروپا یکی پی دیگر بود که این بحران‌ها، اقتصاد این کشورها را کوچکتر ساخته و چند سال مانع پیشرفت اقتصاد این کشورها گردید. در اثر بحران پول یورو در سال ۲۰۱۰، اتحادیه اروپا نزدیک به فروپاشی بود که این بحران در اثر قروض هنگفت کشورهای چون یونان، اسپانیا، ایرلند و ایتالیا آغاز گردید در جریان این سال از اعتماد بالای پول مشترک اروپا (یورو) کاسته شد زیرا تعداد بیشتر این کشورها با قروض هنگفت و کسر بودجه فوق‌العاده زیاد مواجه بودند که این پروسه اتحادیه اروپا را به فروپاشی نزدیک می‌ساخت اما با مداخله متباقی اعضاء اتحادیه اروپا و گرفتن تدابیر بی‌نهایت شدید (صرفه جویی در ساحات مختلف) همچنان به دست آوردن قروض و کمک‌های بین‌المللی توانستند تا این کشورها را از حالت سقوط نجات داده، ارزش پول یورو را دوباره ثابت سازند و مانع فروپاشی اتحادیه اروپایی در آن زمان گردند.

رهبران کشورهای اتحادیه اروپایی در آن زمان معتقد بودند که با روی دست گرفتن برنامه جدید یعنی کنترل مرکزی، بودجه این کشورها بطور جدی باید عملی گردد. در حقیقت این برنامه کوششی بود که اروپا را از بحران پولی نجات دهد. این برنامه از جانب آلمان و فرانسه نیز تأکید گردید در حالی که انگلستان منحيث کشور نیرومندتر با این برنامه مخالف بود. رهبران کشورهای اروپایی و رئیس بانک مرکزی اروپا به این پلان خوشبینانه نگریسته و امیدوار بودند که این پلان از وقوع بحران‌های اقتصادی بعدی

جلوگیری خواهد کرد. طور مثال: قرض کشور آلمان در اخیر سال ۲۰۱۳ به ۷۷،۳ فیصد می‌رسید. ایتالیا که در سال ۲۰۰۸ با بحران پولی مواجه گردیده بود، کمیسیون اروپایی این کشور را به بازسازی اقتصادی مشورت داد.

هرگاه سال‌های اول اتحادیه اروپا را با ده سال بعدی مقایسه نمایم تولید ناخالص ملی در کشورهای اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۷ پی‌نهایت رشد نمود (۶،۳ فیصد) بعد از آن این رشد آهسته آهسته کمتر گردید. در سال ۲۰۰۸ رشد آن غیر قابل ملاحظه بود، در سال ۲۰۰۹ به اندازه ۰،۲ فیصد کاهش یافت، در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ رشد آن به ۲ فیصد و ۱،۷ فیصد رسید. در سال ۲۰۱۴ تولید ناخالص ملی تمام ۲۸ کشور عضو اتحادیه اروپا به ۱۳،۹۵۸ میلیارد یورو می‌رسید.^۲

بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۷، رشد اقتصادی حقیقی اروپا با افزایشی قابل توجه نسبت به رشد ۱،۸ فیصدی سال ۲۰۱۶ به ۲،۸ فیصد رسید. بخش عمده این رشد اقتصادی تحت تأثیر تقویت تقاضای داخلی بوده است که ورود پناهندگان درین رشد نقش برجسته داشت. سرانجام رشد اعتبارات این منطقه نیز روند مثبت یافت، موضوع که نقش ارزنده در تقویت سودآوری بانک‌های اروپایی دارد. رشد اقتصادی این اتحادیه در سال ۲۰۱۸ به ۶،۲ فیصد می‌رسید. به گزارش صندوق بین‌المللی پول، رشد اقتصادی اروپا در سال ۲۰۱۹ به ۲،۲ فیصد پیش‌بینی گردید.^۳

وضع امنیتی اروپا طی سال‌های اخیر هم تأثیر منفی بالای اتحادیه اروپا گذاشت. با ورود پناهندگان، تعدادی قابل ملاحظه از افراد گروه‌های تروریستی هم داخل اتحادیه اروپا گردیدند که این خود باعث تشویش و نگرانی مردم و حکومت داران این کشورها گردید. که مثال برجسته آن از حوادث پاریس در نوامبر سال ۲۰۱۵ و حوادث ماه مارچ سال ۲۰۱۶ بلجیم می‌توان یاد آورد.

حوادث پاریس و بلجیم بیانگر این امر است که گروه‌های تروریستی به سادگی در شهرهای اروپایی می‌توانند نفوذ کنند و به حملات تروریستی دست بزنند. این خود بیان می‌کند که اروپا به بحران امنیتی مواجه است. هر عضو اتحادیه مؤظف است در قدم اول از اتباع خود حفاظت نماید. اتحادیه اروپا برای احیای اعتبار خود، به اساس اظهارات مسئول بخش آسیا در اتحادیه اروپا، باید توجه به سه نکته اساسی نماید.

۱. تأمین امنیت مرزها و تعیین قوانین دقیق برای زندگی کردن و سفر در داخل کشورهای اروپایی.

۲. تقویت فرهنگ‌های مختلف از طریق آموزش و ایجاد زمینه‌های کار، تا مطمئن گردد که اروپا به پایگاه ترویج و تقویت تروریسم مبدل نمی‌گردد.

۳. اجتناب از مداخله در امور کشورهای شرق میانه و تلاش برای تبدیل آنها به کشورهای شبیه غرب و تأمین منابع اولیه تروریستها است.

سرازیر شدن سیل پناهنده‌گان کشورهای جنگ زده تأثیر منفی دیگر بر اتحادیه اروپایی بجا گذاشت. ۲۸ عضو اتحادیه اروپا سیاستی را که در آغاز در ارتباط پذیرش پناهنده‌گان اتخاذ نموده بودند در عمل واضح گردید که موفقانه نبوده است. از همین جهت بعضی از کشورهای عضو دوباره می‌خواهند به سیستم گذشته برگردند و سرحدات خود را کنترل و یا مسدود نمایند. در حقیقت اروپای که یک ایدآل، یک اروپای بدون سرحدات بود، با سیاست آنها در قبال پناهندگان خدشه دار گردید. چنین یک اروپا در شرایط موجود، با موجودیت جنگ‌ها، با داخل شدن هزاران پناهنده جهت زندگی با امن و خوب امکان ندارد. به هر اندازه که سرحدات بسته و کنترل شدید صورت گیرد بازهم کشورهای جنگ زده و کشورهای ناامن راهی این قاره می‌گردند.

به همین خاطر بحران پناهنده‌گان به یکی از پرابلم‌های اساسی اتحادیه اروپا

مبدل گردید. زیرا تعدادی از کشورها مثلاً پولند و هنگری مخالف پذیرش پناهجویان اند. در حالی که آلمان در ابتدا سرحدات کشورش را باز نموده و پناهندهگان سیل آسا وارد این کشور شدند که بعد از انتقادات کشورهای عضو اتحادیه اروپا دوباره سرحدات را مسدود نمودند. با روی دست گرفتن اقدامات جدید کشورهای اروپای شرقی و یونان با سبیلی از پناهندگان مقابل شدند، این موضوع باعث اختلافات میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا گردید زیرا اکثر این کشورها طرفدار پذیرش پناهندهگان نیستند. این اختلاف نظرها بین کشورهای عضو اتحادیه در حقیقت یک زنگ خطر دیگر برای اتحادیه اروپا است.

آقای دونالد ترامپ در یکی از سخنرانی‌هایش بحران پناهندهگان را در اروپا نگران کننده شمرد. وی اظهار نمود که این پروسه احتمال فروپاشی اتحادیه اروپا را نزدیکتر می‌سازد. وی سیاست خانم انجلا مرکل صدراعظم آلمان را مسئول این بحران دانست. در سال ۲۰۱۶ تقریباً بیشتر از یک میلیون پناهنده صرف داخل کشور آلمان شدند.

سرازیر شدن پناهندگان در همه کشورهای اتحادیه اروپایی بخصوص اروپای جنوبی باعث تشویش و نگرانی مردم این کشورها گردید زیرا آنها ناراحت بودند که مبادا مناطق آنها به مکانی مبدل گردد که هزاران پناهنده در آن جاها بودوباش پیدا کنند و در نهایت هویت اصلی اروپا و این مناطق به مخاطره مواجه گردد. کشورهای اتحادیه اروپا به این عقیده هستند که تمام مسئولیت نباید متوجه یک یا دو کشور گردد بلکه همه کشورهای اتحادیه اروپا سهم قابل ملاحظه ایفاء کنند. اما بعضی از این کشورها با این نظر مخالفت نمودند. حتی سوال طرح می‌گردید که آیا این کشورها در اتحادیه اروپا حاضر اند، بمانند و یا آنرا ترک خواهند نمود. مثال برجسته آن انگلستان است.

یونکر رئیس کمیسیون اروپایی درین مورد اظهار داشت: تاریخ عملکرد خانم مرکل را تقدیر و ستایش خواهد کرد.

باز نمودن سرحدات آلمان که باعث سرازیر شدن موج پناهنده‌گان گردید، تأثیرات منفی بالای ساحات اقتصادی و اجتماعی کشورهای اروپایی بجا گذاشت. احزاب راستی کشورهای اروپایی و هم تعداد از مردم اروپا مخالف پذیرش پناهنده‌گان، بخصوص پناهنده‌گان کشورهای اسلامی بودند. زیرا به نظر آنها پناهنده‌گان این کشورها، تأثیر منفی بالای فرهنگ کشورهای اروپایی بجا می‌گذارد. همچنان تعدادی به این عقیده بودند، سیاستی را که خانم مرکل در قبال بازگذاشتن سرحدات و پذیرش پناهنده‌گان روی دست گرفت، امکان زیاد موجود است که تأثیرات منفی بالای اتحادیه اروپا بجا بگذارد.

ولی از آنجایی که کشورهای اتحادیه اروپا اشد ضرورت به کارگران بیرون مرز دارند، بر علاوه پناهنده‌گان کشورهای جنگ زده سالانه هزاران کارگر از کشورهای خارج از اتحادیه، بخصوص کشورهای اروپای شرق جهت کار داخل کشورهای اتحادیه اروپا می‌گردند. استخدام این کارگران در داخل اتحادیه اروپا با مزد پائین و بدون حقوق اضافی (حق تقاعد، حق بیمه و غیره) صورت می‌گیرد که از حاصل کار آنها منفعت بزرگ بدست می‌آورند

موضوع عمده که ضربه شدید بر اتحادیه اروپا وارد خواهد کرد، خروج انگلستان از اتحادیه اروپا است. چنانچه دونالد توسک، رئیس شورای اروپایی در یک نشست سران کشورهای عضو اتحادیه هوشدار داد که بحران پناهجویان در اروپا و همچنان پلانی که انگلستان بخاطر خروج از اتحادیه اروپا دارد، خطری بزرگ برای اتحادیه اروپا خواهد بود. طوری که آقای توسک اشاره نموده است در شرایط فعلی مهم ترین مسئله انگلستان است. اما از تاریخچه این اتحادیه بر می‌آید که این اتحادیه از زمان بدو آن مشکلات و پرابلم‌های مختلف داشته است که گاهی سطحی و گاهی هم بغرنج بوده است. هرگاه از ابتدا تا امروز این مسئله را بررسی کنیم دیده می‌شود که کشور انگلستان برای اتحادیه اروپایی اهمیت بسزا دارد. طور مثال لندن یکی از شهرهای مهم تجارتي بعد از نیویورک است. انگلستان از

ابتدا هم حاضر نبوده که جز کشورهای شنکن باشد در آن زمان این موضوع اروپا را متزلزل ساخته بود. چون انگلستان منحیث کشور بزرگ تجارتي و مالی که از طریق بانک‌های که درین کشور موجود اند مبادلات مالی و تجارتي صورت می‌گیرد به همین منظور اروپا با بودن انگلستان در اتحادیه اروپایی اهمیت خاص قایل است در حالی که اکثریت مردم این کشور نمی‌خواهند که کشورشان عضو اتحادیه اروپا باقی بماند زیرا مردم این کشور به این عقیده هستند که پرابلم‌های موجود اتحادیه اروپا مربوط آنها نبوده و هم نمی‌خواهند درین پرابلم‌ها شامل گردند. مردم این کشور از ابتدا تا حال چندین مرتبه خواستار خروج کشورشان ازین اتحادیه گردیده اند. گرچه آقای دیوید کامرون صدراعظم وقت انگلستان طرفدار خروج انگلستان از اتحادیه اروپایی نبود ولی با آنهم موضوع خروج انگلستان از اتحادیه اروپایی را به همه پرسی همه گانی راجع ساخت که در نتیجه رأی‌گیری، به خروج انگلستان از اتحادیه اروپا فیصله به عمل آمد.

هالند، ۵ مارچ ۲۰۱۹

^۱ Benelux

^۲ بی بی سی فارسی، بحران مالی اروپا از کجا آغاز شد؟، ۱۰ اکتوبر ۲۰۱۲

^۳ روزنامه دنیای اقتصاد، چشم‌انداز ۲۰۱۸ اقتصاد اروپا، ۲۷ ثور ۱۳۹۷

خروج انگلستان از اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا از بزرگترین اتحادیه‌های است که با اهداف متعدد سیاسی، فرهنگی، امنیتی و اقتصادی ایجاد گردید. از مهم‌ترین اهداف اقتصادی این اتحادیه، چاپ یک واحد پولی مشترک بین کشورهای عضو بود تا بتواند در بازار تجارت جهانی با دلار مقابله نماید.

کشورهای عضو اتحادیه با توافق هم، یک واحد پولی به نام (یورو)، پول مشترک بین کشورهای عضو به میان آوردند. یورو، جایگاه چشم‌گیری در مبادلات جهانی پیدا نمود، اما هیچگاه نتوانست جای دلار را در تجارت جهانی اشغال نماید، یکی از عمده‌ترین عواملی که ارزش دلار را در بازار تجارت جهانی اینگونه ثابت و بی‌رقیب نگه داشته است، بازار انرژی، بخصوص بازار نفت است.

اتحادیه اروپا با ایجاد یورو توانست آنرا به دومین پول با اعتبار در جهان معرفی نماید. علاوه بر آن نقش صنایع مدرن کشورهای اروپایی و کلب‌های فوتبال در اعتباردهی این پول هم بی‌نهایت اثرگذار بود. گرچه کشورهای عضو اتحادیه اروپا دارای ساختارهای اقتصادی مشابه‌اند، اما با آنهم تولید ناخالص داخلی، درآمد سرانه، سطح اشتغال و بیکاری در این کشورها یکسان نیست.

اقتصاد کشورهای اروپای غربی مثل فرانسه، آلمان و انگلستان که کشورهای بزرگ صنعتی‌اند، با کشورهای چون اسپانیا، پرتغال و یونان که درآمد اقتصادی‌شان بیشتر وابسته به خدمات رستوران و توریسم می‌باشد، متفاوت است. اتحادیه اروپا از بدو تأسیس، برای کشورهای عضو این اتحادیه سهولت‌ها و مزایای فراوان بوجود آورد که مهم‌ترین آن آزادی اشتغال، لغو محصولات گمرکی، رفت و آمد آزاد و عدم نیاز به ویزه برای شهروندان کشورهای عضو بود.

کشورهای بنیان‌گذار این اتحادیه آلمان، فرانسه، هلند و بلجیم بودند، بعداً سایر کشورهای اروپایی نیز به این اتحادیه پیوستند.

اتحادیه اروپا در سال‌های اول، پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشت و اکثر مواد توافقنامه را عملی نمود، اما این موفقیت زیاد دوامدار نبود. بحران‌های مالی یونان، اسپانیا، پرتغال و ایتالیا، مانع پیشرفت‌های آن گردید. بحران‌های اقتصادی در این کشورها هر سال افزایش می‌یافت و به اساس توافق کشورهای عضو، اعضاء همه ساله مبلغی را برای جبران کسر مالی به این کشورها مساعدت می‌کردند که بیشترین فشار را آلمان، فرانسه و انگلستان بدوش می‌کشیدند.

اتحادیه اروپای امروز، ادامه دهنده «سازمان زغال‌سنگ و فولاد اروپا» است، نهادی که بوسیله شش کشور فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، بلجیم، لوکزامبورگ و هلند در سال ۱۹۵۱ ایجاد گردید.

انگلستان دو بار در دهه ۶۰ میلادی تقاضای عضویت در این نهاد را کرد و هر دو بار مارشال دوگل، رئیس‌جمهور فرانسه این درخواست را وتو کرد. بلاخره در سال ۱۹۷۳ سومین درخواست عضویت انگلستان پذیرفته شد. دو سال بعد انگلستان یک همه‌پرسی در این باره برگزار کرد و ۶۷ فیصد رأی دهنده‌گان به عضویت در آن رأی موافق دادند.

خانم مارگرت تاچر در همه‌پرسی سال ۱۹۷۵ طرفدار پیوستن انگلستان به جامعه اروپا بود. در رفراندوم ۱۹۷۵ مارگرت تاچر که بعداً صدراعظم انگلستان شد با پوشیدن جاکتی با بیرق کشورهای دیگر جامعه اروپا، به نفع عضویت درین سازمان تبلیغ می‌کرد. ولی ۱۵ سال بعد، در آخرین روزهای وظیفه اش به صفت صدراعظم به منتقد سرسخت اروپا تبدیل شده بود.

این تغییر عقیده خانم تاچر نماد بیرونی یک تناقض جدی در داخل حزب

محافظه کار و تا حدی کل جامعه انگلستان بود. حزبی که از نظر اقتصادی طرفدار تجارت آزاد بوده ولی از نظر سیاسی، تشویش حاکمیت ملی باعث می‌شد به اتحادیه اروپا بدبین باشد. اتحادیه قوانین و دستورالعمل‌های را که تصویب می‌کند، همه کشورهای عضو باید آنرا اجراء کنند.

در سه دهه گذشته انگلستان بارها در برابر طرح‌های نزدیکتر کردن اتحادیه مقاومت کرده و در موارد زیادی توانسته خود را مستثنی قرار دهد.

یکی از مثال‌های برجسته آن، بعد از رویکار آمدن پول واحد اروپا، اخذ گرفتن معافیت انگلستان و دنمارک، منحیث اعضاء وقت اتحادیه، از پیوستن به این پول بود.

مثال عمده دیگر، نه پیوستن انگلستان به پیمان شینگن است که امکان گرفتن ویژه از یک کشور، مسافرت به ۲۵ کشور دیگر را فراهم می‌کرد. انگلستان در امور قضایی و مهاجرتی هم متفاوت از بقیه اعضاء اتحادیه اروپا عمل می‌کرد.

بهمین شکل زمانی که اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۵ با بحران ورود بیش از یک میلیون مهاجر مواجه شد و تصمیم گرفته شد که آنها را بین کشورهای عضو تقسیم کنند، انگلستان از این سهمیه‌بندی مستثنی ماند.

همین استثنائات و کنار کشیدن‌ها سبب شده انگلستان در بعضی از تصمیم‌گیری‌های مهم به کنار گذاشته شود، مردم و سیاستمداران این کشور هم احساس وابسته گی کمتری به اتحادیه اروپا داشته باشند.

انگلستان از ابتدا هم حاضر نبوده که جز کشورهای شنگن باشد در آن زمان این موضوع اروپا را متزلزل ساخته بود از آنجایی که انگلستان منحیث کشور بزرگ تجارتي و مالی، از طریق بانک‌های که درین کشور موجود اند مبادلات مالی و

تجارتی بزرگ را انجام می‌دهد، بناءً بودن انگلستان در اتحادیه اروپا حایز اهمیت خاص برای اروپا است در حالی که اکثریت مردم این کشور نمی‌خواهند که کشورشان عضو اتحادیه اروپا باقی بماند. مردم این کشور از ابتدا تا حال چندین مرتبه خو استار خروج کشور شان ازین اتحادیه گردیده اند.

چنانچه قبلاً ذکر گردید آقای دیوید کامرون صدراعظم پیشین انگلستان گرچه مخالف خروج کشورش از اتحادیه اروپا بود ولی بازهم وعده داده بود که در صورت پیروزی حزبش (حزب محافظه‌کار) در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۵، عضویت انگلستان در اتحادیه اروپا را به همه‌پرسی بگذارد تا یک تصویر واضحتر به ارتباط سرنوشت کشورش داشته باشند و هم سرمایه‌گذاران خواهان همه‌پرسی بودند زیرا این حالت نامعلوم برای آنها و سرمایه‌گذاری شان زیان‌آور بود.

در ۲۳ جون ۲۰۱۶ یک همه‌پرسی در باره ادامه عضویت انگلستان در اتحادیه اروپا برگزار شد که در آن ۱۷,۴ میلیون نفر (۵۱,۹ فیصد رأی‌دهندگان) به خروج و ۱۶,۱ میلیون نفر (۴۸,۱ فیصد) به ماندن این کشور در اتحادیه اروپا رأی دادند.^۱

مردم دلایل مختلفی برای رأی دادن به برگزیت داشتند. متوقف کردن مهاجرت آزادانه از کشورهای دیگر عضو اتحادیه به انگلستان، پس گرفتن اختیار کامل تدوین قوانین و استانداردها، توقف پرداخت حق عضویت سالانه و داشتن اختیار عقد قراردادهای تجارت آزاد با کشورهای دیگر دنیا از جمله دلایلی است که طرفداران خروج منحیث فواید برگزیت ذکر می‌کنند.

پس از یک ونیم سال مذاکره میان دولت انگلستان و اتحادیه اروپا هردو جهت در ماه نوامبر ۲۰۱۸ بر سر یک متن ۵۸۵ صفحه‌ای به توافق رسیدند. این توافقنامه منحیث یک عهدنامه بین‌المللی برای اجراء باید به تصویب پارلمان انگلستان و پارلمان اروپا می‌رسید.

ولی پارلمان انگلستان در ۱۵ جنوری ۲۰۱۹ با ۲۰۲ رأی موافق در برابر ۴۳۲ رأی مخالف این توافقنامه را رد کرد و بلاخره بتاريخ ۱۲ مارچ ۲۰۱۹ بازهم طرح خانم ترزا می با ۳۹۱ رأی مخالف در برابر ۲۴۲ رأی موافق دوباره رد گردید.

البته توافقنامه خروج چه به تصویب نهایی برسد چه نه، انگلستان قرار است ۲۹ مارچ ۲۰۱۹ اتحادیه اروپا را ترک کند مگر اینکه پارلمان برای به تأخیر انداختن این خروج به نتیجه برسد و توافق کمیسیون اروپایی را بدست آورد.

جناح‌های سیاسی مختلف به دلایل متفاوتی علیه توافقنامه رأی دادند. حزب کارگر یعنی حزب اصلی مخالف دولت، و نیز نماینده‌گان طرفدار ماندن انگلستان در اتحادیه اروپا معتقد اند که خروج از اتحادیه اروپا طبق این توافقنامه برای اقتصاد انگلستان مضر است.

همچنان، هواداران سرسخت برگزیت معتقد اند که این توافقنامه کنترل کامل همه امور را به انگلستان برمی‌گرداند و بخصوص مرز ایرلند شمالی، سبب می‌شود انگلستان برای همیشه وابسته به اتحادیه اروپا بماند.

برای ترک اتحادیه اروپا، انگلستان باید به اساس «ماده ۵۰» پیمان لیزابن درخواست رسمی خروج اش را اعلام می‌کرد. بلاخره این درخواست، در ۲۹ مارچ ۲۰۱۷ ارائه گردید.

طبق ماده ۵۰، دو سال بعد از این درخواست، یعنی ۲۹ مارچ ۲۰۱۹ عضویت انگلستان در اتحادیه اروپا به پایان می‌رسد. اما اگر انگلستان درخواست کند مدت مذاکرات تمدید شود و تمام ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا با آن موافقت کنند، تاریخ برگزیت می‌تواند تغییر کند.^۲

به اساس حکم محکمه اروپایی، انگلستان می‌تواند پیش از موعد خروج، درخواستش

را به صورت یک‌جانبه پس بگیرد و برای ماندن، نیازی به تأیید دیگر اعضا ندارد. تنها شرطش این است که تصمیم به ماندن در اتحادیه «به شیوه دموکراتیک» گرفته شده باشد، مثلاً این موضوع به تصویب پارلمان انگلستان رسیده باشد یا در یک همه‌پرسی دیگر، مردم انگلستان به ماندن رأی داده باشند. اگر هیچ اقدامی صورت نگیرد، انگلستان بدون توافقی در مورد خروج، از اتحادیه اروپا بتاريخ ۲۹ مارچ ۲۰۱۹ خارج می‌شود. که این امر، ضربهء شدید به اقتصاد انگلستان وارد خواهد نمود.

در طول چهار دهه عضویت انگلستان در اتحادیه اروپا، اقتصاد، قوانین و جامعه انگلستان عمیقاً به این اتحادیه گره خورده است. در توافقنامه خروج بایست سه مطلب روشن گردد:

- اندازه قروض انگلستان به اتحادیه اروپا
- حقوق انگلیسی‌های که به کشورهای دیگر عضو اتحادیه اروپا مهاجرت کرده‌اند و نیز حقوق اروپایی‌های که به انگلستان مهاجرت نموده‌اند
- وضعیت مرز ایرلند شمالی و جمهوری ایرلند.

طبق این توافقنامه، پس از خروج، یک دوره تقریباً دو ساله «گذار» آغاز می‌شود که در آن وضعیت فعلی روابط تجاری حفظ می‌شود تا هر دو طرف بتوانند در باره امضای یک پیمان تجارت آزاد مذاکره کنند. دو طرف در کنار توافقنامه خروج، یک «بیانیه سیاسی» مشترک هم امضاء کرده‌اند که از نظر حقوقی الزام‌آور نیست و هدفش اعلام خو استه‌های دو طرف در روابط شان پس از برگزیت است. البته اصلاح توافقنامه به تأیید سران ۲۷ کشور عضو اتحادیه نیاز دارد. ایرلند شمالی در کنار انگلستان، ولز و اسکاتلند، بریتانیا را تشکیل می‌دهد.

جمهوری ایرلند عضو اتحادیه اروپا است و پس از برگزیت، مرز بین این کشور و ایرلند شمالی (که بخشی از انگلستان است) به یک مرز خارجی اتحادیه اروپا تبدیل

می‌شود. در حال حاضر این مرز نامرئی است، به این معنی که هیچگونه تجهیزات یا بسته‌های کنترل سرحدی و گمرکی در مرز دو کشور وجود ندارد.

انگلستان و جمهوری ایرلند می‌خواهند این مرز را پس از برگزیت هم به همین شکل نگهدارند. برای این کار، تدابیری در توافقنامه خروج در نظر گرفته شده که به «حصار» معروف است، ولی این بخش توافقنامه در انگلستان جنجال برانگیز شده است.

برگزیت رشد اقتصادی انگلستان و اتحادیه اروپا را می‌تواند بطلی سازد، اتحادیه‌ای که بزرگترین بلاک اقتصادی جهان است. چنین اتفاقی می‌تواند در کوتاه‌مدت و طولی‌مدت روی اقتصاد جهان و حتی قیمت نفت تأثیر بگذارد.

برعلاوه برگزیت از یک طرف وزن اتحادیه اروپا در معادلات جهانی را می‌تواند کمتر کند و از جانب دیگر ممکن است مواضع انگلستان در دیپلماسی و مناقشه‌های بین‌المللی، به امریکا نزدیکتر شود.

انگلستان در کنار آلمان و فرانسه نقش کلیدی در مذاکرات هسته‌ای با ایران بازی کرد با وجود همه اینها، خروج انگلستان از اتحادیه اروپا در دسرهای فراوانی برای اتحادیه اروپا ایجاد می‌کند.

سه‌میه خالص انگلستان به اتحادیه اروپا سالانه تقریباً ۹ میلیارد پوند (۱۰ میلیارد یورو) است و بعد از برگزیت، یا متباقی اعضاء باید پول بیشتری بپردازند یا اتحادیه اروپا باید مصارف و پروژه‌هایش را کاهش دهد.^۲

از نظر سیاست بین‌المللی هم اتحادیه اروپا با حضور انگلستان توانسته است در بسیاری از مسایل بین‌المللی مثل مناقشه هستوی ایران، نقشی کلیدی بازی کند. اگر انگلستان بعد از خروج از اتحادیه اروپا به امریکا نزدیکتر شود، امکان دارد جایگاه

و نقش جهانی اتحادیه اروپا تضعیف گردد.

از جانب دیگر، خروج موفقانه انگلستان از اتحادیه اروپا می‌تواند احزاب و جنبش‌های اروپا ستیز در کشورهای دیگر عضو را تشویق کند که این گزینه را جدی بگیرند و یا بخواهند تعقیب نمایند. طوری که دیده می‌شود محبوبیت چنین احزابی در سال‌های اخیر در کشورهای اروپایی رو به افزایش است.

برعلاوه، اتحادیه اروپا جداً نگران عواقب منفی برگزیت برای اقتصاد و سیاست جمهوری ایرلند است، یگانه عضو اتحادیه اروپا که با انگلستان مرز زمینی دارد. مرزی که باز و نامرئی نگهداشتن آن یکی از پرابلم‌های اصلی در پروسه برگزیت است.

در کنار همه این زیان‌ها، خروج انگلستان ممکن است کار را برای اتحادیه اروپا در آینده آسان‌تر سازد. بعد از خروج انگلستان، کشورهای اروپای شرق مثل هنگری، پولند و جمهوری چک که منتقد جدی روند افزایش تأثیر و دخالت اتحادیه اروپا در امور اعضا هستند، بزرگترین متحد‌شان را از دست می‌دهند.

در عدم موجودیت انگلستان، آلمان و فرانسه می‌توانند نقش بیشتری در رهبری اتحادیه اروپا بازی کنند و کارگسترش اتحادیه به شرق و نیز ادغام بیشتر اتحادیه اروپا آسان‌تر شود. به عبارت دیگر خروج انگلستان، اتحادیه اروپا را یکدست‌تر می‌کند و ممکن است راه تشکیل «اتحادیه‌ای هر چه نزدیکتر» هموارتر شود. ولی اگر این نهاد به سمت افزایش قدرتش پیش برود، ممکن است شاهد واکنش شدیدتر جریان‌های منتقد در کشورهای عضو باشیم.

مردم انگلستان به دودلیل می‌خواهند اتحادیه اروپایی را ترک نمایند: علت اولی مسئله مهاجرت است زیرا به اساس قوانین اتحادیه اروپا شرایط کار و مهاجرت برای تمام اعضا یکسان است. یعنی یک شهروند "لتوانیا" به آسانی و بدون کدام

مشکل و یا ممانعت می‌تواند در انگلستان اقامت نموده و کار پیدا کند که این امر باعث بیکاری تعداد زیادی از اتباع انگلیسی که شدیداً باعث نارضایتی آنها شده است، می‌گردد.

مسئله دوم موضوع فرهنگی - اجتماعی است. انگلیس‌ها از ابتدا هم خود را جزیره‌ای چسبیده به اروپا می‌دانست، نه عضوی از اروپا. سیاست‌های لندن همیشه با واشنگتن تنظیم می‌شود، نه با بروکسل. در مجموع انگلیسی‌ها از اینکه فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها تصمیمی بگیرند و اینها مجبور به انجام آن شوند، ناراضی بودند.

پس از مشخص شدن نتایج رأی‌گیری و خروج انگلستان از اتحادیه اروپایی، ارزش پول رسمی این کشور (پوند) سقوط کرد. هم اکنون هر پوند انگلستان برابر با ۱،۵۳۰،۵۱۳ دلار آمریکا است که بیانگر سقوط ۱۰ فیصدی است، رویدادی که از سال ۱۹۸۵ تاکنون بی‌سابقه بوده است.

قیمت نفت نیز در بازارهای جهانی سقوط کرده و نفت خام برنت با ۲،۵ فیصد کاهش قیمت مواجه شد.

کشور انگلستان بعد از آلمان، دومین اقتصاد بزرگ در اتحادیه اروپا است و در کنار فرانسه، یکی از دو کشور دارای تسلیحات هستوی و حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل است.

خروج انگلستان از اتحادیه اروپا، قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی این اتحادیه را کاهش می‌دهد، ولی این اتفاق امکان دارد منافی هم برای اتحادیه اروپا در قبال داشته باشد.

هالند، ۱۹ مارچ ۲۰۱

^۱ بی بی سی فارسی، ۲۳ جون ۲۰۱۶

^۲ خبرگزاری تسنیم، ماده ۵۰ معاهده لیسبون در باره خروج از اتحادیه اروپا چه می گوید، ۵ سنبله
۱۳۹۵

^۳ بی بی سی فارسی، چرا برگزیت ممکن است به نفع اتحادیه اروپا باشد؟، ۸ فبروی ۲۰۱۹

پیامدهای خروج انگلستان از اتحادیه اروپا

دو نیم سال بعد از ریفرندوم انگلیس ها به خروج از اتحادیه اروپا، هنوز هم یک سوال بی جواب است، سرنوشت برگزیت چه می شود؟ و این خروج چه پیامدهای برای اتحادیه اروپا و انگلستان در قبال دارد؟

انگلستان با چهار گزینه عمده روبرو است که از راههای مختلفی می توان به آنها رسید، چیزی که برگزیت را به یک سردرگمی و پیچیدگی تبدیل کرده است. که گزینه اول آن خروج بی توافق یا به گفته اتحادیه اروپا خروج بی نظم است.

به اساس قوانین موجود اتحادیه اروپا و نیز قانون «خروج از اتحادیه اروپا» مصوب پارلمان انگلستان، این کشور باید ساعت ۱۱ شب ۲۹ مارچ ۲۰۱۹ اتحادیه اروپا را ترک می کرد، چه توافقنامه ای در باره شیوه خروج تصویب شده باشد، و یا نه. اما این خروج الی تاریخ ۱۲ اپریل ۲۰۱۹ تمدید گردید.

به عبارت دیگر، خروج بی توافق خود به خود اتفاق می افتد، مگر آنکه انگلستان و اتحادیه اروپا سر یکی از گزینه های دیگر به توافق برسند یا به هر ترتیبی جلو آنرا بگیرند. این خروج، باعث می شود انگلستان از تمام تعهداتش در زمینه پیروی از قوانین و مقررات اقتصادی، اجتماعی و تجاری اتحادیه معاف شود، بدون آنکه نظام تازه ای بلافاصله جایگزین آن شود. که طرفداران سرسخت خروج در انگلستان، مانند نایجل فراژ رهبر سابقه حزب یوکیپ از این گزینه حمایت می کنند و آنرا برگزیت خالص می دانند. ولی چنین اتفاقی می تواند ضربه ای جدی به اقتصاد انگلستان وارد نماید. بانک مرکزی این کشور پیش بینی کرده که خروج بی توافق به رشد منفی هشت فیصدی اقتصاد انگلستان در یک سال منجر خواهد شد.

چنین ریسک‌های باعث شده که اکثریت نمایندگان پارلمان انگلستان با این گزینه مخالف باشند و اگر دولت ترزا می این راه را در پیش بگیرد، ممکن است چند وزیر بلندپایه استعفاء کنند.

از طرف دیگر در صورت خروج بی‌توافق، نامرئی نگهداشتن مرز بین ایرلند شمالی و جمهوری ایرلند دشوار می‌شود و دو طرف ممکن است مجبور به ایجاد پسته‌های سرحدی و گمرکی شوند. چنین اتفاقی علاوه بر ضربه زدن به تجارت و اقتصاد، خشم ملی‌گرایان ایرلند شمالی را بر می‌انگیزد و می‌تواند تنش‌های قومی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها را در ایرلند شمالی دوباره شعله‌ور کند.

گزینه دیگر خروج، با موجودیت توافقنامه است. این گزینه مورد علاقه دولت بوده و ترک اتحادیه اروپا مطابق توافقنامه‌ای است که پس از یک و نیم سال مذاکره، در نوامبر ۲۰۱۸ میان انگلستان و اتحادیه اروپا امضاء شده بود.

این توافقنامه، مکلفیت تعهدات مالی انگلستان به اتحادیه اروپا را روشن می‌کند، حقوق شهروندانی را مشخص می‌کند که از انگلستان به بقیه کشورهای عضو اتحادیه یا برعکس مهاجرت کرده‌اند، و نیز تدابیری در آن برای جلوگیری از ایجاد مرز فیزیکی میان ایرلند شمالی و جمهوری ایرلند در نظر گرفته شده است، تدابیری که از آن به عنوان «حصار» یاد می‌شود.

طبق این توافقنامه، پس از خروج یک دوره تقریباً دو ساله گذار آغاز می‌شود که در طول آن انگلستان عملاً عضو اتحادیه اروپا باقی میماند، بدون آنکه در نهادهای تصمیم‌گیری اتحادیه مثل پارلمان و شورای اروپا نماینده‌ای داشته باشد. دوطرف می‌توانند دوران گذار را برای یک سال تمدید کنند.

اگر در این مدت دو طرف بتوانند یک پیمان تجارت آزاد را نهایی کنند که روابط اقتصادی آینده‌شان را مشخص سازد، پس از پایان دوران گذار، روابط آینده بر

اساس این قرارداد آغاز می‌شود. ولی اگر با پایان دوران گذار، هنوز توافق میان دو طرف امضاء نشده باشد، حالت حصار به اجراء گذاشته می‌شود و تا وقتی که پیمان تجاری آماده شود، ادامه می‌یابد.

در دوران حصار، انگلستان عملاً در اتحادیه گمرکی اروپا (که عوارض و سهمیه‌های واردات از کشورهای ثالث را مشخص می‌کند) باقی می‌ماند و ایرلند شمالی همچنان قوانین اتحادیه اروپا در باره کالاها و مواد غذایی را اجراء می‌کند تا نیازی به ایجاد مرز فیزیکی بین شمال و جنوب ایرلند نباشد.

به اساس قوانین موجود اتحادیه گمرکی انگلستان در این مدت نمی‌تواند با کشورهای دیگر، مثل امریکا، قرارداد تجارت آزاد ببندد و مؤظف می‌شود قوانینی را به اجراء بگذارد که در تدوین شان نقشی ندارد. همین امر باعث مخالفت بسیاری از نمایندگان پارلمان با این توافقنامه شده و خواهان حذف حصار از توافقنامه یا حداقل تعیین محدودیت زمانی برای آن شوند. ولی اتحادیه اروپا معتقد است که این حالت، نامرئی ماندن مرز را تضمین می‌کند و حذف یا محدود کردن آن، امکان ندارد.

مقامات اتحادیه گفته‌اند همه تلاش خود را خواهند نمود تا با توافق در باره پیمان تجاری آینده، به اجراء حصار نیازی نباشد یا که در اسرع وقت از آن خارج شوند.

در پی شکست طرح صدراعظم انگلستان در پارلمان برای خروج از اتحادیه اروپا، دونالد توسک رئیس شورای اروپا اشاره کرد که شاید بهتر باشد انگلستان در اتحادیه اروپا باقی بماند. او در توییت خود نوشت: «اگر توافق ممکن نیست، و کسی توافقی نمی‌خواهد، در آن صورت چه کسی است که بالاخره جرأت داشته باشد و تنها راه حل مثبت را بیان کند؟».

نمایندگان پارلمان انگلستان یک بار دیگر با طرح برگزیت ترزا می برای چگونگی

خروج از اتحادیه اروپا به طور جدی مخالفت کردند. در رأی گیری که بتاريخ ۱۹ مارچ ۲۰۱۹ انجام یافت طرح اصلاح شده خانم می با ۳۹۱ رأی مخالف در برابر ۲۴۲ رأی موافق شکست خورد. ژان کلود یونکر رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا، بعد از دیدار با خانم می اخطار داده بود که اگر این توافق در پارلمان انگلستان دوباره شکست بخورد «فرصت دیگری برای توافق وجود نخواهد داشت.» وی، تأکید کرده که به تأخیر انداختن برگزیت نمی تواند طولانی شود، چرا که در ماه جون سال جاری انتخابات پارلمان اروپا خواهد بود و لازم نیست که انگلستان در حال خروج از اتحادیه در چنین انتخاباتی حضور یابد.^۱

گزینه سوم، خروج انگلستان با ادامه حضور این کشور در بازار واحد و اتحادیه گمرکی یکپارچه اروپا است.

این خروج در مقایسه با سناریوهای اول و دوم، مصارف و خسارات کمتری برای انگلیس ها در قبال خواهد داشت.

و گزینه چهارم، خروج انگلستان با پیروی از مدلی شبیه مدل تجاری کانادا با اتحادیه اروپا است. این خروج همانند خروج نوع دوم، مصارف و خسارات کمتری برای انگلیس ها در مقایسه با سناریوی اول خواهد داشت.

بر اساس نتایج تحقیقات گسترده که با حمایت مالی جورج سوروس، میلیاردر مشهور، و مشارکت روزنامه ایندپندنت صورت گرفته، اگر گزینه اول، یعنی خروج انگلستان از اتحادیه اروپا بدون دستیابی به توافقی مشخص اتفاق بیافتد، ۲۵۲ میلیارد پوند مصرف برای اقتصاد این کشور در پی خواهد داشت و این بیانگر خطر ویرانگر برگزیت برای مخالفان و حتی طرفداران آن است که بدون در نظر گرفتن احتمالات و پیش بینی ها در همه پرسی ۲۳ جون ۲۰۱۶ شرکت کردند.

تحقیقات انجام شده، پیامدها و عواقب برگزیت را در طی مدت ۱۵ سال، روی

سه شاخص عمده، یعنی تولید ناخالص داخلی، رشد اقتصادی و درآمدهای مالیاتی، در نظر گرفته است.

- شاخص اول، سطح تولید ناخالص داخلی است. براساس این تحقیقات در صورت بوقوع پیوستن گزینه اول، تولید ناخالص داخلی انگلستان طی ۱۵ سال آینده، بیش از سه تریلیون پوند کاهش خواهد یافت. در گزینه دوم یعنی، در صورتی که انگلستان بتواند به توافقی برای تجارت آزاد با کشورهای عضو اتحادیه اروپا برسد، تولید ناخالص داخلی انگلستان در ۱۵ سال آینده، ۱۳۱ میلیارد پوند کمتر خواهد بود. در صورتی که گزینه سوم اتفاق افتد، یعنی انگلستان بتواند در بازار واحد و اتحادیه گمرکی یکپارچه اروپا بماند، این مبلغ به ۵۲ میلیارد پوند کاهش خواهد یافت.

- شاخص دوم، میزان رشد اقتصادی است. بر اساس تحقیقات صورت گرفته، در صورت خروج بدون توافق، انگلستان برای تجارت با اتحادیه اروپا مکلف خواهد بود به قوانین سازمان تجارت جهانی روی آورد که در این صورت رشد اقتصادی این کشور طی ۱۵ سال، هشت فیصد کاهش خواهد یافت.

اما اگر انگلستان موفق شود به مدلی همانند مدل تجاری کانادا با اتحادیه اروپا دست یابد، رشد این کشور پنج فیصد و تولید ناخالص داخلی ۱۳۰،۸ میلیارد پوند کاهش خواهد یافت.

- شاخص سوم، سطح درآمدهای مالیاتی است. درآمدهای مالیاتی انگلستان در صورت خروج بدون توافق از اتحادیه اروپا، طی مدت ۱۵ سال ۸۲،۴ میلیارد پوند، در صورت دستیابی به موافقتنامه تجارت آزاد ۴۲،۷ میلیارد پوند و در صورت خروج آرام از اتحادیه اروپا، ۱،۱۷ میلیارد پوند کاهش خواهد یافت.^۲

در مجموع همه شواهد موجود از تأثیرات منفی و زیان آور خروج از اتحادیه اروپا

بر اقتصاد انگلستان حکایت دارد.

تا قبل از ریفرندوم خروج انگلستان از اتحادیه اروپا، یعنی اواخر ۲۰۱۵ و اوایل ۲۰۱۶، اقتصاد این کشور در رقابت با کشورهای آلمان، جاپان و امریکا از رشد قابل ملاحظه برخوردار بود، اما بعد از همه پرسی و به طور دقیق‌تر در سه ماه اول سال ۲۰۱۷ کمترین رشد اقتصادی به اندازه ۰٫۲ فیصد را داشت که بیانگر کاهش قابل ملاحظه در رشد اقتصادی این کشور طی سال‌های اخیر است.

بر اساس ارقام موجود، سطح تورم در انگلستان به صورت ناگهانی در ماه اپریل سال ۲۰۱۷، به ۲٫۷ فیصد رسید که این اندازه بالاترین سطح تورم از ماه سپتامبر سال ۲۰۱۳ محسوب می‌گردد. با رأی مثبت طرفداران خروج انگلستان از اتحادیه اروپا، ارزش پوند با کاهش شدید ۱۳ فیصدی در برابر دالر امریکایی مواجه شد و به دنبال آن سطح تورم نیز افزایش یافت.

به اساس محاسبه و پیش‌بینی تحلیل‌گران، شاخص قدرت خرید مردم هم در ماه اپریل ۲۰۱۷، کمی بیشتر از سطح رشد ۲٫۳ فیصدی آن در ماه مارچ و به مراتب بیشتر از توسعه شهری ۲٫۶ فیصدی شهر لندن بود. برعلاوه حد اوسط دستمزدها هم بعد از همه پرسی افزایش یافت.

کارشناسان اقتصاد انگلستان معتقد اند افزایش سطح دستمزدها با افزایش نرخ تورم در این کشور یکسان نیست و این مسئله زیر بنای اقتصاد این کشور را در سال‌های آینده تحت تأثیر قرار خواهد داد.

از آثار و عواقب فوری دیگری برگزیت، کاهش مهاجرت به انگلستان است. نیمه دوم سال ۲۰۱۶ سطح دسترسی کارفرمایان به واجدین شرایط استخدام برای گرفتن موقعیت‌های شغلی مختلف، روند کاهش سریع داشت. به این ترتیب شمار

پست‌های خالی مشاغل مورد نیاز کشور انگلستان به طرز قابل ملاحظه افزایش یافت و کارفرمایان کم از کم در ۶۰ نوع شغل با کمبود نیروی کار مواجه شدند.

بر اساس ارقام موجود طی سه ماه اول سال ۲۰۱۸ نیز اقتصاد انگلستان بدترین عملکرد را در مقایسه با سایر کشورهای رقیب در گروه جی هفت از خود نشان داد و در ردیف آخرین نظام اقتصادی در بین کشورهای پیشرفته جهان قرار گرفت.

پیامدهای زیان‌آور برگزیت نه تنها به اقتصاد انگلستان منحصر می‌شود بلکه کشورهای عضو اتحادیه اروپا هم از این ناحیه متضرر خواهند شد. با این تفاوت که آسیب وارد شده به کشورهای عضو که ساختار بازار اقتصادی خود را حفظ کرده‌اند، به مراتب پائین‌تر خواهد بود.

با خروج انگلستان از اتحادیه اروپا، نگرانی‌های در میان تولیدکنندگان و فعالان اقتصادی این اتحادیه پدید آمد و آنها را مجبور ساخت تا به تجدیدنظر در سیاست‌های اقتصادی خود بپردازند.

یک تحلیلگر مالی در بازار اروپا معتقد است، سیاست‌های اقتصادی اروپا برای چنین روزهای آمادگی نداشته‌اند؛ بنابراین رویدادهای اقتصادی اخیر در عرصه بین‌المللی کاملاً قابل درک است.

مهم‌ترین مشکل، موقع اجرای برگزیت و بخصوص بعد از آن، تبدیل واحدهای پولی است که بعضی کشورهای ضعیف اقتصادی را با چالش‌های جدی مواجه خواهد نمود. از این سبب بانک مرکزی اروپا بایست برای این وضع قوانین جدید و قابل اعتمادی مدنظر داشته باشد. تحلیل‌گران اقتصادی در باره آینده اقتصاد اتحادیه اروپا پیش‌بینی می‌کنند با در نظر گرفتن سیاست‌های فعلی و همچنین نقاط ضعف برخی کشورها مثل یونان و ایتالیا، احتمالاً امسال و سال آینده شاهد افزایش رکود اقتصادی در این بخش خواهیم بود.

برای پیش‌بینی دقیق آینده اقتصادی اروپا، باید دو سال آینده تمام نوسانات بازار و صنایع را تحت نظر داشته و با تکمیل شدن پروسه خروج انگلستان از اتحادیه اروپا تدابیری جدیدی، برای آینده اقتصاد این منطقه تهیه نمائیم.

کاهش سطح تورم در کشورهای اروپایی، از اجرایی‌شدن طرح خروج انگلستان از اتحادیه اروپا باعث نگرانی‌های تازه میان سیاستمداران شده است. در این زمینه ارقام مؤسسه کمسیون اروپا یوروستات بیانگر آن است که سطح تورم در حوزه پولی یورو به کاهش ۵،۱ فیصد رسیده است. روند نزولی سطح تورم در اتحادیه اروپا زنگ خطری برای رکود قابل توجه در آینده نزدیک، با در نظر گرفتن شرایط اقتصادی ضعیف بعضی اعضاء آن مثل ایتالیا، یونان و اسپانیا می‌تواند باشد.

از رأی‌گیری‌های متعدد پارلمان انگلستان در قبال خروج این کشور از اتحادیه اروپا می‌توان نتیجه گرفت که شوک تازه به جامعه انگلستان وارد گردیده است. بیشتر انگلیس‌ها با مشاهده نتایج منفی که تاکنون از برگزیت بدست آمده و نتایجی که در آینده بدست خواهد آمد، به این عقیده رسیده‌اند که همه پرس‌های خروج از اتحادیه اروپا یک اقدام اشتباه آمیز بود که ممکن منجر به ایجاد شکاف و دو پارچگی در انگلستان شود. ۳۳ فیصد شهروندان انگلیسی هم معتقدند که نفوذ انگلستان در سطح جهان بعد از خروج قطعی این کشور از اتحادیه اروپا کاهش خواهد یافت.

پرسش این جاست که پیامدهای سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی خروج بدون توافق چه خواهد بود. پیامدهای خروج بدون توافق برای انگلستان می‌تواند در قدم اول باعث سقوط ارزش پوند و کاهش تولید ناخالص سرانه داخلی گردد.

بر اساس پیش‌بینی‌های موجود، خروج بدون توافق احتمالاً در کوتاه مدت به سقوط شدید پوند مثل روزهای بعد از همه‌پرسی خروج خواهد انجامید و در میان مدت و طویل‌المدت نیز از ارزش پوند در مقابل اسعار دیگر بین‌المللی خواهد کاست. کاهش تولید ناخالص سرانه داخلی هم یکی از پیامدهای انکارناپذیر خروج

بدون توافق خواهد بود.

براساس تحقیقات انجام شده، گزینه خروج بدون توافق طی مدت ۱۰ سال بین ۵,۳ تا ۸,۵ فیصد از تولید ناخالص سرانه داخلی انگلستان می‌تواند بکاهد. در حالی که با گزینه خروج با توافق، کاهش تولید ناخالص سرانه داخلی بین ۲ فیصد تا ۵,۵ فیصد خواهد بود.

افزایش سطح تورم نیز یکی از عواقب خروج بدون توافق خواهد بود. این امر با برهم خوردن ناگهانی تجارت و ورود نیروی کار اتحادیه اروپا به انگلستان ارتباط دارد. در حقیقت اختلال در عرضه کالا و خدمات، باعث افزایش قیمت‌ها خواهد شد و در نتیجه فشار بر طبقه متوسط و نادار انگلستان افزایش خواهد یافت.

خروج بدون توافق، فرصت دوره گذار را که انگلستان به شدت به آن نیاز دارد، از بین می‌برد. طور مثال مقامات سرحدی نیاز به وقت کافی برای گسترش کنترل‌های گمرکی دارند. دیگر اینکه در سراسر اروپا، باید شبکه‌های عرضه دوباره تنظیم شوند، ساختارهای قانونی جدید برقرار گردیده و قواعد نظارتی جدید پیش‌بینش و عملی شوند.

خروج بدون توافق، این پرسش را برجسته خواهد کرد که آیا بلافاصله بعد از ختم زمان مذاکرات، انگلستان مرزهای خود را به روی شهروندان اروپایی خواهد بست؟ در ضمن خروج بدون توافق، انگلستان را با عدم صراحت و نابسامانی گسترده در ارتباط وضعیت شهروندان اروپایی ساکن در انگلستان و وضعیت شهروندان انگلیسی ساکن در اتحادیه اروپا مواجه خواهد ساخت. خروج بدون توافق، به معنای رویارویی مستقیم انگلستان با قواعد اتحادیه اروپا و سازمان تجارت جهانی است. این رویارویی نیز موجب کنترل گمرکی و تعرفه‌ها در تجارت با اتحادیه اروپا است. حالتی که دو پیامد عمده را به همراه دارد. در قدم اول موجب تشکیل صف‌های طولانی در بناء در و محلات تجاری انگلستان می‌شود. دیگر اینکه در

شبکه عرضه کالا نابسامانی وسیع ایجاد می‌کند. همچنان در شرایط کنونی شرکت‌ها و نهادهای انگلیسی با موقعیت خلای گسترده اطلاعاتی در مورد عواقب بالقوه خروج این کشور از اتحادیه اروپا و اقدامات لازم برای مقابله با وضعیت جدید مواجه خواهند شد. واضح است خروج بدون توافق، این خلای اطلاعاتی را وسیع‌تر خواهد کرد.

حجم صادرات اتحادیه اروپا به انگلستان در سال ۲۰۱۵، ۲۹۱ میلیارد پوند در مقایسه با واردات ۲۲۲ میلیارد پوند از انگلستان بود. خروج بدون توافق، بر اساس بسیاری از ارزیابی‌های اقتصادی، به کاهش شدید مبادلات تجاری انگلستان و اتحادیه اروپا خواهد انجامید. موضوع که با توجه به سهم اصلی اتحادیه اروپا در تجارت خارجی انگلستان، باعث عواقب منفی گسترده بر اقتصاد ملی خواهد بود.^۳

با خروج بدون توافق، انگلستان از قوانین اتحادیه اروپا در بخش‌های چون مصئونیت‌های هوایی، ادویه جات و مواد هستوی، مواد غذایی و مقررات انواع موتر، خارج خواهد شد. در نتیجه، با توجه به اینکه انگلستان فرصت کافی برای تصویب و اجرای قوانین تنظیمی جدید در این بخش‌ها ندارد، خروج بدون توافق، نابسامانی وسیع برای واردات ادویه از جمله ایزوتوپ‌های اشعه ضد سرطان و واردات مواد غذایی و همچنین اختلال در صادرات موتر به همراه خواهد آورد و این کشور را با خطر جدی با کمبود مواد غذایی و ادویه جات مواجه خواهد کرد.

خروج بدون توافق، موجب بازسازی مجدد مرزهای جدی بین دو ایرلند شده و در نتیجه باعث بروز خطرهای جدی امنیتی می‌شود. حساسیت‌های امنیتی در مورد مسئله مرزهای ایرلند تازه نیست، نزدیک به دو دهه بعد از پایان منازعه ایرلند شمالی که به کشته شدن ۳۵۰۰ نفر منجر شد، این نگرانی وجود دارد که آنچه به مرزهای سخت بین دو ایرلند مشهور است به بازگشت خشونت‌ها منجر شود.

شهر لندن قلب مالی اروپا است و هرگونه اختلال در فعالیت‌های آن با مواجهه

شدن اروپا با کاستی‌های اقتصادی، برای اروپا نگران‌کننده خواهد بود. طور مثال، بزرگ‌ترین "بازار مشتقات دنیا یا (Derivatives market) به ارزش ۴۵ تریلیون پوند در لندن موقعیت دارد. با وجود اظهارات کشورهای فرانسه و آلمان، این کشورها در آینده نزدیک، توانایی جایگزین شدن لندن را در بخش خدمات مالی ندارند.

سهم اتحادیه اروپا در صادرات انگلستان در سال ۲۰۱۵ میلادی، ۴۴ فیصد بود و این رقم برای اتحادیه اروپا کمتر از ۷ فیصد بود. این آمار بیانگر آن است که موجودیت روابط خاص اقتصادی اتحادیه اروپا با انگلستان برای این اتحادیه بسیار مهم است. واضح است در دنیای که رقابت‌های گسترده جیواکونومیک موجود است، نادیده گرفتن همین سهم هفت فیصدی هم برای اروپا نگران‌کننده خواهد بود.

خروج بدون توافق، حمل‌ونقل میان اتحادیه اروپا و انگلستان را به شدت تحت تأثیر قرار خواهد داد. از آنجایی که اتحادیه اروپا باید مقررات و تعرفه‌های خود را در سرحدات اروپا اعمال کند، بناءً مسایل گمرکی و کنترل‌های صحی، تأخیرهای عمده در مبادلات سرحدی ایجاد خواهد کرد. با توجه به اینکه خروج بدون توافق، انگلستان را به یک کشور سوم در ارتباط با اتحادیه اروپا تبدیل خواهد کرد، قواعد عام حقوق بین‌المللی و به‌ویژه قواعد سازمان تجارت جهانی بر روابط دوطرف حاکم خواهد شد و در نتیجه پیامدهای قابل ملاحظه برای بازارهای شدیداً مخلوط شده کنونی به همراه خواهد آورد.

اتحادیه اروپا در مورد مذاکرات برگزیت، روابط آینده تجاری و امنیتی انگلستان و اتحادیه اروپا، هم زمان با این مذاکرات با برگزاری انتخابات پارلمان اروپا می‌اندیشد. انتخاباتی که پیش‌بینی می‌شود چند قطبی باشد و ظهور احتمالی یک نیروی سیاسی پوپولیست تجدید قوا کرده در پارلمان اروپا و کمیسیون اروپا مانع توافقات و مصالحه در سطح فعلی در حوزه برگزیت شود. بناءً بر این یک توافق سریع و

متعادل در دستور کار اتحادیه اروپا قرار خواهد گرفت.

خروج بدون توافق بیانگر دور شدن انگلستان از قاره اروپا خواهد بود. موضوعی که پیامدهای امنیتی فراوانی برای اتحادیه اروپا خواهد داشت. در حقیقت، همزمانی برگزیت با تحولات در ابرات کاخ سفید، مسئله قابل توجه برای اروپا بوده است. طور مثال، در دوران عدم اعتماد به نقش امریکا در تأمین امنیت اروپا، با در نظرداشتن جایگاه قابل توجه انگلستان در نهادهای امنیتی اروپایی و یورو آتلانتیکی چون یورویل و همچنین ناتو، نقش انگلستان در تأمین امنیت، به ویژه در اروپای شرقی، اداره بحران پناهجویی، مقابله با تروریسم و همکاری‌های دفاعی دوجانبه با شرکای اتحادیه اروپا برجسته شده است.

بنابراین خروج بدون توافق، هم برای اتحادیه اروپا و هم برای انگلستان بسیار مضر خواهد بود. اما انگلستان بیشتر از این گزینه متأثر خواهد شد. به این دلیل که بعد از ۴۵ سال عضویت در اتحادیه اروپا، بخش عمده‌ای از نظام حقوقی، اجرایی و اقتصادی انگلستان با نظام مشابه آن در اتحادیه اروپا همگرا شده است و حتی بخش‌های از این نظام در نظام مشابه در اتحادیه اروپا کاملاً در هم تنیده شده است. در نتیجه، خروج بدون توافق ضربه‌ای قابل ملاحظه بر ساختارهای تصمیم‌گیری انگلستان وارد خواهد کرد. به نظر می‌رسد هر دو طرف مذاکرات خروج یعنی انگلستان و اتحادیه اروپا به خوبی نسبت به پیامدهای ویرانگر توافق خروج آگاه‌اند و اگر روزی شاهد تحقق این گزینه باشیم، نشان دهنده این واقعیت خواهد بود که عقلانیت سیاسی و اقتصادی به خصوص در انگلستان، جای خود را به ملاحظات هویتی و رقابت‌های سیاسی داده است.

هالند، ۲ اپریل ۲۰۱۹

^۱ پی بی سی فارسی، ۲۰ مارچ ۲۰۱۹

^۲ خبرگزاری سیما و صدا، برگزیت و تبعات آن بر اقتصاد انگلیس و اتحادیه اروپا، ۱۸ اسد ۱۳۹۷

^۳ خبرگزاری سیما و صدا، پیامدهای برگزیت بدون توافق برای اتحادیه اروپا و انگلستان، ۴ جدی ۱۳۹۷

جنگ تجاری و اهداف آن

جنگ‌ها در مجموع بی‌رحم و کشنده اند، اما برای آقای دونالد ترامپ که اصلاً یک تاجر است و فعلاً به ریاست جمهوری ایالات متحده تکیه زده است، جنگ‌ها باید با مصارف کمتر انجام یابد. از این سبب نابودی کشورها و مردمان آن به نظر وی با فشار اقتصادی ارزان‌تر تمام می‌شود.

حتی قبل از اینکه آقای دونالد ترامپ رئیس جمهور امریکا شود، وی با رقیب بزرگ کشورش یعنی چین مشغول بود.

به همین ترتیب امریکا و چین بلاخره آغاز به جنگ تجاری - اقتصادی دوجانبه نمودند که روز بروز عمیق تر و ویرانگرتر می‌گردد.

اما سوال درین جاست که چرا آقای ترامپ این استراتژی را در پیش گرفت؟

در آغاز سال ۲۰۱۸، دولت امریکا مالیات گمرکی بالای واردات تعدادی از کالاهای چون سیستم برق آفتابی، فولاد و المونیم وضع نمود. این مالیات صرف اجناس یا تولیدات چینی را احتوا می‌کرد. آقای ترامپ بیان داشت که این عمل به نظر وی برای برقراری توازن تجاری، میان دو کشور می‌باشد. به اساس ارقام موجود واردات در سال ۲۰۱۸ از چین به امریکا به ۵۴۰ میلیارد دلار و از امریکا به چین به ۱۲۰ میلیارد دلار می‌رسید. این ارقام نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۸ از تجارت امریکا کاسته شده که در حقیقت جنگ اقتصادی به اقتصاد امریکا هم صدمه وارد نموده است.

به اساس اظهارات اقتصاددان امریکایی ستیفن راش، کاهش تجارت امریکا ۱۰۲

کشور را احتوا نموده که چین بزرگترین کشور درین میان است. بیشترین سهم این کاهش تجارت، در عدم توازن ساختاری امریکا و خزانه امریکا نهفته است.

برعلاوه باید گفت که درین مجازات یعنی پیامد افزایش تعرفه‌ها، نه تنها چین شامل می‌گردد، بلکه به اساس اظهارات اقتصاددانان امریکایی، ازین اقدام تقریباً ۶۹ میلیارد دالر مستهلکین امریکایی هم خساره‌مند شده‌اند. از اثر وضع نمودن اقدام جدید مالیاتی آقای ترامپ، این خساره را بیشتر سکتور زراعتی کشور متحمل شده است.^۱

به نظر رئیس جمهور امریکا، چین بلاخره بایست قیمت‌ها را کاهش دهد. در آغاز ماه می ۲۰۱۹ آقای ترامپ تهدید نمود که بازهم مالیات بر واردات را افزایش خواهد داد.

بتاریخ ۵ می ۲۰۱۹ آقای ترامپ در تویتر خود نوشت: چینایی‌ها یک قسمت ازین خساره اقتصادی ما را خواهند پرداخت. مالیات گمرکی از ۱۰ فیصد به ۲۵ فیصد بلند خواهد رفت.

اقتصاددانان این اقدام آقای ترامپ را بمنابۀ یک استراتژی برای رسیدن به یک توافق با چین می‌دانند، ولی این مناقشه باعث ضربه زدن خواسته‌های تجارتي می‌گردد.

در سال ۲۰۰۱ چین عضویت سازمان تجارت بین‌المللی را کسب نمود. اینکه چین جز از اقتصاد جهانی بشمار برود، فکر می‌شد باید جامعه این کشور بازتر گردد، بایست آزادی‌های بیشتر و تحکیم یک رژیم دموکراتیک مساعد گردد. به نظر امریکا، چین همیشه مقررات و قوانین سازمان تجارت بین‌المللی را مراعات ننموده و اقتصاد خود را محافظت می‌کند. اما حالا وضع طور دیگر است. چین فعلاً به بزرگترین رقیب اقتصادی و استراتژیک امریکا تبدیل گردیده است.

ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا فکر می‌کنند که چین بازتر و دموکراتیک‌تر نشده، بلکه در واقع آزادی‌ها درین کشور سلب می‌گردد، چیزی که به نظر آنها افراد مترقی و محافظه کار به آن معتقد اند، طور مثال چین از تکنیک‌های استفاده می‌کند که برای شناخت چهره بکار می‌رود تا از طریق آن تصویر کاملتر زندگی عامه و مردم را شناسایی نماید.

کشورهای غربی به این عقیده اند که آنها نمی‌توانند این عمل را نادیده گرفته و از آن بگذرند، بخصوص کمپنی‌های که در تجارت با چین مصروف اند، زیرا با این عمل، حکومت چین آهسته آهسته، سیستمی را که ما موافق آن نیستیم اعمار خواهند نمود.

ستیفن بنائن بیان می‌دارد که آنها همیشه ادعا می‌کنند، دارای قانون اساسی بوده، آزادی بیان داشته، به ادیان مختلف احترام قایل اند و اقتصاد بازار آزاد داشته اند. در حالی که چین به نظر آنها برعکس این قواعد، عمل می‌کند. به عقیده مخالفین چین، جواسیس آنها، تکنیک چیب‌های مخفی را از کشورهای غربی به سرقت برده که این عمل باعث صدها میلیون دالر خساره شده است. آنها ادعا دارند که کمپنی تج هُوای یکی ازین مثال‌ها است که تکنیک تی موبایل را سرقت نموده اند. این عمل چین در حقیقت باعث خراب ساختن توازن بین تجارت و امنیت می‌گردد. این اتهام جاسوسی بر هُوای، در واقع شک و تردید بوجود آورده که از آن برای ایجاد یک سیستم جی ۵ استفاده صورت گرفته است. زمانی که چین اجناس و کالاهای ساده مثل بوت تولید می‌کرد، کشورهای غربی این تشویش را نداشتند. چین بعد از سال ۲۰۲۵ به تولید سویا نپرداخته بلکه بیشتر از فعلاً اجناس جدید و پیشرفته‌تر از قبیل، اجناس هوشمند و وسایل کارآمد فضایی تولید خواهد نمود که می‌توان گفت این کار نه تنها عدم توازن در تجارت را در بر می‌گیرد، بلکه تمایل بیشتر به تولید که ارزشمندی آنها بیشتر و مهم‌تر است، می‌باشد. تفاوت در ارزش اجناس بین کشورها بی‌نهایت مهم است. این موضوع به ارتباط خرید سامان بازی و یا البسه اگر نباشد، بلکه خرید سیستم تکنالوژی باشد، در آن صورت مستقیماً

بالای اقتصاد کشورها تأثیر گذار است. اگر آنها مطمئن نباشند که چین این سیستم‌ها را صادقانه استفاده نمی‌کند و این سیستم‌ها را برعکس جهت جاسوسی استفاده می‌کند درینصورت توافق تجارتي این مشکل را بطور کامل حل نمی‌کند، از همین سبب این موضوع فوق‌العاده مشکل است. جنگ تجارتي امریکا و چین در حقیقت مبارزه و پرابلم اعتماد است.

با وضع نمودن تعرفه‌های ۲۵ فیصدی بالای واردات فولاد و ۱۰ فیصدی در بخش واردات آلومینیوم توسط آقای ترامپ، دیدگاه عده‌ای که فکر می‌کردند آقای دونالد ترامپ با داشتن تجارب زیاد تجاری و اقتصادی، از هوشیاری و هوشمندی کافی در حوزه اقتصادی برخوردار است، این ذهنیت، غلط و ناصحیح ثابت شده زیرا آقای ترامپ درین عرصه نیز ضعیف بوده فاقد مدیریت و توانمندی کافی است.

رقابت اقتصادی ایالات متحده با چین و اروپا موضوع جدید و تازه نبوده، بلکه این امر قبل از ورود آقای ترامپ به کاخ سفید نیز وجود داشته است.

جنگ اقتصادی امریکا با چین و هم موجودیت بعضی از اختلافات در ارتباط به موضوعگیری اقتصادی ایالات متحده با اتحادیه اروپا از گذشته‌ها وجود داشته، اما کنترل سرعت، تندی و عمق این رقابت از جمله موضوعاتی به شمار می‌رود که همواره مورد توجه سیاستمداران امریکا قرار داشته، بناءً تفاوت وضع موجود با گذشته در این است که مهار و کنترل منطقی برای شدت و شکل این جنگ از سوی دونالد ترامپ وجود ندارد و همین اضطراب و تشویش‌ها و تندروی‌های جنون آمیز در مورد تصمیم رئیس جمهور امریکا مبنی بر وضع نمودن مالیات گمرکی بالای فولاد و آلومینیوم باعث شده است تا مشاوران بلند رتبه و کنگره نیز در مخالفت با ترامپ قرار بگیرند.

با آنکه ظاهراً تفاوت‌های قابل ملاحظه میان جنگ تجاری و اقتصادی با جنگ نظامی باید وجود داشته باشد، اما در حقیقت عواقب، نتایج و پیامدهای این دو،

تفاوت چندانی با همدیگر ندارد و با تشدید جنگ اقتصادی امکان دارد در یک زمان معین این جنگ به جنگ نظامی نیز بیانجامد.

به عقیده وزیر تجارت ایالات متحده امریکا آقای ویلبر راس، کشور امریکا فعلاً در یک جنگ اقتصادی به سر می‌برد و آقای ترامپ نخستین تیر را در این جنگ رها نموده است.

از جانب دیگر، اتحادیه اروپا با تمامی منافع و ارتباطات اقتصادی که با امریکا دارد در ارتباط این تصمیم امریکا خاموش نه نشسته و به اساس اطلاعات موجود، اروپا در حال بررسی مالیات گمرکی بالای کالاها و محصولات وارداتی از امریکا از قبیل موتورسیکل و مشروبات الکلی می‌باشد تا با تجدید نظر در مقدار و شکل واردات محصولات مذکور، اقدامات تلافی جویانه لازم را عملی سازند.

در حقیقت، اساسی‌ترین عامل و نشانه هماهنگی و همگرایی اروپا با امریکا در منافع تجاری و اقتصادی آنها نهفته است و در صورتی که این منافع صدمه ببیند، عمق شکل این همگرایی هم کمتر خواهد گردید.

چندی قبل، مسئول بخش تجاری اتحادیه اروپا، بیان داشت: اتحادیه اروپا در قبال اقدامات تجاری محدود کننده امریکا آماده است تا اقدام و عکس‌العمل متناسب از خود نشان دهد و در مورد وضع نمودن مالیات گمرکی توسط آقای دونالد ترامپ به سازمان تجارت جهانی شکایت ارائه نماید.

وی، در ادامه بیان داشت اتحادیه اروپا سال‌هاست، منحنی یکی از عمده‌ترین متحدین امنیتی و سیاسی، ایالات متحده امریکا است. بناءً وقتی که صنایع و اشتغال در اتحادیه اروپا مورد تهدید قرار گیرد، نباید درین مورد خاموشی اختیار گردد.

عکس‌العمل چین مبنی بر تصمیم افزایش مالیات گمرکی بر واردات فولاد، علیه این کشور، می‌توان اقتصاد و بخش غذایی آمریکا را به مشکلات جدی مواجه سازد.

این امر بخاطر مهم است که ده‌ها قین و باغداران ایالات متحده با چین روابط بسیار عمیق و شدید دارند و در صورت تجدید نظر چین در ارتباط به حجم و اندازه واردات سویابین از ایالات متحده آمریکا، به یقین مشکلات جدی برای ده‌ها قین آمریکایی ایجاد خواهد نمود.

از جهت دیگر خصومت و دشمنی چین و آمریکا به مراتب بیشتر و عمیق تر از اختلافاتی است که، بین اتحادیه اروپا و آمریکا، می‌باشد. بیشتر شدن این اختلافات و روحیه ماجراجویانه آقای دونالد ترامپ، نگرانی‌های بیشتر را در اذهان تحلیل‌گران در رابطه به آینده سیاسی، نظامی و اقتصادی میان این دو کشور پدید آورده است.

آقای ترامپ سخت علاقمند تأمین بیشتر منافع ایالات متحده آمریکا در جهان می‌باشد، که این خواست او در کنار عادت خودشیفتگی وی، باعث نقض قواعد و مقررات بین‌المللی گردید که البته این موضوع عملکرد جدیدی در مناسبات و ارتباطات آمریکا نبوده و نمی‌باشد، بلکه واضحاً دیده می‌شود که رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، آقای ترامپ به شکل آشکارا این روش و عادت غیرمعمول و غیراصولی را تعقیب می‌کند.

افزایش ۵۰۰ میلیارد دلاری واردات آمریکا نسبت به صادرات این کشور، آقای ترامپ را و داشت تا مالیات گمرکی بر اجناس وارداتی را افزایش دهد تا با این میتود، حجم واردات به این کشور را کاهش دهد، اما بدون اینکه وی توجهی به ساختار سیاسی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا داشته باشد، زیرا این تصمیم وی می‌تواند پیامدهای سنگینی را برای آمریکا در پی داشته باشد.

به عقیده تعدادی کارشناسان، آقای ترامپ فکر می‌کند ساختار سیاسی و اقتصادی در امریکا، شباهت به کار بخش برج سازی، که آقای ترامپ قبل از ریاست جمهوری به آن مشغول بود، دارد. در حالی که بخش سیاسی و همچنان فولاد و آلومینیوم هیچ شباهتی با کار ساختمانی و برج سازی آقای ترامپ ندارد و تصور چنین شباهت‌های در ذهن آقای ترامپ، پیامدهای جبران ناپذیر و مخرب برای امریکا خواهد داشت.

در گذشته‌ها واژه جنگ اقتصادی، بیانگر رقابت‌های نزدیک و مرتبط شناخته می‌شد. ولی در شرایط فعلی جنگ اقتصادی به صورت جنگ واقعی تبدیل شده است که اکثراً باعث اختلافات سیاسی و حتی منازعات نظامی می‌گردد.

هدف از اعمال فشارهای امریکا بر کشورهای دیگر، تسلط بر آنها و غارت منابع این کشورها است. امریکا با روی دست گرفتن اینگونه سیاست‌ها تلاش می‌ورزد تا با تضعیف اقتصاد کشورها، رژیم سیاسی حاکم بر آنها را تغییر داده و با به کرسی نشاندن رژیمی که منافع خودشانرا بیشتر تأمین نماید، سعی می‌ورزد.

تقسیم اقتصادی جهان بین کشورها و انحصارات بزرگ از اوایل قرن بیستم آغاز گردید، زمانی که تقسیم اقتصادی جهان بین اتحادیه‌های سرمایه‌داری ممالک مختلف بیش از همه بخاطر برقرار نمودن تسلط انحصارات در بازار داخلی این کشورها، بوجود آمد و زمینه صدور سرمایه به خارج بیشتر گردید، این امر باعث شد تا انحصارات نفوذ خودرا در جهان سرمایه‌داری بیشتر گسترش دهد.

فعالاً ۳۹ کشور از جمله اقتصادهای پیشرفته دنیا است که درین میان، ۷ کشور اقتصادهای پیشرفته‌تر جهان، بنام جی ۷ یاد می‌شوند که شامل ایالات متحده امریکا، جاپان، آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلستان و کانادا اند. ۱۹ کشور اتحادیه اروپا نیز شامل گروپ اقتصادهای پیشرفته اند.

اقتصادهای پیشرفته بطور کل ۹,۴۱ فیصد مجموع تولید ناخالص داخلی جهان، ۴,۶۴ فیصد مجموع صادرات جهان و ۵,۱۴ فیصد مجموع جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند.

اقتصادهای نوظهور و رو به توسعه، شامل ۱۵۳ کشور بوده که به چند کتگوری تقسیم بندی می‌شوند.

امریکا طی چند دهه اخیر، کشورهای مختلف به شمول روسیه، اتحادیه اروپا، چین، وینزیویلا، کوریای شمالی و غیره را به شیوه‌های گوناگون تحت فشار قرار داده است. طور مثال در سال، ۲۰۱۴ در اثر تقاضای امریکا، عربستان تولید نفت خود را افزایش داد که با این عمل قیمت نفت بی‌نهایت سقوط نموده و ضربه شدیدی بر اقتصاد وینزیویلا، ایران و روسیه وارد نمود.

همچنان یکی دیگر از مثال‌های جنگ اقتصادی افزایش سهم اروپا در ناتو است، زیرا کشورهای اتحادیه اروپایی مکلف شده اند تا ۲ فیصد از عواید ناخالص ملی شانرا برای این نهاد اختصاص دهند. که این امر باعث بلند رفتن مصارف کشورهای اتحادیه اروپا گردیده و فشار بالای اقتصاد شان وارد می‌گردد.

امریکا در اجلاس سران کشورهای پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) پافشاری نمود که اعضاء ناتو بایست سهم ۲ فیصدی، بودجه دفاعی فعلی خود را به ۴ فیصد از تولید ناخالص ملی شان افزایش دهند.

آقای ترامپ اظهار داشت، امتیاز ناتو در چیست، وقتی که آلمان میلیاردها دالر برای گاز و انرژی به روسیه می‌دهد؟

چرا فقط پنج کشور از ۲۹ کشور به تعهد خود در مورد بودجه پایبند بوده‌اند؟

ایالات متحده مصارف دفاع از اروپا را می‌پردازد اما نتیجه‌اش میلیاردها دالر ضرر در تجارت است. باید ۲ فیصد تولید ناخالص ملی را همین فعلاً بپردازید، نه تا سال ۲۰۲۵.

درخواست ترامپ برای تخصیص ۴ فیصد تولید ناخالص ملی در حالی است که حتی امریکا نیز سال گذشته ۶,۳ فیصد برای ارتش خود بودجه تخصیص داد.^۲

آقای دونالد ترامپ پیش از آغاز نشست سران ناتو، در یکی از شدیدترین انتقادهای خود، آلمان را «اسیر دست روسیه» خواند و گفت، در حالی که آلمان میلیاردها دالر صرف خرید گاز و انرژی از روسیه می‌کند، چرا امریکا باید مصارف دفاع از آلمان در برابر روسیه را بپردازد؟

یکی دیگر از مثال‌های جنگ اقتصادی مخالفت امریکا با صادرات سکتور انرژی روسیه بوده که بیشتر متوجه پایپ لین گاز (ستیم شمال ۲) است. بوسیله این پایپ لین روسیه گاز به اروپا وارد نموده و ساختمان این پایپ لین باعث ایجاد شغل بی‌نهایت زیاد برای شرکت‌های آلمانی می‌گردد.

سنای امریکا به اتهام اینکه روسیه در ارتباط انتخابات ریاست جمهوری امریکا مداخله نموده، بدون کدام مشوره قبلی با شورای اروپایی این تحریم‌ها را وضع نمود. زیرا امریکا توقع دارد تا کشورهای اتحادیه اروپا، گاز از امریکا خریداری نمایند، نه از روسیه. با این عمل برای روسیه و اتحادیه اروپا مشکل ایجاد، و صدور گاز را کمتر ساخته و باعث متضرر ساختن اقتصاد روسیه گردد. از جانب دیگر وضع این تحریم‌ها برای اقتصاد کشورهای اروپایی نیز ناگوار تمام می‌شود. این امر باعث می‌گردد تا صادرات انرژی به اروپا بوسیله روسیه قطع و یا محدود گردد این، در حقیقت مجازاتی است که روسیه و کشورهای واردکننده انرژی، بخصوص آلمان به آن مواجه می‌گردند. با این کار از یک جهت ضربه بزرگ به اقتصاد روسیه وارد گردیده و از جانب دیگر کشورهای اروپایی ضرر عظیمی را متحمل می‌گردند زیرا

آنها جهت تکافوی انرژی مورد نیاز شان باید از راه‌های دیگر استفاده نموده و یا فروشنده گان جدید جستجو نمایند. که درینصورت امریکا آرزو دارد تا انرژی مورد ضرورت را خودش به اروپا تهیه نماید.

هدف این اقدام امریکا در حقیقت بخشی از استراتژی این کشور بخاطر جایگزین روسیه به عنوان وارد کننده اصلی منابع انرژی به اتحادیه اروپا است. در حقیقت تحریم‌ها علیه روسیه به خاطر دسترسی امریکا به بازار انرژی اتحادیه اروپا بوده زیرا امریکا در حال سبقت گرفتن از روسیه و عربستان سعودی در حجم کل تولید نفت و گاز طبیعی است و حالا آنها می‌خواهند که فدراسیون روسیه و عربستان سعودی را از رقابت بیرون کنند.

امریکا جهت مدیریت و رهبری جهان تلاش دارد. به همین منظور از شیوه‌های مختلف استفاده می‌نماید. برعلاوه امریکا می‌داند که این تحریم‌ها بر اقتصاد متحدان اروپایی آنها چه تأثیر سوء بجا می‌گذارد.

در جنگ تجاری بین چین و امریکا و وضع نمودن تعرفه‌ها بالای بعضی اقلام صادراتی، درین اواخر تحریم‌های در ارتباط تیلی کمونیکشن وضع گردیده که مطابق آن اروپا بایست از امریکا این چنین کالاها را خریداری نماید، نه از چین.

قابل تذکر است دور جدید تقابل تجاری بین امریکا و چین در ماه می ۲۰۱۹ بعد از مذاکرات ناموفق ایالات متحده با چین بوقوع پیوست و مالیه بر واردات محصولات چینی افزایش یافت.

این مالیات، کالاهای را به ارزش ۲۰۰ میلیارد دالر در بر می‌گیرد. برعلاوه بنائبر دستور آقای ترامپ روند افزایش بر محصولات چینی به ارزش ۳۰۰ میلیارد دالر دیگر نیز آغاز گردید. به همین ترتیب کشور چین هم خاموش نه نشسته، در پاسخ به محدودیت‌های صادراتی اش، ۶۰ میلیارد دالر بر کالاهای وارداتی از ایالات

متحده امریکا وضع نمود. همچنان چین با توجه به مذاکرات تجاری ناموفق و پاسخ به تحریم‌های اقتصادی - مالی امریکا، خرید سویابین از ایالات متحده را متوقف می‌سازد.^۲

در ماه دسامبر ۲۰۱۸، کشور چین تقریباً ۱۳ میلیون تن مواد خام را از امریکا خریداری نمود. در ماه فبروری سال ۲۰۱۹، وزارت زراعت امریکا اعلام کرد که چین به زودی ۱۰ میلیون تن سویابین را به دست می‌آورد. اما، قراردادهای جدید به تعلیق در آمده است. نظر به اظهارات یکی از مؤلفین امریکایی، تولیدکننده‌گان چینی مطابق سفارشات قبلی شان تقریباً هفت میلیون تُن سویابین دریافت کردند. در حالی که چین در سال ۲۰۱۷، ۶۰ فیصد از صادرات سویابین امریکا را خریداری کرده بود. در نتیجه این تضادهای تجاری، کشاورزان امریکایی خساره هنگفتی را متقبل خواهند شد.

آقای دونالد ترامپ با استفاده از "حالت اضطراری ملی"، طی یک فرمان به وزیر تجارت دستور صادر نمود تا بخاطر تهدیدها به تکنالوژی معلوماتی، معاملاتی را که برای امنیت ملی ایالات متحده امریکا و امنیت باشندگان این کشور خطر ایجاد می‌کنند، ممنوع سازد. گرچه درین فرمان از کشوری و یا شرکتی مشخصی نام گرفته نشده، ولی واضح است که هدف آقای ترامپ چین و بخصوص شرکت هُوهِ وِی، همراه با ۷۰ شرکت مربوط به آن می‌باشد و این عمل را تحت نام "فعالیتی که مخالف امنیت ملی ایالات متحده امریکا" است، می‌خواهد اجراء نماید.

قرار معلوم فروش تیلیفون‌های هوشمند آیفون، درین اواخر نمی‌تواند به شرکت اپل پُرمنفعت باشد. زمانی که تیلیفون‌های آیفون برای شرکت تولیدکننده آن، اپل، بسیار پُرمنفعت بود و قسمت بیشتر عواید حاصل شده و موفقیت این شرکت بزرگ تکنالوژی امریکایی را تشکیل می‌داد، به پایان نزدیک شده است.

به اساس ارقام موجود، فروش آیفون در ربع اول سال ۲۰۱۹ میلادی کاهش ۱۷

فیصدی داشت که این خود سیر نزولی فروش تلفون‌های آیفون در بازارهای جهانی را نشان می‌دهد، که این امر می‌تواند برای اپل بسیار نگران‌کننده و بحرانی محسوب شود.

به‌همین دلیل، اپل با توجه به افزایش استقبال کاربران جهانی از سایر محصولات، مثل ساعت هوشمند، مدت‌هاست که تمرکز خود را از فروش آیفون کاسته و تلاش دارد تا از طریق محصولات جدید دیگر، وارد بازارهای جهانی شود.

به عقیده بسیاری از تحلیل‌گران، جنگ تجاری میان چین و آمریکا و بازی‌های سیاسی دیگری که به وجود آمد، تأثیر سوء در کاهش فروش و علاقمندی به آیفون گردید، زیرا محصولات هُوَه وی و زد تی ای در ایالات متحده بناءً بر دستور دولت آمریکا ممنوع شد و از فعالیت این شرکت چینی برای توسعه زیربنای شبکه‌های مخابراتی جی ۵ نیز در بسیاری از کشورها موانع ایجاد گردید در نهایت این امر باعث شد که با در نظر داشت وقایع مربوطه و به منظور حمایت از تولیدکننده‌گان برتر چینی، کاربران چینی نیز تصمیم بگیرند تا خرید و استفاده از تلفون‌های آیفون و سایر محصولات امریکایی اپل را تحریم و بایکوت کنند.

تحریم خرید و استفاده از تلفون‌های آیفون توسط چینی‌ها با در نظر داشت جمیعت این کشور، که بخش وسیع مشتریان اپل در جهان را تشکیل می‌دهند، تأثیر سوء بر آن بجا گذاشت، در حقیقت این تصمیم و عکس‌العمل چینی‌ها به منظور وارد نمودن ضربه به دولت آمریکا بسیار بجا و مناسب اتخاذ شده است.

برعلاوه کاربران چینی با در نظر داشت اقدامات ایالات متحده آمریکا در برابر شرکت‌های چینی به درخواست شبکه اجتماعی وایبو تصمیم گرفتند تا در مقابل بایکوت اپل پاسخ دهند. (وایبو یک وب‌سایت میکرو بلاگینگ چینی است که شباهت با توئیتر و فیس‌بوک دارد. این وب‌سایت در کشور چین از محبوبیت خاص برخوردار است و بیشتر از ۳۰ فیصد استفاده‌کنندگان اینترنت این کشور

در آن فعال هستند.) کاربران، کمپاین وسیعی را راه اندازی نمودند، آنها تلفون‌های هوشمند آی فون و هُوَه وی را مورد مقایسه قرار داده و مزایای تلفون هُوَه وی را برجسته ساختند. در نتیجه این عمل، بسیاری از کاربران علاقمندی به تلفون هوشمند داخلی نسبت به تلفون آی فون از خود نشان دادند.

این نخستین تلاش چین به بایکوت اپل نیست، بلکه در ماه دسامبر ۲۰۱۸ هم، بعضی از شرکت‌های چینی، برای کارمندانی که بجای تلفون هوشمند اپل، تلفون‌های هوشمند هُوَه وی را جایگزین نمایند، برای ایشان سوبسایدی‌های مفید خواهد پرداخت.

خلاصه، حتی بدون عکس‌العمل مردم علیه اپل، گسترش بیشتر جنگ تجاری ایالات متحده امریکا با چین می‌تواند ضربه شدید به تمام زنجیره تأمین پرزه جات و جزئیات برای تلفون‌های هوشمند و منافع کمپنی‌های بزرگ برساند.

به گزارش اسپوتنیک، در میان قربانیان جنگ تجاری امریکا و چین، شرک اپل در مرز خطر قرار دارد. در حالی که چین به پایه اصلی تولیدات اپل تبدیل شده است، با توجه به شدت جنگ تجاری بین امریکا و چین، این شرکت در حال آماده سازی برای انتقال ۳۰ شرکت تولیدی خود از چین به کشورهای آسیای جنوب شرقی و مکسیکو است.

دستور ممنوعیت در مورد همکاری شرکت‌های امریکایی با هُوَه وی توسط دونالد ترامپ، منازعات تجاری بین چین و امریکا را شدید ساخت. مایکروسافت، اینتل، آرم، کوالکام و برودکام شرکت‌های هستند که بعداز دستور رئیس‌جمهور امریکا همکاری خود را در عرصه واگذاری با کمپنی مخابراتی چین (هُوَه وی) متوقف کردند.

شرکت کوالکام می‌گوید که به دلیل تحریم‌های واشنگتن دو میلیارد دالرمفاد را از

دست خواهد داد. همزمان کمپنی‌های کوالکام و اینتل با داشتن ترس و هراس از نتیجه مالی شان از دولت تقاضا نمودند که تحریم‌ها علیه شرکت هُوَه وی را لغو کند.

تشدید جنگ تجاری میان امریکا و چین بیشتر ضربه به شرکت اپل خواهد رساند به‌خاطریکه ۹۰ فیصد محصولات و بسته‌بندی تولیدات این شرکت در چین صورت می‌گیرد.

به اساس گزارش روزنامه (سَوَت چاینا مارنگ پوست)، امکان دارد واشنگتن به ارزش ۳۰۰ میلیارد دالر تعرفه‌های گمرکی بر محصولات چین وضع نماید. قبلاً، ایالات متحده امریکا خرید تکنالوژی مهم حیاتی امریکا را بدون جواز خاص، به کمپنی (هُوَه وی تکنولوگیس) ممنوع قرارداد و به این ترتیب ضربه اقتصادی به این شرکت وارد نمود. سپس به فرمان آقای ترامپ، همکاری با هُوَه وی متوقف گردید.

در نتیجه، هُوَه وی دسترسی به سیستم عامل آندروید را از دست خواهد داد. علاوه بر این، انواع جدید تیلیفون‌های هوشمند چین دسترسی به گوگل پلی ستوری و برنامه‌های کاربردی جی مایل و یوتوب را نیز از دست خواهد داد، ولی با آنهم، شرکت چینی قصد دارد به تولیدات آندروید خود ادامه دهد.

برعلاوه امریکا از متحدان خود نیز تقاضا نمود تا از تجهیزات شرکت هُوَه وی برای نسل پنجم اینترنت استفاده نکنند. چنانچه عده از مسئولین امریکایی به دولت کانادا اعلام داشتند که آنها باید هُوَه وی را منحصراً یک تهدید برای امنیت ملی خود بشمارند. شرکت هُوَه وی بزرگترین تأمین‌کننده تجهیزات شبکه‌ها و دومین تولیدکننده تیلیفون‌های هوشمند در جهان است. امریکا و استرالیا شرکت "هُوَه وی" را متهم به جاسوسی فنی و جمع‌آوری اطلاعات به کمک تجهیزات خود در کشورهای مختلف نموده است.

در اوج تنش‌های تجاری با چین، در این اواخر آقای دونالد ترامپ تجارت شرکت‌های امریکایی فعال در بخش ارتباطات را با شرکت‌های خارجی که به اصطلاح برای امنیت ملی امریکا خطرناک محسوب می‌شوند، ممنوع اعلام نمود. هدف از این اقدام، شرکت مخابراتی چینایی بود. این قانون بخصوص به اشتراک گذاشتن، تکنالوژی را ممنوع قرار می‌دهد. چون شرکت هُوَه وی در فهرست شرکت‌های مظنون ثبت شده، تنها در صورت موافقت مقامات امریکایی امکان ارتباط با آن وجود دارد.

بلاخره تاریخ ۶ جون سال ۲۰۱۹ آقای دونالد ترامپ رئیس‌جمهور امریکا شرکت هُوَه وی را به فهرست سیاه افزود.

به گزارش گلوبال تایمز به نقل از وزارت تجارت چین لیست سیاهی از شرکت‌های خارجی و افرادی که برای فشار به شرکت‌های چینی تلاش می‌ورزند، ایجاد شد.

این لیست شامل شرکت‌های خارجی و افرادی می‌شود که کالاهای چینی را تحریم کرده و اقدامات تبعض آمیز با دلایل غیر تجاری انجام می‌دهند.

به گفته سخنگوی وزارت تجارت چین، تصمیم به تشکیل این لیست سیاه، پس از آن اتخاذ شد که برخی شرکت‌های خارجی، اصول بازار را نقض و واردات کالاهای چینی را ممنوع، و همچنین امنیت ملی را تهدید کردند.

قبل از این مدیر امور حقوقی شرکت هُوَه وی اعلام کرده بود که با قرار گرفتن هُوَه وی در لیست سیاه، ایالات متحده امریکا روش خطرناکی را برعلیه این شرکت آغاز کرده و ممکن است در آینده هر صنعت، شرکت یا مشتری هدف تحریم‌های امریکا قرار بگیرد و لذا باید با آن مقابله شود.

شرکت گوگل بیان داشت که آنها از این فرمان پیروی نموده و اجرای آن را بررسی

خواهند کرد. این اقدام گوگل بخاطر اینکه شرکت گوگل باید با همه تولیدکنندگان تلفون‌های هوشمند همکاری کند، مهم است تا سیستم‌های اندروید آنها با تلفون‌ها سازگار باشد.

پس سوال طرح می‌گردد از ینگونه جنگ‌ها بیشترین خساره را کی‌ها متحمل می‌شوند؟

دولت‌ها و یا مردم؟

کشوری که اقدام به راه اندازی جنگ اقتصادی می‌کند طوری وانمود می‌کند که گویا این اقدامات فقط جهت فشار بر دولت و حکومت کشور مورد هدف است تا آن را با خود هم‌نوا سازد اما عملاً این فشارها بردوش مردم آن کشور وارد می‌گردد که این عمل «بدسرشتی» کشور وضع‌کننده را بیان می‌دارد. یگانه راه مقابله با آن تکیه و اعتماد بر توان تولید داخلی چه از طرف مردم و چه از طرف دولت است.

هالند، ۲۵ جون ۲۰۱۹

^۱ روزنامه دنیای اقتصاد، اثرجنگ تعرفه‌ای بر تجارت امریکا، ۳۰ عقرب ۱۳۹۸

^۲ بی بی سی فارسی، اجلاس سران ناتو در میان اختلاف نظر بین اعضاء برگزار می‌شود، ۳ دسمبر ۲۰۱۹

^۳ دویچه وله، شدت گرفتن جنگ تجاری میان امریکا و چین به رغم مذاکرات، ۱۱ می ۲۰۱۹

جنگ اقتصادی و هدف از ایجاد آن چیست؟

گر چه بعد از جنگ جهانی دوم نظم در جهان بوجود آمد که در آن برای همه کشورهای رفاه اجتماعی پیشبینی می‌گردید. همچنان با تقبیح نمودن جنایات انجام شده، برای تأمین خلع سلاح و همزیستی مسالمت آمیز حتی میان کشورهای که دشمنی هم داشتند، در سراسر جهان تلاش صورت می‌گرفت. این نظم جهانی طولانی‌ترین دوران صلح در تاریخ بشریت شمرده می‌شود، ولی طی دهه‌های اخیر، در اثر بروز تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و تغییر در مناسبات بین‌المللی، نظم ایجاد شده کاملاً تغییر نموده است. کشورهای بزرگ صنعتی از شیوه‌های مختلف مثلاً جنگ اقتصادی و فرهنگی برای تأمین منافع شان استفاده می‌نمایند.

جنگ اقدام و یا عمل خشونت آمیز برای وادار ساختن دشمن و یا یک گروه، بمنظور انجام خواسته‌ها و تأمین منافع گروه دیگر، برای رسیدن به يك هدف سیاسی و اقتصادی مشخص، که همانا منافع شخصی است، می‌باشد.

از سال‌ها بدینسو مفهوم جنگ در اذهان عمومی ما بدرستی تعریف نشده و فقط جنگ‌ها را نظامی می‌دانیم. ما باید تلاش ورزیم که مفهوم جنگ‌های اقتصادی و فرهنگی را به نوجوانان و جوانان و حتی عموم مردم واضح سازیم.

بناءً مفهوم جنگ تنها مربوط به جنگ نظامی همراه با حضور تسلیحات و نیروهای نظامی نیست، گاهی کشوری قدرتمند توان مقابله با کشور مورد هدف را از طریق جنگ نظامی ندارد و یا نمی‌خواهد متوسل به عمل نظامی شود، لذا شیوه‌های دیگری را در پیش می‌گیرد که همانا جنگ اقتصادی و فرهنگی است. پس گفته می‌توانیم که جنگ ابعاد گسترده دارد و مربوط به اصطلاح خاصی نیست.

وقتی کشوری با توان نظامی خود به کشور شما حمله می‌کند بایست از کشور خود دفاع کنید، این عمل را مطابق آموزش‌های که در دوره‌های معین تعلیمات نظامی فرا گرفته‌اید، انجام می‌دهید. اما برای مقابله با جنگ اقتصادی آموزشی دیده‌ایم؟ و یا کدام راه حلی آموخته‌ایم؟

در عصر حاضر، جنگ‌ها و منازعات هم با تحولات جدی و بعضاً بنیادی همراه شده‌اند البته طرح این موضوع به معنای فراموش شدن اقدامات نظامی در جنگ‌های کنونی نیست، ما در شرایط فعلی نیز، شاهد فیر گلوله‌ها و راکت‌ها در بسیاری نقاط جهان هستیم، که شرق میانه از جمله مثال‌های اصلی و جدی آن به شمار می‌رود و روزی نیست که در این منطقه، شاهد خونریزی و کشته شدن افراد نباشیم، سرزمین‌های که از قرون متمادی، جنگ را تجربه کرده‌اند، از آن زمان‌های که جنگ افزارها با ابزاری چون سنگ و منجنیق تجهیز می‌شد تا به امروز که طیارات بدون پیلوت، طیارات پیشرفته نظامی، راکت‌های کوتاه بُرد، میان بُرد و دور بُرد، مواضع مورد نظر کشور مهاجم یا مدافع را مورد هدف و حمله قرار می‌دهد.

طی دهه‌های اخیر، این واقعیت به اثبات رسیده که در طویل‌المدت، جنگ اقتصادی، مصارف سنگین تری را به کشور مورد نظر تحمیل می‌کند. اگر در جنگ نظامی تخریب بعضی مراکز تولید برق و یا نهادهای تولیدی هدف قرار می‌گیرد اما در جنگ اقتصادی، در مجموع جامعه، پیر، جوان، طفل، خلاصه همه مورد هدف قرار می‌گیرند.

بارزترین نشانه جنگ اقتصادی در تحریم‌ها، ظهور می‌کند، تحریم‌های که البته در قرون گذشته هم بوسیله مهاجمان علیه اهداف مورد نظر اعمال می‌شد، اما این میکانیسم نه به شکل یک اولویت ویژه، بلکه به حیث وسیله و راه حل فرعی کار، به منظور ناتوان ساختن رقیبان، مورد اجراء قرار می‌گرفت.

اما در دهه‌های اخیر، در اثر بروز تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی و تغییر در مناسبات بین‌المللی، شیوه‌های منازعات و جنگ‌ها نیز تغییر نموده است. امریکا و کشورهای غربی در سال‌های نه چندان دور علیه تعداد زیاد کشورها از جمله روسیه، ونزوئلا، کوریای شمالی و ایران از تحریم‌های شدید اقتصادی، استفاده نموده اند.

تجارب موجود از جنگ‌ها در شرق میانه، جنگ ایران با عراق، بروز تغییرات جدی در تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شرق میانه در کنار تجارب تلخ غرب و ایالات متحده امریکا در عراق، افغانستان، ل بنائَن و غیره نشان داد، دیگر مقصد از بیان اینکه تمام گزینه‌ها بر روی میز است حتماً به معنی جنگ نظامی نیست که البته هدف دشمن از طرح چنین عباراتی، ایجاد هراس در کشورهای مخالف با آنها است.

هدف دشمن از ایجاد جنگ اقتصادی را می‌توان از خصوصیات و ابعاد آن درک نمود.

در قدم نخست، دشمن در صدد است با ایجاد جنگ اقتصادی شکل‌گیری نارضایتی‌های عمومی در کشورها را سرعت بخشد. گرچه ظاهراً، همواره در کنار تحمیل تحریم‌های اقتصادی، جملات تبلیغاتی مطرح می‌شود که هدف، کارمندان و حاکمیت کشورهای مقصد هستند، اما در واقع هدف اساسی از ایجاد چنین جنگ‌ها، مردم و گروپ‌های اجتماعی است.

در این مرحله، دشمن تلاش می‌ورزد با اخلال در نظام اقتصادی کشور، مردم را خشمگین و عصبانی سازد و با بالابردن مصارف روزمره زندگی، ذهنیت را در میان افکار عمومی بوجود آورد که گویا نظام حاکم، ناکارآمد، فاسد و بی‌کفایت است که فکر ضرورت تغییر نظام نیز بیش‌تری شود.

تحریم اقتصادی که اکثراً جایگزین جنگ نظامی می‌شود، برنامه‌های از پیش تعیین شده‌ای است که از طرف کشوری قدرتمند بر کشوری مستقل که حاضر به پذیرش خواسته‌ها و توقعات آنها نیست، وضع می‌شود. به عبارت دیگر تحریم اقتصادی اقدامات برنامه‌ریزی شده‌ی یک یا چند کشور از طریق محدود ساختن مناسبات اقتصادی برای اعمال فشار بر کشور مورد نظر می‌باشد.

تنها راه مقابله با تحریم اقتصادی تکیه و اعتماد بر توان تولیدات داخلی، چه از طرف مردم و چه از طرف دولت است.

سوق اقتصاد به سمت تولید داخلی توسط دولت بایست چنان برنامه‌ریزی گردد که تمام مؤسسات تحصیلی سعی و تلاش خود را در خدمت صنعت و تولید علم افزایش دهند تا تولید رونق بیش از پیش گرفته و به تولیدات بیرون از مرز وابسته نباشد. مؤسسات صنعتی تمام امکانات و تجهیزات مورد نیاز کشور را، در خود کشور با استفاده از پتانسیل جوانان تولید نموده تا هم مقابله با جنگ اقتصادی باشد و هم بیکاری را رفع کرده بتواند.

سوال طرح می‌گردد که آیا یک جنگ اقتصادی علیه نظام یک کشور می‌باشد و یا علیه مردم آن است؟

اگر کشور ایران را در نظر بگیریم، دولت پیمان شکن آمریکا سال‌ها است که با توسل به اقدامات گوناگون به دنبال وارد کردن فشار بر مردم ایران و ایجاد شگاف اجتماعی در آن است. آمریکا طی چهل سال، میتوذهای گوناگونی را برای رسیدن به هدف اش به کار گرفته است که یکی از این مثال‌ها نقض تعهدات اش در ارتباط به توافقات برجام است.

توافقنامه برجام مربوط به دوران آقای اوباما بوده که میان ایران، آمریکا، فرانسه، آلمان، انگلستان، چین و روسیه همراه با اتحادیه اروپا منعقد شد. این توافقنامه

در بدل منصرف شدن از برنامه اتمی، میلیاردها دالر نصیب ایران کرد. خروج امریکا از برجام هم یکی از مثال‌های جنگ اقتصادی است.

تصمیم آقای ترامپ به خروج از برجام آینده آنرا متزلزل ساخت، گرچه کشورهای اروپایی امضاء کنندهء برجام به زحمت برای حفظ آن تلاش می‌ورزند.

اتحادیه اروپا به امید نجات برجام مصمم است برای حفاظت شرکت‌های اروپایی که با ایران ارتباط دارند، علیه تحریم‌های امریکا، از مسدود کردن قانون تحریم‌ها، استفاده نماید.

آقای دونالد ترامپ در ۸ می ۲۰۱۸ خروج امریکا از برجام را اعلام کرد. اما مواضع امریکا در همین نقطه باقی نماند گام بعدی ارائه شرایط ۱۲ گانه از طرف مایک پامپئو وزیر خارجه امریکا بود. شرایطی که اگر نظام ایران آنها را رعایت کند راهی برای ایجاد یک توافق جدید با امریکا باز می‌شود.

شرایط ۱۲ گانه پامپئو بر روی چهار محور قرار دارد:

۱. تضمین ایران به اینکه هرگز به سلاح اتمی مجهز نخواهد شد
۲. عدم توسعه تولید انواع راکت‌ها
۳. عدم دخالت در کشورهای منطقه
۴. آزاد کردن گروگان‌های غربی.

شرایط ۱۲ گانه طرح شده از طرف آقای پامپئو وزیر خارجه امریکا چنین است:

۱. ایران باید تمام جهات نظامی فعالیت‌های هستوی قبلی خود را به آژانس اتمی گذارش دهد.
۲. ایران باید غنی‌سازی را به صورت کامل قطع کند و هیچگاه دنبال اعاده پلوتونیم نرود. این شامل بستن ریاکتور آب سنگین هم است.

۳. ایران باید به نماینده‌گان آژانس انرژی اتمی اجازه دهد تا بدون قید و شرط از تمام پایگاه‌ها در تمام نقاط این کشور نظارت کنند.
 ۴. ایران باید توسعه برنامه راکت‌های بالستیک و پرتاب راکت‌های که قابلیت حمل سلاح هستوی را دارند، متوقف کند.
 ۵. ایران باید همه شهروندان امریکا و همین‌طور شهروندان دیگر کشورهای هم‌پیمان آنرا را آزاد کند.
 ۶. ایران باید حمایت از گروه‌های تروریستی، چون حزب‌الله لبنانی، حماس و جهاد اسلامی را متوقف کند.
 ۷. ایران باید استقلال عراق را به رسمیت بشناسد و اجازه دهد شبه‌نظامیان شیعه عراق خلع سلاح شوند.
 ۸. ایران باید حمایت از حوثی‌های یمن را متوقف کند.
 ۹. ایران باید تمام نیروهای اش را از سوریه عقب بکشد.
 ۱۰. ایران باید حمایت از طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی را در افغانستان پایان بخشد.
 ۱۱. ایران باید به حمایت نیروی قدس سپاه از گروه‌های تروریستی و هم‌پیمانان شبه‌نظامی‌اش پایان دهد.
 ۱۲. ایران باید به تهدید همسایگانش که بیشترشان هم‌پیمان امریکا هستند پایان دهد. از جمله تهدید ایران کردن اسرائیل و پرتاب راکت به عربستان و امارات.^۱
- ضمانت اجرای خواسته‌های ۱۲ گانه امریکا از کشور ایران، تحریم‌های بود که در دو مرحله، اخیر اگست و اوایل نوامبر عملی می‌شد. تحریم‌های مرحله اول شامل فلزات، موتورسازی و خرید اسعار بود. و تحریم‌های مرحله دوم شامل تحریم نفتی و بانکی.
- خامنه‌ای در یک سخنرانی‌اش چند مطلب را نام گرفته و خواهان در س‌گیری از آنها شد:

۱. وی گفت، از اینکه امریکا بایند تعهدات اش نیست، دولت جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند با امریکا تعامل کند

۲. به نظر وی دشمنی امریکا با ایران، دشمنی عمیق است، هدف آنها این است که این نظام اسلامی و جمهوری اسلامی نباشد.
۳. به عقیده وی انعطاف در مقابل این دشمن، تیغ دشمنی او را کند نخواهد کرد، بلکه او را گستاختر خواهد کرد.

در ادامه او تصریح می‌کند که هدف از برجام لغو تحریم‌ها بود در حالی که «بسیاری از تحریم‌ها لغو نشده، حالا هم تهدید می‌کنند که تحریم‌های چنین و چنان را بر ایران تحمیل خواهیم کرد».^۲

ایران از اروپا می‌خواهد که در برابر امریکا و در کنار ایران قرار بگیرد، چیزی که هیچ دلیل اقتصادی و سیاسی برای آن قابل تصور نیست. مقامات بلند پایه اروپایی اعلام کردند، به برجام وفادار می‌باشند اما قصد مقابله با امریکا را ندارند.

بدین ترتیب ایران از طرف جامعه جهانی در معرض یک جنگ اقتصادی قرار دارد. در جنگ اقتصادی قبل از هرچیز منابع مالی کشور مورد تهدید قرار می‌گیرد. اگر به سخنرانی خامنه‌ای دقت کنیم، او از اروپایی‌ها می‌خواهد که خرید نفت ایران را تضمین کنند و تضمین کنند که ایران به پول نفت فروخته شده دست خواهد یافت.

در این جنگ اقتصادی به عقیده خامنه‌ای هدف اصلی ممانعت از فروش نفت توسط ایران است زیرا اقتصاد متکی به نفت ایران، از همین نقطه آسیب پذیر می‌شود. هرچند بقیه تحریم‌ها نیز تأثیرگذار اند اما در مقایسه با آنچه فروش نفت نصیب کشور می‌کند، چندان قابل توجه نیست.

جدیت امریکا در امر تحریم‌ها و تشویق شرکت‌ها به خروج از ایران، مؤثر واقع شد. برخلاف آنچه رهبران اروپایی و سایر امضاء کنندگان برجام از ادامه آن دفاع می‌کردند اما در عمل شرکت‌ها شروع به ترک ایران نموده و تا ماه جون ۲۰۱۹ تقریباً ۵۳ شرکت از بازار ایران خارج شده اند.

از همین جهت ایران خود را با شرایطی مواجه می‌بیند که هرچه به جلو می‌رود برایش پیچیده‌تر و دشوارتر می‌شود. گرچه تحریم‌های نفتی هنوز آغاز نگردیده ولی با آنهم عده زیادی از خریداران نفت ایران، خرید خود را کاهش داده یا قطع نموده‌اند و از جانب دیگر عربستان و روسیه اعلام آمادگی نموده‌اند تا کمبود بوجود آمده از تولید نفت ایران را تکمیل نمایند.

در چنین وضع جر و بحث‌ها در داخل حکومت ایران بر اساس جنگ اقتصادی شکل می‌گیرد. در سخنرانی‌های متعدد مقامات بلند پایه ایران، به صورت دوامدار در باره جنگ اقتصادی سخن گفته می‌شود. به این شکل رژیم ایران از یک جهت می‌خواهد به مردم این آرامش را ببخشد که جنگ خارجی به وقوع نمی‌پیوندد و از جهت دیگر تحت نام فشار اقتصادی خارجی، افکار عمومی را در دفاع از رژیم حاکم جلب نماید و به این ترتیب سعی می‌نمایند ازین جنگ روانی کمتر متضرر شده و جان سالم بدر برند.

جنگ اقتصادی علیه رژیم ایران و بخصوص علیه نهادهای تحت کنترل خامنه‌ای و سپاه اعلام شده است. در این جنگ اقتصادی طوری که مقامات امریکایی بیان داشته‌اند، هدف، قطع شریان مالی سپاه است. در این جنگ اقتصادی که هدف اساسی آن تحریم نفتی و مالی رژیم ایران است، منابع مالی سپاه قطع و دست آن برای سرکوب محدودتر می‌شود.

در حقیقت جنگ اقتصادی که فعلاً در باره آن مطالب قابل توجهی بیان می‌شود، عبارت است از آماج قرار دادن اقتصاد ملی از طریق اعمال تحریم‌های هدفمند و ایجاد اختلال در نظام اقتصادی کشور مورد نظر می‌باشد. در حال حاضر جلوگیری از فروش نفت، ممانعت از سرمایه‌گذاری خارجی در ایران، تحریم پولی - بانکی و تضعیف مدیریت اقتصادی و غیره، از مهم‌ترین ابزار جنگ اقتصادی علیه رژیم ایران در شرایط فعلی هستند.

آنچه در عرصه جنگ اقتصادی بوقوع می پیوندد، اقدامات واقعی برای صدمه زدن به اقتصاد ملی است. اما بخش قابل توجهی از خساراتی که این روزها بر اقتصاد و بازار ایران وارد می شود، چندان جنبه عینی و عملی نداشته، بلکه بیشتر جنبه ذهنی دارد و گفته می توانیم با نوع جنگ شناختی بغرنج روبرو هستیم.

جنگ شناختی به معنای هدف قرار دادن قوه شناخت عموم مردم و نخبگان جامعه مورد نظر با تغییر معیارها، ارزشها، باورها، نظریات و رفتارها از طریق مدیریت فهم و استنباط است. این نوع جنگ شکل تکامل یافته تر، پیشرفته تر، عمیق تر و وسیع تر جنگ روانی بوده که مبتنی بر جامعه با زیرساخت رسانه های نوین می باشد و با مدیریت ادراک و برداشت انجام می گیرد. تغییر دیدگاهها در جامعه مورد نظر، اختلال و اشتباه در دستگاه محاسبات مقامات تصمیم گیرنده، مؤثرساختن جنگ اطلاعاتی، ایجاد تفرقه میان مردم و حکومت و نهایتاً تضعیف و محو سرمایه اجتماعی، تعدادی از ویژه گی های جنگ شناختی شمرده می شوند.

اگرچه عده از اتخاذ تصمیم عجولانه و نادرست آقای ترامپ در قبال جنگ نظامی با کشورهای مخالف ایالات متحده امریکا تشویش دارند و عقیده دارند، که هر تصمیم گیری غلط آقای ترامپ، امریکا را با خساراتی جدی مواجه می سازد، اما، وی عملاً جنگ اقتصادی خطرناکی را با اروپا و چین در پیش گرفته است.

به گزارش گروه رسانه های دیگر خبرگزاری آنا، کمیت و کیفیت عکس العمل آقای ترامپ در مقابل تهدیداتی که ایالات متحده امریکا با آن روبرو بوده، پریشانی است که از مدت ها قبل توجه تحلیل گران و اندیشمندان امریکایی و غربی را بخود جلب نموده است. آنها معتقد اند روحیه هیجانی، غیرطبیعی و تضادهای روانی آقای دونالد ترامپ می تواند در مواقع حساس، ایالات متحده امریکا را با مصارف و پرابلم های بزرگ و جبران ناپذیر مواجه سازد.

گرچه ایالات متحده امریکا همیشه علیه کشورهای مخالف از سیاست ترس و

ایجاد وحشت استفاده نموده، ولی طی بیشتر از یک و نیم دهه اخیر، ایالات متحده آمریکا در اکثریت جنگ‌های که بشکل از اشکال بصورت محدود یا فراگیر، مستقیم یا غیرمستقیم در آن نقش داشته، با شکست مواجه شده، این خود باعث افزایش نگرانی‌های بیش از پیش گردیده است.

سیاستمداران ایالات متحده آمریکا همیشه از عبارت گزینه‌های روی میز یادآوری می‌کنند، ولی در سال‌های اخیر، این گزینه، آمریکا را با مصارف و پرابلم‌های زیادی مواجه ساخته است. آمریکا فعلاً در حال پرداخت و تحمل هزینه‌ها و پیامدهای سنگین تصامیم غلط که با استفاده از این گزینه‌ها عمل نموده، می‌باشد.

طوری که از حوادث سال‌های اخیر بر می‌آید، تهدید و عملکرد امریکایی‌ها، صرف به استفاده از نیروی نظامی محدود نبوده، بلکه جنگ تجاری و اقتصادی نیز شامل این تهدیدات است که با روی کار آمدن آقای دونالد ترامپ، شدت آن هرچه بیشتر گردیده است.

به گزارش فاکس نیوز، «برنی سندرز» کاندید حزب دموکرات‌ها برای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۲۰ میلادی، طی اظهاراتی «دونالد ترامپ» رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا را خطرناکترین قوماندان قوای مسلح در تاریخ معاصر این کشور خواند.

در مقاله آقای سندرز که در روزنامه نیویورک تایمز منتشر شده بود، وی نگاشته است: کاندید ریاست جمهوری شدم، زیرا ما باید ترامپ را شکست دهیم.

سندرز از ترامپ به عنوان خطرناک‌ترین رئیس جمهور در تاریخ معاصر آمریکا نام برد. وی نگاشته است: اگر قرار باشد ترامپ را شکست دهیم، باید بیشترین شخصیت و سیاست‌های مخالف پیشرفت و اندیشه‌های نو آقای ترامپ تمرکز کنیم. وی در ادامه می‌افزاید: باید متوجه باشیم که نظام سرمایه‌داری، ساختار

اخلاقی و اقتصادی این کشور را از بین می‌برد، تشویش و نگرانی‌های را که ترامپ در سال ۲۰۱۶ میلادی به آن متوسل شد، عمیق‌تر می‌سازد.^۳

به اساس اظهارات وزیر امور خارجه روسیه: «در حال حاضر ایالات متحده خط‌مشی مشخصی را در جهت از بین بردن سیستم حقوقی بین‌المللی موجود و جایگزین کردن آن با نظمی براساس قواعد مورد نظر واشنگتن در پیش گرفته است. امریکا تلاش دارد تا این نظم جدید، براساس اصل «هر کس قوی‌تر است، حق با اوست، یعنی همان قانون حاکم بر جنگل شکل بگیرد».

لاوروف می‌افزاید: «این تلاش بطور کلی در میان کشورهای غرب دیده می‌شود، ولی در قدم اول و بیش از همه به اقدامات امریکا مربوط می‌شود که سعی دارد تا جلوه نظامی، خشن و تهاجمی از روسیه به جهانیان نشان دهد. این در حالی است که بخش اعظم تاریخ امریکا شامل جنگ‌های بی پایان و اشغالگری و غارت است.»

طوری که بیان نمودم، در سال ۲۰۱۸ میلادی آقای دونالد ترامپ برجام را ترک نموده و تحریم‌های مالی - اقتصادی شدیدی علیه کشور ایران اعمال نمود.

یقیناً هدف ازین سیاست آقای دونالد ترامپ سرنگونی رژیم و تغییر رفتار حکومت در ایران نیست، با توجه به مسایل گسترده موجود، از برنامه هستوی و راکتی ایران گرفته تا فعالیت‌های این کشور در شرق میانه و رعایت حقوق بشر توسط رژیم حاکم ایران، موضوعاتی اند که در حقیقت امریکا می‌خواهد رهبری ایران را مجبور به مذاکره، تحت شرایط خودش سازد.

هدف اعمال این تحریم‌ها علیه ایران، تضعیف اقتصاد این کشور بوده و به همین دلیل است در روزهای اخیر ایالات متحده امریکا در منطقه خلیج فارس تعداد نظامیان خود را افزایش داده و به همین منظور، برای منزوی نمودن دیپلماتیک ایران،

کار چند جانبه انجام می‌دهد. در حقیقت واشنگتن قصد دارد، صادرات نفت ایران را تدریجاً به صفر برساند. اما، امکان ندارد این برنامه آقای ترامپ صد فیصد به موفقیت بیانجامد، ولی واضح است که فرصت‌های صادرات نفت ایران را به طور قابل ملاحظه تضعیف خواهد کرد.

احتمال دارد که ایران بخشی از نفت خود را در بازارهای سیاه و خاکستری بفروشد، همانطوری که قبلاً هم این کار را انجام داده است. اما مقدار نفت که ایران از این طریق می‌تواند بفروشد، خیلی ناچیز خواهد بود و مصارفی که ایران باید بخاطر استخراج نفت برای بازار سیاه متحمل شود، بیشتر است. بناءً گفته می‌توانیم، به صورت عموم، عواید نفتی ایران به حداقل خواهد رسید و باید اعتراف کرد که این سیاست ایالات متحده آمریکا آهسته آهسته ثمربخش خواهد بود.

هالند، ۱۳ جون ۲۰۱۹

^۱ سایت صدای آمریکا، ۱۲ شرط آمریکا برای مذاکره با ایران برای رسیدن به توافق جدید چیست، ۲۲ می ۲۰۱۸

^۲ سایت صدای آمریکا، ۱۲ شرط آمریکا برای مذاکره با ایران برای رسیدن به توافق جدید چیست، اول سرطان ۱۳۹۷

^۳ خبرگزاری تا بناءک، سندرز: ترامپ خطرناکترین رئیس جمهور امریک است، ۳ جون ۲۰۱۹

اقتصاد دیجیتال

طی سال‌های اخیر اصطلاح اقتصاد دیجیتال اکثراً مورد استفاده قرار می‌گیرد و از آنجایی که در مورد تعریف مشخص آن اتفاق نظر وجود ندارد، ازین سبب به جای هر واژهء مربوط تکنالوژی، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

از افزایش فروش تلفون‌های هوشمند تا رشد استفاده ترافیک اینترنتی (داون لود و آپلود)، از بررسی تعداد سایت‌های فعال تا تعداد پلتفرم‌های دیجیتال، تماماً تحت نام توسعه اقتصاد دیجیتال مورد بحث قرار می‌گیرند.

به اساس منابع موجود برای اولین بار این اصطلاح، در کتاب اقتصاد دیجیتال نوشته‌ی دان تاپسکات مورد استفاده قرار گرفت. کتاب اقتصاد دیجیتال در سال ۱۹۹۵ نگاشته شده و در سال ۱۹۹۶ به نشر رسید.

گرچه تحلیل‌های مطرح شده در این کتاب، بسیار ارزشمند و آموزنده هستند، ولی متأسفانه در این کتاب که حاوی ۴۰۰ صفحه است، هم تعریف مشخصی از اقتصاد دیجیتال در آن بمشاهده نمی‌رسد.

بر اساس کتاب اقتصاد دیجیتال تاپسکات در مورد اقتصاد دیجیتال چنین می‌توان نتیجه گرفت که یک اقتصاد جدیدی بوجود آمده و در آن، کسب و کارها از تکنالوژی اطلاعات استفاده می‌کنند. فناوری یا تکنالوژی اطلاعات، به عملکرد آنها کمک نموده و زمینه را برای رشد آنها فراهم می‌سازد. در نتیجه تکنالوژی، کسب و کارها، بهتر و سریع‌تر به همدیگر متصل می‌شوند.

دانشگاه تکنالوژی ماساچوست در رسانهء خود که توسط نیکلاس نگروپون

اساس‌گذاری شده است، همزمان با ناپسکات، کتابی تحت عنوان بی اینگ دیجیتال منتشر نموده و درین کتاب، با یک جمله‌ی ساده، اقتصاد جدید را چنین توصیف نموده: جهان جدید، جهانی است که در آن، بیت‌ها جای اتم‌ها را گرفته‌اند.

اقتصاد جدید که به آن، دیجیتال ایکونومی یا اینترنت ایکونومی هم گفته می‌شود، اقتصادی است که اساس آن بر سیگنال‌ها و تعاملات اینترنتی گذاشته شده است. بخش عمده‌ی این تعاملات اینترنتی، از نوع تجارت الکترونیکی هستند.

البته اقتصاد دیجیتال، شامل شبکه‌های ارتباطی دیجیتال کیبلی، وایرلس و نیز کامپیوترها، نرم افزارها و سایر وسایل تکنالوژی اطلاعات هم می‌شود. شبکه بی‌سیم یا وایرلس، یکی از جدیدترین و پرطرفدارترین تکنالوژی است که مورد استفاده قرار می‌گیرد. طور مثال، اینترنت بدون سیم یا وای فای یکی از خدمات و سرویس‌های است که از طریق تکنالوژی وایرلس ارائه می‌شود.

با وجودی اینکه دیدگاه پروفیسور دکتور افرایم توربان، در ساحه تجارت الکترونیک و اقتصاد دیجیتال از اهمیت فراوان برخوردار است، ولی بسیاری از صاحب‌نظران، برخلاف دوکتور توربان، اقتصاد دیجیتال را بزرگ‌تر از اقتصاد اینترنت می‌شمارند. یکی از این صاحب‌نظران، کلاوس شواب اقتصاددان، کارآفرین، استاد دانشگاه و بنیان‌گذار مجمع جهانی اقتصاد (اجلاس داووس) می‌باشد. وی اقتصاد دیجیتال را چهارمین موج بزرگ صنعتی شدن جهان می‌داند.

کلاوس شواب، در کتاب خود تحت عنوان انقلاب صنعتی چهارم (The fourth industrial revolution) که در سال ۲۰۱۶ انتشار یافت، نگاه متفاوت و عمیق‌تری به اقتصاد دیجیتال نموده است. درین کتاب نیز تعریف دقیق

و مشخص از اقتصاد دیجیتال، بمشاهده نمی‌رسد. اما توضیحات شواب تصویر نسبتاً شفافتر از مفهوم اقتصاد دیجیتال بیان می‌دارد.

شواب جهت توضیح بهتر اقتصاد دیجیتال منحنی چهارمین انقلاب صنعتی، ابتدا سه انقلاب صنعتی قبلی را طور مختصر تشریح می‌کند.

انقلاب صنعتی اول در قرون هجده و نوزده بین سال‌های ۱۷۶۰ تا ۱۸۴۰ شکل گرفت. ساخت خط آهن و اختراع ماشین بخار را سمبول و انگیزه اصلی اولین انقلاب صنعتی می‌دانند. با وقوع انقلاب صنعتی اول، کارخانجات شکل گرفته و حجم تولیدات به کمک نیروی مکانیکی، افزایش یافت.

وقوع انقلاب صنعتی دوم، در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست منجر به اختراع برق، اختراع روش تولیدات به مقدار زیاد با استفاده از ماشین آلات، درک مفهوم خط تولید و تقسیم کار و به وجود آمدن کارخانجات امروزی گردید. برداشت اکثر مردم از صنایع، همانا دست‌آوردهای انقلاب صنعتی دوم است.

انقلاب صنعتی سوم را می‌توان انقلاب دیجیتال یا انقلاب کامپیوترها نامید. جریانی که با اختراع نیمه رسانا، کاهش مصارف تولید، کاهش ابعاد ترانزیستورها، بمیان آمدن کامپیوتر شکل گرفته و بعداً با کوچک‌تر شدن کامپیوترها، ایجاد اینترنت و اختراع موبایل رشد نمود.

بعد از توسعه‌ی وسایل دیجیتال و جهان شمول شدن آثار انقلاب دیجیتال، تحولات دیگری آغاز شد که آنرا می‌توان انقلاب صنعتی چهارم یا اقتصاد دیجیتال نامید.

کلاوس شواب، بعضی از تحولاتی را که باعث ایجاد و توسعه اقتصاد دیجیتال شد، چنین بیان می‌کند:

— ارزان و جهان شمول شدن موبایل، به اندازه‌ای که از شکل یک وسیله کمکی، به وسیله‌ای فردی و ضروری تبدیل گردید.

- کوچک‌تر و ارزان‌تر شدن تمام انواع سنسورها که بالای انسان‌ها و وسایل آنها، می‌توان انواع گیرنده‌ها و حس‌گرها را نصب کرد.

- رشد وسیع و سریع هوش مصنوعی و یادگیری ماشینی باعث شد تا استفاده از آن در کاربردهای معمولی هم، جنبه اقتصادی پیدا کند.

شوا ب در توضیحات خود ادامه داده بیان می‌دارد، با آنکه ظاهراً بسیاری از این دستاوردها و پروسه‌ها قبلاً هم وجود داشتند، اما سه ویژگی مشخص باعث پیدایش، رشد و بوجود آمدن اقتصاد دیجیتال گردید:

۱. سرعت پیشرفت، عرضه‌ی محصولات و اختراعات جدید، ناگهان سیر صعودی حاصل نمود.

۲. امکانات دسترسی به تکنالوژی از یک حوزه جغرافیایی یا یک طبقه اجتماعی خاص فراتر رفت.

۳. تکنالوژی، به جای اینکه، وسیله در خدمت سیستم‌ها باشد، خود باعث ایجاد سیستم‌های جدید شد.

کلاوس شواب در اینجا حرف اندرو مک آفی شخصی که مؤسس اولین شرکت نرم‌افزاری آنتی‌وایروس تجاری جهان بود، را نقل قول نموده و تأیید می‌کند که به گفته وی: «حق داریم دوره جدید را دومین عصر ماشینی شدن (سیکند ماشین ایج) بنامیم».

تمام فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی که بر روی شبکه‌های مخابراتی توسط نرم افزارهای مختلف و با استفاده از بیگ دی‌تِه صورت می‌گیرند، اقتصاد دیجیتال را تشکیل می‌دهند که در عصر حاضر آشنایی و درک از مفهوم اقتصاد دیجیتال و تحول دیجیتال لازم و ضروری است.

طور مثال اگر بخواهیم به سفر برویم، تکت‌طیاره یا ترن را آنلاین، از طریق وبسایت شرکت هوایی مربوطه، خریداری و یک روز قبل از پرواز بازم به صورت آنلاین کارت پرواز الکترونیکی خود را دریافت نموده، سیت و غذای مورد نظر خود را برای پرواز سفارش می‌دهیم. از طریق یک اپلیکیشن، تکتی را آنلاین سفارش می‌دهیم و در میدان هوایی بدون مراجعه به کانتر پرواز، صرف بکس خود را به کانتر موجود دیجیتال تحویل داده و با اسکن نمودن پاسپورت و کارت پرواز خود به قسمت تلاشی بدنی که استثنائاً هنوز هم توسط افراد انجام می‌شود مراجعه می‌کنیم. باید گفت که این یک فیلم تخیلی نیست بلکه همه و همه در شرایط فعلی عملاً وجود دارند و هر روز این پروسه توسط هزاران نفر استفاده می‌گردد.

در اثر تکنولوژی رشد یافته که با اضافه شدن امکاناتی مانند پرینترهای سه بُعدی، سنزورهای فوق‌العاده حساس که هر روز ارزانتر به بازار عرضه می‌گردد، ارزانتر و عمومیت یافتن روبات‌های صنعتی، بیوتکنولوژی و انرژی‌آفتابی از جمله دست‌آوردهای اخیر بشر، دنیا را از شکل قدیمی به قرن همه چیز با اینترنت (انترنت اف‌افری‌تنگ) وارد کرده است. در شرایط کنونی دنیا، مردم، ارقام، اشیاء، پروسه‌ها که به صورت واقعی با یکدیگر وصل شده‌اند، در داد و ستود دائمی باهم و ایجاد فرصت‌های جدید خواهند بود.

شرکت‌های پیش قدم در اقتصاد دیجیتال از یک پلتفرم دیجیتال یا وب‌سایت استفاده می‌کنند. این وب‌سایت می‌تواند به ساده‌ترین شکل ممکن، امکانات داد و ستد آنلاین را میان تعداد زیادی تولیدکننده یا ارائه‌دهنده خدمات با تعداد زیادی از مشتریان و مستهلكین فراهم کند. این شرکت‌ها از طریق ارزش افزوده ایجاد شده

و تأمین سهولت در ایجاد ارتباط میان خریدار و فروشنده عاید بدست می‌آورند. این شرکت‌ها با استفاده از وسایل و امکانات که از طریق اینترنت بدسترس دارند به کشف سلیقه‌ها و خواسته‌های دو طرف پرداخته و با پیش‌بینی دقیق، جریان نبض هر بازار، هرچه بیشتر محصولات و خدمات اختصاصی را برای مشتریان طراحی و بازار یابی می‌کنند.

طور مثال، وب سایت (ایر پی ان پی) با داشتن پلتفرم ساده، امکان داد و ستد بین افرادی که در جستجوی محل اقامت در شهرهای مختلف جهان هستند را با افرادی که خانه‌های خالی شانرا می‌خواهند اجاره دهند، فراهم کرده و عملاً بدون مالکیت حتی یک مُلک، در سراسر جهان به بزرگترین ارائه‌کننده خدمات اسکان تبدیل شده است.

شرکت (اوبر) مثال دیگری است که بدون داشتن مالکیت، حتی یک تکسی به بزرگترین شرکت تاکسیرانی جهان تبدیل شده است.

اپل منحیث پیش قدم ترین شرکت در تحول دیجیتال در صدر جدول ارزشمندترین شرکت‌های جهان قرار گرفته و مثال بزرگ برای شرکت‌های عصر دیجیتال شمرده می‌شود.

شرکت اپل، تیلیفون هوشمند را که بر م بناءً اکو سیستم بستهٔ اپل طراحی و تولید شده بود، به بازار عرضه نمود. برای اینکه کاربران را هرچه بیشتر به این تیلیفون وابسته سازند، اپلیکیشن‌های مناسبی را جهت رسیدن به این هدف طراحی نمودند. اپل در واقع با ایجاد و طراحی یک مدل تجاری در خشان، براساس یک پلتفرم دیجیتال، هزاران نفر را در سراسر دنیا با ریسک و مصارف شخصی شان به اپلیکیشن - نویس‌های مفت و مجانی اپل تبدیل نمود که در صورت عدم موفقیت شان اپل متضرر نمی‌شد ولی در صورت موفقیت آنها این اپل بود که مفاد مالی و غیرمالی خود را قبل از آنها بدست می‌آورد. بدین معنی که با موفقیت هر اپلیکیشن،

برعلاوه از سود مستقیم مالی، تقاضا برای محصول اصلی که همانا آیفون‌های معروف اند هم بیشتر می‌گردد.

باید متذکر شد که شرکت اپل، عملاً آرشیف موسیقی همه را در واقع بی‌ارزش ساخت زیرا با پرداخت ۵ دالر ماهانه، می‌توان به هر نوع موسیقی که در هر نقطه دنیا تولید گردد دسترسی حاصل نمود. همچنان اپل جستجو و یافتن موسیقی مورد نظرهمه را، چنان سهل ساخت که جمع آوری کست، سی دی و امثال آن به فراموشی سپرده شده است.

لازم است تا بدانیم، تفاوت انقلاب دیجیتال با اقتصاد دیجیتال چیست؟

اقتصاد دیجیتال، یک اتفاق بزرگ در عرصه اقتصاد ملی و جهانی می‌باشد، در حالی که تحول دیجیتالی، یک برنامه تغییر سازمانی شمرده می‌شود.

چند مثال برای درک بهتر انقلاب دیجیتال، تحول دیجیتالی و اقتصاد دیجیتال ارائه می‌کنم.

اینکه کامپیوترها و لپ‌تاپ‌های امروزی، از سوپرکامپیوترهای دهه قبل، قدرتمندتر هستند، از جمله دست‌آوردهای انقلاب دیجیتال است.

اینکه واقعیت مجازی و واقعیت افزوده، منحنی یک وسیله در اختیار ما قرار گرفته است، از جمله مثال‌های انقلاب دیجیتال است.

اینکه در یک شرکت، اجرای حسابداری یا مدیریت منابع انسانی را به وسیله کمپیوتر انجام می‌دهند، بیانگر تحول دیجیتالی است. چون از دست‌آوردهای انقلاب دیجیتال برای تغییر و تحول سازمانی استفاده گردیده است.

روی کار آمدن فیس بوک، اینستاگرام، شبکه‌های اجتماعی، پلتفرم‌های اجتماعی و نرم افزارهای پیام رسان، بیانگر اقتصاد دیجیتال است. اینها با تکیه بر دست‌آوردهای دیجیتالی، فعالیت جدید، صنعت جدید و اقتصاد جدید بوجود آوردند و آنرا جایگزین بعضی فعالیت‌های رایج نمودند. ساختاری در ساحة کسب و کار و شیوه‌های دریافت بدست آوردن عواید طراحی گردید که قبلاً وجود نداشت و قابل تصور هم نبود.

بوجود آمدن پول‌های دیجیتالی از قبیل بیت کوین ایت ریم و دوگ کوین بخش عمده اقتصاد دیجیتال را تشکیل می‌دهند.

گوگل، بینگ، یاهو و سایر سایت‌های جستجو هم بخشی از اقتصاد دیجیتال هستند. آنها فعالیت جدید، شیوه‌های عملیاتی جدید، کسب و کارها و مدل‌های درآمدی جدیدی ایجاد کردند که قبلاً وجود نداشت. آنها بیش از آنکه وسیله برای شیوه قدیمی باشند، یک مدل جدید ایجاد نمودند.

شخصی که برنامه نویس است یا در سطحی بالاتر، یعنی طراح و توسعه دهنده است و یک سایت یا سیستم نرم افزاری را می‌تواند طراحی کند، در حقیقت فعال دوره انقلاب دیجیتال محسوب می‌گردد. اما اگر یک ارگان از توانایی او جهت دیجیتالی نمودن سایر پروسه‌ها یعنی نه تنها ایجاد یک سایت، استفاده کند، وی وارد جهان تحول دیجیتالی شده است. این شخص اگر یک پلتفرم جدید مانند یوتیوب، آمازون، گوگل، علی بابا و غیره را طرح نماید، وارد عرصه اقتصاد دیجیتال شده است.

پروسه دیجیتالی بیانگر اطلاعات در بیت‌ها می‌باشد. این پروسه مصارف ذخیره سازی، محاسبه و انتقال معلومات را کاهش می‌دهد. بررسی اقتصاد دیجیتال نشان دهنده آنست که کدام فعالیت‌های اقتصادی در اثر دیجیتالی‌زده شدن تغییر می‌یابند

و این تغییر چگونه است. برای دانستن تأثیرات پروسه دیجیتالی، ضرورت به تئوری اقتصادی جدید نبوده ولی با آنهم، نیازمند یک تأکید متفاوت است.

مطالعه اقتصاد دیجیتال با چنین پرسش‌ها آغاز می‌گردد، که چه چیز متفاوت است؟ و چه چیز آسان‌تر شده است وقتی اطلاعات در بیت‌ها نسبت به اتم‌ها بازنمایی می‌شوند؟ با استفاده از پروسه‌های دیجیتالی می‌توان مصارف فعالیت‌های اقتصادی را کنترل و محدود نموده، برعلاوه اقتصاد دیجیتال ارزیابی می‌نماید که مدل‌های استاندارد اقتصادی چگونه مصارف اصلی را کاهش داده و یا شاید هم به صفر برساند. اقتصاددانان کاهش مصارف را در پنج بخش طبقه‌بندی می‌نمایند: یعنی کاهش مصارف در بخش‌های جستجو، مشابه سازی، حمل و نقل، پیگیری و کاهش مصارف در بخش تأیید.

اینکه تمام این موارد چگونه در کاهش مصارف مبادلات آشکار می‌گردد و بر استراتژی کسب و کار در اقتصاد تأثیر دارد، را می‌توان از مرور، بر تحول دیجیتالی مشاهده نمود.

از سال ۱۹۴۵ تاکنون توسعه و تحول دیجیتالی طی چهار مرحله مهم بوقوع پیوست.

- از سال ۱۹۴۵ محاسبات بدون اینترنت با تجاری‌سازی تکنالوژی توسعه یافت.

- در ابتدا توجه به سرعت محاسبات با ظرفیت ذخیره‌سازی محدود و جستجوی اطلاعات بود. در دهه ۵۰ قرن بیست قدرت ذخیره‌سازی مصارف نهایی، بازتولید اطلاعات را کاهش داد و تکنالوژی سبب بهبود پروسه پیشرفت تدریجی و مداوم اطلاعات و بازتولید وسیع شد.

- رشد سریع صنایع نرم‌افزاری و سخت‌افزاری.

- گرچه درین مقطع زمانی ارتباطات بین کمپیوترها محدود بود، با آنهم بر اقتصاد مؤثریت داشت. ولی با بمیان آمدن اینترنت این موضوع گسترش بیشتر حاصل کرد.

در جریان ایجاد تکنالوژی جدید برم بناءً اینترنت، (بُراسرز) جستجوگرها، فروشگاه‌های آنلاین، شبکه‌های اجتماعی، قراردادهای ارتباطی موبایل، سیستم‌های تأمین امنیت فضای تبادل اطلاعات، سیستم‌های مدیریتی ارتباط با مشتری و غیره باعث افزایش جمع‌آوری و استفاده از ارقام شدند.

طی این پروسه عمده ترین سوال این بوده است که چطور باید جهات مختلف فعالیت اینترنت تجاری را کنترل نمود؟ معیارهای که خود بازنده و برنده دارند در اینجا مطرح می‌شوند و کنترل مُدل سخت‌افزار و نرم‌افزارها بحث‌برانگیز بوده است.

هالند، ۱۱ دسمبر ۲۰۱۹

بیت کوین یا پول دیجیتالی «پول الکترونیکی»

درین اواخر پول جدیدی بنام بیت کوین^۱ بوجود آمده که پولی الکترونیکی بوده، روز تا روز اهمیت آن در داد و ستد بلند رفته، وجود خارجی نداشته و هم تحت کنترل هیچ ارگان و کشوری قرار ندارد.

در سال ۲۰۰۹ میلادی مبتنی برعقایدی که ساتوشی ناکاموتو در مقاله ای منتشر کرد، بیت کوین پایه گذاری شد.

در طی چند سال اخیر، بیت کوین توجه قابل ملاحظه یک تعداد افراد را به خود جلب کرده و برخی را هم به ثروت‌های هنگفتی رسانیده است. پول بیتکوین همواره مورد اتهام جرائم اینترنتی هم بوده و تفکر مردم را در باره پول به کلی تغییر داده است. بسیاری از دولت‌ها هنوز هم نمی‌دانند در مورد بیت کوین چه تصمیمی بایست گرفت.

بیت کوین پول دیجیتالی است که برخلاف سایر پول‌های رایج، کدام مرکز کنترل مشخص ندارد و توسط هیچ ارگان یا نهاد دولتی اداره نمی‌گردد. بلکه این پول به وسیله آنان که مالکان آن اند، اداره می‌گردد اما به واسطه کودگذاری (coding) کسی امکان دستکاری به این شبکه را ندارد.

مخترع بیت کوین تا کنون شناسایی نشده، اما درین اواخریه اساس یک گزارش نشریه نیوزویک که در مارچ ۲۰۱۴ نشر شده بود، مخترع بیت کوین، واحد پول دیجیتالی را، آنها شناسایی کرده اند. به عقیده نیوزویک، مغز متفکری که عقب بیت کوین قرار دارد، یک مرد ۶۴ ساله جاپانی - امریکایی است به نام "ساتوشی ناکاموتو"، که نزدیک لس‌آنجلس زندگی می‌کند.^۲

کمی بعد معلوم گردید که کشف نیوزویک اشتباه بوده آقای ناکاموتو از نیوزویک شکایت کرد و گفت این گزارش غلط زندگی وی را زیر و رو کرده است.

بعد از چندی نشریه دیگری بنام « وایرد» مدعی شده که "ساتوشی ناکاموتو" اسم مستعار یک استرالیایی ۴۴ ساله با نام حقیقی کرگ استیون رایت است که متخصص رمزنگاری و مخترع واقعی بیت کوین است.

در گزارش وایرد، آمده: «آقای رایت یا مخترع بیت کوین، یا متقلب کم نظیری است که می خواهد هرطوری شده به ما بقبولاند کار او بوده.»

تعجبی ندارد که پیدا کردن شخص (یا اشخاصی) که این واحد پول را ساخته اند هم دشوار است.

نویسندگان گزارش نشریه وایرد برای اثبات گفتهء شان به نامه ای استناد می کنند که داکتر رایت به وکلایش نوشته بود. در قسمتی از این نامه آمده: «هر کار می توانستم کردم که کسی نفهمد بیت کوین را از سال ۲۰۰۹ من اداره می کردم. اما تا این نامه را تمام کنم احتمالاً نصف دنیا خبردار شده است.»

داکتر رایت صاحب شرکتی است به نام دمرگان در سیدنی کشور استرالیا، شرکتی که در حوزه "واحد پول های جایگزین" فعالیت می کند.

چند مطلبی که ظاهراً قبل از به بازار آمدن بیت کوین نوشته شده و بیانگر این ادعا است، آقای رایت دنبال متخصصانی می گشت که بتوانند به طرح واحد پول رمزنگاری شده کمک کنند.

بیت کوئین یک واحد پول مجازی است که به اساس یک عهدنامه یا قرارداد رمزنگاری پیچیده و البته شبکهء از کامپیوترها ساخته شده، که نظارت می کنند کی

چقدر از این واحد پول خرج کرده. از آنجا که همه چیز بیت کوین ذاتاً بی نام و نشان است، واحد پول مناسبی است برای فعالیت‌های غیرقانونی، چون ردگیری این که چه کسی آنرا خرج می‌کند بسیار دشوار است.

سکه بیت‌کوئین وجود ندارد و بیت‌کوئین یک روش پرداخت دیجیتالی است که بر مبنای رمزنگاری (شفرد) و با شبکه‌ای از کامپیوترها ممکن می‌شود. بیت‌کوین بانک مرکزی یا هیچ مرکز دیگری ندارد و نقل و انتقال‌ها با تأیید در شبکه ممکن می‌شود.

اعضاء این شبکه می‌توانند با حل مسائل ریاضی بیت‌کوین‌های جدید استخراج کنند.

مزیت اول این سیستم این است که هر کس می‌تواند بدون ارائه اسناد شناسایی در طول ۵ دقیقه یک حساب بیت‌کوین باز نماید و بلافاصله با هر نقطه‌ای از جهان مبادله مالی داشته باشد.

مزیت دوم عدم امکان دخالت دولت‌ها درین سیستم است زیرا این سیستم درگلد در حد بسیار امن کودگذاری (رمزگذاری) شده و هیچ سرویس و یا شبکه مرکزی وجود ندارد که مورد حمله قرار گیرد و یا با حکم قانونی متوقف شود.

مزیت دیگر نداشتن یک سرویس و یا شبکه مرکزی اینست که تمام اطلاعات و معاملات در هزاران کامپیوتر که به صورت داوطلبانه در سراسر دنیا با این سیستم همکاری می‌کنند در حال گردش است و اگر کسی فرضاً موفق به رمزگشایی سیستم و دستکاری اطلاعات گردد باید حداقل ۵۱ فیصد از مجموع کامپیوترهای شبکه را تحت کنترل داشته باشد تا بتواند از پاک شدن اطلاعات دستکاری شده جلوگیری کند و با موفقیت آنها را به نفع خود ثبت کند.

بیت کوین ارزش ثابتی ندارد. به اساس معلومات موجود در اول جوزا ۱۳۹۶ قیمت بیت کوین بعد از مدت‌ها انتظار توانست به ریکارد دو هزار دالر دست یابد یعنی: یک بیت کوین = ۱۱،۲۰۱۴ دالر. (اما این ارزش متغییر است). سایت‌های کمی سود از طریق بیت کوین می‌دهند ولی از مزایای آن این است که به سرعت قابل انتقال و معامله است.^۳

هر چهار سال یک بار باید تعداد بیت کوین تولید شده در دنیا نصف شود بناءً تعداد آنها هیچ وقت از ۲۱ میلیون تجاوز نمی‌کند از همین جهت در چند سال گذشته هیچ چیز در دنیا مانند بیت کوین رشد نداشته (از نظر قیمت) و هم شاید بعد از چندی پس از یک رشد بی‌ثبات قیمت آن سقوط کند ولی بازهم مطمئناً در درازمدت به دلیل نصف شدن تولید آن و اینکه یک پول الکترونیکی بدون مالیات و دور از تحریم است، قیمت آن خیلی رشد خواهد کرد.

طور مثال چند سال قبل (۲۰۱۳) بود که به دلیل اوضاع اسفناک مالی قبرس، دولت موجود حساب‌های بانکی افراد را مسدود کرد و آنها را که بیشتر از صد هزار یورو داشتند، بخشی از دارایی‌شان را برای همیشه از دست دادند. در همین مدت، محبوبیت یک واحد پولی در نقاط مختلف جهان بالا رفت. واحد پولی که نمی‌شود مسدودش کرد و نه می‌شود از آن مالیات گرفت. نقل و انتقالش هم به هر نقطه دنیا کاملاً مجانی است: واحد پولی مجازی به نام بیت کوین که ارزشش در سه چهار ماه اخیر، چهار برابر، و نسبت به سه سال پیش، صدها برابر شده است.

چنانچه به اساس ارقام جدید از ۸ دسامبر ۲۰۱۷، یک بیت کوین برابر به ۱۷۸۳۹ دالر یا ۱۶۴۰۵ یورو گردید.

پول‌های معمولی به وسیله بانک‌های مرکزی ایجاد می‌شوند، در واقع بانک‌های مرکزی تصمیم می‌گیرند این پول‌ها وجود داشته باشد تا به وسیله آن از دولت اوراق قرضه خریداری کنند. بانک‌ها و شبکه پرداخت، آنرا به دقت کنترل می‌کنند

تا بتوانند از امتیاز آن بهره‌مند شوند. آنها در حقیقت در واژه‌های سیستم مالی هستند. این اسعار رمزیابه این شیوه را تغییر داده است.

بیت کوین یک شبکه پرداخت غیر متمرکز است، یعنی هیچ شخصی و یا کمپنی روی فرایند تولید و تغییر قیمت آن هیچ کنترل ی ندارند، بلکه هر شخصی در شبکه، کنترل پول خود را برعهده دارد و هرکسی می‌تواند با داوولود نمودن نرم افزار رایگان بیت کوین و اجرای آن روی کامپیوتر شخصی خود، روی سیستم مالی بیت کوین تأثیرگذار باشد.

از آنجایی که بیت‌کوین تحت کنترل کسی نیست، یا تحت اجرای کدام قانون قرار ندارد، افراد می‌توانند به راحتی هرگونه تخلفی مرتکب شوند. در سیستم بیت کوین، افراد می‌توانند برای کسی بیت‌کوین بفرستند سپس بگویند که این کار را انجام نداده‌اند، جهت برطرف نمودن این معضله بیت‌کوین در حال طراحی سیستمی است که از این اتفاق جلوگیری کند.

کسانیکه نرم افزار بیت کوین را روی کامپیوتر خود دارند، از طریق اینترنت به یکدیگر وصل می‌شوند، در واقع کامپیوترها شبکه پرداخت بیت کوین گفته می‌شوند که بخش مهم از کل پدیده بیت‌کوین بدون این شبکه پرداخت بی‌معنی خواهد بود.

این شبکه توانمندی اینرا دارد که دریابد چه کسی بیت کوین را برای دیگران می‌فرستد و هر شخص چه مقدار بیت کوین در اختیار دارد. اگر کسی فرستادن بیت کوین برای دیگران را مخفی کند، شبکه متوجه این پنهان‌کاری خواهد شد.

سوال طرح می‌گردد بیت‌کوین چگونه ساخته می‌شود؟

شبکه‌ء وظیفه تولید و ساختن بیت‌کوین را بر عهده دارد. بیت‌کوین به وسیله

بانک مرکزی چاپ نمی‌شود، بلکه افرادی که از نرم‌افزار بیت کوین روی کامپیوتر خود استفاده می‌کنند، آنرا تولید می‌کنند. به این پروسه فرآیند استخراج می‌گویند. شبکه، قوانین و شرایطی بخصوصی برای تولید بیت کوین دارد، که چه کسی و چه زمانی یک بیت کوین را تولید کند.

بیت کوین‌ها جسم فیزیکی ندارند و شما نمی‌توانید آنها را در بانک پس‌انداز کنید. آنها وجود دارند فقط به این دلیل که شبکه موافق موجودیت آنها است و شما صاحب آن هستید، یعنی فقط به خاطر اینکه شبکه موافق این است که شما مالک آن باشید. سابقه مالکیت در یک دفتر کل، به نام (بلاک چین) ثبت می‌شود و توسط تمام کامپیوترهای موجود در شبکه بیت کوین مشاهده و نگهداری می‌شود.

این دفتر، در مجموع تمام سوابق کسانی را که مالک بیت کوین هستند نگهداری می‌کند، اما نه به صورت نام و حساب بانکی، بلکه از طریق آدرس‌های بیت کوینی این کار را انجام می‌دهد که از خصایص تصادفی و طولانی ایجاد می‌شود. به ساده گی نمی‌توان پی برد که مالک این آدرس بیت کوینی چه کسی است و به این ترتیب اگر سیستم به صورت صحیح مورد استفاده قرار بگیرد، کاملاً ناشناس باقی خواهد ماند.

وقتی کسی بیت کوین را برای شخص دیگری ارسال می‌کند، به شبکه گفته می‌شود که به دفترکل اطلاع داده شود تا از آدرس بیت کوینی شخص فرستنده کم شده و به آدرس بیت کوینی شخص گیرنده اضافه گردد.

اینکه بیت کوین دارای جسم فیزیکی و قابل لمس نیست، پس چطور از آن نگهداری می‌شود؟

در حقیقت شما از بیت کوین نگهداری نمی‌کنید، بلکه در واقع شما از سوابق نقل

و انتقال بیت کوین نگه‌داری می‌کنید. که آن هم از یک آدرس طولانی متشکل از اعداد و حروف بوده و به مثابه رمز عبور شما تلقی می‌شود. شما می‌توانید این آدرس را در نرم‌افزار بکس پول الکترونیکی نگه‌داری کنید یا حتی آن را روی کاغذ پرینت بگیرید. به خاطر داشته باشید که خود شبکه، اطلاعات اینکه کدام آدرس چه مقدار بیت کوین در اختیار دارد را در خود ثبت کرده است. شما تنها چیزی که نگه‌داری می‌کنید، همان آدرس یا رمز شخصی است که به شما اجازه می‌دهد به بیت کوین‌های خود دسترسی پیدا کنید و یا آن را به شخص دیگری منتقل کنید.

یکی از ویژگی‌های اصلی بیت کوین شفافیت آن است. با وجود اینکه تنها دارنده آن، آدرس یا شفر شخصی می‌تواند به بیت کوین‌هایش دسترسی داشته باشد، ولی هر کسی در شبکه می‌تواند مقدار بیت کوین‌های هر آدرس را مشاهده کند و اینکه بیت کوین‌ها از کجا و به چه آدرسی منتقل شده‌اند هم کاملاً قابل مشاهده است. اما چون آدرس‌ها کاملاً ناشناس است، بیت کوین در واقع شفافیت و محرمانیت را با هم دارد. برخلاف حساب‌های بانکی که به نام شخص متصل است، آدرس‌های بیتکوینی هرگز با نام واقعی شما کاری نخواهند داشت.

هالند، ۹ دسامبر ۲۰۱۷

^۱ bitcoin

^۲ اطلس ارز دیجیتال پلاس، بیت کوین چیست؟، ۲۱ خرداد ۱۳۹۹
^۳ wereldhandelmachine, Koop of verkoop cryptovaluta CFD's met ۵۰۰ Plus
۵۰۰ Plus

تأثیرات حوادث، اتفاقات و تغییرات اقلیمی بر اقتصاد کشورها

ارزیابی ریسک‌های اقتصادی را که تجار و مستهلکین از قبل پیش‌بینی نموده اند، با وقوع حوادث غیر مترقبه، می‌تواند به تغییرات منفی مواجه گردد که این امر در آینده اعتماد و اطمینان نسبت به عوامل اقتصادی را زیانمند ساخته و باعث کاهش انگیزه‌ها برای انجام مخارج و تأثیرات منفی بر پس‌انداز می‌گردد، پروسه‌ای که می‌تواند در تمام عرصه‌های اقتصادی گسترش یافته و از طریق روابط تجاری به تمام جهان انتقال یابد.

وقفه در فعالیت‌ها، باعث کاهش تقاضا برای کالاهای تجاری و سایر کالاها در بازارها خواهد شد. طور مثال در بازار نفت، اگر شواهدی مبنی بر کاهش عرضه نفت در بازار موجود نباشد، قیمت نفت به شدت تضعیف شده و باعث کاهش و سقوط تقاضای کل در کشورهای صنعتی می‌شود.

اهمیت هریک از مطالب ذکر شده از یک کشور تا کشور دیگر متفاوت است. در کشورهای بزرگ صنعتی، امکان دارد سقوط تقاضای ناشی از صدمه‌ی وارده شده بر اطمینان در اقتصاد، بالای تولیدات تأثیر گذاشته و اثر مستقیم بر تعدادی از صنایع بجا بگذارد.

یکی از حوادثی که طی سال‌های اخیر بر اقتصاد جهان، تأثیرات منفی و قابل ملاحظه از خود بجا گذاشت و رشد پیش‌بینی شده را بطی ساخت، حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود.

از آنجایی که ایالات متحده آمریکا در اثر تضعیف رقیب سابق اش یعنی اتحاد شوروی سابق، خود را رهبر جهان می‌پنداشت، حملات ۱۱ سپتامبر صدمه‌ی

بزرگ امنیتی، سیاسی و اقتصادی بر این کشور وارد نمود. اهمیت اقتصادی آن نه تنها بخاطر تخریبات بوجود آمده و اختلال ایجاد شده در فعالیت‌ها بود، بلکه بیشتر به خاطر پیامدهای بعدی آن از اهمیت فراوان برخوردار است.

بعد از وقوع این حادثه، جهان شاهد اتفاقات عمده‌ای مانند سقوط دولت طالبان در افغانستان، تهاجم آمریکا به عراق، خیزش‌ها و اعتراضات در جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا بنام بهار عربی و تهدید صلح جهانی توسط آمریکا، بود و هنوز خطر آن می‌رود، که به تهدیدات اتمی هم بیانجامد. همچنان با استفاده از فضای ایجاد شده دولت اسرائیل توانست علیه نهضت مردم فلسطین برخوردهای نهایت خشن و بیرحمانه انجام دهد. بناءً اثرات اقتصادی حملات ۱۱ سپتمبر در برگیرنده اثرات اقتصادی پیامدهای آن نیز است.

اقتصاد جهانی قبل از وقوع این حملات وضع نسبتاً بحرانی داشت و طی یک دهه در پائین‌ترین سطح رشد خود قرار داشت. آنچه در آغاز وقوع حملات، پیش‌بینی می‌شد این بود که اثرات این حادثه گسترده‌تر از حجم تخریبات انجام شده خواهد بود. لذا مطابق این پیش‌بینی‌ها، در صورت ادامه سطح رشد پائین اقتصاد جهانی، تعداد زیادی از اقتصادها به بحران مواجه خواهند شد. در حقیقت آن‌های که معتقد بودند اقتصاد آمریکا نقش لوکوموتیف را در مجموع اقتصاد جهانی دارد بیشتر از دیگران دچار نوع اغراق در مورد اثرات احتمالی این حملات بودند.

حملات ۱۱ سپتمبر نه تنها باعث تلفات انسانی و تخریب ثروت‌ها گردید، بلکه تأثیرات سوء بالای اقتصاد جهانی نیز بجا گذاشت. مثال: مصارف اعمار ساختمان‌ها و تجهیزات تخریب شده و اختلال فعالیت‌های اقتصادی در دوران بعد از حمله ۱۱ سپتمبر، بعضی اختلالات در صنایع، بخصوص صنعت طیاره سازی جهانی و خدمات مربوط به آن مثل هتل‌ها، حمل و نقل محلی، توریزم، صنعت طیاره سازی کشوری، رستوران‌ها و همچنان خدمات پستی در آمریکا.

علاوه بر جنگ‌ها، وقوع بحران‌های اقتصادی که از اثر عوامل مختلف بوجود می‌آیند نیز مانع رشد اقتصادی کشورها می‌گردد، مثل بحران مالی - پولی سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹.

بازار املاک و مستغلات امریکا در اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی، بسیار نیرومند به نظر می‌رسید، ولی با افزایش ناگهانی قیمت‌ها، مصرف‌کننده‌گان، بانک‌ها و سرمایه‌گذاران زیر بار قرضه‌های بزرگ قرار گرفتند. با آغاز پروسه سقوط قیمت املاک بخصوص منازل رهایشی در امریکا، طی سال ۲۰۰۷ میلادی، خلاهای موجود در سیستم واضحتر شدند که در نهایت باعث فروپاشی دو صندوق بزرگ حمایتی ریسک گردیدند که مشتمل بر اوراق قرضه با پشتوانه رهنی بودند. در اواخر تابستان ۲۰۰۸، اصلاً ورشکستگی هولدینگ لمن برادرز هم فکر نمی‌شد، چه رسد به اینکه این امر زمینه بحران مالی - پولی را در سطح جهان فراهم خواهد ساخت.

پانزدهم سپتامبر سال ۲۰۰۸ میلادی، روزی که لمن برادرز، کمپنی بزرگ مالی امریکایی فروپاشید، فراموش ناشدنی است این حادثه در حقیقت آغاز طوفانی بود که در مدت زمان کوتاه، اقتصاد کشورهای اروپایی و آسیایی را هم متأثر ساخت. ورشکستگی لمن برادرز، مانند سقوط دیوار برلین در نهم نوامبر ۱۹۸۹ و یا فرو ریختن برج‌های نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در فهرست مهم‌ترین رویدادهای بزرگ معاصر قرار گرفته است.

این حادثه، در نهایت باعث اولین بحران جهانی بعد از جنگ جهانی دوم در سطح جهان شده و هسته بحران قرضه دولتی را در منطقه یورو هم پاشید. بحرانی که سبب شد تا میلیون‌ها خانوار، شغل، خانه و پس‌انداز خود را از دست بدهند.

اقتصاد جهانی بعد از گذشت تقریباً یازده سال بار دیگر به لبه پرتگاه رسیده است. گرچه در همین فاصله نسبتاً کوتاه، نهادهای مسئول رهبری اقتصادی، با آموختن

در س از آنچه گذشت، شیوه‌های مالی جدید را استفاده کردند و مقررات ضروری، جدی و استوارتر را بر بانک‌ها تحمیل نمودند، ولی ترس از وقوع یک بحران پر دامنه در اقتصاد جهانی می‌تواند دلایل گوناگون داشته باشد. مثلاً فعلاً با شیوع ویروس کرونا یا مرض کووید-۱۹، اقتصاد جهان احتمال دارد بازم به بحران مواجه گردد.

شیوع بیماری تنفسی سارس ۱۷ سال قبل یعنی در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ باعث وضع اضطراری در چین و کشورهای جهان گردیده و تأثیرات ناگوار اقتصادی از خود بجا گذاشت.

چین که دومین اقتصاد بزرگ و کلید موتور رشد اقتصادی در جهان است، هر تأثیر منفی در اقتصاد این کشور، مسلماً در سراسر دنیا اثرگذار خواهد بود.

تأثیرات اقتصادی ویروس کرونا می‌تواند به مراتب شدیدتر و گسترده‌تر از آن باشد که ویروس سارس باعث گردیده بود. زمانی که ویروس سارس در هانگ کانگ شیوع نمود، باعث کاهش سطح تجارت، کاهش تعداد مسافری به چین و از چین به سایر کشورها و همچنان کاهش شدید ارزش سهام گردید. سهم چین در اقتصاد جهان در آن زمان تقریباً پنج فیصد بود، در حالی که سهم چین در اقتصاد جهانی فعلاً بیشتر از ۱۶ فیصد است. ادامه وضعیت اضطراری ناشی از شیوع ویروس کرونا، ممکن موجب کاهش سطح رشد اقتصادی چین به اندازه یک فیصد گردد.

آن عده از کشورهای که ساختار اقتصادی‌شان وابسته و استوار به صادرات است، از شیوع ویروس کرونا بیشتر آسیب پذیراند. این امر تنها به اقتصاد چین محدود نشده بلکه با کاهش سطح رشد اقتصادی در چین و بطی شدن داد و ستد تجاری و اقتصادی با آن کشور، کشورهای دیگر جهان نیز با مشکلات حاد اقتصادی مواجه خواهند شد.

دشواری‌های اقتصادی چین می‌تواند تأثیر مخرب بر اقتصاد اکثر کشورهای جهان

داشته باشد. از همین رو به نظر تحلیل گران اقتصادی، کوچکترین پرابلم در اقتصاد چین تأثیر سوء بر اقتصاد کل جهان بجا خواهد گذاشت.

مرکز اصلی شیوع بیماری کرونا شهر ووهان است. ووهان یکی از مراکز مهم تجارتي چین بوده و از نظر حمل و نقل اموال تجارتي، از اهمیت بسزا برخوردار است. تعداد زیاد از شرکت‌های بزرگ جهان، از جمله شعبات شرکت‌های آلمانی «بوش» و «وب استو» در این شهر مستقراند. فعلاً این شرکت‌ها مجبور هستند تا مسیر حمل و نقل اموال شانرا تغییر دهند. زمانی که مرض سارس شیوع نمود، رشد اقتصادی چین تقریباً یک فیصد کاهش یافت.

به عقیده تحلیلگران مسائل اقتصادی، ویروس کرونا نیز می‌تواند سطح رشد اقتصادی چین را از ۵،۰ تا ۵،۱ فیصد کاهش دهد.

ویروس سارس در چین بعد از هفت ماه تحت کنترل در آمد. اگر کنترل ویروس کرونا هم مدت طولانی را احتوا نماید، احتمال دارد پیامدهای اقتصادی آن ناگوارتر و شدیدتر از بحران ویروس سارس باشد.

چرا امراضی چون مرض پرنندگان، مرض خوک‌ها و انسان‌ها در چین اتفاق می‌افتد؟

باید گفت که کشور چین در مبارزه با اینگونه امراض تجربه کافی حاصل نموده و دقیقاً علل این اتفاقات را می‌داند.

ایالات متحده آمریکا هم سابقه طولانی در جنگ‌های بیولوژیکی دارد. ویروس کرونا هم می‌تواند یکی ازین مثال‌ها باشد. بتاريخ ۱۹ اکتوبر ۲۰۱۹ به تعداد ۳۰۰ نفر نظامی امریکایی بمنظور اشتراک در بازی‌های نظامی جهان که در شهر ووهان دایر گردیده بود اشتراک ورزیدند.^۱

به نظر دوکتوران هر میکروب و یا ویروسی که داخل وجود انسان می‌گردد معمولاً بعد از دو هفته آثار مرض ظاهر می‌گردد. اولین علائم مرض کرونا هم بتاريخ ۲ نوامبر در شهر ووهان تثبیت گردید، یعنی دقیقاً بعد از دو هفته.

اما سوال این جاست که چرا شیوع مرض همزمان با جنگ تجاری میان امریکا و چین به وقوع پیوست و چرا بعد از شیوع مرض در امریکا اعلام گردید که مردم امریکا دیگر کالاهای چینی را نمی‌خرند، این عمل باعث بوجود آمدن شغل در امریکا می‌گردد.

شهر ووهان جای که ویروس کرونا در آن تثبیت گردید یک شهر نهایت بزرگ تجاری چین بوده که دارای ۶۰ خط پرواز خارجی و ۱۰۰ خط پرواز داخلی است.

همچنان شیوع این مرض در استانه سال نو چینی‌ها بوقوع پیوست که ضربه شدیدی به اقتصاد چین وارد خواهد نمود.

دست‌آوردهای اقتصادی چین با وجود داشتن مشکلات در ارتباط هانک کانگ و شیوع امراض مختلف، از تنوع برخوردار بوده و در سطح عالی قرار داشته و موقعیت آن در آسیا و کشورهای دیگر جهان پایدارتر و استوار تر گردیده است. چین طی مدت یک هفته دو شفاخانه هزار بستری اعمار نموده و غرض جلوگیری از شیوع بیشتر مرض کرونا، شهر ووهان را قرنطین نمود.

با در نظر داشت جایگاه چین در تجارت بین‌المللی، شیوع مرض کووید-۱۹ در این کشور، صدمه بزرگی به اقتصاد جهانی وارد نموده است.

در مورد قرنطین در بعضی نقاط چین و تأثیرات این روند بر اقتصاد جهانی، پیش‌بینی‌های متعددی صورت گرفته است. چنانچه به نظر شرکت کاپیتال اکونومیکس لندن، مصارف شیوع این بیماری تنها در ربع اول سال ۲۰۲۰ بیشتر از

۲۸۰ میلیارد دالر خواهد بود که این رقم از بودجه سالانه اتحادیه اروپا، درآمد سالانه شرکت مایکروسافت و درآمد سالانه شرکت اپل بیشتر بوده و هشت برابر بودجه سالانه کشوری مانند نایجریا است. این امر بیانگر آن است که چین منحیث دومین اقتصاد بزرگ دنیا که به "کارخانه دنیا" معروف است، تا به حال بیشترین ضربه را از شیوع این مرض متقبل گردیده است.

نشریه امریکایی فوربس اعلام نمود که اقتصاد جهانی در اثر شیوع ویروس کرونا با کاهش تقریباً ۲ تا ۳ فیصد مواجه خواهد شد.

نظر به اظهارات این نشریه، بسیاری از معامله‌گران و سرمایه‌گذاران نگران پیامدهای ویروس کرونا بالای اقتصاد چین هستند، در حالی که بناءً بر نتایج تحقیقات و پژوهشات باید نگران رشد اقتصادی تمام جهان بود و حتی در امریکا که هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای چین موقعیت دارد، در اثر شیوع ویروس کرونا رشد اقتصادی این کشور می‌تواند به اندازه ۲ تا ۴ فیصد در ربع اول سال ۲۰۲۰ کاهش یابد.

ریچارد کلاریدا، یکی از مسئولین بانک مرکزی امریکا بیان داشت که ویروس کرونا یک مشکل جدی است که مصئون ماندن اقتصاد امریکا از پیامدهای آن ناممکن خواهد بود. در حالی که لری کودلو، مشاور اقتصادی ترامپ معتقد است که ویروس کرونا پیامدهای اندک بالای اقتصاد امریکا خواهد داشت.

به اساس گزارش جدید موسسه در جه بندی "مودی" و همچنان بانک "بارکلی" رشد اقتصاد جهانی، در سال ۲۰۲۰ میلادی ۳,۰ فیصد کاهش خواهد یافت.

به اساس ارقام اعلام شده به روز دوشنبه ۹ مارچ ۲۰۲۰، بیش از ۱۱۷ هزار و ۷۵۸ نفر در سطح جهان به ویروس کرونا مبتلا و بیش از ۳۸۸۹ نفر جان خود را از دست داده اند و به تعداد ۶۲ هزار و ۷۲۲ نفر صحت یاب شده اند.^۲

نگرانی‌ها صرف در مورد اینکه به چه تعداد افراد به ویروس کرونا مبتلا شده‌اند و یا به چه تعدادی جان شانرا از دست داده‌اند، خلاصه نمی‌گردد، بلکه خسارات اقتصادی وارد شده، ناشی از گسترش این ویروس نه تنها برای چین بلکه برای تمام کشورها و در مجموع اقتصاد جهانی از اهمیت فراوان برخوردار است. این خسارات در بعضی کشورها بیشتر و در بعضی هم کمتر است. باید گفت که ارقام دقیق از خسارات ظهور این ویروس هنوز در دست نیست.

سوال خلق می‌گردد که شیوع ویروس کرونا چه تأثیری بر جیب ما و لوازم که می‌توانیم بخریم خواهد داشت؟

از صفحه کمپیوتر و یا مانیتور تا تبلت و یا تلفون هوشمند که داریم، به احتمال زیاد یا در چین ساخته شده و یا پرزه جات استفاده شده در آن، ساخت کشور چین است. اما اگر از وسایل کوچک بگذریم، چیزهای که تحت تأثیر کووید - ۱۹ قرار گرفته‌اند واقعاً تعجب برانگیز اند.

آیا کسی فکر می‌کرد که ویروس کرونا در چین باعث بدون لباس ماندن یک عروس امریکایی گردد؟ این حادثه واقعاً بوقوع پیوسته است.

خانم بردی یکی از کارشناسان شبکه‌های اجتماعی بی‌بی‌سی در ماه دسامبر ۲۰۱۹ در یکی از مغازه‌های شیکاگو لباس عروسی اش را سفارش داد، او اصلاً نمی‌دانست که لباسش از چین وارد می‌شود.

خانم بردی از طریق ایمیل پیام اخذ نمود که لباسش بجای ماه مارچ در ماه جولای ۲۰۲۰ یعنی یک هفته بعد از تاریخ عروسی اش تحویل داده خواهد شد.

وی ازین اتفاق شوکه شد زیرا فکر نمی‌کرد که لباس عروسی اش در چین ساخته می‌شود. از وضعیت پیش آمده عصبانی نبود، ولی از تأثیر تصادفی ویروس کرونا بر

خود متحیر شده بود.

باید گفت که شهر سوژو در چین ۸۰ فیصد لباس‌های عروس دنیا را تأمین می‌کند. اما تولید لباس عروس یکی از بخش‌های است که با اخذ تدابیر، جهت کنترل ویروس کرونا به مشکل مواجه شده است. طور مثال تعطیلی کارخانه‌ها به منظور جلوگیری از تجمع انسانی، خطوط تولید را متوقف کرده است. همچنان محدودیت‌های مسافرتی، باعث شده تا زنجیره تأمین کالاهای موجود در انبارها مختل شود.

رشد اقتصادی سال جاری در چین که توسط مقامات این کشور شش فیصد پیش‌بینی شده، در اثر شیوع ویروس کرونا احتمال دارد به پنج فیصد کاهش یابد.

چین فعلاً ۱۷ فیصد کل تولید ناخالص داخلی جهان را در اختیار دارد بناءً ایجاد مشکل در اقتصاد چین با توجه به سهم اندازه اقتصاد این کشور در سطح جهان، تأثیر سوء بر اقتصاد تمام کشورها بجا خواهد گذاشت.

شیوع ویروس کرونا پیامدهای ناگوار بالای اقتصاد بجا گذاشته است که از لغو تورهای مسافرتی و پروازها به چین، مسدود شدن مراکز اقامتی مانند هتل‌ها و اماکن تفریحی گرفته تا سقوط ارزش سهام در بازارهای اوراق بهادار را می‌توان نام گرفت. همچنان درآمد بعضی کشورهای دیگر هم نسبت عدم موجودیت سیاحین از چین کاهش یافته است.

ویروس کرونا و وضع نمودن محدودیت‌ها برای ورود مسافران چینی، درآمد بعضی کشورهای دیگر را در بخش سیاحت هم تحت تأثیر قرار داده است، طور مثال سالانه یک میلیون و ۴۰۰ هزار شهروند چینی برای تفریح به استرالیا می‌روند و درآمد استرالیا از این ناحیه تقریباً ۱۲ میلیارد دالر حدس زده شده است که فعلاً از اثر شیوع ویروس کرونا کاهش یافته است.

بیش از ۵۰ پرواز بین‌المللی از ۲۰ کشور مختلف بطور هفتگی مسافران را به شهر ووهان چین می‌بردند که حالا این پروازها لغو شده است. همچنان دولت‌هانگ کانگ هم فعالیت ترن‌های سریع‌السیر به چین را متوقف نموده و هم تعداد پروازهای متقابل میان هانگ کانگ و چین به نصف کاهش یافته است.

افزایش نگرانی‌ها از شیوع گسترده ویروس کرونا، شاخص‌ها در بازارهای جهانی را با سقوط روبرو نموده و قیمت طلا را به بالاترین نرخ آن در هفت سال گذشته رسانید. چنانچه قیمت هراونس طلا بالاتر از ۱۶۸۰ دلار رسید که این نرخ از فبروری ۲۰۱۳ میلادی بی‌سابقه بود. هرگاه این وضع به همین شکل ادامه یابد احتمال دارد که قیمت هر اونس طلا از سرحد ۱۷۰۰ دلاری هم بلندتر شود.^۳

هنگام بی‌ثباتی بازارها و یا بروز بحران‌های اقتصادی قیمت طلا منحنیث یکی از عمده ترین فلزات گران‌بها افزایش می‌یابد و سرمایه‌گذاران در جستجوی محلی امن برای سرمایه‌های خود می‌باشند.

شاخص فوتسی که متشکل از ۱۰۰ شرکت برتر بورس لندن است با سقوط تقریباً ۳ فیصد در معاملات اولیه خود مواجه گردید. این سقوط ارزش، بیشتر مربوط به اسهام شرکت‌های هوایی و مسافرتی بود. طور مثال شرکت "ایزی جت" و شرکت خدمات مسافرتی آلمانی - انگلیسی "تی یو آی" در معاملات شان به ترتیب ۱۲ فیصد و ۹ فیصد ارزش خود را از دست دادند.

اتفاقات هفته‌های اخیر باعث آن گردید تا بازار نفت که بعد از سقوط توانسته بود بخش عمده ارزش خود را دوباره بدست آورد، مجدداً با کاهش ارزش روبرو گردد.

شیوع ویروس کرونا سبب شد تا تعطیلات چینیایی‌ها به مناسبت تجلیل سال نو شان تمدید شده و محدودیت‌های مسافرتی هم به اجراء گذاشته شود. بخاطر

جلوگیری بیشتر شیوع ویروس کرونا، تعداد زیادی از کارخانه‌ها، ادارات و مغازه‌ها بسته شدند.

چین با مصرف ۱۴ میلیون بیرل نفت در روز، منحیث بزرگترین واردکننده نفت بشمار می‌رود. از آنجایی که چین در شرایط فعلی برای مواد سوخت ماشین‌آلات، وسایل نقلیه و تولید روشنائی به نفت کمتر ضرورت دارد و هم بسیاری پروازها از نقاط مختلف جهان به چین و از چین به سراسر جهان در اثر شیوع ویروس کرونا به تعلیق گذاشته شده، احتمالاً این امر بر تقاضای مواد سوخت طیارات نیز اثر گذار خواهد بود. کاهش تقاضا برای نفت، بیانگر کاهش فعالیت‌های تجاری در چین بوده و نشان دهنده آن است که رشد اقتصادی این کشور، بطی‌تر خواهد شد.

در ضمن جهت مقابله با پیامدهای شیوع ویروس کرونا، کشورهای بزرگ تولیدکننده نفت احتمال دارد تولید نفت را کاهش دهند.

باید گفت که قیمت نفت از ماه جنوری ۲۰۲۰ تا کنون ۲۰ فیصد کاهش یافته و به پائین‌ترین سطح در یک سال اخیر رسیده است.

عده‌ای نسبت به پیامدهای اقتصادی شیوع ویروس کرونا اظهار نگرانی می‌نمایند و این امر باعث سقوط ارزش سهام در بازارهای بورس اروپایی گردیده است. طور مثال شرکت "پرایمارک" که یکی از عرضه‌کننده‌گان لباس‌های ارزان قیمت در انگلستان است، به دلیل نرسیدن مواد اولیه از چین، نگران آنست که تأخیر در عرضه محصولات صورت خواهد گرفت.

با آنکه ارقام دقیق از سطح خسارات ناشی از شیوع ویروس کرونا در جهان هنوز در دست نیست، ولی صندوق بین‌المللی پول در ارتباط به پیامدهای آن بررشد اقتصاد جهانی هشدار داده و پیش‌بینی می‌کند که اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۰

تقریباً ۳,۳ فیصد رشد خواهد نمود البته با وقوع حوادث اخیر امکان دارد که این رقم کاهش یابد.

بازارهای سهام به اقدامات دولت‌ها امیدوار هستند، زیرا ویروس کرونا ضربه بزرگ به صنعت چین وارد نموده است. شاخص مهم فعالیت‌های صنعتی در ماه فبروری به پائین‌ترین سطح سقوط نمود. بازارهای سهام اروپا تا حال پایدار و استوار اند و سرمایه‌گذاران به همکاری دولت‌های مرکزی و بانک‌ها بخاطر جلوگیری از یک بحران جهانی اطمینان دارند. طوری که از ارقام دست داشته بر می‌آید، سطح فروشات محصولات صنعتی چین در ماه فبروری کاهش قابل ملاحظه داشت یعنی ایندکس خرید محصولات صنعتی چین، که در ماه جنوری به ۵۰ می‌رسید، در ماه فبروری این شاخص، رقم ۷,۳۵ را نشان میداد. باید تذکر داد که سطح بالای ۰,۵ رشد را نشان می‌دهد.

اقتصاد چین بعد از سال‌های بحران مالی - پولی ۲۰۰۸ هیچگاه به این حالت روبرو نبوده است. زیرا در آن زمان این شاخص به ۸,۳۸ رسیده بود. برای جلوگیری از شیوع ویروس کرونا، دولت چین خو استار تعطیل کارخانه‌ها، مغازه‌ها، رستوران‌ها و سینماها در سراسر کشور گردیده است، واضح است که این حالت به دومین اقتصاد بزرگ جهان آسیب می‌رساند، اما اینکه این ضربه تا چه اندازه بزرگ خواهد بود، هنوز هم موضوع قابل بحث است.

تا فعلاً این ویروس در بیش از ۱۰۰ کشور در سراسر جهان تثبیت گردیده است و در اروپا، دولت‌ها برای پیامدهای اقتصادی آن آمادگی اخذ می‌دارند. طور مثال ایتالیا ۶,۳ میلیارد یورو در اقدامات اضافی جهت حمایت از اقتصاد، سرمایه‌گذاری می‌کند. وزیر خارجه ایتالیا روبرتو گوالیتیری، طی مصاحبه بتاریخ ۲ مارچ ۲۰۲۰ با روزنامه له ریابلیک بیان داشت که سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، پیش‌بینی رشد اقتصاد جهان را، به ۰,۵ فیصد کاهش داد. وی بیان داشت که دولت ایتالیا هراس دارد که اقتصاد در نیمه اول امسال، ۱ تا ۳ فیصد کوچک خواهد شد.

ایندکس خرید محصولات صنعتی در ماه فبروری به ۷,۴۸ کاهش یافته است. کشور ایتالیا از اثر شیوع ویروس کرونا آسیب قابل ملاحظه دیده است تا اواسط ماه مارچ، ۸۸۷۵ تن با این مرض مبتلا گردیده و از آن جمله ۴۶۳ نفر جان شانرا از دست داده اند.

ویروس کرونا به اقتصاد جهانی نیز آسیب های قابل ملاحظه وارد نموده است. از بازار اوراق بهادار گرفته تا فعالیت های کارکنان تحویلخانه ها و حتی نمایشگاه موتر در ژینو، همه و همه آسیب پذیر شده اند

یکی از آخرین نمایشگاه های بزرگ موتر که قرار بود در هفته دوم ماه مارچ، نودمین برنامه خود را به نمایش بگذارد، به علت ممنوعیت تجمع بیش از هزار بازدید کننده توسط مقامات سوئیسی لغو گردید. سوئیس با شیوع نسبتاً زیاد کرونا دست و پنجه نرم می کند. تاحال بیشتر از ۳۳۲ تن از باشندگان این کشور در قرنطین جا بجا شده اند. رویدادهای مهم در سوئیس الی ۱۵ مارچ ممنوع قرار گرفته است.

صنعت موتر طی هفته های اخیر با شیوع کرونا در سراسر جهان به مشکل مواجه گردیده است. تولیدکننده گان مختلف مجبور شدند خطوط تولیدات را در چین توقف دهند. در شمال ایتالیا، تولیدکننده گان پرزه جات، مجبور به بسته نمودن دروازه های خود شدند، بدین معنی که در روزهای آینده کمبود پرزه جات برای فیات، بی ام وی، رنو و پژو خواهند داشت. قبلاً فیات از اثر عدم عرضه پرزه جات مورد ضرورت از چین، مجبور گردید که تولید L ۵۰۰ را در صربستان متوقف سازد.

شرکت هوانوردی کال-ال-ام و ایرفرانس فکر می کنند به علت ویروس کرونا ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون یورو را از دست خواهند داد. انجمن شعبه مسافرت ها بیان می دارد، در اثر ادامه بحران، این بخش اقتصاد هم، با مشکلات جدی مواجه خواهد شد، زیرا تعداد سفرهای کاری در حال کاهش است، گرچه که هنوز ارقام دقیق موجود نیست.^۴

کمپنی‌ها بیشتر از طریق اسکایپ باهم در تماس می‌شوند، مردم از سفرکردن اجتناب می‌ورزند، این امر در مورد مناطق آسیب دیده مانند چین و ایتالیا بیشتر صدق می‌کند. با آنکه در تعدادی از کشورها مثل تایلند، سنگاپور، هانکانگ و مالیزیا، این ویروس هنوز آنقدر شیوع ننموده و این بحران وجود ندارد، ولی با آنهم مردم حداعظم سعی می‌ورزند، تا از رفتن به تعطیلات و استراحت جلوگیری کنند زیرا آنها فکر می‌کنند که این بحران خیلی سریع پیش می‌رود که اگر این امر بهمین منوال تا یک الی دو ماه دیگر ادامه یابد این عرصه اقتصادی هم دچارمشکل حاد خواهد گردید. در حقیقت طوری که دیده می‌شود مردم در سراسر جهان با ترس و وحشت بسر می‌برند.

بخش تجارت انتقال اموال هم تحت تأثیر این مرض قرار گرفته و خساراتی را متقبل گردیده است. چنانچه کمپنی گول بلو تصمیم گرفت که بازار یابی را موقتاً توقف داده و بعضی از قیمت‌های خود را افزایش دهد. این شرکت می‌خواهد طور مؤقت فروش اموال را کاهش دهد تا ذخایر خود را افزایش داده و در صورت بروز مشکلات در تحویل اموال از چین، بتواند خدمات را به مشتریان خود ادامه دهد.

بی‌اند اس هوشدار می‌دهد که کرونا در مدت زمان کوتاه بر این شرکت هم تأثیر سوء بجا خواهد گذاشت بخصوص شرکت فلای - بای که بسیاری کالاهای لوکس را به شرکت‌های کروزر در آسیا می‌فروشد. اکنون فعالیت این شرکت‌ها تقریباً کاملاً متوقف شده است.

باید گفت این همه اقدامات که از جانب دولت‌ها گرفته می‌شود، یعنی یک شهر یا یک منطقه را بخاطر شیوع این ویروس مسدود می‌کنند، تأثیر منفی بحران کرونا را تقویت می‌کند، به طور معمول در جریان موجودیت اپیدمی بخش تقاضای اقتصاد صدمه می‌بیند. یعنی مردم به سفر نمی‌روند، موتر و یا کالاهای لوکس نمی‌خرند، برای خوردن غذا به رستوران نمی‌روند، به کنسرت و یا مسابقات فوتبال نمی‌روند.

اين امر بالای بخش‌های مختلف مثل حمل و نقل، اوقات فراغت، رستوران‌ها و تجارت خرده‌فروشی تأثیر سوء بجا می‌گذارد.

به دلیل اینکه دولت‌ها مناطق بزرگ را بسته می‌کنند، عرضه نیز در معرض خطر قرار می‌گیرد. خطوط تولیدات، جنبه بین‌المللی دارند، زیرا پرزه جات اکثراً از کشورهای مختلف وارد می‌گردد. از همین سبب، اقتصاد امریکا هم در معرض خطر قرار می‌گیرد، زیرا اپل و مایکروسافت پرزه جات مورد ضرورت خود را از چین بدست می‌آورند، گرچه تا ماه مارچ ۲۰۲۰ ویروس کرونا کمتر در امریکا شیوع نموده است.

اینکه چگونه بحران اقتصادی در اروپا شکل خواهد گرفت، تا حدودی زیاد به نحوه شیوع ویروس کرونا و نحوه واکنش دولت‌ها بستگی دارد.

هالند، ۱۰ مارچ ۲۰۲۰

^۱ خبرگزاری همشهری آنلاین، متهم اصلی انتشار کرونا کیست؟ رمزگشایی از مسابقات ارتش‌های جهان- کرونا ماه‌ها قبل از چین در امریکا بوده است؟، ۱۱ فروردین ۱۳۹۹

^۲ Worldometers- covid-۱۹ Coronavirus Pandemic, ۹ march ۲۰۲۰

^۳ بی بی سی فارسی، ویروس کرونا؛ قیمت طلا به بالاترین نرخ خود در هفت سال گذشته رسید، ۴ فبروری ۲۰۲۰

^۴ AD Holland, Enorme klap KLM: bedrijf duikt diep in het rood, ۷ mei ۲۰۲۰

بحران اقتصادی چگونه ظاهر می‌گردد، پیامدها و تأثیرات آن بالای اقتصاد کشورها

جهان در آستانه بحران اقتصادی شدید و گسترده ناشی از مرض کووید - ۱۹ قرار دارد. بحرانی که عرصه‌های مالی و دیگر ساحات اقتصادی را احتوا خواهد نمود.

مردم جهان منتظر بوقوع پیوستن اپیدمی ویروس کرونا نبودند، ولی طی مدت کوتاه این اپیدمی در اثر بی‌توجهی و بی‌تفاوتی حاکمان کشورهای که صرف توجه به زراندوزی و سود و سرمایه دارند، به یک پاندمی یا مرض همه گیر مبدل گردید. این ویروس کشنده چون بمب خوشه‌ای، بالای مردم فقیر و غنی در سراسر جهان از آسیا تا اروپا، امریکا و افریقا فروریخت و باعث ایجاد ترس و وحشت از مرگ و یا اینکه باعث انتقال این ویروس به دیگران خواهند شد، گردید. ناگهان طی چند هفته، کوجه‌ها و پرجمعیت‌ترین جاده‌ها، پیشرفته‌ترین و مزدحم‌ترین پایتخت‌های جهان، خالی از مردم گردید و با قرنطین نمودن مردم، در خانه‌هایشان، شهرها، شکل شهر ارواح را بخود گرفت. تصویری که مردم از مرض طاعون یا مرگ سیاه، از گذشته‌ها داشتند، دوباره تازه شد.

اگر بخواهیم یک تعریف عمومی از بحران اقتصادی داشته باشیم، می‌توان گفت که بوجدآمدن اضافه تولید، یعنی بازارها از کالاها پر، ولی خریدار قدرت خرید آنها را نداشته باشد. وقتی خریدار در بازار نباشد و اموال به فروش نرسند، واضح است که تولید کالا هم کاهش یافته و یا حتی متوقف می‌گردد. در نتیجه کارخانه‌ها تعطیل شده، تعداد زیاد مردم کارشان را از دست می‌دهند و بیکاری گسترده سراسر جامعه را احتوا می‌کند.

گرچه پیش‌بینی صد در صد برای زمان وقوع یک بحران اقتصادی وجود ندارد، ولی به اساس نظریات بعضی از اقتصاددانان، برای پیش‌بینی وقوع یک بحران اقتصادی تعدادی مشخصات و علایمی موجود است که با برهم خوردن و یا دگرگونی آنها، احتمال وقوع یک بحران اقتصادی افزایش می‌یابد.

اولین مشخصه، کاهش ارزش دارایی‌ها، مثل منازل یا سهام است. مشخصه دوم، افزایش سطح بیکاری است. افزایش سطح بیکاری طی ۳ ماه، بیانگر وقوع بحران اقتصادی است. دو دوره کاهش تولید ناخالص داخلی یا مفاد کمتر پس‌اندازهای طولی‌المدت نسبت به کوتاه مدت نیز می‌توان از علایم بحران شمرده شود.

سقوط بازار سهام یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های بحران بشمار می‌رود. کاهش گسترده در بازار سهام اکثراً چند ماه پیش از وقوع بحران آغاز می‌شود. طور مثال به دنبال کاهش ارزش بازار در اگست ۲۰۰۷، بحران اقتصادی بزرگی رخ داد.

در آغاز بحران مالی در سال ۲۰۰۷، سطح بیکاری، کاهش کامل اشتغال را نشان میداد. گرچه در ماه می ۲۰۰۸، سطح بیکاری شروع به کاهش کرد ولی پس از پایان بحران به طور کامل بهبود نیافت. با وجود اینکه رکود اقتصادی یک بحران کوتاه مدت است، اما عواقب طولی‌المدتی نیز دارد. در اثر افزایش و گسترش سطح بیکاری، بعد از بحران مالی سال ۲۰۰۷، بسیاری از مردم و خانواده‌ها به مشکل مواجه شدند. شرایطی که باعث از دست دادن فرصت‌های شغلی و تحصیلی شد. بسیاری افراد صرف توانایی تأمین نیازمندی‌های اساسی و اولیه خود را داشتند.

بزرگترین بحران اقتصادی جهان، از سال ۱۹۲۹ آغاز و تا اواخر دهه ۳۰ قرن بیست و یکم یا اوایل ۱۹۴۰ ادامه یافت. این بحران بزرگ را می‌توان عمیق‌ترین، طولانی‌ترین و گسترده‌ترین بحران اقتصادی قرن بیستم شمرد. این بحران در ایالات متحده آمریکا با کاهش ارزش سهام بتاريخ ۴ سپتامبر ۱۹۲۹ آغاز گردیده و بتاريخ ۲۹ اکتبر همین سال این روز بنام سه شنبه سیاه مسمی گردید، بورس آمریکا سقوط کرد و

خبر آن در سراسر جهان منتشر شد و به سرعت بحران اقتصادی در تمام کشورهای جهان گسترش یافت.

به نظر اقتصاددانان از سال ۱۸۵۴ تا سال ۲۰۱۷ مجموعاً ۳۳ بحران اقتصادی در امریکا بوقوع پیوسته است. از سال ۱۹۸۰ بدینسو، ۴ دوره اقتصادی با رشد منفی وجود دارد که آنها منحنی بحران‌های اساسی امریکا شناخته می‌شوند.

بحران انرژی سال ۱۹۷۹ که از اثر وقوع انقلاب اسلامی ایران و کاهش تولید ناخالص نفت صورت گرفت، منجر به افزایش قیمت‌ها و متأثر شدن بیشتر شرایط اقتصادی در سراسر جهان گردید. سطح بیکاری امریکا به ۸،۱۰ فیصد در ماه نوامبر ۱۹۸۲ رسید و تولید ناخالص داخلی آن نیز به اندازه ۷،۲ فیصد کاهش یافت.

بحران اقتصادی جولای ۱۹۸۱ تا نوامبر ۱۹۸۲ اکثر کشورهای پیشرفته را در اواخر دهه ۷۰ میلادی و آغاز دهه ۸۰ متأثر ساخت. در این زمان، بانک مرکزی ایالات متحده امریکا، سیاست‌های انقباضی را روی دست گرفت تا بتواند تورم را تحت کنترل در آورد.

بحران که از جولای ۱۹۹۰ تا مارچ ۱۹۹۱ بوقوع پیوست، عوامل مختلف داشت. در قدم اول، حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ که باعث شوک بزرگ بر قیمت نفت گردید. دلایل دیگر آن، کاهش اعتماد میان مصرف‌کننده‌گان و فعالیت‌های اقتصادی و افزایش سطح بیکاری بود. در این دوره، اقتصاد ۶،۱ میلیون فرصت شغلی را از دست داد که بیشتر آن مربوط به بخش‌های عمرانی و تولیدی بود.

بحران مارچ ۲۰۰۱ تا نوامبر ۲۰۰۱، در دوره حباب‌ها رخ داد. در آن دوره، بازارهای بورس اسهام کشورهای صنعتی شاهد رشد سریع ارزش مالی شان بودند که این رشد ناشی از بخش اینترنت و شاخه‌های مربوط به آن می‌شد. درین دوره شرکت‌ها از سرمایه‌گذاران و سرمایه‌گذاری‌های آنها لذت می‌بردند. این رونق، منجر به

سقوط ارزش سهام بسیاری از شرکت‌های دیگر شد. در مقابل، شرکت‌های تکنالوژی رشد قابل ملاحظه‌ای را در ارزش سهام خود تجربه می‌کردند. بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا همچنان سطح سود را افزایش می‌داد و بسیاری از شرکت‌ها قادر نبودند تا اعتبار شانرا حفظ نمایند، چون توان پرداخت این سود بلند را نداشتند. بورس اوراق بهادار آمریکا به مدت ۴ روز مسدود شد و شاخص‌های مهم آمریکا به کمترین سطح خود رسیدند.

از دسامبر ۲۰۰۷ تا جون ۲۰۰۹ آمریکا با حباب مسکن روبرو شد. این امر در اثر قرضه‌های زیاد مسکن اتفاق افتاد. قیمت مواد سوخت و مواد غذایی افزایش یافت و صنعت موتورسازی نیز با کاهش قابل ملاحظه در بازار سهام روبرو شد.

دلایل متعدد در شکل‌گیری بحران ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ موثر اند که از جمله ۳ دلیل مهم آنها را نام می‌گیریم:

۱. اعتقاد به فرضیه بازار مالی کارا، سبب شد که بسیاری از سرمایه‌گذاران نسبت به مشکلات موجود در قیمت‌گذاری دارایی‌های مالی مبتنی بر اسناد رهنی توجهی نداشته باشند و نسبت به انفجار حباب قیمت بازار مسکن در آینده نزدیک بی‌توجه بمانند. بازار مالی کارا، یعنی بازاری که نشان‌دهنده، آن اطلاعاتی است که در بازار موجود بوده و سرمایه‌گذاران را راهنمایی می‌کند.

۲. سیستم پاداش مدیران شرکت‌های مالی بصورت دقیق تنظیم نشده بود. این پاداشها براساس عملکرد کوتاه مدت به جای طویل‌المدت، سازمان‌یافته بود و عواقب طویل‌المدت این تصامیم در نظر گرفته نشده بود. همچنین مدیران شرکت‌ها با پول سایر سرمایه‌گذاران تصامیم با ریسک بالا اتخاذ می‌نمودند که از مفاد آن صرف مدیران بهره‌مند می‌شدند و زیان‌ها تنها متوجه سرمایه‌گذاران بود.

۳. بانک‌های سرمایه‌گذاری به دلیل تغییر در دستورالعمل‌های کمیسیون اوراق

بهدار، و معاملات مالی، تصمیم گرفتند حجم اخذ قرضه‌های‌شان را و هم اتکاء به گسترش پوشش اعطای قرضه‌شانرا افزایش دهند.

این بحران تأثیرات طویل‌المدت مثل کاهش رشد اقتصادی، ایجاد روند نزولی در بازارهای بورس، نگرانی سرمایه‌گذاران بخاطر ورشکستگی شرکت‌ها و از بین رفتن جایگاه امریکا در اقتصاد جهانی را به دنبال خواهد داشت.

بحران مالی امریکا که در سال ۲۰۰۸ به اوج خود رسید، به سرعت به سایر نقاط جهان به ویژه اروپا گسترش یافت. ارتباطات و مبادلات گسترده اقتصادی، مالی و تجاری میان اروپا و امریکا، باعث گردید تا این بحران تأثیرات مستقیم و گسترده بر اقتصاد اروپا بجا بگذارد. امریکا منحنی قدرت اول اقتصاد جهان در صادرات و واردات در آن زمان، شریک اول تجاری اروپا به شمار می‌آمد.

اتحادیه اروپا در اواخر سال ۲۰۰۸ سخت‌ترین دوران اقتصادی خودرا بعد از جنگ جهانی دوم طی نمود. رشد اقتصادی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۹ با کاهش ۴ فیصدی روبرو شد. سطح بیکاری از ۵،۷ فیصد در سال ۲۰۰۸ به ۹،۹ فیصد در سال ۲۰۰۹ و ۵،۱۱ فیصد در سال ۲۰۱۰ رسید. بانک مرکزی اروپا، سطح سود را از جولای ۲۰۰۸ تا مارچ ۲۰۰۹ بی‌نهایت کاهش داد، یعنی از ۲،۴ فیصد به ۱ فیصد. فعالیت‌های عمرانی در سال ۲۰۰۹ نسبت به سال ۲۰۰۸، ۶،۹ فیصد کاهش یافت.^۱

باید تذکر داد که بحران‌های اقتصادی، تأثیرات شدید و ناگوار از خود به جا می‌گذارند. بهبود این تأثیرات ناگوار نیاز به زمان دارد که امکان دارد ماه‌ها و حتی سال‌ها طول بکشد. پیامدهای ناشی از بحران می‌تواند در عرصه‌های مختلف ظاهر گردد. مثلاً:

پیامد اول افزایش بیکاری است. کاهش تولید ناخالص داخلی، سطح بیکاری را

افزایش می‌دهد. زیرا تعدادی از کارخانه‌ها و کمپنی‌ها ورشکست می‌شوند که در نتیجه کارگران آن بیکار می‌گردند.

تعدادی از کارخانه‌ها، بخاطر کاهش مصارف شان نیروی جدید استخدام نمی‌کنند. این امر قشر جوان کشور را که جویای کار اند، بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در اثر وقوع بحران مالی سال ۲۰۰۸، بیش از ۶,۲ میلیون نفر شغل شانرا از دست دادند. باید گفت هر قدری که بحران عمیق تر باشد، سطح بیکاری هم بیشتر خواهد بود. بسیاری از کشورهای اروپایی، رشد ناگوار سطح بیکاری را تجربه کرده اند. یونان، اسپانیا و پرتغال سطح بیکاری ۲۰ فیصد را هم پشت سر گذاشته اند. در اوج بحران اقتصادی امریکا و کاهش تولید ناخالص داخلی آن، سطح بیکاری در ایالات متحده امریکا از ۵ فیصد به ۲۵ فیصد افزایش یافت.

یکی دیگر از پیامدهای بحران اقتصادی حقوق و دستمزدهای پائین است. در جریان بحران، شرکت‌ها و کارخانه‌ها سعی می‌ورزند مصارف شانرا کاهش دهند. یکی از شیوه‌های همیشگی آنها، کاهش حقوق و معاشات است. بسیاری از کارگران به ویژه آن‌های که فاقد قرارداد کار اند با کاهش دستمزد روبرو می‌شوند. این موضوع یکی از ویژگی‌های اساسی بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ بود. با افزایش قیمت‌ها، شرایط زندگی برای قشر کارگران و کارمندان دشوارتر از قبل می‌شود. سیاست‌های ریاضتی دولت‌ها منجر به پائین آمدن قدرت خرید مردم می‌گردد.

یکی دیگر از علل کاهش دستمزدها، استفاده از کاهش ساعات کار است. کاهش ساعات کاری بوسیله یک تعداد از شرکت‌ها سبب می‌گردد تا مصارف شان کمتر باشد. در چنین شرایط، سطح بیکاری تغییر نمی‌کند زیرا بسیاری افراد، هنوز هم مشغول کار می‌باشند. اما نظریه کوتاه شدن وقت کار، حقوق و دستمزدهای شان کاهش می‌یابد.

کاهش درآمدهای مالیاتی هم یکی از پیامدهای بحران اقتصادی بشمار می‌رود. از اینکه درین دوره کارخانه‌ها و شرکت‌ها مفاد کمتر به دست می‌آورند، درآمد مالیاتی دولت‌ها نیز کاهش می‌یابد. همچنان کارمندان و کارگران، حقوق و دستمزد کمتر دریافت می‌دارند بهمین ترتیب مالیات دریافتی از معاشات آنها نیز کاهش می‌یابد.

با ایجاد حساب مسکن خرید و فروش اموال غیرمنقول کمتر می‌شود، بناءً بر این مالیات بدست آمده از قراردادها هم کمتر می‌گردد.

مخارج دولت به دلیل پرداخت مصارف رفاهی مانند حقوق بیکاری، قرضه مسکن و پرداخت بعضی از امتیازات افزایش می‌یابد. اینکه درآمدهای مالیاتی کاهش و پرداخت های دولت افزایش می‌یابد، دولت با کسر بودجه مواجه می‌گردد و به افزایش قروض روبرو می‌شود. کسر بودجه از اثر سیاست‌های انبساطی دولت نیز بوجود می‌آید، چون دولت سعی می‌ورزد با تزریق پول به بازار، شرایط اقتصادی را بهبود بخشد.

با وقوع بحران اقتصادی، سود اوراق قرضه دولتی نیز کاهش می‌یابد، زیرا در این دوره مردم سعی می‌نمایند تا پول‌های شانرا پس‌انداز کنند بناءً بر این به دنبال اوراق قرضه دولتی قابل اطمینان هستند. انگلستان در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ این موضوع را تجربه کرد.

بحران اقتصادی، باعث کاهش سرمایه‌گذاری‌ها هم می‌گردد که این امر صدمهٔ شدید به ظرفیت‌های اقتصادی جامعه در طویل‌مدت وارد می‌کند. اگر دوره بحران کوتاه مدت باشد، کاهش تولید ناخالص داخلی نیز محدود می‌باشد و اقتصاد می‌تواند خودرا زودتر احیاء کند.

در دوران بحران اقتصادی، خانواده‌های که بدون پشتوانه مالی کافی اند بیشترین ضربه را متحمل می‌گردند.

با شیوع مریض‌کشنده کووید-۱۹ زندگی اجتماعی تقریباً در تمام کشورهای جهان برهم خورده و یا کاملاً متوقف شده است. هر نوع تجمع، گردهمایی و فعالیت‌های جمعی کاملاً تعطیل شده است. از مردم تقاضا گردیده است تا بیشتر به خانه‌های‌شان بمانند، هیچکس نمی‌داند این حالت تا چه زمانی ادامه خواهد یافت. طوری که دیده می‌شود یک بحران صحتی در اسرع وقت به یک بحران همه‌گیر اقتصادی - سیاسی و اجتماعی تبدیل شد و سراسر جهان را در وحشت و ترس عمیق فرو برد.

با بوجود آمدن این وضع، بشر که یک مخلوق اجتماعی است، برای بقای خود مجبور گردیده از دیگران دوری کند، بدین معنی که جامعه برای بقای خود نباید جامعه باشد. در حالی که بشر زاده جامعه و نیازمند جامعه است.

توانمندی انسان‌ها جهت مقابله با حوادث طبیعی و امراض‌کشنده، هم‌گوشه از تلاش و فعالیت زندگی اجتماعی آنها است، و حال که در اثر شیوع ویروس کرونا بایست از تمام زندگی اجتماعی خود فاصله بگیرند و تنها بمانند، مضطرب و وحشت زده می‌شوند، و از خود می‌پرسند چرا از زندگی اجتماعی خود بخاطر یک مریضی ساری در این عصر و زمان، فاصله بایست گرفت؟ این امر بیانگر آنست که در خفا و در عقب پرده، احتمالاً رازهای نهفته موجود است و هم احتمال دارد که بعضی نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در آن نقش فعال داشته باشند که جامعه را در برابر شیوع این بیماری به تعطیلی می‌کشاند.

منشاء این پرابلم را در طبقاتی بودن جوامع موجود می‌توان جستجو کرد. در واقع این جامعه طبقاتی است که توانمندی لازم برای مقابله در برابر ویروس کرونا را ندارد، نه جامعه انسان‌های برابر و آزاد. جامعه‌ای که براساس سود و سرمایه و زراندوزی یک اقلیت محدود سرمایه‌داران بنا یافته است، در برابر شیوع یک بیماری ساری زانو میزند. زیرا چنین نظامی برم‌بنای سودآوری اساس‌گذاری شده و به صحت عامه و تداوی تا حدی اقدام می‌ورزد که برایش سودآور باشد.

تمام کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا به کمبود منابع و امکانات صحتی لازم، شفاخانه‌ها، دوکتوران، پرستاران محدود و تجهیزات لازم مواجه اند و این را یک امر استثنائی می‌شمارند، اما بیان نمی‌دارند که از سال‌ها بدینسو از بودجه خدمات عمومی، بیمه‌های اجتماعی و صحت عامه کاسته و به بودجه نظامی افزوده اند، امتیازات مالیاتی فراوان به نفع ثروتمندان وضع نموده اند، باعث گسترش گرسنگی، فقر و فلاکت شده اند و همه چیز را به بازار آزاد و قانون سودآوری سپرده اند، حتی صحت عامه و تداوی را هم به کالا تبدیل نموده اند و فعلاً شکایت دارند که ما غافلگیر شده ایم و آماده مقابله با این وضع نیستیم و به این شکل می‌خواهند از میان بیماران انتخاب کنند، یک عده را بستری و متباقی را به دست مرگ بسپارند.

در ایالات متحده آمریکا، یعنی در ثروتمندترین و بزرگترین اقتصاد جهان، حتی به قلت ماسک و دستکش و سایر وسایل مورد ضرورت مواجه اند. اگر دقیق شویم، جهان طی چند دهه اخیر هم شاهد بروز اپیدمی‌ها و امراض چون ایدز، سارس و ابولا بود که آنها بایست از آن می‌آموختند. اگر این کشورها دقیقاً، برای رفاه و آسایش اتباع شان سعی می‌نمودند با موجودیت تکنالوژی عصر حاضر طوری که حال بیان می‌دارند، غافلگیر نمی‌شدند، نباید شرایط فعلی درین کشورها پیش می‌آمد و آنها می‌توانستند بزودترین فرصت ممکن، از شیوع ویروس و تلفات آن جلوگیری به عمل آوردند.

برای دولت آمریکا و سایر کشورها موضوع امنیت ملی، از اهمیت بسزا برخوردار است. در واقع این امر بجز از حفظ قدرت و سلطه طبقه حاکم و سرمایه دار چیزی دیگری نیست و صحت عامه، آموزش، رفاه و خدمات اجتماعی را به نفع طبقه حاکمه تحت الشعاع قرار می‌دهد. این کشورها هزاران میلیارد دالر را مصرف ساختن سلاح‌های کشنده برای مقابله با یک جنگ احتمالی می‌نمایند اما وقتی حرف از صحت و سلامتی اتباع و نجات اهالی کره زمین در برابر شیوع یک ویروس به میان می‌آید، آنها اظهار می‌دارند که امکانات کافی ندارند.

از آمار موجود بر می‌آید که از تعداد پژوهشات و تحقیقات طبی، شفاخانه‌ها، تعداد دوکتوران و پرسونل طبی سال به سال کاسته شده و ضعیف تر می‌گردند. بناءً گفته می‌توانیم که از سال‌ها قبل کشورهای صنعتی بزرگ با بحران طبی مواجه بودند اما شیوع و همه‌گیر شدن مرض کووید ۱۹- صرف آنرا برجسته و آشکار ساخت.

بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نهایت حاد و عمیق تر که ناشی از شیوع ویروس کرونا خواهد بود، را بایست منتظر بود. بحران‌های که نه تنها سیستم اقتصادی سرمایه‌داری را بلکه تمام جهان‌بینی دنیای سرمایه را عمیقاً مورد سوال قرار خواهد داد. طوری که بعد از بحران مالی ۲۰۰۸ نظریات ک. مارکس مورد تائید رسانه‌های بورژوازی قرار گرفت، بعد از بحران فعلی هم به یقین یکبار دیگر افکار عمومی جهان متوجه نظریات ارزشمند ک. مارکس خواهد شد. یکبار دیگر واضح خواهد شد که صرف، نظام که براساس تأمین نیازمندی‌های تمام اتباع استوار باشد می‌تواند، چنین بحران‌ها را برای همیشه حل کند. باید کوشید و امیدوار بود که بعد از بحران کرونا جامعه که اساس آن انسان و انسانیت است، بوجود آید.

در قدم نخست توجه جدی در عرصه صحت عامه باید صورت گیرد تا از شیوع ویروس کرونا جلوگیری گردد و بعداً در مورد سیستم اقتصادی باید فکر گردد. در حقیقت کووید - ۱۹ شباهت به بحران جنگ - اقتصادی دارد. کمپنی‌ها و دفاتر همه بسته شده اند. دولت‌ها حالت اضطراری اعلان نموده اند و از مردم تقاضا گردیده که نباید از خانه هایشان بیرون شوند.

همه این رویدادها سوالات متعددی را در موارد شخصی، اقتصاد کلان، در مورد فعالیت‌های اقتصادی و بازارهای مالی ایجاد می‌کنند.

طوری که نشریه انگلیسی «ایکانومیست» هم بیان نموده، کره زمین در وازه هایش

رابطه است. پیامدهای کووید-۱۹ نه تنها دوکتوران و سیاستمداران را بامشکلات جدی مواجه نموده، بلکه برای اقتصاددانان هم مشکلات بزرگ به همراه دارد.

در سال ۲۰۲۰ وقوع بحران اقتصادی ناگزیر است. به اساس گذارشات مختلف نشرشده طی روزهای اخیر، کوچک شدن اقتصاد کشورها از همین حالا آغاز گردیده است. چنانچه کشور هالند اعلان نمود که اقتصاد این کشور در ربع اول سال ۲۰۲۰ تا ۲,۱ فیصد کوچک خواهد شد.^۲

نظر به پیش‌بینی‌ها اقتصاد جهان احتمال دارد تا ۷,۷ فیصد کوچک گردد ولی با آنهم به مدت زمان ادامه بحران کرونا، اندازه عمق و شدت آن ارتباط دارد. اگر بحران کرونا تا یک سال ادامه یابد احتمال دارد که اقتصاد جهانی حتی تا ۱۰ فیصد کوچک گردد. در حالی که در هنگام وقوع بحران مالی ۲۰۰۹، اقتصاد جهان به اندازه ۱,۵ فیصد کوچک گردیده و سطح بیکاری به ۱۰ فیصد رسیده بود. بنائبر ارقام بانک توسعه آسیا، خسارات ناشی از بحران ۲۰۰۹ به ۵۰ تریلیون دالر بالغ می‌گردید. باوقوع بحران اقتصادی ناشی از ویروس کرونا احتمال زیاد موجود است که کشورها با قروض نهایت بلند مواجه گردند و بیکاری به اوج خود برسد.

هالند، ۳۰ مارچ ۲۰۲۰

^۱ روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۸ سنبله ۱۳۹۱

^۲ ۱۵,۲۰۲۰ procent in eerste kwartaal ۱,۷ CBS Holland, Economie krimpt met ۲۰۲۰ mei

آیا جهان در آینده نزدیک بازهم با بحران اقتصادی مواجه خواهد گردید؟

قبل از اینکه به جواب این سوال پردازم، می‌خواهم توضیحات مختصر راجع به بحران اقتصادی اضافه تولید ارائه نمایم.

و بعداً در مورد اینکه بحران اقتصادی آینده چه زمان و چگونه بوقوع خواهد پیوست، توضیحات ارائه می‌دارم.

تحلیل مناسبات تولیدی نظام سرمایه‌داری ثابت ساخته که درین نظام اجتماعی - اقتصادی تضادهای آشتی‌ناپذیر وجود دارد و به این اساس تولید مجدد نمی‌تواند مطابق به تناسب ضروری که رشد منظم را امکان پذیر می‌سازد، صورت گیرد.

تولید مجدد سرمایه‌داری بدون توقف به عمل نیامده بلکه به اساس فرا رسیدن بحران‌ات اقتصادی اضافه تولید ممکن می‌گردد. علت ناگزیری بحران‌های اقتصادی، تضاد عمده کاپیتالیزم می‌باشد که آن، تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و غصب خصوصی نتیجه تولید است. در جامعه سرمایه‌داری که تقسیم اجتماعی کار به سطح بلند تکامل نایل می‌شود، کار هر مؤلد حصه از کار اجتماعی است.

همچنان به اساس تجمع و تمرکز سرمایه، کارخانه‌های بزرگ که در آنها هزاران کارگر کار می‌کند، بوجود می‌آید و این وضع نیز دلیل افزایش خصلت اجتماعی تولید سرمایه‌داری می‌باشد. ضرورت عینی استفاده تولید اجتماعی به نفع تمامی افراد جامعه فرا می‌رسد. ولی تسلط مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسایل تولید امکان نمی‌دهد که این ضرورت عینی در عمل پیاده شود. تولید اجتماعی به نفع سرمایه‌دار بوده، نتایج آن توسط سرمایه‌دار غصب می‌گردد. برای بهتر فهمیدن علت

وجود آمدن بحران‌های اقتصادی باید مشخصات تضاد اساسی سرمایه‌داری مطالعه شود. یکی از این مشخصات، خصلت آنارشی تولید سرمایه‌داری می‌باشد.

تضاد میان تولید و مصرف مشخصه دیگری است که تضاد عمده سرمایه‌داری را واضح می‌سازد. سرمایه‌داران به مقصد بدست آوردن هرچه بیشتر ارزش اضافی تولید را گسترش می‌دهند. چنین گسترش تولید به اساس موجودیت مبارزه رقابتی میان سرمایه‌داران نیز صورت می‌گیرد. بنابراین ترکیب عضوی سرمایه افزایش می‌یابد. تعداد بیکاران زیاد می‌شود و قدرت خرید مردم از امکان تولید عقب میماند. تضاد میان تولید و مصرف در نظام سرمایه‌داری عبارت از آن است که تولید با سرعت فوق‌العاده افزایش می‌یابد و رقابت، این افزایش را بیشتر می‌سازد و در کنار آن مصرف شخص به تناسب آن کمتر افزایش می‌یابد زیرا وضع اقتصادی مردم عادی، اجازه نمی‌دهد تا مصرف شخصی با سرعت بیشتر زیاد شود.

عدم موافقت میان امکانات زیاد تولید و قدرت پائین خرید مردم امکان فروش کالا را محدود ساخته، فرا رسیدن بحران‌ات اقتصادی را ناگزیر می‌گرداند. خصوصاً این تضاد در شرایط سرمایه‌داری معاصر تشدید یافته است و دلیل آن پیدایش میلیون‌ها بیکار در ایالات متحده آمریکا و اروپا می‌باشد. باید گفت که افزایش ترکیب عضوی سرمایه‌داری علاقمندی سرمایه‌داران برای گسترش تولید را کم می‌سازد، زیرا به اساس افزایش ترکیب عضوی سرمایه‌داری نورم مفاد پائین می‌آید. یادآوری چنین تضاد نیز دلیل موجودیت عدم موافقت میان هدف تولید سرمایه‌داری و رشد نیروهای مولده است.

تضاد عمده سرمایه‌داری منحنی تضاد آشتی‌ناپذیر میان طبقه پرولتاریا و طبقه بورژوازی آشکار می‌گردد. به اساس تجمع سرمایه و تولید، حصبه افزایش یابنده وسایل تولید در دست سرمایه‌دار جمع شده، امکان استثمار آنها زیاد می‌شود. پرولتاریا که از وسایل تولید محروم اند منحنی تولید کننده ارزش اضافی توسط

سرمایدار استثمار می‌شود. خصوصاً محرومیت طبقه پرولتاریا در دوران بحران‌های اقتصادی بیشتر آشکار می‌گردد.

خلاصه به اساس موجودیت تضاد عمده اقتصادی سرمایه‌داری و مشخصات آشکار شدن آن، بحران‌های اقتصادی در دوران سرمایه‌داری ناگزیر می‌گردد.

امکان بوجود آمدن بحران‌های اقتصادی قبل از نظام سرمایه‌داری در تولید کالائی کوچک نیز وجود داشت زیرا در جریان تبادل کالا امکان دارد، پروسه فروش و خرید با هم موافق نشوند. پس به اساس وظیفه پول منحنی و سیله تبادل می‌تواند بحران اقتصادی به عمل آید. امکان بحران اقتصادی از وظیفه چهارم پول که وسیله پرداخت است، نیز به میان می‌آید، زیرا در تبادل کرایدی پول منحنی و سیله اندازه‌گیری ارزش خدمت نموده در شرایط فرارسیدن اعطای کرایت، پول و سیله پرداخت است. اگر درین وضعیت به کدام علت کرایت پرداخت نشود ممکن است که بحران اقتصادی به عمل آید. در تولید کالایی کوچک عملی شدن بحران اقتصادی صرف منحنی امکان موجود است.

تولید کالایی سرمایه‌داری این امکان را به حقیقت تلخ تبدیل می‌کند و بحران اقتصادی شکل تکامل تولید سرمایه‌داری بوده و آن بعد از مدت معین دائماً تکرار می‌شود. در دوران سرمایه‌داری رقابت آزاد، مدت ده الی یازده سال را در بر می‌گرفت. اولین بحران اقتصادی سال ۱۸۲۵ در انگلستان به عمل آمده، بعداً در سال‌های ۱۸۳۶، ۱۸۴۷، ۱۸۵۷، ۱۸۶۶، ۱۸۷۳، ۱۸۸۲ و ۱۸۹۰ تکرار شد. بعداً در زمان امپریالیسم بحران‌های اقتصادی در وقت کوتاه‌تر تکرار می‌شدند. در دوران امپریالیسم بحران سال‌های ۱۹۰۰، ۱۹۰۷، ۱۹۲۰، ۱۹۲۱، ۱۹۲۹، ۱۹۳۳، ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ صورت گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم در ایالات متحده امریکا شش بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۴۹، ۱۹۵۳-۱۹۵۴، ۱۹۵۷-۱۹۵۸، ۱۹۶۰-۱۹۶۱، ۱۹۶۹-۱۹۷۱ و ۱۹۷۴-۱۹۷۵ به وقوع پیوست.^۱

تولید مجدد سرمایه‌داری به اساس سیکل صنعتی صورت می‌گیرد. زمان آغاز بحران اقتصادی تا آغاز بحران اقتصادی دیگر را سیکل صنعتی می‌نامند. سیکل صنعتی متشکل از چهار مرحله است:

۱. بحران

۲. رکود

۳. بهبود

۴. رونق.

مرحله مهم سیکل صنعتی بحران بوده و تضاد کاپیتالیزم در آن ظهور می‌یابد. بحران وسیله جبری برقرار ساختن تناسبات تولید مجدد است.

خصلت اساسی بحران، اضافه تولید نسبی کالاها است که تمام بخش‌های اقتصاد را فرا می‌گیرد. فروش کالا درین مرحله دشوار می‌گردد. کالاها نسبت به قدرت خرید مردم زیاد تولید شده، بدون در نظر داشتن تقاضای جامعه و به این اساس این اضافه تولید نسبی است. میلیون‌ها شخص برای آنکه کالای مورد ضرورت را خریده نمی‌توانند گرسنه بسر می‌برند. جریان مفلس شدن مؤسسات تجارقی و کریدیتی درین مرحله گسترش می‌یابد. تقاضا به فروش زیاد شده و عرضه آن کم می‌گردد. نورم فیصدی قرضه بلند رفته و قیمت فروش اسهام پائین می‌رود.

اضافه تولید کالا و دشوار شدن فروش آن باعث پائین رفتن قیمت و کم شدن نورم مفاد می‌گردد. مثلاً در بحران اقتصادی ۱۹۲۹-۱۹۳۳ در ایالات متحده امریکا قیمت کالا بطور متوسط ۵۴ فیصد و در انگلستان ۵۸ فیصد پائین رفت چنین وضعیتی حجم تولید را محدود ساخته و کارخانه‌ها بسته شدند. تعداد بیکاران افزایش یافته و به میلیون‌ها نفر می‌رسید. مثلاً در سال ۱۹۳۳ در جهان سرمایه‌داری ۳ میلیون نفر بیکار بود. در بحران اقتصادی ۱۹۷۴ الی ۱۹۷۵ تعداد بیکاران در ایالات متحده امریکا بیش از ۹ الی ۱۰ میلیون نفر بود.

در نتیجه بحران مالی اخیر ۲۰۰۸، تا سال ۲۰۱۴ به تعداد ۲۰۱ میلیون نفر در سراسر جهان بیکار شدند که این رقم افزایش ۳۱ میلیون بیشترین بیکاران را نسبت به آغاز بحران جهانی نشان می‌دهد.^۲ در بحران‌های اقتصادی بیشتر از همه زحمتکشان صدمه می‌بینند، زیرا درین مرحله کم نمودن مزد کار، زیاد شدن و شدت کار صورت می‌گیرد.

در مرحله رکود بی‌حرکتی تولید به نظر می‌رسد، سطح قیمت کالاها پائین بوده، حجم سرمایه آزاد زیاد است و به اساس افزایش عرضه سرمایه استقرای، نورم فیصدی قرضه در سطح پائین می‌باشد.

سرمایه‌داران بزرگ به مقصد تطابق تولیدات به سطح قیمت پایین بازار، از ماشین آلات جدید استفاده می‌نمایند و استثمار شدت می‌یابد. در نتیجه تقاضا به وسایل جدید تولید افزایش یافته و باعث زیاد شدن تولید رشته‌های تولیدکننده وسایل تولید می‌گردد. انکشاف تولید گروپ اول باعث جذب شدن کارگران به کار و افزایش تقاضا به اشیاء مصرفی می‌گردد و به این اساس تولید گروپ دوم نیز گسترش می‌یابد.

شرایط انتقال به مرحله بهبود مهیا می‌شود. تجدید سرمایه اساسی زمینه مهم این انتقال است. خصلت مرحله بهبود چنین است که حجم تولید در آغاز مرحله بحران می‌رسد. افزایش تقاضا باعث بلند رفتن سطح قیمت و نورم مفاد می‌شود و علاقه سرمایه‌داران به گسترش تولید بیشتر می‌گردد. مرحله بهبود به مرحله رونق عوض می‌شود.

رونق آن مرحله سیکل است که در آن سطح تولید به حجم قبل از آغاز بحران انتقال می‌یابد. ساختمان کارخانه‌های جدید گسترش یافته، قیمت کالاها بلند می‌شود. حجم مفاد افزایش می‌یابد و تعداد بیکاران کم می‌گردد. در کنار چنین وضعیت تضادهای کاپیتالیزم باعث فرارسیدن بحران نو اقتصادی می‌گردد و تولید،

مجدداً به حجم زیاد صورت می‌گیرد. انکشاف این تضادها بحران نو اقتصادی را بار می‌آورد و مجدداً سیکل صنعتی آغاز می‌گردد. کارل مارکس نشان می‌دهد که پایه مادی و تجدید بحران‌های اقتصادی، نوساختن سرمایه اساسی می‌باشد.

بحران اقتصادی نه تنها در صنعت سرمایه‌داری، بلکه در زراعت نیز بوجود می‌آید و علت عمده آن تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری است. بحرانات زراعتی در اضافه تولید نسبی محصولات زراعتی و دشوار شدن فروش آنها، افزایش قروض دهقانان، مفلس شدن مؤلدين کوچک و متوسط دهات آشکار می‌شود.

خصوصیات بحران زراعتی به مدت طولانی ادامه یافتن و مقیاس جهانی داشتن آن می‌باشد. علت چنین خصوصیت بحران زراعتی موجود بودن مالکیت انحصاری بر زمین می‌باشد. در مرحله بحران اقتصادی اجاره‌گیران مجبور اند به اندازه قبلی به مالک زمین رنت دهند و این وضع امکان نمی‌دهد تا قیمت محصولات پائین رود و اقتصاد زراعتی از بحران خلاصی یابد.

مالکیت انحصار بر زمین، سرمایه‌گذاری را محدود نموده به این اساس از ماشین‌آلات جدید کمتر استفاده می‌گردد. علت دیگر طولانی بودن بحران زراعتی موجودیت تعداد زیاد مؤلدين کوچک است. این مؤلدين تولید خود را به مقصد رفع احتیاجات تنظیم نموده اند، آنها نمی‌توانند تولید خود را در مرحله بحران کم نمایند. آنها از ماشین‌آلات جدید کمتر استفاده می‌نمایند زیرا امکانات فوق محدود بوده و به این اساس کم شدن عرضه محصولات زراعتی در بازار دشوار می‌باشد.

بحران زراعتی جریان تجمع تولید زراعتی را گسترش داده پروسه مفلس شدن مؤلدين کوچک را زیاد می‌نماید و وضع زندگی زحمتکشانش را خراب نموده باعث تشدید تضادهای سرمایه‌داری می‌گردد.

خلاصه بحران‌های اقتصادی محصول مناسبات تولیدی سرمایه‌داری می‌باشد. آنها

ثابت می‌نمایند که در شرایط نظام سرمایه‌داری رشد منظم و متناسب تولید اجتماعی ناممکن است. بحران‌های اقتصادی شاهد محدودیت تاریخی سرمایه‌داری است. بحران‌ها از خصلت نا عادلانه‌ای کاپیتالیسم که برای رشد نیروهای مؤلده، جامعه را متأثر می‌سازد، سرچشمه می‌گیرد. در جریان بحران پروسه تجمع و تمرکز سرمایه گسترش یافته و به این اساس خصلت اجتماعی تولید ازدیاد یافته و ضرورت عینی استفاده شدن آن به نفع تمام جامعه بمیان می‌آید.

در مرحله بحران وضع زندگی زحمتکشان خراب می‌شود یعنی تعداد بیکاران افزایش می‌یابد و مزدکار پائین می‌رود. مفلس شدن مؤلدين کوچک شهر و دهات افزایش می‌یابد.

با آنکه از بحران قبلی ده سال سپری شده، ولی هنوز هم جر و بحث‌ها راجع به علل و عواقب بحران خاموش نشده. ولی اگر دقیق تردیده شود، پرسشی طرح می‌گردد، چه عواملی باعث بروز بحران اقتصادی جدید خواهد گردید و این بحران چه زمانی بوقوع خواهد پیوست؟

رشد فعلی را که اقتصاد جهان طی می‌کند، ممکن، سال ۲۰۱۹ هم به همین شیوه ادامه یابد، چون امریکا کسر بودجه را افزایش می‌دهد، چین سیاست نرمتر بودجوی و پولی - کریدیتی پیش می‌برد و اروپا مانند گذشته در مسیر احیای اقتصادی خود قرار دارد. باوجود این همه، تا سال ۲۰۲۰ شرایط برای بحران مالی جدید بوجود می‌آید که در پی آن رکود جهانی صورت خواهد گرفت.

بخاطر بوقوع پیوستن بحران احتمالی ۲۰۲۰ دلایلی وجود دارد، که من از آنها نام می‌برم.

اول اینکه، سیاست تشویق بودجوی که حالا سرعت رشد سالانه اقتصاد امریکا را به پیش میراند، از سطح بالقوه آن ۲ فیصد بالاتر بوده و پایدار نیست. تا سال

۲۰۲۰ این تشویق‌ها کاهش می‌یابد و توقف معتدل بودجوی باعث کاهش سرعت رشد از ۳ فیصد تا اندکی کمتر از ۲ فیصد خواهد شد.

دوم اینکه، این تشویق نمودن‌ها، به موقع صورت نمی‌گیرد، ازین سبب اقتصاد امریکا در حال داغتر شدن قرار دارد و تورم پولی از سطح رشتوی بالاتر ثابت می‌گردد. از همین سبب، بانک مرکزی امریکا سطح سود را از ۲ فیصد فعلی تا حداقل ۳،۵ فیصد در سال ۲۰۲۰ بالا خواهد برد. این امر قبل از همه، به افزایش نرخ بهره‌های کوتاه مدت و طولی‌المدت و همچنان نرخ دالر امریکایی منجر می‌گردد.

در عین زمان تورم پولی در کشورهای کلیدی دیگر نیز افزایش می‌یابد و در این صورت فشار اضافی تورم پولی، قیمت رو به افزایش نفت را باعث می‌گردد.

سوم اینکه، تشدید مناقشات تجاری امریکا با چین، مکزیکو، کانادا و دیگر کشورها باعث کاهش سرعت رشد اقتصادی و افزایش تورم پولی خواهد گردید.

چهارم اینکه، تصامیم دیگرسیاسی امریکا، فشار رکودی را تقویت خواهد نمود و بانک مرکزی امریکا را به بلندبردن سطح بهره مجبور خواهد ساخت.

پنجم اینکه، سرعت رشد اقتصادی در سایر نقاط جهان، امکان دارد، بطی گردد، حتی این سرعت بیشتر از این هم بطی‌تر گردد که سیاست حمایتی امریکا می‌تواند دیگران را به اتخاذ اقدامات جوابیه مجبور سازد.

ششم اینکه، اروپا با بطی شدن سرعت رشد، نسبت تشدید سیاست پولی و مشکلات در تجارت خارجی مواجه خواهد شد. برعلاوه این، سیاست عوام فریبانه در کشورهای مانند ایتالیا، می‌تواند به بروز تحرک ناپایدار قروض در حوزه یورو منجر گردد.

هفتم اینکه، در بازارهای بورس آمریکا و جهان حباب‌های بوجود می‌آیند. اشکال قیمت سهام نسبت به مفاد در آمریکا به اندازه ۵۰ فیصد بالاتر از سطح متوسط تاریخی آنها می‌باشد، ارزیابی کمپنی‌های غیرعامه واضحاً، مانند قیمت اوراق بهادار دولتی، با در نظر داشت عاید پائینتر آنها و پاداش‌های منفی به خاطر سرمایه‌گذاری طولی‌مدت، به سطح بلندتر رسیده‌اند.

هشتم اینکه، سطح کریدیت‌ها در بسیاری کشورهای در حال رشد و برخی کشورهای پیشرفته بیش از حد است. ملکیت‌های تجاری و مسکونی در بسیاری کشورهای جهان بیش از حد بلند رفته‌اند. سرمایه‌گذاران همین اکنون کاهش سرعت رشد را در سال ۲۰۲۰ احساس می‌کنند، بازارها طی سال‌های آینده نزدیک، ارزیابی مجدد ملکیت‌های توأم با خطر را انجام خواهند داد.

نهم اینکه، آقای ترامپ بانک مرکزی آمریکا را حتی زمانی مورد انتقاد قرار میداد، وقتی که سرعت رشد به ۴ فیصد رسیده بود. تصور کنید که او در آستانه سال ۲۰۲۰، وقتی که سرعت رشد اقتصادی شاید تا یک فیصد کاهش یابد، چگونه برخورد خواهد کرد.

بالاخره، وقتی که طوفان ترسیم شده فوق‌الذکر آغاز گردد، متأسفانه وسایل سیاسی برای مبارزه با آن، وجود نخواهند داشت. زمینه برای تشویق‌های بودجوی، قبلاً نسبت قرضه‌های عظیم دولتی محدود شده است. امکانات برای پیشبرد سیاست غیرعنعنوی پولی نسبت بیلانس‌های متورم بانک‌های مرکزی و نبود زمینه برای کاهش نرخ بهره محدود خواهند بود.

با تفاوت از سال ۲۰۰۸ وقتی که مقامات، امکانات سیاسی لازم برای جلوگیری از سقوط آزاد داشتند، حکومت‌های که با رکود نو سروکار خواهند داشت، دست‌های‌شان بسته خواهند بود: سطح عمومی قروض حالا، نسبت به بحران

قبلی، بالاتر می باشد. زمانی که بحران بعدی و بعداً رکود فرا رسد، آنها، نسبت به قبل، حتی شدیدتر و دوامدارتر ثابت خواهند شد.

به اساس پیش‌بینی‌های تحلیل‌گران و سرمایه‌گذاران اقتصادی رکود اقتصادی از کشور آمریکا طی دو سال آینده آغاز و به وقوع خواهد پیوست.

باید تذکر داد که این پیش‌بینی‌ها بر اساس افزایش سطح بهره و موانع تجاری وضع شده از جانب آمریکا، موجب وقوع رکود اقتصادی تا دو سال آینده خواهد گردید.

برعلاوه کارشناسان پیش‌بینی نموده اند که رشد اقتصادی آمریکا امسال به ۸٫۲ درصد خواهد رسید که این سریع‌ترین رشد اقتصادی آمریکا در سه سال اخیر خواهد بود.

اصلاحات مالیاتی هم نقش مهمی در افزایش رشد اقتصادی آمریکا خواهد داشت. قرار پیش‌بینی‌ها رشد اقتصادی آمریکا سال آینده به ۵٫۲ درصد می‌رسد و در سال ۲۰۲۰ این رقم فیصد خواهد بود.

به نظر اکثر کارشناسان و اقتصاددانان رکود اقتصادی در آمریکا طی ۱۲ ماه آینده به وقوع خواهد پیوست. در حالی که ۳۱ فیصد کارشناسان اقتصادی وقوع رکود اقتصادی در آمریکا را طی دو سال آینده پیش‌بینی می‌نمایند.

همچنان‌که از تحلیل‌گران معتقد اند که با از بین رفتن تأثیرات مثبت سیاست‌های محرک مالی آمریکا در سال ۲۰۲۰ میلادی، احتمال رکود اقتصادی به شدت افزایش خواهد یافت.

با وجود که ۶ الی ۷ سال از وقوع آخرین رکود اقتصادی و بحران مالی بزرگ گذشته و هم از نظر تاریخی ثابت گردیده است که اقتصاد آمریکا هر ۴ الی ۷ سال با یک

رکود اقتصادی روبرو می‌شود. وقوع این رکودهای اقتصادی در امریکا دلایل مختلف می‌تواند داشته باشد، اما افزایش قروض در اقتصاد امریکا می‌تواند عامل مهمی برای وقوع رکود اقتصادی جدید باشد.

اکثریت اقتصاددانان وال استریت مخالف این نظر اند و معتقد اند که احتمال وقوع رکود اقتصادی در امریکا طی ۱۲ ماه آینده کمتر از ۳۳ فیصد خواهد بود.

جیم راجرز در مصاحبه با تلویزیون بلومبرگ بیان داشت که کاهش رشد اقتصادی چین، جاپان و حوزه یورو می‌تواند به معنای آن باشد که رکود اقتصادی امریکا طی یک سال آینده مطمئناً اتفاق خواهد افتاد. راجرز اضافه نمود که تشکیل حباب در اقتصاد امریکا می‌تواند بار دیگر باعث رکود و بحران مالی شود. به نظر وی در صورت ادامه روند نزولی شاخص سهام در بازارهای بین‌المللی، سرمایه‌گذاران روی دالر امریکا سرمایه‌گذاری خواهند کرد و این مسئله موجب تشکیل حباب و ترکیدن ناگهانی آن می‌شود و این امر سرآغاز رکود و بحران دیگری در اقتصاد امریکا است. افزایش ارزش دالر همواره به ضرر قیمت کالاها بوده است.

جورج سوروس سرمایه دار مشهور امریکایی نیز اظهار داشته که اگر سرمایه‌گذاران به ارقام واقعی و ارقام پرداخت مالیات توجه و تمرکز کنند، خواهند فهمید که اقتصاد امریکا در واقع رو به خورد شدن می‌رود. وی اضافه نمود که به آمارهای دولتی توجه ننمائید، بلکه به ارقام واقعی نگاه کنید.

به عقیده تحلیل‌گران اقتصادی، وقوع رکود و بحران مالی بزرگ در امریکا می‌تواند بار دیگر موجب افزایش تقاضا و قیمت جهانی طلا شود. قیمت طلا پس از وقوع بحران مالی و اقتصادی ۲۰۰۸ میلادی با رشد چشمگیری روبرو شد و تا سال ۲۰۱۱ میلادی به بیش از ۱۹۰۰ دالر در هر اونس رسید.

بنابراین اظهارات بانک مارگن چیس، در سال ۲۰۲۰، جهان با تکان‌های شدید اقتصادی مواجه خواهد شد. همچنان به اساس پیش‌بینی تحلیل‌گران، هرج و مرج و همگانی و مشکلات تولید مواد غذایی دنیا را فرا خواهد گرفت.^۳

ده سال قبل بحران پولی - مالی جهانی که به رکورد طولی‌المدت انجامید باعث فروپاشی بزرگترین بانک سرمایه یعنی لیمن برادرز شد. از آن زمان به بعد، کارشناسان مالی مدل‌های مختلفی را طراحی می‌کنند تا به کمک آنها بتوانند زمان و مقیاس رکورد جهانی را مورد ارزیابی قرار دهند.

به همین صورت در بانک مارگن چیس براساس مدل خود محاسبه کردند که بحران بعدی در سال ۲۰۲۰ بوقوع خواهد پیوست. این پیش‌بینی‌ها با توجه به شاخص‌های مانند ادامه رشد اقتصادی و رکوردهای بعدی و سرمایه‌های شرکت‌های بزرگ، ارزش دارایی و سطح نوآوری های مالی انجام شده است.

تحلیل‌گران بانک یادآور می‌شوند که در زمان بحران مالی جهان در سال‌های ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ فروپاشی بازار سهام به ثبت رسید. اما بحران مالی آینده به آن اندازه بزرگ نخواهد بود، زیرا ارزش دارایی‌ها در کشورهای در حال توسعه بمراتب پائین تر از سال ۲۰۰۸ است.

بانک مارگن چیس به ویژه در مورد تکان‌های اجتماعی هشدار می‌دهد. برخلاف بحران ده سال پیش، عواقب بحران جدید از نظر تکان‌های اجتماعی از جمله در امریکا بیشتر از سال ۱۹۶۸ خواهد بود.

برعلاوه حوادث سیاسی مانند انتخابات در امریکا و خروج انگلستان از اتحادیه اروپا، در حقیقت روغنی است که بر آتش ریخته می‌شود.

تحلیل‌گران معتقد اند اگر بانک‌های مرکزی بتوانند مانع کاهش شدید ارزش

دارایی‌ها شوند، احتمال دارد که اوضاع به مقایسه ده سال قبل، کمتر غم‌انگیز گردد، در غیرآن اضطراب و پریشانی و دیگر تغییرات بسیار مخرب در انتظار جهانیان خواهد بود.

به اساس اظهارات امانوئل رومن رئیس موسسه سرمایه‌گذاری پیمکو، شرایط اقتصادی جهان طی ماه‌های آینده بی‌ثبات خواهد بود و احتمال وقوع رکود اقتصادی تا دو سال آینده به ۵۵ فیصد افزایش خواهد یافت. وی گفت: وضع اقتصادی در شرایط کنونی نسبتاً سالم است به خصوص در امریکا و چین، احتمال وقوع رکود اقتصادی در جهان طی ۱۲ ماه آینده در این دو کشور به ترتیب به ۱۵ و ۲۰ فیصد خواهد رسید.^۴

با توجه به احتمال افزایش تورم و بهبود اوضاع بازار اشتغال در امریکا، بانک مرکزی امریکا طی ماه‌های آینده مجبور به افزایش بیشتر سطح بهره خواهد بود که این مسئله یک مانع جدی برای رشد اقتصادی به شمار می‌رود.

بانک مرکزی امریکا در سال جاری تاکنون دو بار سطح بهره را افزایش داده و پیش‌بینی می‌شود در نشست ماه جاری نیز سطح بهره را برای سومین بار افزایش خواهد داد.

به نظر می‌رسد تشدید تنش‌های تجاری در عرصه بین‌المللی به خصوص بین امریکا و چین نیز می‌تواند تأثیرات منفی برای رشد اقتصادی جهان به همراه داشته باشد.

جهان طی سه دهه آینده شاهد انقلاب بزرگ در اقتصاد خواهد بود. به این ترتیب مشکلات اقتصاد جهانی که در قرن اخیر در امریکای شمالی و اروپا بود به شرق میانه، آسیا و کشورهای امریکای لاتین منتقل خواهد شد. باید تذکر داد که این انقلاب محدود به اقتصاد نبوده بلکه شامل امور سیاسی، نظامی، اجتماعی، محیط زیست، علمی و فرهنگی، تمدن، تکنالوژی و موارد دیگر نیز خواهد شد.

در آسیا ما شاهد پیشرفت کشورهای متعددی خواهیم بود، اندونزی تا سال ۲۰۳۰ جای پنجم و تا سال ۲۰۵۰ جای چهارم را از آن خود خواهد ساخت. کشورهای ترکیه، عربستان سعودی، پاکستان، ایران، فیلیپین، ویتنام، بنگلادش، مالزی و تایلند نیز به ترتیب به جای یازدهم، سیزدهم، شانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیستم، بیست و سوم، بیست و چهارم و بیست و پنجم، تا سال ۲۰۵۰ ارتقا خواهند یافت. در مقابل، جاپان و کوریای جنوبی که در سال ۲۰۱۶ جایگاه چهارم و سیزدهم را در اختیار داشتند در سال ۲۰۵۰ جاهای دهم و هجدهم را در اختیار خواهند داشت.

در امریکای لاتین، کشورهای برازیل، مکزیکو، آرژانتین و کولمبیا در سال ۲۰۵۰ به جای پنجم، هفتم، بیست و نهم و سی و یکم جهان خواهند رسید. در افریقا کشورهای نایجریا، مصر و افریقای جنوبی تا سال ۲۰۵۰ به جای ششم، نهم و بیست و هفتم خواهند رسید. کشور استرالیا که در سال ۲۰۱۶ در جای نوزدهم قرار داشت، در سال ۲۰۵۰ به جای بیست و هشتم تنزل خواهد یافت.

پیش‌بینی اینکه جهان در آینده چه شکلی خواهد داشت، مورد علاقه افراد زیادی بوده است. بعضی با نگاهی بدبینانه، آینده‌ای هولناک را برای جهان ترسیم می‌کنند، جهانی با رشد سرسام‌آور جمعیت که نهایتاً به خاطر عواملی چون گرمای بیش از حد زمین، حوادث طبیعی، حمله موجودات فضایی یا جنگ اتمی، نابود می‌شود.

از سوی دیگر، عده‌ای به آینده جهان خوش‌بین هستند. آنها ضمن قبول این مسئله که با رشد جمعیت جهان و کمبود منابع، جهان با مشکلاتی مواجه خواهد شد، اما به پیشرفت‌های اجتماعی، اقتصادی، اختراعات علمی، فناوری و موفقیت‌های بشر اشاره کرده و آینده بهتر را برای جهان ترسیم می‌کنند. در همین راستا، اگر پیش‌بینی‌های مبتنی بر تغییرهای گذشته و افسانوی مانند کارت‌های تاروت و طالع‌بینی‌های نوستراداموسی را کنار بگذاریم و به روش‌های علمی روزگار خویش

مثل مطالعات آینده پژوهی نگاه کنیم، شاید بتوانیم تصویری درست‌تری از آینده جهان به دست بیاوریم.

هالند، ۱۹ نوامبر ۲۰۱۸

-
- ^۱ هفته نامه تجارت فردا، بازنگری رکودها، ۳ فروردین ۱۳۹۳
- ^۲ پایگاه خبری حیات، بر اساس گزارش های رسمی نهادهای ملی و بین‌المللی چشم اندازه‌های تیره رشد بیکاری ۱ حمل. ۱۹۹۱
- ^۳ گزارش خبرنگار ایب نا به نقل از ایکانومی نیوز، بروز بحران بعدی مالی جهان در سال ۲۰۲۰ میلادی، ۲۴ سنبله ۱۳۹۷
- ^۴ سایت طلا به گزارش بلومبرگ، رئیس موسسه سرمایه گذاری پیمکو پیش‌بینی می کند که احتمال وقوع رکود اقتصادی در جهان طی ۲۴ ماه آینده به ۵۵ درصد رسیده است، ۲۹ سنبله ۱۳۹۷

ناگزیری بحران اقتصادی در سال ۲۰۲۰، پیامدها و عواقب آن

در سال جاری وقوع بحران اقتصادی حتمی است. به اساس گزارشات مختلف نشرشده طی هفته‌های اخیر، کوچک شدن اقتصاد کشورها از همین حالا آغاز گردیده است.

نظربه پیش‌بینی‌ها اقتصاد جهان احتمال دارد تا ۷،۷ فیصد کوچک گردد ولی با آنهم به مدت زمان ادامه بحران کرونا، اندازه عمق و شدت آن ارتباط دارد. اگر بحران کرونا تا یک سال ادامه یابد احتمال دارد که اقتصاد جهانی حتی تا ۱۰ فیصد کوچک گردد. در حالی که در هنگام وقوع بحران مالی ۲۰۰۹، اقتصاد جهان به اندازه ۵،۱ فیصد کوچک گردیده و سطح بیکاری به ۱۰ فیصد رسیده بود. بناءً بر ارقام بانک توسعهی آسیا، خسارات ناشی از بحران ۲۰۰۹ به ۵۰ تریلیون دالربالغ می‌گردید. باوقوع بحران اقتصادی ناشی از ویروس کرونا، احتمال زیاد موجود است که کشورها با قروض نهایت بلند مواجه گردند و بیکاری به اوج خود برسد.

شیوع ویروس کرونا نه تنها، مردم عادی در جوامع پیشرفته و در سطح جهان را، بلکه رهبران و دستگاه حکومتی کشورها را، دستپاچه و وحشت زده نمود. هیچ کدام آنها با قاطعیت راه حل دقیق جهت نجات ازین بحران را ندارند.

استراتژی روشن دولت‌های حاکم تا کنون این بوده که بگذارند مردم به این ویروس مبتلا شوند تا مسئولیت صحی وسیع در جامعه ایجاد گردد. دولت‌ها از طریق وضع نمودن مقررات خاص، از مرگ و میر آنها که مقاومت وجودشان کمتر، و در سنین بلندتر قرار دارند و دچارمریضی‌های مزمن اند، بکاهند، تا بتوانند آنها را محافظت نمایند. اینکه شیوع مرض کووید - ۱۹ تا چه زمان ادامه می‌یابد، کاملاً نامعلوم است.

بحران کرونا بیشتر در کشورهای شدت دارد که سالهاست در آن قحطی، گرسنگی، مرگ و میر از اثر امراضی چون وبا، ابولا، مالاریا و امثال آن وجود ندارد. این بحران بیشتر در جوامعی است که به نظر آنها کشورهای به اصطلاح غیرتوتالیتر، پیشرفته، پابند حقوق بشر و دمکرات، هستند و وظیفه خود می‌دانند تا کشورهای عقب نگه‌داشته شده را که به گرسنگی، بیماری و قحطی مواجه اند، کمک‌های سخاوتمندانه و بشردوستانه نمایند.

در این جوامع که تمام امکانات مالی و همه منابع علمی و پیشرفته در اختیار خود دارند و حکومت‌های شان هم انتخابی اند در قرن بیست و یکم که بشر به سادگی قادر به مقابله با اینگونه اپیدمی‌ها است، چرا تدابیر لازم و ضروری برای حفاظت از منافع مردم و تأمین امنیت و سلامت افراد جامعه، قبل از قبل تدارک ننموده اند. قرار اظهارات مقامات مسئول، آنها به کمبود بستر در شفاخانه‌ها، دستگاه اکسیژن به حد کافی که تولید آن هم به این زودی‌ها ممکن نیست، مواجه هستند. این کشورها برای تربیه کادرهای صحتی و تحقیقات طبی مورد ضرورت بموقع اقدام نکرده اند زیرا برای یک تست ساده، باید ماه‌ها و شاید هم سال‌ها وقت ضرورت باشد تا تهیه و مورد استفاده قرار گیرد. از همین سبب این اپیدمی در میان افرادی که ضعیف‌تر، مریض و یا سالمند اند، قربانی بیشتر خواهد داشت.

چیزی که کشورهای غربی را بیشتر از همه سراسیمه و نگران نموده، تأثیرات مخرب و کشنده این ویروس و تلفات انسانی نیست، بلکه عواقب و پیامدهای است که جهان بعد از کرونا با آن مواجه خواهد شد.

معمولاً در جوامع غربی، مردم موقع بروز مصائب و حوادث طبیعی عادت دارند، علیه حکومت‌های شان، اعتراض ننموده و آنها را تحت فشار قرار ندهند، ولی با درک این مطلب که این اپیدمی قابل پیشگیری و کنترل بود و است، از خواب غفلت بیدار می‌شوند. فعلاً آثار این بیداری در اکثر کشورها بمشاهده می‌رسد و اینرا قدرت‌های حاکمه به خوبی می‌دانند. اتباع کشورهای ایتالیا، اسپانیا، انگلستان،

فرانسه و ایالات متحده آمریکا از خود می‌پرسند که چرا با وجود امکانات اقتصادی و مالی کافی، بازمه برای سلامت انسان و محیط زیست، در مقابل همچو حوادث، تدابیر احتیاطی لازم اتخاذ نگردیده است. این امر باعث سلب اعتماد از حکومت‌های منتخب گردیده که برای مسئولین این کشورها، بعد از بحران کرونا، کشنده تر از ویروس کرونا خواهد بود.

قبل از شیوع ویروس کرونا هم، جهان صلح، آرامش و امنیت کافی نداشت. بحران‌های متواتر از قبیل پرابلم محیط زیست، بحران‌های اقتصادی - مالی و سیاست‌های ریاضت اقتصادی دولت‌ها، بحران پناهنده‌گان و فرار میلیون‌ها انسان از شرق میانه، تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده آمریکا و همدستانش علیه کشورهای مختلف، اعتراضات مردمی در شرق میانه علیه تروریسم دولتی آمریکا، اوج گرفتن اعتراضات مردمی جلیقه زردها در فرانسه و در بعضی از کشورهای اروپایی و امثال اینها، بخشی از پرابلم‌های موجودی است که می‌توان نام برد. ولی با علاوه شدن بحران کرونا، امکان دارد تغییرات و تحولات گسترده سیاسی و اقتصادی در جهان رونما گردد.

چنانچه گفته می‌شود که تأثیرات کووید - ۱۹ در مقایسه با حادثه یازده سپتامبر و بحران مالی سال ۲۰۰۸ بالای ساختار سیاسی و نظم جهانی، نهایت وسیع‌تر خواهد بود. همانطور که اپیدمی طاعون یا مرگ سیاه بین سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ میلادی اروپا را و بعداً جهان را تغییر داد و باعث شد کلیسا بی‌اعتبار گردد، زمینه را برای رنسانس و تغییرات در ساختار اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی جوامع بشری مهیا سازد، جهان بعد از کرونا نیز می‌تواند در ابعاد مختلف، تحولات گسترده در قبال داشته باشد. از همین سبب طبقه حاکمه، تلاش می‌ورزد که برای مقابله با جهان بعد از کرونا، خود را آماده کند. فریب دادن مردم و ضعف نظام در حفاظت از سلامتی اتباع با اتخاذ تدابیری عوامفریبانه و مخفی ساختن واقعیت‌ها از مردم، دیگر مورد پذیرش نیست. در شرایط کنونی که بازارها تا حدودی از کنترل خارج گردیده، قشر با تجربه طبقه حاکمه، بیان می‌دارد تا بایست شیوه زندگی خود را تغییر

دهیم و از اشتباهات گذشته عبرت بگیریم و برای بقای سیستم موجود، سودآوری سرمایه را بطی تر سازیم.

هنوز تلفات کرونا در چین نهایت محدود بود که سرمایه‌گذاران بازار بورس شانگهای تقریباً ۴۰۰ میلیارد دلار ضرر نمودند. حکومت چین ۲۲ میلیارد دلار به اقتصاد کشور تزریق کرد. با گسترش کووید - ۱۹ بازارهای مالی جهان به لرزه افتیدند. بازار سهام بتاریخ ۱۶ مارچ ۲۰۲۰، سقوط تاریخی بازار سهام امریکا را نشان داد. چنانچه ارزش شاخص اس اند پی ۵۰۰ امریکا ۹۸,۱۱ فیصد، داو جونز و ناسدک ۹۳,۱۲ و ۳۲,۱۲ فیصد سقوط کردند. در بازار بورس لندن نیز شاخص فوتسی ۱۰۰، که متشکل از صد شرکت بزرگ انگلیسی است، ۷ فیصد سقوط کرد.^۱

فعالاً برای اندیشیدن در مورد بازارهای مالی ناوقت شده، بازاری که ۲۴ ساعت مصروف مبادله است، فعالاً در آن، ترس و وحشت حکمفرما گردیده است. در ایالات متحده امریکا، جایی که مردم علاقمند ارقام اند واضطراب سرمایه‌گذاران را همیشه می‌سنجند. به اساس ارزیابی (فیکس یا فشارسنج)، وضع بازارهای مالی در امریکا، حتی بیشتر از ناگوارترین روزهای بعد از ورشکست شدن بانک سرمایه‌گذاری لمن برادرز در سال ۲۰۰۸ و بحران بانکی بعدی را بیان می‌دارد.

ویروس کووید - ۱۹ بر اتحادهای ناشی از جهانی سازی نیزضریه شدید وارد نمود که بسته شدن سرحدات مثال برجسته آن است. اکثر کشورها با وضع نمودن مقررات، سرحدات شانرا به روی همسایه‌گان خود بستند. دولت امریکا آغازگر این پروسه بود که ورود اتباع تمام کشورهای اروپایی را به استثنای انگلیس‌ها برای مدت یک ماه ممنوع اعلام کرد. به اساس گزارش پی پی سی شرکت هوایی انگلستان (بریتیش ایرویز) اعلان نمود که در ماه‌های اپریل و می حداقل ۷۵ فیصد ظرفیت خود را کاهش خواهد داد که این امر باعث سقوط سهام این شرکت گردید. همچنان سهام شرکت هوایی ایزی جت انگلستان نیز هم زمان ۳۰ فیصد سقوط

نمود زیرا این شرکت بیشتر طیارات اش را توقف داد.

چنانچه آژانس سی ان پی سی، به اساس گزارش سازمان ملل متحد اظهار می‌دارد، که به دلیل توقف کار در مزارع و اختلال در زنجیره های تأمین مواد غذایی در کشورهای مختلف و اقدامات محافظه کارانه دولت‌ها در هنگام بحران ویروس کرونا، طور مثال مسدود نمودن سرحدات، احتمال دارد جهان به کمبود مواد غذایی مواجه گردد.

اقتصاددانان فائو یا سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد هشدار داده اند، که خریداری‌های سراسیمه از ترس کمبود مواد غذایی و قرنطین مردم در خانه هایشان می‌تواند باعث تورم مواد غذایی در جهان شود.

شیوع ویروس کرونا می‌تواند روابط اقتصادی موجود را نیز مختل نماید بخصوص تحویل نیروی کار به جاهای که بیشترین نیاز به آنرا دارند، مثل مزارع و سایر شرکت‌های کشاورزی.

اختلال در تولید قبلاً در اثر اقدامات اتخاذ شده بخاطر مقابله با شیوع ویروس کرونا و همه گیر شدن بیماری کووید - ۱۹ بوقوع پیوسته است، باید گفت که در ماه‌های بعدی احتمال دارد فروشگاه‌ها در تأمین مواد غذایی به مشکلات مواجه گردند. تاحال این وضعیت تحت کنترل است زیرا اکثر کشورها مواد غذایی کافی را ذخیره کرده اند.

مدیر عامل صندوق بین‌المللی پول بتاريخ ۳ اپریل ۲۰۲۰ اعلام نمود که در اثر شیوع بیماری کووید - ۱۹، برای اولین بار در طول تاریخ، کار و فعالیت‌های اقتصادی در سطح جهان عملاً متوقف گردیده است، وی بیان داشت، ما در رکود اقتصادی قرار داریم و رکود اقتصادی فعلی ناگوارتر از بحران سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ است. به همین منظور صندوق بین‌المللی پول جهت استفاده از

مجموع ذخیره خود که ارزش آن به ۱ تریلیون دالر می‌رسد آمادگی خود را اعلان نمود.

الی تاریخ ۲ اپریل ۲۰۲۰ بیشتر از ۸۰ کشور جهان جهت مقابله با شیوع ویروس کرونا از صندوق بین‌المللی پول تقاضای کمک نموده اند. مجموع کمک‌های درخواست شده از جانب کشورها از ۲۰ میلیارد دالر تجاوز می‌کند.

همچنان بانک سرمایه‌گذاری امریکایی مارگن، در اخیر ماه مارچ اعلام نمود که اقتصاد جهانی در حالت رکود قرار دارد که عمق آن احتمال دارد بینهایت شدید باشد.

با آنهم، تحلیل‌گران معتقد اند، هرگاه اوضاع فعلی هرچه زودتر در ارتباط با جلوگیری از شیوع بیماری همه‌گیر کووید - ۱۹ بهبود یابد، شوک وارد شده به تولید ناخالص جهانی باوجود شدت آن، طولانی نخواهد بود.

صندوق بین‌المللی پول بتاريخ ۳۰ مارچ ۲۰۲۰ هم از رکود شدید اقتصادی در اروپا به خاطر شیوع کرونا و تعطیلی عرصه‌های عمده اقتصادی تأکید ورزیده است.

از آنجایی که شیوع ویروس کرونا باعث تعطیلی عرصه‌های بزرگ اقتصادی در اروپا گردیده، اروپا با رکود شدید اقتصادی مواجه است. اینکه این بحران تا چه وقت ادامه می‌یابد، و تا چه حد تأثیرات سوء بالای اقتصاد خواهد داشت نمی‌توان فعلاً حدس زد.

ادامه تعطیلی عرصه‌های اقتصادی در اروپا، باعث کاهش ماهانه ۳ فیصد، در تولید ناخالص داخلی سالانه خواهد شد و در نتیجه در سال روان یک بحران عمیق و گسترده در اروپا ناگزیر بوقوع خواهد پیوست.

بانک مرکزی فرانسه بیان نموده که اقتصاد این کشور در ربع اول سال جاری به اندازه ۶ فیصد نظریه سه ماه گذشته کوچکتر شده است. این عمیق ترین بحران درین کشور بعد از جنگ جهانی دوم می باشد.

به اساس پیش بینی پنج انستیتوت بزرگ اقتصادی، آلمان نیز امسال وارد بحران شدید شده است. این مؤسسات پیش بینی می نمایند که، اقتصاد کشور آلمان در ربع اول سال، ۹,۱ فیصد کوچکتر گردیده و به تعقیب آن این رقم در سه ماه بعدی به ۸,۹ فیصد خواهد رسید. این امر بیانگر آنست که تولید ناخالص داخلی آلمان در سال ۲۰۲۰ به اندازه ۲,۴ فیصد کاهش خواهد یافت و در نتیجه سطح بیکاری از ۵ تا ۹,۵ فیصد افزایش می یابد که این خود ضربه شدید و ناگوار بر رفاه و آسایش مردم این کشور بعد از جنگ جهانی دوم و بحران مالی ۲۰۰۹ میلادی خواهد بود.^۲

به اساس گزارش بلومبرگ مؤرخ ۱۴ اپریل ۲۰۲۰، به علت شیوع کووید - ۱۹ در شش ماه اول سال ۲۰۲۰، تولید ناخالص داخلی اروپا ۱۰ فیصد سقوط خواهد کرد که ضربه اصلی در ربع دوم سال، با کاهش ۳,۸ فیصد از تولید ناخالص داخلی اروپا واقع خواهد شد. اگر وضع اقتصادی اروپا در نیمه دوم سال هم بهبود یابد، با آنهم تولید ناخالص داخلی اروپا ۲,۵ فیصد کاهش را درین سال نشان خواهد داد.

مطابق پیش بینی بلومبرگ، کشورهای ایتالیا و اسپانیا که زیاده ترین گسترش ویروس کرونا را تا حال در اروپا تجربه کرده اند، بیشترین خسارهء اقتصادی را متقبل خواهند شد. یعنی تولید ناخالص داخلی شان در سال ۲۰۲۰ به ترتیب ۳,۷ و ۷,۵ فیصد کاهش می یابد. همچنان اقتصاد انگلستان ۵ فیصد، آلمان و فرانسه هر کدام شان ۷,۴ فیصد با کاهش تولید ناخالص داخلی مواجه خواهند شد.

از ارقام موجود صندوق بین المللی پول هم بر می آید که، تولید ناخالص داخلی

کشورهای اروپایی به علت قرنطین و مسدود شدن حریم هوایی، سرحدات بحری و زمینی این کشورها، در سال ۲۰۲۰ به اندازه ۵,۷ فیصد کاهش می یابد. ارقام صندوق بین المللی پول بیانگر آنست که، ایتالیا و اسپانیا بیشترین خساره اقتصادی را متحمل خواهند شد یعنی به ترتیب ۱,۹ فیصد و ۸ فیصد تولید ناخالص داخلی شان کاهش خواهد یافت. همچنان در سال ۲۰۲۰ تولید ناخالص داخلی فرانسه ۲,۷ فیصد و آلمان ۷ فیصد کاهش می یابد.

مطابق پیش بینی صندوق بین المللی پول، کشورهای جهان در مجموع ازین بحران از نظر اقتصادی خساره مند خواهند شد. طور مثال، اقتصاد ایالات متحده امریکا در سال جاری ۶ فیصد و اقتصاد جاپان ۵ فیصد کوچک خواهند شد.

همچنان اقتصادهای نوظهورهم امسال کوچک شدن را تجربه نموده و یا اینکه رشد آنها به شدت کاهش خواهد یافت. ولی بناءً بر پیش بینی کارشناسان صندوق بین المللی پول اقتصاد در حال رشد سریع چین، تا ۱ فیصد رشد خواهد کرد.

بناءً بر معلومات موجود، سطح آمادگی اروپا جهت مقابله با بحران اقتصادی فعلی حتی از افریقا کمتر است.

چنانچه این موضوع در گزارش اتحادیه افریقا نیز خاطر نشان شده است. کاهش احتمالی سطح رشد تولید ناخالص افریقا، از اکثریت کشورهای اروپایی به مراتب کمتر است. بدین معنی که تولید ناخالص داخلی قاره افریقا در اخیر سال ۲۰۲۰ میلادی از ۰,۸ تا ۱,۱ فیصد کاهش خواهد یافت. در حالی که به اساس پیش بینی یک تعداد از اقتصاددانان و سازمان های تخصصی، کاهش تولید ناخالص داخلی در کشورهای اروپایی تا پایان سال ۲۰۲۰ بیشتر خواهد بود.

به اساس پیش بینی بانک توسعه افریقا، رشد تولید ناخالص داخلی افریقا تا اخیر سال ۲۰۲۰ به ۴,۳ فیصد خواهد رسید. علت اساسی زیان کمتر در افریقا، این

است که از یک جهت تعداد افراد مبتلا به ویروس کرونا در این قاره کمتر است و از جهت دیگر در بسیاری از کشورهای آفریقا، مقامات بخاطر جلوگیری از شیوع کرونا اقدامات لازم و جدی اتخاذ نموده و مؤسسات اقتصادی را تعطیل نکرده اند.

ایالات متحده آمریکا منحیث بزرگترین کشور اقتصادی جهان بتاريخ ۱۹ ماه می ۲۰۲۰ از لحاظ تعداد مبتلایان به کرونا و تعداد تلفات در سطح جهان در جایگاه اول قرار دارد یعنی تعداد مبتلایان به یک میلیون و ۵۵۷ هزار و ۱۷۸ نفر و تعداد قربانیان به ۹۲ هزار و ۴۵۱ نفر می‌رسد و شهر نیویورک به کانون اصلی این بیماری همه گیر تبدیل شده که مقامات این شهر طی چند روز محدود کنترل اوضاع را از دست دادند. پس سوال طرح می‌گردد که آمریکا منحیث بزرگترین اقتصاد دنیا چرا در مبارزه با این مرض همه گیر از خود ناتوانی نشان داده و نتوانست بموقع موفق به کنترل آن گردد؟

از تاریخ ۲۲ جنوری ۲۰۲۰، وقتی که اولین شخص مبتلا به کرونا در آمریکا ثبت شد تا اواسط ماه مارچ، که آمریکا بیشتر از صد نفر تلفات نداشت، آقای دونالد ترامپ اطمینان داد که همه چیز تحت کنترل است، امکان مبتلا شدن به این مرض کم است و به مجرد گرم شدن هوا ویروس عقب نشینی می‌کند. ولی در اواخر ماه مارچ، بیان داشت "این پاندمی است. من می‌دانستم که این یک مرض همه گیر است و شما باید مدت‌ها قبل کارهای پیشگیرانه را درین زمینه انجام می‌دادید، به کشورهای دیگر نگاه کنید."

در حقیقت امر، مقامات کشور آمریکا نمی‌توانند با شیوع کرونا بطور قناعت بخش مقابله کنند، و سیستم صحتی موجود برای تداوی صدها هزار مریض آماده نیست.

به نظر کارشناسان آمریکایی، شیوع سریع ویروس کرونا ناشی از تأخیر شش هفته‌ای واشنگتن در اتخاذ اقدامات و تدابیر لازم از قبیل تهیه تست‌ها، ماسک‌ها،

لباس‌های محافظتی برای پرسونل طبی، سفارش و خرید دستگاه‌های تنفس مصنوعی و غیره بود.

یکی دیگر از نقاط ضعیف و آسیب پذیر صحت عامه در امریکا عدم موجودیت، سیستم بیمه عمومی است. بسیاری مردم دسترسی به خدمات صحی ندارند و وقوع پاندمی این مسئله را برجسته تر ساخت. امریکایی‌ها را بصورت عموم می‌توان به سه کنگوری تقسیم کرد:

گروه اول شامل ثروتمندان اند که می‌توانند بیمه خریداری کنند.

گروه دوم شامل افرادی است که زیر خط فقر زندگی نموده و مستحق بیمه صحی برای خدمات مراقبتی رایگان یا کم مصرف می‌باشند.

ولی گروه سوم شامل ۵,۲۷ میلیون امریکایی است که اصلاً بیمه ندارند و آسیب پذیرترین افراد در کشور امریکا اند. به عبارۀ دیگر، ۸,۵ فیصد از اتباع امریکا حق استفاده از خدمات صحی را ندارند.

با شیوع ویروس کرونا در امریکا سطح بیکاری افزایش بی سابقه یافته است. زیرا به علت شیوع ویروس کرونا اقتصاد امریکا تقریباً به حالت سکون قرار گرفته و طیف وسیع از کسب و کارها و فعالیت‌های اقتصادی منجمله رستوران‌ها و تولیدکننده‌گان، کارمندان شانرا اخراج نموده اند.

چنانچه وزارت کار امریکا اعلام نمود که در مجموع تعداد افرادی که طی سه هفته اخیر از اواسط ماه مارچ الی ۱۰ اپریل خواستار کمک بیکاری شده اند از ۱۶ میلیون نفر تجاوز نموده است.

گرچه دولت امریکا یک بسته محرک اقتصادی به ارزش دو تریلیون دالر برای

محدود ساختن تأثیرات شیوع کووید - ۱۹ را تصویب نموده که شامل پرداخت ۱۲۰۰ دالر به سالمندان و کمک به کسب و کارهای کوچک برای پرداخت حقوق کارمندان شان می باشد. اما در اثر افزایش سرسام آور تعداد تقاضاکنندگان برای دریافت کمک های بیکاری مقامات کشور بامشکل رسیدگی به تقاضاها مواجه گردیده اند.

سازمان بین المللی کار که یکی از مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد در امور مربوط به کار و کارگران است، اعلام کرد که شیوع ویروس کرونا، سطح بیکاری در جهان را بیشتر از بحران اقتصادی در سال ۲۰۰۸ افزایش خواهد داد.

در گزارش سازمان بین المللی کار آمده است که شیوع ویروس کرونا بیکاری جهانی را به سطح قابل توجه افزایش می دهد و باعث اخراج شدن بیشتر از ۲۵ میلیون نفر از کار و کاهش گسترده درآمد کارگران شده و تأثیرات گسترده ای بر نتایج بازار کار خواهد داشت.

گسترش سریع شیوع ویروس کرونا تأثیرات فزاینده ای بر فعالیت شرکت های تجاری و تولیدی در سراسر جهان بجا گذاشته است، از همه اولتر شرکت های حمل نقل هوایی تأثیرات منفی اقتصادی این ویروس را متحمل شده اند و در صورت تدوام روند شیوع ویروس کرونا احتمال دارد، تا اخیر ماه می سال ۲۰۲۰ تعداد زیادی شرکت های هوانوردی در جهان ورشکست گردند. شرکت های هوانوردی به سرعت در حال از دست دادن منابع مالی خود هستند چرا که بخش قابل ملاحظه از پروازها متوقف شده و طیارات که فعال اند با نیم از ظرفیت خود مشغول اند.

شرکت های هوانوردی بزرگ چون امریکن ایرلاینز و کانتاس استرالیا ظرفیت فعالیت های شانرا کاهش قابل ملاحظه داده و هم تعدادی از شرکت های هوانوردی اقدام به تعدیل کارمندان شان نموده اند طور مثال شرکت اس آ اس سویدن تصمیم گرفت که ۹۰ فیصد از کارمندانش را در حالت تعدیل قرار دهد.

همچنان به اساس خبر رویترز بتاريخ ۱۸ مارچ سال جاری، شرکت هوانوردی قطر به علت کاهش پروازها پس از گسترش شیوع ویروس کرونا، به طور ناگهانی ۲۰۰ کارمند را از کار بیکار نمود.

انجمن بین‌المللی حمل و نقل هوایی اظهار می‌دارد که، ویروس کرونا می‌تواند بین ۶۳ تا ۱۱۳ میلیارد دالر به شرکت‌های حمل و نقل هوایی خساره وارد کند، زیرا چشم‌انداز این بخش در بیشتر نقاط جهان به شدت تیره و تاریک است.

این وضع، سرمایه‌گذاران را به شدت نگران ساخته و آنها در تلاش خارج نمودن سرمایه‌شان از چنین شرکت‌ها هستند. این تلاش سهامداران جهت فروش سهام شان از شرکت‌های هوایی، باعث سقوط ارزش سهام این شرکت‌ها در بورس‌های اوراق بهادار جهان گردیده است. طور مثال بتاريخ ۵ مارچ ۲۰۲۰ ارزش سهام شرکت هوایی ایرفرانس - کال ام ۷ فیصد کاهش یافت. ارزش سهام این شرکت از ۱۹ فبروری بدینسو، بیشتر از ۴۰ فیصد سقوط نموده است. این سقوط به علت توقف پروازهای این شرکت به چین، ناشی از شیوع ویروس کرونا از فبروری تا آپریل بوده و باعث گردیده که بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون یورو از درآمد های خود را از دست بدهد.^۳

به گزارش سی ان ان در نتیجه شیوع کرونا شرکت هوانوردی اروپایی بنام «فلای بی» به علت کاهش بی‌سابقه مسافران اعلام ورشکستگی کرد.

ازماه فبروری ۲۰۲۰ تا کنون حداقل ۴۲ شرکت جاپانی ورشکست شده اند، علت ورشکستگی آنها خسارات وارد شده ناشی از شیوع ویروس کرونا می‌باشد. به اساس گزارش تلویزیون ملی جاپان ۷۰ فیصد این شرکت‌ها در بخش‌های توریسم و ارائه خدمات مواد غذایی فعالیت داشتند.

خلاصه بحران کرونا و نقش ضعیف دولت‌ها بخاطر جلوگیری از شیوع آن، مردم

جهان را بدون تعلقات نژادی، مذهبی و منطقی، منحيث یک جسم واحد که سرنوشت مشترک دارند، در برابر دولت‌های جهان‌خوار که صرف به انباشت سود و سرمایه می‌اندیشند، باهم نزدیک و نزدیکتر ساخت.

بحران کرونا چهره فریبکارانه جهان متمدن صنعتی قرن بیست و یکم را آشکار ساخت. بحرانی که بزرگترین و پیشرفته‌ترین پایتخت‌های جهان را به شهر ارواح تبدیل کرده است، آنچه که دولت‌های کشورهای پیشرفته را دچار سراسیمگی نموده، جهان بعداز کرونا است، نه ناتوانی مقابله با این ویروس.

با برطرف شدن بحران کرونا، احتمال دارد شاهد پایان اقتدار نظام‌های غیرمردمی این قرن، از آسیا تا افریقا، از اروپا تا امریکا، باشیم و آنرا منحيث سرآغاز عصر بیداری بشری، بنامیم. زیرا با وجود اینهمه اختلافات، مردم جهان در اثر این بحران باهم بیشتر احساس همدردی و هم‌سرنوشتی می‌کنند.

با آموختن از بحران کرونا در جوامع غربی، برای تغییر شیوه زندگی در کشورهای صنعتی بزرگ، تغییر نظم جامعه و برقراری عدالت اجتماعی، نیروهای دیگری در جامعه نقش فعال خواهند داشت. با هر عقب‌نشینی رژیم حاکم در برابر خواسته‌های مردم، مردم نیرومندتر و قویتر می‌گردند.

هالنند، ۱۵ اپریل ۲۰۲۰

^۱ بی بی سی فارسی، ۲۱ مارچ ۲۰۲۰

^۲ خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از خبرگزاری د. پ. آ. آلمان، پی آمدهای بحران کرونا؛ آلمان با «رکود جدی» مواجه می‌شود، ۲۰ فروردین ۱۳۹۹

^۳ Financieel dagblad , Air france-KLM blijft maar dalen op lagere beurs, ۲۰۲۰ maart

پیدایش و ماهیت امپریالیزم و تنظیم سیستم پولی و مالی در سطح جهان

سرمایه‌داری در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست به مرحله سرمایه‌داری انحصاری (امپریالیزم) گذار نمود.

امپریالیزم فارمیسیون جدید و مشخص اقتصادی نبوده، بلکه فقط دوره معین بلندترین و آخرین مرحله انکشاف جامعه سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری مبتنی بر رقابت آزاد و امپریالیزم در دوره ترکیبی انکشاف یک شیوه تولید یعنی شیوه تولید سرمایه‌داری است. اساس اقتصادی هردو دوران مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می‌باشد؛ با آنهم امپریالیزم از خود دارای خصوصیات و قوانین خاص است. که از دوره ماقبل خود (سرمایه‌داری مبتنی بر رقابت آزاد) فرق دارد.

تجارب مبارزه انقلابی تقاضا می‌کرد که علل تغییرات حیات اقتصادی و سیاسی ممالک سرمایه‌داری آشکار شود و تحلیل کردن این تغییرات بطور علمی ضرور بود. در کتاب امپریالیزم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، که در سال ۱۹۱۶ به نشر رسید، به استناد قوانین، پیدایش، انکشاف و تنزل سرمایه‌داری که ک. مارکس و ف. انگلس کشف کرده بودند، ماهیت اقتصادی و سیاسی امپریالیزم، قوانین و تضادهای آشتی‌ناپذیر آن تحلیل و ارزیابی گردید.

در این اثر مرحله جدید انکشاف شیوه تولید سرمایه‌داری یا امپریالیزم چنین تعریف شده است:

امپریالیزم عبارت است از سرمایه‌داری در مرحله از تکامل خود که در آن تسلط انحصارات و سرمایه مالی تثبیت شده، صدور سرمایه اهمیت بارز کسب کرده

تقسیم جهان میان تراست‌های بین‌المللی آغاز شده و تقسیم سراسر جهان میان بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری پایان یافته است.

خصوصیات جدید امپریالیزم بیشتر درعلایم اقتصادی آن ظاهر می‌گردد که در کتاب امپریالیزم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، چنین معین گردیده است.

۱. تمرکز و تراکم تولید و سرمایه به چنان درجه‌ای انکشاف می‌نماید که باعث پیدایش انحصارات می‌گردد. انحصارات در حیات اقتصادی نقش قاطع را بازی می‌نماید.

۲. یکجا شدن سرمایه بانکی و صنعتی و به اساس آن بوجود آمدن سرمایه مالی و الیگارش‌ی مالی.

۳. صدور سرمایه نسبت به صدور کالا اهمیت بیشتر پیدا می‌کند.

۴. بوجود آمدن اتحادیه‌های بین‌المللی انحصاری و تقسیم اقتصادی جهان میان آنها.

۵. تقسیم ساحوی جهان بین دول بزرگ سرمایه‌داری بپایان می‌رسد و مبارزه بخاطر تقسیم جدید آن آغاز می‌یابد.

این اثر برجسته بیان می‌دارد که چطور می‌توان وحدت آموزش عمیق علمی را به جنبش انقلابی پیوند داد. این اثر نه تنها محتوای اقتصادی امپریالیزم را تحقیق نموده و قانونمندی آنرا آشکار کرده، بلکه همچنان مقام تاریخی امپریالیزم را نیز معین نموده است و تأکید بعمل آورده که امپریالیزم مرحله مختصر سرمایه‌داری است.

گذار به امپریالیزم حادثه تصادفی نبوده بلکه نتیجه تکامل نیروهای مولده سرمایه‌داری می‌باشد. جریان اساسی در انکشاف نیروهای مولده در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست چنین بود:

۱. پیاده کردن اشکال جدید ماشین آلات در تولیدات،
۲. تغییرات جدید تعیین کننده در انرژی،
۳. تکامل بزرگ در تکنالوژی تولیدات،
۴. انکشاف ساحات جدید در صنایع و تکمیل آن.

در اواخر قرن نوزده اشکال جدید موتور، توربین‌های بخار و موتورهای جدید اختراع گردید. استفاده از این نوع موتورها در تولید امکان داد تا از مواد نفتی و غیره در تولیدات بطور وسیع استفاده شود. انکشاف علم و تکنیک برای ساختمان بند برق آبی شرایط خوبی فراهم آورد.

استفاده از انرژی باعث بوجود آمدن و انکشاف ساحات جدید صنایع (کیمیای، میتالورژی و غیره) گردید.

در سال ۱۸۶۷ در صنایع میتالورژی طرق و اسلوب جدید ذوب فلزات به مشاهده رسید. این اختراعات بزرگ علمی و استفاده از آن باعث بوجود آمدن صنایع ثقیل گردید. این امر خود جریان تراکم سرمایه و تولیدات را سریع ساخت. در نتیجه گروه کوچک سرمایه‌داران بزرگ در رشته‌های تولیدی خود موقف مسلط را پیدا کردند. آنان نتوانستند که بین خود سازش نمایند و رقیبان را وابسته بخود بسازند.

پروسه تراکم تولیدات را ارقام احصائیوی ثابت می‌سازد. طور مثال در ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۵۹، تعداد کارخانه‌های که در آنها، بیشتر از ۵۰۰ کارگر کاری کرد (۱،۱) فیصد تعداد عمومی کارخانه‌ها را تشکیل میداد و (۵،۳۰) فیصد مجموع کارگران کشور در آن کار می‌کردند. آنها ۴۳،۸ فیصد محصولات صنعتی کشور را تولید می‌نمودند. پروسه تراکم تولیدات در ممالک سرمایه‌داری در طول جنگ جهانی دوم بازمه اوج گرفت. مثلاً در ایالات متحده امریکا تعداد کارخانه‌های که دارای هزار کارگر و یا بیشتر از آن بود، قبل از جنگ جهانی دوم به ۴۹ می‌رسید در حالی که در سال ۱۹۴۴ این تعداد به ۳۴۴ رسید. تعداد کارگران این کارخانه‌ها بیشتر

از ۱،۴ به ۱،۵ میلیون و یا به عبارت دیگر از ۱۳،۱ فیصد به ۳۰،۴ فیصد افزایش یافت.

خلاصه علت عمده بوجود آمدن انحصارات، انکشاف در تراکم سرمایه و تولیدات می باشد.

سه مرحله انکشاف انحصاری را در صنایع دیده می توانیم :

مرحله اول اواخر سال های دهه شصت و اوایل دهه هفتاد قرن نوزده را در بر می گیرد. درین زمان انحصار در پروسه تشکل قرار داشت و تعداد آن کم بود. مثلاً در سال ۱۸۶۰ در آلمان چهار کارتل وجود داشت و در سال ۱۸۷۰ در ایالات متحده امریکا اولین تراست بنام تراست نفت (استندرد آئیل کمپنی) بوجود آمد.

مرحله دوم بعد از بحران اقتصادی سال ۱۸۷۳ آغاز شد که الی اواخر قرن ۱۹ ادامه داشت، طی این بحران بسیاری کارخانه های کوچک ورشکست گردید. و زمینه را برای تراکم تولیدات فراهم گردانید. بعد از بحران سال ۱۸۷۳ تعداد انحصارات ازدیاد یافت، چنانچه در سال ۱۸۸۷ در آلمان تعداد کارتل ها به ۷۸ رسید.

مرحله سوم از اواخر قرن نوزده شروع می شود درین زمان مخصوصاً پس از بحران سال های ۱۹۰۰-۱۹۰۳ ساحه تراکم تولیدات وسعت یافت و اتحادیه های بزرگ انحصاری بوجود آمدند. این انحصارها در اقتصاد ممالک سرمایه داری نقش عمده را بازی کردند. مثلاً تعداد کارتل ها در آلمان از ۲۵۰ در سال ۱۸۹۶ به ۶۰۰ در سال ۱۹۱۱ رسید.

تعداد تراست ها در ایالات متحده امریکا از ۱۸۵ در سال ۱۹۰۰ به ۲۵۰ در سال ۱۹۰۷ رسید. درین مرحله است که سرمایه داری به امپریالیزم مبدل می گردد.^۱

انحصارات عبارت از اتحاد سرمایه‌داران بزرگ به منظور تحت تسلط آوردن قسمت اساسی تولید و فروش کالا می‌باشد که هدف این اتحاد بدست آوردن مفاد زیاد انحصاری است. انحصارات در دهه ۶۰ قرن ۱۹ بوجود آمد و فقط در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست مسلط گردید. پیدایش و گسترش انحصارات و به نیروی حاکم تبدیل شدن آنها خصلت اولی و مهمترین امپریالیزم بوده و جریان پیدایش آن همچو ضرورت عینی ظاهر گردید.

در دوران امپریالیزم انحصارات به چهار شکل می‌باشد.

به شکل کارتل که اتحادیه چندین کارخانه یک رشته تولید است که در آن اعضاء استقلال تولیدی و تجاری یعنی هویت خود را نگه می‌دارند. اما در موارد بازار فروش، سطح قیمت‌ها، مقدار تولید طبق شرط نامه، سیاست مشترک را تعقیب می‌نمایند. این شکل اتحادیه انحصاری اساساً در آلمان ایجاد گردید و گسترش یافت. مثلاً تعداد کارتل‌ها درین کشور از ۳۰۰ در سال ۱۹۰۰ به ۲۲۰۰ در سال ۱۹۴۳ رسید.

شکل سندیکات که اتحاد چندین کارخانه یک رشته تولید است که اعضاء آن استقلال تولیدی را نگه داشته و استقلال تجاری خود را از دست می‌دهند. برای این کارخانه‌ها حجم تولید و مقدار کالا را خود سندیکا تعیین می‌کند. فروش محصولات و بعضاً خرید موادخام را اداره سندیکا انجام می‌دهد. کارخانه‌های که شامل سندیکات می‌باشند کالاهای خود را به قیمت تعیین شده قبلی به اداره سندیکات می‌سپارند. بهمین طریق سندیکات در بین کارخانه‌ها و بازار فروش میانجی می‌شوند. مفاد سندیکات متناسب با سهم شاملان سندیکات در تولید توزیع می‌گردد. این شکل انحصار در روسیه تزاری گسترش یافته بود. مثلاً سندیکای فروش ذغال سنگ.

شکل تراست، اتحادیه کارخانه‌های رشته‌های تولیدی مختلف است که اعضاء آن استقلال تولیدی و تجاری خود را از دست می‌دهند. مالکان کارخانه‌ها متناسب به

اندازه سرمایه خود حق‌السهم می‌گیرند. منیجر (رهنما) تمام تولیدات و فروش محصولات را نظارت می‌کند. این رهنما با کارهای تشکیل تولیدات، فروش محصولات، تعیین قیمت خریداری موادخام و دیگر امور تولید و همچنان به توزیع مفاد سروکار دارد. این شکل اگرچه در تمام ممالک سرمایه‌داری بوجود آمده اما بطور وسیع در ایالات متحده امریکا گسترش یافته است. بزرگترین تراست نفت (استندرد آئیل) می‌باشد که آنرا در سال ۱۸۹۷ راکفیلر اداره می‌کرد و در اواخر دهه نود قرن نوزده ۹۰ فیصد تولیدات نفت ایالات متحده امریکا در دست او بود.

تراست فولاد (یونایتد ستیت ستیل) در سال ۱۹۰۱ در ایالات متحده امریکا بوجود آمد که ۷۰ فیصد تولید فولاد را در اختیار داشت. رهبر آن مورگان بود و در سال ۱۹۶۴ تعداد کارگران کارخانه به ۲۰۰ هزار نفر می‌رسید.

شکل کانسرن: اتحاد انحصارات رشته‌های تولیدی و موسسات غیرتولیدی که تحت تأثیر سرمایه مالی قرار دارند، می‌باشند.

متحد شدن در کانسرن درجه بلند تولید اجتماعی را افاده می‌کند. کانسرن امکان می‌دهد که در نتیجه مبارزه بر ضد رقیبان، سرمایه شان زیاد شود. کارخانه‌های که به کانسرن‌ها شامل می‌شوند، با وجود اینکه در ظاهر استقلال خود را نگه می‌دارند اما در حقیقت به تابع شدن از قدرت‌های بزرگ انحصاری مجبور می‌شوند. کانسرن امریکایی (ب. ای. دیوپان) که بزرگترین انحصار کیمیاوی جهان می‌باشد، بیشتر از ۷۸ فابریکه بزرگ کیمیاوی ایالات متحده امریکا در آن شامل است، سرمایه سهامی آن بیشتر از ۳،۵ میلیارد دالر بوده و تعداد کارگران آن به ۱۰ هزار نفر کارگر می‌رسد.

در شرایط معاصر در اکثریت ممالک سرمایه‌داری تعداد کمی از انحصارات در ساحات اساسی اقتصاد ملی تسلط دارند. مثلاً در ساحات نفت، صنایع برقی و کیمیاوی. در همه ممالک پیشرفته سرمایه‌داری مهمترین ساحات صنایع از طرف انحصارات بزرگ غصب شده است.^۲

انحصارات در نتیجه رقابت آزاد بوجود آمدند. درین رقابت کارخانه‌های بزرگ نیرومندتر و موفق‌تر شدند، اما این بدان مفهوم نیست که تسلط انحصارات به رقابت خاتمه می‌دهد.

در اوایل قرن بیست اقتصاددانان بورژوازی به ارتباط مرحله امپریالیزم چنین معتقد بودند که: در نتیجه بوجود آمدن انحصارات خصلت سرمایه‌داری بکلی تغییر می‌یابد. انارشی در تولید که تا سرمایه‌داری انحصاری مستقر بود از بین می‌رود و امکانات تنظیم در اقتصاد بوجود می‌آید. اما در واقع این طور نیست. در حقیقت انحصار رقابت را نابود نساخته، بلکه آنها شکل آنرا تغییر می‌دهد. و مبارزه رقابتی را عمیق‌تر می‌گرداند برای بار اول تضاد همگون و واحد انحصار رقابت را کارل مارکس واضح ساخته است. و بعداً این نظریه انکشاف داده شد. در کتاب امپریالیزم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه‌داری، اشکال مختلف مبارزه رقابتی توضیح گردیده است.

در دوران امپریالیزم اساساً سه شکل رقابت موجود است:

۱. رقابت بین انحصارات و کارخانه‌های که در انحصار شامل نمی‌باشند،
۲. رقابت بین خود انحصارات،
۳. رقابت در داخل انحصارات.

در دوران امپریالیزم در برابر اتحادیه‌های بزرگ انحصاری، کارخانه‌های کوچک و متوسط وجود دارد که در اتحادیه‌های انحصاری شامل نیستند و این انحصارات با کارخانه‌های مذکور مبارزه رقابتی می‌کنند. که حال چند میتود آنرا ارائه می‌داریم:

- یکی از میتودهای مبارزه رقابتی بین انحصار و کارخانه‌های که به انحصار شامل نیستند، در آن مشهود می‌گردد که کارتل‌ها، سندیکات‌ها، تراست‌ها منابع خام را

تحت تسلط خویش آورده برای کارخانه‌های خارج از انحصار، حصول آنرا مشکل می‌سازد.

- میتود دیگر رقابت این است که کارتل‌ها سندیکات‌ها و تراست‌ها با بانک‌های بزرگ در ارتباط نزدیک هستند و آنها آرزو ندارند تا بانک‌ها به کارخانه‌های که به انحصار شامل نیستند قرضه بدهند و این موضوع به کارخانه‌های که شامل اتحادیه‌های انحصاری نیستند مشکلات زیاد ایجاد می‌کند.

- میتود دیگر رقابت تنزیل موقت قیمت‌ها است، یعنی اتحادیه‌های انحصاری قصداً قیمت محصولات خود را پائین می‌آورند تا رقیبان خود را شکست بدهند. طور مثال: در اوایل سال ۱۹۶۱ سه اتحادیه انحصاری ایتالیا که ۸۰ فیصد تولیدات قند را در دست داشتند، قیمت محصولات خود را از (۱۲ تا ۱۳) فیصد پائین آورند و در نتیجه بسیاری کارخانه‌های کوچک و متوسط این ساحه از بین رفتند و بعداً در ماه مارچ ۱۹۶۱ قیمت قند را دوباره به اندازه ۲۱ فیصد بلند بردند.

- میتود دیگر مبارزه رقابتی بین انحصار و کارخانه‌های خارج از انحصار این است که انحصارات با موسسات خط آهن سازش می‌نمایند و برای انتقال اموال کارخانه‌های که به انحصار شامل نیستند مشکلات را ایجاد می‌کنند.

بلاخره انحصارات در مبارزه خود علیه کارخانه‌های که به انحصار شامل نیستند، به بایکوت (تحریم‌های اقتصادی) و اجبار مستقیم، متوسل می‌شوند. آنها برای رسیدن به هدف از باندهای جنایتکار و یا کانگسترها برای منفجر ساختن و آتش زدن کارخانه‌ها و ترور صاحبان کارخانه‌های غیر انحصاری استفاده می‌نمایند.

مبارزه رقابتی میان انحصار در سه شکل نمایان شده می‌تواند:

۱. مبارزه میان انحصارهای یک بخش صنایع،

۲. مبارزه میان انحصارهای که محصولات مشابه و متفاوت را تولید می‌کنند،
۳. مبارزه برای بدست آوردن دالر مصرف کننده (مستهلك).^۳

معمولاً در یک بخش صنایع تعداد زیاد انحصارها فعالیت می‌کنند و مبارزه رقابتی میان آنها ناگزیر است. درین مبارزه، انحصارها تنزیل موقتی قیمت، الغای قرارداد با تاجران راجع به خرید محصولات آنها و غیره استفاده می‌کنند. در شرایط سرمایه‌داری معاصر میتودهای جدید رقابت میان انحصارها مشاهده می‌شود. که در آن تغیردادن سریع نوع محصولات، تغیرات کیفی آن و غیره نمایان می‌شود. همچنین مبارزه رقابتی میان انحصارهای بخش‌های مختلف بمیان می‌آید و آن بخش‌های اقتصادی اند که محصولات آنها می‌توانند همدیگر را تعویض نمایند. مثلاً به عوض ذغال سنگ می‌توان از نفت استفاده کرد، یا به عوض ابریشم طبیعی می‌توان از ابریشم مصنوعی استفاده نمود.

انحصارهای که درین بخش‌های اقتصاد مسلط اند میان خود مبارزه می‌نمایند و میتودهای مبارزه رقابتی آنها ریکلام (اشتهار) می‌باشد که بالای قیمت‌ها، قراردادهای مصرف کننده‌گان و امثال آن تأثیر وارد می‌کند.

مبارزه رقابتی می‌تواند میان انحصارهای بخش‌های مختلف اقتصاد بمیان آید. مثلاً میان انحصارهای تولید موتور و رادیو کست، این مبارزه برای بدست آوردن دالر مصرف کننده می‌باشد. و هر انحصار میکوشد که تقاضای مردم را به کالای تولید شده خود بیشتر جلب کند.

رقابت در داخل خود انحصار عبارت از شکل مخصوص مبارزه رقابتی در داخل اتحادیه‌های انحصاری می‌باشد. این مبارزه برای ازدیاد سهم هر کارخانه در تولید و فروش محصولات می‌باشد. هرکدام از کارخانه‌های شامل انحصار تلاش می‌ورزند که سهم خود را در تولید و فروش زیادتر سازد و ازین راه مفاد بلند انحصاری را بدست بیاورد.

خلاصه در دوران امپریالیزم مبارزه بغرنج و شدید میان انحصارها، اشکال مختلف را بخود می‌گیرد.

تمرکز و تراکم تولید و سرمایه در صنایع یگانه شیوه در اقتصاد امپریالیزم نمی‌باشد. اگر ما نقش بانک‌ها را در نظر نگیریم نیرو و اهمیت حقیقی انحصارات معاصر را بطور مکمل تصور کرده نمی‌توانیم.

تراکم سرمایه تولید در ساحه صنایع به نو به خود پروسه تراکم را در بانک‌ها ضروری می‌گرداند.

بوجود آمدن کارخانه‌های بزرگ، تقاضای آنها را به قروض افزایش می‌دهد، اینگونه تقاضای کارخانه‌های بزرگ را بانک‌های کوچک بر آورده نمی‌توانند، از طرف دیگر با افزایش تولیدات، وسایل پولی کارخانه‌های سرمایه‌داری زیاد، و این پول‌ها در بانک‌های بزرگ گذاشته می‌شوند. بناءً تراکم تولیدات ضرورت تراکم را در بانک‌ها بوجود می‌آورد. در پروسه تمرکز سرمایه بانکی، بانک‌های بزرگ، عرصه را به بانک‌های کوچک محدود ساخته و بانک‌های بزرگ یکجا شده به بانک‌های بزرگتر مبدل می‌شوند. پروسه متراکم شدن سرمایه بانکی اساساً در نتیجه مبارزه رقابتی بمیان می‌آید. درین پروسه عده از بانک‌ها از بین می‌روند و عده دیگر اگر چه ظاهراً استقلال خود را نگه می‌دارند اما در عمل به شعبات بانک‌های بزرگ مبدل می‌شوند.

در نتیجه رقابت تعداد بانک‌ها کم شده روز به روز مقدار زیاد مبالغ به اختیار بانک‌های بزرگ قرار می‌گیرند. مثلاً در سال‌های بحران (۱۹۲۹ - ۱۹۳۳) بیشتر از ۱۰ هزار بانک ایالات متحده امریکا از بین رفتند در حالی که در سال ۱۹۲۰ درین کشور بیشتر از سی هزار بانک موجود بود، ولی بعد از سال ۱۹۴۴ این تعداد به ۱۴ هزار تقلیل یافت. با کم شدن تعداد بانک‌های مستقل بالمقابل تعداد شعبات بانک‌های بزرگ زیاد می‌شوند. مثلاً در انگلستان سال ۱۸۹۰ (۱۰۴) بانک سهامی موجود بودند که ۲۲۰۳ شعبه داشتند، ولی در سال ۱۹۶۷ تنها پنج بانک بزرگ

لندن دارای (۱۰۴۱۹) شعبه بود، در سال‌های ۱۹۳۳ - ۱۹۶۵ تعداد شعبات بانک‌های ایالات متحده آمریکا از ۲۹۱۹ به ۱۶۶۳۴ افزایش یافت. در اوایل قرن بیست در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری چند بانک محدود بوجود آمدند که تقریباً تمام مبالغ آزاد را در صندوق‌های خود جمع کرده بالای بازار پول مسلط گردیدند. مثلاً بانک‌های بزرگ ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۲۳ بیست فیصد مبالغ امانتی بدست آنها متمرکز شد. پروسه تراکم شدن و متمرکز شدن امور بانک‌ها سبب بوجود آمدن انحصارهای بانکی در ساحه کریدت در ممالک پیشرفته سرمایه‌داری گردید.^۴

انحصارهای بانکی، اتحادیه‌های بانک‌ها بوده، سیستم بانکی در جامعه نقش عمده را بازی می‌نماید و مفاد بلند انحصاری را بدست می‌آورند. انحصارهای بانک‌ها مانند انحصارهای صنایع چهار شکل دارند.

۱. کارتل
۲. سندیکات
۳. تراست
۴. کانسرن

کارتل‌های بانکی: سازش چند بانک در مسئله تعیین درجه فیصدی امانتی و قرضه می‌باشد.

سندیکات بانکی: اتحادیه گروه بانک‌ها برای به انجام رساندن عملیات بزرگ مالی است. مثلاً تشکیل شرکت‌های سهامی.

تراست‌های بانکی: نتیجه یکجا شدن چندین بانک بزرگ می‌باشد. مثلاً هر یک از پنج بانک بزرگ لندن قبل ازین که به بانک بزرگ فعلی تبدیل شود، آنها چندین بانک را در خود مدغم ساختند که در نتیجه آن به تراست‌های بانکی تبدیل شدند.

کانسرن‌های بانکی: اتحادیه تعداد زیاد بانک‌ها می‌باشد. کانسرن‌های بانکی از طرف یک بانک بزرگ از طریق بدست آوردن سهام، رهبری و تشکیل می‌گردد.

بانک‌های که به کانسرن شامل می‌شوند ظاهراً استقلال خود را نگه می‌دارند اما فعالیت آنها تحت نظارت بانک بزرگ که سهام زیاد آنها را خریداری کرده اند، کنترل می‌گردد.^۵

همه اشکال انحصار بانکی ماهیتاً یکی است و هدف شان بدست آوردن مفاد بلند انحصاری می‌باشد. بوجود آمدن انحصارها در ساحه بانک همانند صنایع مبارزه رقابتی را از بین برده نمی‌تواند. مبارزه رقابتی در بین انحصارهای بانکی و بانک‌های که به انحصار بانکی شامل نیستند، و همچنین در داخل انحصارهای بانکی وجود دارد. خلاصه اینکه با فعالیت بانک‌ها مبارزه رقابتی عمیق تر می‌گردد و این مبارزه رقابتی توأم با انحصارهای بانکی می‌باشد.

سیستم پولی و مالی فعلاً در سطح جهان بوسیله کارتل که توسط یک تعداد محدود سرمایه‌داران بزرگ تحت انحصار قرار گرفته است رهبری و کنترل می‌گردد.

در مجموع هشت الی یازده فامیل میلیاردی در کارتل بانک‌های خصوصی جهانی را تشکیل می‌دهند و با اتخاذ تصمیم در مورد جهان آنها قدرت و توانمندی شان را ثابت ساخته اند

هالند، ۲۴ دسمبر ۲۰۱۸

^۱ اقتصادسیاسی، امپریالیزم. سرمایداری انحصاری، دوکتور معروف الدین میرزاشریفوف و دوکتور کوچی بای شکوروف، سال ۱۳۶۳

^۲ Проф. д-р Никола великов Политическата икономия на капитализма, Година: ۱۹۸۰

^۳ اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایداری، دوکتور کوچی بای شکوروف

^۴ اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایداری، دوکتور کوچی بای شکوروف

^۵ Политическа икономия на капитализма София Година ۱۹۷۴

مونوپول (انحصار) اقتصادی دنیا توسط یک تعدادی از میلیاردرهای بزرگ در سطح جهان

در این بخش سعی خواهیم نمود تا ساختار، وظایف و تشکیلات این ارگان را معرفی
نمایم. همچنان توضیح خواهیم نمود که این ارگان بر قدرت جهانی، چگونه برای
بدست آوردن سود و سرمایه بیشتر، سیاست‌ها و پلان‌های را به اجراء می‌گذارد و
در عقب همه بدبختی‌های موجود در جهان قرار دارد.

سوال طرح می‌گردد که چگونه سیستم پولی و مالی در سطح جهان دارای نظم
خاص خود بوده و چگونه این همه بانک‌ها در سطح جهان متمرکز شده و کنترل
می‌گردند؟

سیستم پولی و مالی در سطح جهان بوسیله کارتل که توسط یک تعداد محدود از
سرمایه‌داران بزرگ تحت انحصار قرار گرفته است رهبری و کنترل می‌گردد.

در مجموع هشت الی یازده فامیل میلیاردر، کارتل بانک‌های خصوصی جهانی را
تشکیل می‌دهند و با اتخاذ تصمیم در مورد جهان، آنها قدرت و توانمندی شانرا
ثابت ساخته اند

این فامیل‌ها عبارتند از :

- روتس خیلدس (Rothschild)
- راک فیلرز (Rockefellers)
- مورگن (Morgan)
- ویندسورس (خاندان شاهی انگلستان) (Windsors)

- سویس (Suisse)
- کاون لوپس (Lewis)
- وربورخز (Warburg)
- لیمنز (Lehmans)
- لزدس (Lazards)
- اسرائیل موسس سیف (Israel Moses Sieff)
- گولدمن ساچس. (Goldman Sachs)

هرگاه به عقب بنگریم، از سال ۱۸۷۳ یک بحران بزرگ آغاز گردید که در کنفرانس برلین، تعدادی از سرمایه‌داران بزرگ، قاره افریقا را میان شان تقسیم نمودند (انگلستان، بلجیم، المان، فرانسه، پرتغال، اسپانیا، هالند) افریقا را تصرف کردند، در حقیقت بازارهای شان گسترش یافت.

هرگاه به کتاب (بیگ اوئیل اند دیبر بانکرز آن دی پیرژین گلف Big Oil and Eight Families). که نویسنده آن دن چیندرسن است مراجعه نمائیم در آن با معلومات بی نهایت جالب و غیر قابل تصور برمی‌خوریم که با جزئیات تحریر گردیده است. در یکی از صفحات این کتاب، آقای چیندرسن بیان می‌دارد که بوسیله این کارتل بانک‌ها تصامیم نهایت جدی و حیاتی در مورد جهان اخذ می‌گردد، اینها افرادی اند که رهبری و کنترل جهان را بدست دارند. این کارتل بانک‌های خصوصی در کنار کنترل سیستم‌های پولی، دولت‌های را که ازین سیستم‌ها استفاده می‌کنند و تجارت نفت را در جهان رهبری می‌کنند و بالای آن تصمیم می‌گیرند، در اختیار خود دارند. بر علاوه خرید و فروش سلاح، تجارت جهانی مواد مخدر و ارگان‌های امنیت ملی کشورها را نیز در اختیار خود دارند.

به اساس این کتاب مناطق که در آن مواد مخدر در افغانستان تولید و زرع می‌گردد، و بوسیله عساکر امریکایی محافظه می‌گردد ثبوت این ادعا می‌باشد و حتی

اتهامی که سازمان سی آی ای هم در تجارت جهانی مواد مخدر نقش دارد، درین کتاب به آن اشاره گردیده است. حیندرسن بیان می‌دارد که در عقب این همه مبادلات و تجارت کارتل این بانک‌ها نقش عمده دارند و بانک‌ها یک سهم اساسی در پول شویی عواید تجارت مواد مخدر هم انجام می‌دهند.

در حدود هشت و نیم هزار نفر در سطح جهان بزرگترین قدرت اقتصادی و سیاسی اند که جهان را در تسلط خود دارند و تمام سیستم مالی و پولی جهان را تحت نظر و کنترل دارند. ساختار آن به شکل اهرم بوده، در نقطه بالای این اهرم اعضاء رهبری قرار دارند، پائین تر از آنها یک انستیتوت موجود است، بنام بیس (پی آی اس) (بانک فور انترنشنال سیتلیمنت) و مقر آن در بازل سویس است که در حقیقت دفتر مرکزی بانک‌ها است. افرادی که در رأس اهرم قرار دارند، بر بیس دستور می‌دهند، که از آنجا دساتیر به ارگان‌های پائینی صادر می‌گردد و باید افراد مؤسسات پائینی آنرا اجراء نمایند.

این ارگان اساسنامه دارد که در آن تمام فعالیت‌های شان ثبت شده که چه باید بکنند، چه اجازه است و چه نیست. مقررات آنها از جانب تمام دنیا پذیرفته شده و هم در اسناد موجود آمده است که آنها متعلق به هیچ ارگان نبوده و کاملاً مستقل اند، یعنی این ارگان ارتباط خاصی به کشور سویس ندارد. این ارگان خود رهبری شانرا در دست دارند، ارگانی است که در حقیقت کره زمین از نظر مالی در تسخیر شان است.

بیس سازمان بین‌المللی است که در سال ۱۹۳۰ اساس گذاری شد و در سال ۱۹۳۱ از جانب کشورها به رسمیت شناخته شد. تمام بانک‌های کشورها در حقیقت یک حلقه زنجیر اند. این سازمان، غیردولتی بوده و بکدام کشوری بخصوص تعلق ندارد، بلکه یک سازمان خصوصی است که همکاری‌های پولی و مالی بین‌المللی را انجام می‌دهد و به حیث یک بانک به بانک‌های مرکزی خدمات ارائه می‌دهد.

بیس تنها به معامله و داد و ستد با دولت‌ها و نهادهای دولتی می‌پردازد و در زمینه حسابات و پس‌اندازهای انفرادی افراد و شرکت‌ها و ارائه خدمات مالی به آنها فعالیتی انجام نمی‌دهد. این بانک علاوه بر آنکه مکان مناسبی برای برگزاری نشست‌های محرمانه بانکداران به شمار می‌رود به طور مخفیانه امنیت لازم را برای جابجا نمودن مقادیر هنگفت پول نقد یا طلا میان کشورهای دارای اسهام تأمین می‌کند. هنگامی که این کشورها از طریق بیس پول و طلا را جابجا می‌کنند یا انتقال می‌دهند، مبادله‌کننده‌گان پول نقد و طلا نمی‌توانند هویت فروشنده‌گان و خریداران واقعی را تشخیص دهند.

بانک تسویه یا بیس دارای چهار عملکرد خاص و عمده است که عبارتند از:

۱. محل گردهمایی، بحث و تبادل نظر در باره همکاری‌های مالی بین‌المللی،
۲. مرکز برای تحقیقات پولی و اقتصادی کاربُردی،

بیس این تحقیقات را به صورت مجموعه‌ای از مقالات اقتصادی منتشر می‌کند. معروفترین نشریه این بانک بیس انول راپورت BIS Annual Report است.

۳. بیس مؤسسه‌ای بین‌المللی است که در زمینه ایجاد همکاری و مشارکت میان بانک‌های مرکزی و مؤسسات مالی بین‌المللی فعالیت می‌کند و در واقع بانکدار، بانک‌های مرکزی است. تقریباً ۸۰ بانک مرکزی از سراسر دنیا در آن پس‌انداز دارند ولی اعضاء رسمی آن ۶۰ کشور می‌باشد. این بانک علاوه بر به جریان انداختن سرمایه‌های مازاد در بازارهای بین‌المللی، گاه‌گاه منابع قابل تبدیل به پول را در اختیار بانک‌های مرکزی قرار می‌دهد. از خدمات دیگر این بانک می‌توان به پرداخت تسهیلات، برقراری ارتباط میان بانک‌های مرکزی اشاره کرد.

۴. بیس در ارتباط عملیات‌های مالی بین‌المللی به حیث یک نماینده یا معتمد عمل می‌کند. نماینده رسمی صندوق همکاری پولی اروپا است که این صندوق ۲۰ فیصد

از ذخایر پول و طلای کشورهای عضو اتحادیه اروپا را در اختیار دارد. پس از آنکه چند کشور اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ از بلاک شرق (شوروی) سابق رها شدند، بیس کارکرد دیگری نیز دریافت. در حال حاضر تعدادی از بانکداران بانک‌های مرکزی این کشورها با هم‌تایان غربی خود به منظور تحقیق در باره بانکداری بازار آزاد در مقر این بانک گرد هم می‌آیند.

در توافق نامه و یا پیمان شان چنین آمده:

- آنها از مصئونیت کامل برخوردار اند،
- بخاطر اجرای فعالیت‌های شان مورد تعقیب عدلی قرار نمی‌گیرند و مجازات نمی‌شوند،
- صلاحیت مطلق برای انجام فعالیت‌های خویش بخاطر تحقق اهداف تعیین شده دارد،
- مافوق تمام قوانین قرار دارند،
- از جانب هیچکس کنترل نمی‌شوند،
- منحیث یک دولت مستقل با داشتن پولیس مخصوص خویش می‌باشند.

این ارگان قبل و بعد از جنگ جهانی دوم، جناح‌های جنگ را ملاقات نموده و بدین ترتیب به مبادله و تجارت پرداخت. بخصوص در ارتباط اشیاء و اموال با ارزش از قبیل طلای کشورهای و مردم، بویژه اموال ارزشمند یهودی‌ها که به غنیمت گرفته شده بود و یا ربوده شده بود.

آنها در حقیقت یک تیمی اند که باهم دیگر نزدیک بوده و تمام مسائل مالی جهان را بررسی و تحت کنترل گرفته اند. همچنان آنها سعی می‌ورزند تمام منابع با ارزش و مالی که در بخش‌های پائینی این اهرم قرار دارد، بطرف آنها کشانده شود. ساختار این ارگان بدین شکل است، در رأس، ارگان رهبری این تیم، بعداً بیس، و بعد از آن صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، که این دو ارگان بدستور شان کشورها را

کمک مالی می‌کنند. در حقیقت این تصمیم طوری گرفته می‌شود که به کشورها قرضه داده می‌شود و شرایط آن طوری می‌باشد که آن کشور هرگز دوباره قرض اش را تادیه کرده نتواند، زیرا آنها دقیق محاسبه می‌کنند، چقدر به یک کشور قرض بدهند که آن کشور هرگز آنرا دوباره تادیه کرده نتواند.

درین حالت به اساس اعطای قرضه، آنها صلاحیت بیشتر بالای کشور قرضدار کسب می‌کنند و کشوری با داشتن منابع سرشار طبیعی، چون قرض اش را پرداخته نمی‌تواند، بناءً ازین کشورها به کمک افراد داخل این کشور که در خدمت آنها قرار دارند، منابع طبیعی شانرا بی چون و چرا از کشور خارج می‌نمایند یا به عبارۀ دیگر کشور قرضدار غارت می‌گردد.

در حقیقت آن کشور با اخذ قرضه به این ارگان فروخته می‌شود البته این عمل اکثراً بوسیله بانک جهانی و یا صندوق بین‌المللی پول صورت می‌گیرد.

بعداً و یا پائینتر بانک اروپایی قرار دارد. باید گفت که تمام اینها خصوصی بوده و هیچ ارتباطی با دولت‌ها ندارند.

قابل تذکر است که نمایندگی‌های در لندن، واتیکان و واشنگتن هم وجود دارد که مانند بازل سویس است.

نماینده‌گی که در لندن است بی‌نهایت بزرگ بوده، طور مثال، بوسیله آنها ارزش طلا در سطح جهان معین می‌گردد. یعنی ازین طریق آنها افراد را کاملاً تحت انحصار شان قرار می‌دهند. در حقیقت شهر لندن قلب مالی این ارگان است.

پائینتر بانک‌های مرکزی کشورها است و بازهم پائینتر بانک‌های عادی کشورها و بورسها، و بعداً دولت‌ها قرار دارند. و در اخیر این اهرم ما منحیث افراد قرار داریم، یعنی زندگی واقعی.

میکنیم که به شیوه بسیار عادی استفاده می‌گردد، تعیین حد و اندازه سود است. در حقیقت بوسیله قرض دادن پول، آنها پول کسب می‌کنند. فرضاً شما جنس یا خانه می‌خرید، از بانک پول قرض می‌کنید، زمانی که قرارداد قرضه را با بانک امضاء نمودید از نام شما مقدار معین پول به حساب صاحب جنس و یا خانه انتقال می‌یابد و شما قرضدار بانک می‌شوید، بخاطر اخذ این قرضه شما باید مصارف بانکی و هم سود تعیین شده را بپردازید.

طور مثال شما خانه را به قیمت ۱۰۰۰۰۰ دالر می‌خرید. در اسناد ثبت می‌گردد که شما ۱۰۰۰۰۰ دالر قرضدار بانک هستید بخاطر این قرض باید ۵ فیصد سالانه سود بانکی بپردازید، در حقیقت تمام مصیبت‌ها در همین نقطه پایانی اهرم است، زیرا شما شدیداً کار می‌کنید و این ۵ فیصد رنت یا سود راساً طرف بالاترین نقطه اهرم می‌رود، یعنی سرمایه اصلی بطرف بالا می‌رود. فرضاً اگر اینطور حساب کنیم ۵ فیصد، بعد از ده سال ۵۰ فیصد و بعد از بیست سال صد فیصد پول که اصلاً از آنها نبوده و از شخصی دیگری در سطح پائین اهرم است، صاحب می‌گردند، بهمین صورت بخاطر اینکه آنها بیشتر سرمایه بدست آورند اینگونه قرض دادن و قرض گرفتن در سراسر جهان، میان افراد، میان کشورها، میان بانک‌ها و غیره صورت گرفته و ایجاد می‌گردد و بعد از هر بیست سال در حقیقت آنها صد فیصد به اندازه قرض اولی تصاحب می‌کنند.

(Oxanova) به اساس ارقام موجود اوکسه نووا هشت نفر در سطح دنیا آنقدر سرمایه جهان را در اختیار دارند که برابر نیم دارایی‌های تمام مردم دنیا است. علت این امر این است که تمام پرداخت‌های رنت که اخذ می‌گردد، راساً به تصاحب همان‌های که در بالا، (نقطه بالایی هرم) اند، قرار می‌گیرد.

ارگان بالایی به کمک پولیس، پرسونل مالی و غیره می‌کوشند که قوانین و مقررات که موجود است، بوسیله افرادی که در سطح پائین اهرم زندگی می‌کنند، پذیرفته و اجراء گردد. آنها سعی می‌ورزند افرادی که در پائین قرار دارند در همان سطح

بمانند و نتوانند به مقامات بالا دسترسی پیدا کنند. چون اگر امکانات موجود باشد تمام مردم می‌خواهند طرف بالا بروند و در آن نقطه آخری دست یابند، ولی این تیم مانع اینکار می‌شود. تا زمانی که مردم نمی‌دانند که آنها چگونه در قرض غرق می‌شوند، سعی می‌گردد که مردم و دولت‌ها هرچه بیشتر قرضدار شوند، فریب بخورند. درینصورت روز بروز سرمایه‌داران که در بالا قرار دارند، به سرمایه آنها افزود شده می‌رود. و تا زمانی که دولت‌ها و مردم حقیقت را ندانند این حالت بهمین شیوه پیش می‌رود. در حقیقت سرچشمه تمام مصیبت‌ها و پرابلم‌های دنیا همین سیستم است. علت همه این همه جنگ‌ها و مصیبت‌ها بخاطر کسب بیشتر سرمایه است.

طور مثال، این همه جنگ و مصیبت در کشور عزیز ما که یکی از غنی‌ترین کشورها از نظر منابع طبیعی زیرزمینی است. یا سوریه، یا عراق و یا کشورهای افریقای، به اشاره همین کارتل سازماندهی و اجراء می‌گردد.

هرگاه می‌شنویم که قیمت نفت در جهان بالا رفت، در حقیقت امر، قیمت نفت بالا نرفته، بلکه ما عاید ما کمتر می‌گردد، یعنی پول ما کم ارزش‌تر می‌گردد و قدرت خرید ما پائین می‌رود.

به اساس ارقام موجود، در حدود هشتاد فیصد از مردم در سطح دنیا در تمام عمر قرضدار اند و این دسته در تمام طول حیات شان سود و یا رنت می‌پردازند، ده فیصد از مردم روی زمین سود بدست می‌آورند و هم می‌پردازند و ده فیصد دیگر تنها سود بدست می‌آورند. یعنی اکثریت می‌پردازند و اقلیت کوچک تصاحب می‌کنند.

بهمین ترتیب هرگاه کشورهای بزرگ صنعتی را در نظر بگیریم در ۳۰ سال اخیر، در یکی از کشورهای اروپایی تنها ۱۳ میلیارد یورو سالانه بخاطر پرداخت سود قرضه به این ارگان پرداخت شده است که پول پرداخت شده از حساب جمع آوری

مالیات افراد بوده است، در حقیقت دولت‌ها هم این ارگان را بخاطر بقای شان کمک می‌کنند. اساساً پرداخت سود کمک برای زیاد ساختن سرمایه این سرمایه‌داران که در بالا نشسته اند، انجام می‌گیرد. باید تذکر داد که بانک‌های اسلامی ازین امر مستثنی اند.

بناءً تمام جهان ازین مرکز (بازل) به شکل سری تحت کنترل و مراقبت شدید قرار دارد، راجع به این ارگان تعداد کمی مردم معلومات دارند و درین باره هیچگاه در اخبار و روزنامه‌ها مطلبی ظاهر نمی‌گردد. باوجود آنهم افرادی که راجع به مسائل مالی و پولی در سطح جهان علاقمند اند کم و بیش درین باره معلومات دارند.

اگر بصورت خلاصه گفته شود بیس ارگانی است که با مسائل مالی و قدرت سروکار دارد.

بناءً گفته می‌توانیم که با موجودیت این وضع در جهان ایجاد شگاف طبقاتی هم واضح می‌گردد. زیرا توزیع ثروت میان تمام افراد که در قید حیات اند، هرگاه همه را به پنج گروپ تقسیم نمائیم، دیده می‌شود که هشتاد فیصد مردم دنیا اصلاً ثروت ندارند، ۲ فیصد از مردم جهان به اندازه نیم از مردم دنیا ثروت دارند. تمام ثروت دنیا که به ۲۲۳ تریلیون دالر می‌رسد. هشتاد فیصد اصلاً پول ندارند که به شکل نورمال به زندگی شان ادامه دهند. یک فیصد از مردم جهان تقریباً ۴۳ فیصد از ثروت تمام جهان را در دست دارند، هشتاد فیصد مردم تقریباً ۶ فیصد از کل ثروت دنیا را دارند.

۳۰۰ نفر از ثروتمندان اول جهان به اندازه ۳ میلیون انسان غریب ثروت دارند.

برعلاوه شکاف عمیق اقتصادی نه تنها میان افراد در سطح دنیا، بلکه در میان کشورها هم موجود است. پژوهشات نشان می‌دهد که کشورهای غنی دوصد سال قبل فقط سه برابر بیشتر از کشورهای عقب نگه‌داشته شده ثروتمند بودند، در

دوره استعمار یعنی بیست قرن ۶۰ دهه، ۳۵ برابر بیشتر ثروتمند شدند، در حالی که امروز ۸۰ برابر ثروتمند تر اند.

کشورهای صنعتی بزرگ سعی می‌نمایند که اینرا با پرداخت کمک‌های مالی جبران کنند که تقریباً ۱۳۰ میلیارد دلار در سال است. در حالی که شرکت‌های بزرگ این کشورها، سالانه ۹۰۰ میلیارد دلار از طریق عدم پرداخت مالیات از کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده بیرون انتقال می‌دهند که این کار از طریق قیمت‌گذاری تجاری انجام می‌یابد. برعلاوه کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده سالانه بخاطر قروض شان ۶۰۰ میلیارد دلار به کشورهای بزرگ می‌پردازند.

در واقع کشورهای فقیر پول را که از طریق داد و ستد بدست می‌آورند، بدینگونه از دست می‌دهند. در حقیقت قوانین که از جانب کشورهای پیشرفته صنعتی وضع می‌گردد، بخاطر منابع کافی و نیروی کار ارزان در کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده است.

به اساس پژوهشات اقتصاددانان، سالانه در مجموع ۲ تریلیون دلار از کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده به کشورهای پیشرفته صنعتی سرازیر می‌شود. کشورهای پیشرفته صنعتی تحت نام اینکه ما به کشورهای فقیر جهت توسعه اقتصادی کمک می‌نماییم، اما در اصل این امر طور دیگری است، که در حقیقت کشورهای فقیر باعث توسعه بیشتر کشورهای پیشرفته می‌شوند. اینکه تمام ثروت جهان بدست یک تعداد محدود افراد در سطح دنیا است دیده می‌شود که جهان واقعاً با مشکلات عمیق روبرو است. یگانه راه نجات ازین نابرابری‌ها و پرابلم‌ها اینست که بکوشیم تا قوانین موجود دنیا را تغییر دهیم.

از توضیحات ارائه شده، نتیجه می‌گیریم که چه کسانی مسئول این همه نابسامانی‌ها، جنگ‌ها، کشتارها و گرسنگی مردم است و چه کسانی هستند این آدمخوران نظم جهانی؟

جواب کاملاً واضح و روشن گردید، که آنها تعدادی از سرمایه‌داران بزرگ اند که تقریباً هشتاد فیصد از سرمایه دنیا را در دست دارند. آنها بالای سرنوشت مردم در مجموع جهان تصمیم می‌گیرند. کی‌ها باید گرسنگی بکشند و تاراج شوند، کی‌ها باید بمیرند.

هالند، ۲۸ دسمبر ۲۰۱۸

تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه‌های سرمایه‌داران

در اوایل قرن بیست تمرکز سرمایه و تولیدات به چنان درجهٔ رسید که قسمت زیاد تولید کالاهای جهان سرمایه‌داری، در دست گروهی از انحصارات بزرگ جمع گردید. مثلاً در ساحه کالاهای الکتروتخنیک دو شرکت در سطح جهان (جنرال الکترونیک کمپنی) و شرکت آلمانی بنام (الکی مینی الکترو ستیت سکزل شفت) تسلط داشتند، در حالی که در تولید این و یا آن قسم کالا در جهان، بزرگترین انحصارات ممالک مختلف نقش اساسی را بازی می‌کرد. مبارزه رقابتی میان آنها سریع تر می‌گردید. تشدید مبارزه رقابتی میان انحصارات بزرگ برای تقسیم بازار جهانی، خود تمایل هماهنگی را بوجود آورد.

بهمین صورت امکان تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه‌های سرمایه‌داری ممالک مختلف بیش از همه بخاطر برقرار نمودن تسلط انحصارات در بازار داخلی این کشورها بوجود آمد.

زمینه دیگری تقسیم اقتصادی جهان از نقطه نظر صدور سرمایه بخارج می‌باشد که به کمک آن انحصارات نفوذ خود را در جهان سرمایه‌داری گسترش می‌دهد. تقسیم اقتصادی جهان یکی از خصوصیات اساسی امپریالیزم می‌باشد.

در سال ۱۸۹۷ سه قرارداد بین‌المللی راجع به تقسیم جهانی بازارها وجود داشت. در سال ۱۹۱۰ این رقم به ۱۰۰ و در اوایل ۱۹۳۰ به ۳۲۰ رسید. شکل اساسی تقسیمات اقتصادی جهان میان اتحادیه‌های سرمایه‌داران و انحصارات بین‌المللی صورت می‌گیرد که بوجود آمدن آنها بمثابه مرحله تراکم عمومی جهانی سرمایه و تولیدات شمرده می‌شود. انحصارهای بین‌المللی عبارت از اتحادیه‌های می‌باشند که

در بین انحصارات بزرگ ممالک مختلف برای تقسیم بازارها در مورد سیاست قیمت‌ها و حجم تولیدات بوجود می‌آید.^۱

انحصارات بین‌المللی با ایجاد شعبات خود در کشورهای مختلف هم بوجود می‌آید اما شیوه‌های مختلف بوجود آمدن انحصارات بین‌المللی ماهیت آنرا تغییر نمی‌دهد. در تمام حالات شکل تسلط سرمایه انحصاری در بازار جهانی سرمایه‌داری وسیله مبارزه امپریالیستی برای تقسیم کردن و ازین طریق بلند بردن قیمت کالاها، بدست آوردن بازار جهانی، منابع موادخام و بکار انداختن سرمایه می‌باشد. هدف اساسی انحصارات بین‌المللی بدست آوردن مفاد بلند انحصاری می‌باشد.

انحصارات بین‌المللی در سال‌های ۱۸۶۰ الی ۱۸۸۰ بوجود آمدند. اولین کارتل بین‌المللی که در دهه ۸۰ قرن نوزدهم بوجود آمد، کارتل (ریل) بود. اولین فابریکات آهن سازی و یا ذوب آهن انگلستان، بلجیم و المان، مشترکاً در سال ۱۸۸۴ کارتل بین‌المللی خط آهن را تأسیس کردند.

در سال ۱۹۰۷ دو موسسه انحصاری (جامعه عمومی الکترونیک) آلمان و (کارپارتسی ای عمومی الکترونیک) امریکایی برای تقسیم بازار، تولید الکتروتخنیک موافقه نمودند. این اتحاد یعنی موسسه جنرال الکترونیک، بازار ایالات متحده امریکا و کانادا را بدست خود گرفت. جامعه عمومی الکترونیک آلمانی بازار اطریش، روسیه، هالند، سوئیس، ترکیه، دنمارک و کشورهای بالکان را صاحب شدند.

به اساس معلومات موجود در آستانه جنگ جهانی دوم تعداد انحصارات بین‌المللی به ۳۵۰ رسیده بود که آنها تقریباً ۴۰ فیصد تجارت خارجی جهان سرمایه‌داری را نظارت می‌کردند. در آماده‌گی جنگ دوم جهانی انحصارات بین‌المللی نقش عمده را بازی می‌کردند. بزرگترین انحصارات ایالات متحده امریکا، انگلستان و فرانسه که به اساس موافقت نامه کارتلی با تراست آلمانی ارتباط داشتند، برای شدت تجاوز هیتلری که جنگ را تازه آغاز کرده بود، کمک می‌رساند. انحصارات

بین‌المللی مانند انحصارات کشورهای جداگانه به اشکال کارتل‌ها، سندیکات‌ها و کانسرن‌ها ظاهر می‌گردد.

کارتل‌های بین‌المللی عبارت از توافق انحصارات کشورهای مختلف در مورد قیمت، حجم، تولیدات، فروش و تقسیمات بازار می‌باشد. اشتراک‌کننده‌گان آنها از جهت تولید و فروش محصولات استقلال خود را نگه می‌دارند.

شکل دیگر انحصارات بین‌المللی، سندیکاها است. سندیکاهای بین‌المللی عبارت از توافق انحصارات کشورهای مختلف برای بوجود آوردن تشکیلات واحد تجارتي می‌باشد. اعضاء سندیکات‌ها استقلال تجارتي خود را از دست می‌دهند. آنها مجبور اند که کالاهای خود را به شرکت مخصوص سهامی بفروشند.

انحصارات بین‌المللی به شکل تراست‌ها نیز تبارز می‌کنند. اشتراک‌کننده‌گان تراست‌های بین‌المللی استقلال تجارتي و تولیدی خود را از دست می‌دهند. اینگونه تراست‌ها معمولاً از طرف تراست‌های ملی ممالک جداگانه از طریق اتحاد شعبات و شرکت‌ها در کشورهای دیگر بوجود می‌آید.

شکل دیگر انحصارات بین‌المللی کانسرن می‌باشد و معمولاً از یکجا شدن کانسرن‌های ملی کشورهای مختلف بوجود می‌آید. کانسرن‌های ملی ممالک امپریالستی با شعار (کمک) به دیگر ممالک سرمایه‌داری کارخانه‌های زیادی را تابع خود می‌سازد. مثلاً کانسرن انگلیسی - هالندی به نام (پونی لی ور) که در سال ۱۹۲۷ تأسیس شده بود در ۵۱ کشور سرمایه‌داری بیشتر از ۴۰۰ کارخانه را تابع خود ساخت. فعلاً این کانسرن در کشورهای مختلف سرمایه‌داری بیشتر از ۶۰۰ شرکت دارد.^۲

در اوایل قرن ۲۰ انحصارات بین‌المللی به اساس یکجا شدن سرمایه‌های ملی ممالک بوجود می‌آمدند اما اکنون این نقش را انحصارات ترانس ملی بازی می‌کنند.

یکی از خصوصیات عمده انکشاف انحصارات بزرگ بعد از جنگ دوم جهانی تقسیمات بازار جهانی بین کشورهای امپریالیستی می‌باشد. مثلاً اتحادیه اروپایی ذغال سنگ و فولاد بازار مشترک اروپا، اتحاد اروپایی تجارت آزاد، و غیره. انحصارات بین خود عقد قرارداد نموده و بازارها را میان شان تقسیم نمودند. در دوران معاصر انحصارات ترانس ملی و بین‌المللی در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری نقش عمده را بازی می‌کند.

در اوایل دهه ۷۰ قرن ۲۰ انحصارات بین‌المللی تقریباً ۵۰ فیصد تولیدات محصولات صنعتی جهان سرمایه‌داری را نظارت و کنترل می‌کردند. بوجود آمدن و انکشاف انحصارات بین‌المللی تسلط انحصارات را افزایش داده و مبارزه برای تسلط بر منابع مواد خام و بازار فروش را وسعت بخشید. حامیان انحصارات بین‌المللی، انحصارات را عامل صلح دانسته و معتقد اند که گویا سازش‌های بین‌المللی انحصارات، تضادهای موجود را بین گروه‌ها و ممالک امپریالیستی از طریق صلح آمیز برطرف کرده می‌تواند. در کتاب امپریالیزم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، نظریات کاوتسکی را انتقاد نموده و نشان می‌دهد که اشکال مبارزه بنائبر علل گوناگون به سرعت تغییر می‌کند اما ماهیت مبارزه سرمایه‌داری تا زمانی که طبقات آشتی‌ناپذیر وجود دارد، تغییر نمی‌کند.

انکشاف صلح آمیز سرمایه‌داری بنائبر دلایل مختلف ذیل، ناممکن است.

۱. انکشاف نامتوازن انحصارات و پیدایش انحصارات جدید،
۲. انکشاف علم و پیدایش ساحات جدید،
۳. کشف منابع جدید مواد خام، تناسب قدرت انحصارات را تغییر می‌دهد و این امر باعث تقسیم مجدد بازار می‌گردد.

تقسیم بازار جهانی بوسیله انحصارات، پروسه‌ای است که تمام امپریالیزم را در بر می‌گیرد.

خلاصه در شرایط عمیق شدن بحران عمومی سرمایه‌داری، انحصارات میکوشند تا از طریق عقد قراردادهای بین‌الدول موقف سرمایه‌داری را مستحکم تر سازند.

هدف اتحادیه‌های انحصاری بین‌الدول، تصاحب و بازهم تقسیم مجدد بازار جهانی می‌باشد و درین جا اهداف سیاسی و نظامی نیز نهفته است. همچنان این سازش‌های بین کشورها و اقدام دسته جمعی سرمایه بین‌المللی، برعلیه طبقه کارگر و همه زحمتکشان بمثابة حمله بزرگ برضد حقوق دموکراتیک آنها بشمار می‌رود.

شرط مهم مبارزه موفقیت‌آمیز برعلیه سازش‌های امپریالیستان وحدت همه نیروهای دموکراتیک است.

توزیع مجدد ارضی جهان میان کشورهای امپریالیستی بمثابة یکی از علایم اساسی امپریالیزم شناخته می‌شود. تسلط انحصارات در اقتصاد به آن در جه رسیده که سیاست مستعمراتی کشورهای امپریالیستی نیرومندتر شده و سرمایه‌داری انحصاری در شرایط جدید تاریخی باید رشد می‌کرد زیرا از یکطرف جهان میان گروه‌های کوچک ممالک امپریالیستی تقسیم شده و از طرف دیگر ممالک جدید امپریالیستی بوجود آمدند که از توزیع ارضی محروم بودند و آنها نتوانستند که حصه خاص خود را بدست آورند. در ۱۸۸۱ فرانسه تعدادی از کشورها را به تصرف خود در آورد و در سال ۱۸۸۲ انگلستان هم تعدادی از مستعمرات را بدست آورد. در سال ۱۸۸۴ آلمان، افریقای جنوب غربی را تحت کنترل خود در آورد. در سال ۱۸۹۰ انگلستان و آلمان راجع به توزیع قسمت مرکزی افریقا معاهده را به امضاء رسانیدند. سال ۱۸۸۵ فرانسه هم یک تعداد جزایر دیگر را اشغال نمود، انگلستان وارد برما شده، آلمان قسمت‌های شمالی و شرقی گینی جدید جزایر مارشال را اشغال کرد.^۳

در اواخر قرن ۱۹ انگلستان تقریباً در تمام جهان مالک مستعمرات شد. اکثریت مناطق آن طرف اقیانوس تحت تصرف اسپانیا، پرتغال، هالند و بلجیم بود. در

اواخر قرن ۱۹ اکثریت مناطق به اصطلاح آزاد، یعنی مناطق که اهالی آن نیروی کافی برای دفاع خود نداشت از جانب کشورهای متعدد تصرف و تقسیم شدند. گذار به تسلط انحصارات، پیدا کردن مستعمرات جدید را از بین نبرده، بلکه برعکس این جنبش دوباره اوج گرفت که علت آنرا می‌توان در نکات که نام می‌بریم دریا‌بیم:

۱. ایجاد سرمایه اضافی و ضرورت صدور آن به خارج،
۲. نیاز به انواع جدید مواد، بنائبر بوجود آمدن ساحات جدید تولیدی،
۳. داشتن استراتژی درین یا آن بخش مورد نظر، بخاطر اینکه خو استهء کارگران برای یافتن کار و نتایج حاصله از بی کاری، فرو شانده شود، زمینه آن مساعد می‌گردد تا یک عده از کارگران بیکار مجبور به ترک کشور شوند.

انکشاف غیرمتوازن اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری درین دوران باعث توسعه مناسبات میان یک تعداد کشورهای امپریالیستی گردیده و در عین حال ماهیت این مناسبات طوری بود که یک تعداد کشورهای استعماری را در تقسیم موجوده ارضی جهان قانع می‌ساخت ولی از طرف دیگر کشورهای که دارای مستعمرات کم بودند، سعی می‌نمودند تا تعداد مستعمرات شان را بیشتر سازند. این کشورها عبارت بودند از ایالات متحده امریکا، جاپان، آلمان که در نتیجه این حالت، جنگ اول و دوم جهانی به وقوع پیوست. در ابتدای مرحله سرمایه‌داری سه جنگ (کوچک) ایجاد گردید که آن جنگ‌ها یک نوع آمادگی برای جنگ بین‌المللی انحصاری بود. سال ۱۸۹۸ ایالات متحده امریکا در جنگ علیه اسپانیا پیروز شد و قسمت زیادی از مستعمرات آنرا در مناطق وست اندیا و اقیانوس آرام اشغال کرد. آلمان با استفاده از جنگ انگلیس‌ها و بورها که در سال‌های ۱۸۹۲ و ۱۹۰۲ واقع در کشورهای مستعمراتی بریتانیا در افریقا و شرق نزدیک دست زد. (بورها از نژاد پرتگالی اند که در افریقای جنوبی متوطن شده اند).

جاپان در سال ۱۹۰۴ بر علیه روسیه تزاری به جنگ سرحدی پرداخت و قسمت

جنوبی سخالین را تصرف کرد و تأثیر خود را در چین که یک کشور نیمه مستعمره بود بیشتر ساخت.

تقسیم ارضی جهان نه تنها کشورهای عقب مانده را در بر می‌گرفت بلکه کشورهای صنعتی را نیز در بر داشت. طور مثال آلمان هیتلری به غضب کردن کشورهای پیشرفته اروپایی پرداخت. اگرچه دوره امپریالیزم دوره جنگ میلیتاریسم می‌باشد، لیکن زوال سیستم مستعمراتی و زیاد شدن نیروهای صلح دوست جهان مانع جنگ سوم جهانی می‌گردند.

در شرایط کنونی تجاوز دولت‌های جنگ طلب امپریالیستی قبل از همه در سیاست استعمار نو و جنگ جویی (میلیتاریسم) ظاهر می‌گردد. هدف این نوع سیاست تهدید آزادی و استقلال ملی مردم و دخالت در امور داخلی کشورها می‌باشد. هدف اصلی استعمارنو عبارت از آن است که مناسبات سرمایه‌داری را استحکام بخشیده و قلمرو تسلط انحصاری خود را بیشتر گرداند.

استعمار نو حالتی است که در آن یک کشور با وجود داشتن استقلال سیاسی، از اثر دست اندازی و مداخله کشور دیگری آسیب ببیند احتمال دارد این رابطه ادامه رابطه استعماری گذشته میان دو کشور نباشد، بلکه قدرت نوحاسته ای آن را پدید آورده باشد. روش‌های جدیدی را که استعمارگران برای بهره‌کشی ملت‌های دیگر در پیش می‌گیرند، استعمار نو نامیده می‌شود.

از ویژه گی های استعمار نو می‌توان به این نکات اشاره نمود:

- استعمارگران با خروج نیروهای نظامی شان، دست نشانده گان داخلی را در رأس قدرت قرار می‌دهند که در واقع آنها جز تأمین منافع باداران شان که خود را به آنان فروخته اند، چیزی در سر ندارند. درین حالت کشورهای تحت نفوذ

استعمار، ظاهراً دارای استقلال سیاسی بوده، ولی در حقیقت، وابستگی آنها حفظ می‌شود.

- استعمار جدید، علاوه بر ادامه شیوه قدیم ایجاد تفرقه میان کشورها و اتباع آن، نوع دیگری از تفرقه و جدایی بین دولت‌های جدید را در پیش گرفته و با تحریک انگیزه‌های قبیلوی، مذهبی، زبانی، دینی و ایجاد نزاع‌ها و کشمکش‌ها بین کشورهای تحت نفوذ، باعث برخوردها و درگیری‌های نظامی بین آنها گردیده و باعث تضعیف ارگان‌های نظامی، اقتصادی و اجتماعی مستعمرات قدیم می‌گردد.

- ویژه گی دیگر استعمار نو این است که کشورهای استعمارگر به ویژه امریکا علیه کشورهای که حاضر به پذیرفتن سلطه آنها نیستند، با استفاده از حقوق بشر که در حال حاضر یکی از ابزار فشار می‌باشد، استفاده نموده و چنان به حیثیت آن لطمه وارد می‌نمایند که سرانجام مجبور شوند خود را با غرب یا منافع آنها هماهنگ سازند.

هدف میلیتاریسم قبل از همه مبارزه علیه نیروهای مترقی کشورهای سرمایه‌داری و جنبش‌های آزادی بخش ملی و ازدیاد تولید سلاح بوده که بیانگر خصلت اصلی کشورهای کنونی انحصاری می‌باشد.

تجاوز جز عادت کشورهای امپریالیستی می‌باشد، صرف شیوه پیدایش آن در مراحل مختلف متفاوت است. نیرومند شدن نیروهای صلح و دموکراسی، پلان‌های تجاوزکارانه امپریالیزم را خنثی نموده و مواضع آنها را ضعیف می‌سازد. ولی خطر جنگ هنوز از بین نرفته است امپریالیزم امریکا برای استقرار تسلط خود بر جهان به یک جنگ تباه کن آمادگی می‌گیرد. برای تحقق این هدف نه تنها به متحدین خود تکیه می‌کند، بلکه به دایره عملیات جنگ‌جویانه اش دولت‌های دیگر را هم جلب می‌نماید. به تجاوز اسرائیل به مقابل کشورهای مترقی عرب کمک همه جانبه می‌کند و منابع خطر جنگ را در آسیا، افریقا و امریکای لاتین وسعت

می‌دهد. امپریالیزم امریکا خائینانه تلاش می‌ورزد که پروسه تغییرات مثبت را در جهان به شکل از اشکال مانع شده و به نفع خودش آنرا تغییر دهد

گذار به امپریالیزم بیانگر پایان اقتصاد سرمایه‌داری است. تولیدات بزرگ که از ساحه ملی برآمده است، پایه مادی این اقتصاد را تشکیل می‌دهد و الیگارش‌ی نیروی پیش قدم آن می‌باشد. وسایل که برای بوجود آمدن این سیستم بکار انداخته شده است:

۱. صدور سرمایه و کالا،
۲. تقسیم اقتصادی جهان میان انحصارات سرمایه‌داری، و
۳. تقسیم ارضی جهان میان کشورهای بزرگ امپریالیستی می‌باشد.^۴

اقتصاد جهان سرمایه‌داری عبارت از سیستم، مناسبات اقتصادی بین‌المللی امپریالیزم بوده و محصول تسلط الیگارش‌ی بزرگترین ممالک امپریالیستی می‌باشد.

اقتصاد جهان سرمایه‌داری عبارت از اتحاد بغرنج و متضاد اقتصاد ملی ممالک مختلف می‌باشد. آنها به اساس تقسیم بین‌المللی سرمایه‌داری کار و اشکال مختلف مناسبات اقتصادی باهم مربوط می‌شوند.

تقسیم بین‌المللی سرمایه‌داری کار، در چوکات سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری باعث تخصص ممالک جداگانه در تولید یک یا چند نوع محصولات می‌باشد که در بازار جهانی بفروش می‌رسد.

تقسیم بین‌المللی سرمایه‌داری کار از یکطرف به انکشاف عمومی نیروهای مؤلده و استفاده کامل از ذخایر مادی ممالک سرمایه‌داری کمک می‌نماید، از طرف دیگر دارای تضادهای عمیقی می‌باشد که ناشی از خصلت استثماری سرمایه‌داری است. این تقسیمات در شرایط تشدید رقابت میان انحصارات ممالک مختلف و ابتکار

دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری باعث ازدیاد استثمار ممالک رو به توسعه می‌گردد. دولت‌های امپریالیستی مانع انکشاف اقتصادی ممالک رو به توسعه می‌شوند. موسسات را که انحصارات، در ممالک رو به انکشاف بکار می‌اندازند، عبارت از موسسات تولید موادخام بوده و به منظور مرفوع ساختن تقاضای سرمایه‌داران بزرگ بکار می‌رود. در دایره سیستم اقتصاد جهان سرمایه‌داری، تجارت بین‌المللی، صادرات و واردات سرمایه، مهاجرت بین‌المللی نیروی کار، مناسبات پولی، منحصیث مناسبات اقتصادی بین‌المللی انکشاف یافته است.

هالند، ۲۳ می ۲۰۱۹

^۱ اقتصادسیاسی، امپریالیزم. سرمایه‌داری انحصاری، دوکتور معروف الدین میرزاشریفوف و دوکتور کوچی بای شکوروف، سال ۱۳۶۳

^۲ اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایه‌داری، دوکتور کوچی بای شکوروف

^۳ Проф. д-р Светла Тошкова, За политическата икономия в катедра „Политическа икономия“ на УНСС

^۴ اقتصادسیاسی، امپریالیزم. سرمایه‌داری انحصاری، دوکتور معروف الدین میرزاشریفوف و دوکتور کوچی بای شکوروف، سال ۱۳۶۳

علل زوال فارمیون‌های اجتماعی - اقتصادی و تشدید تضادهای موجود در آن

انسان‌ها در طول تاریخ در مورد علل اساسی توسعه و تکامل جامعه بشری به تفکر پرداخته‌اند و در این باره نظریات گوناگون ارائه نموده‌اند. بعضی‌ها نیروهای فوق طبیعی و عده هم‌کار را عامل اساسی آن می‌دانند.

برعلاوه نظریاتی وجود دارد که گویا نیروهای فوق طبیعی، شرایط جغرافیایی، ازدیاد جمعیت و نقش قهرمانان عامل اساسی تکامل جامعه انسانی می‌باشد.

علمای مذهبی به این عقیده هستند که تمام این تغییرات به اساس خواست و اراده نیروهای ماورالطبیعه یعنی، آنچه آن سوی طبیعت است، صورت می‌گیرد، در حالی که فقط طبیعت و قوانین آن درین عرصه حاکم بوده و تغییرات جامعه نیز بر اساس قوانین خاص خود آن انجام می‌یابد.

بسیاری از دانشمندان بورژوازی معتقدند که توسعه و تکامل جامعه انسانی معلول تأثیرات محیط جغرافیایی، یعنی آب و هوا، خاک، معادن، جنگلات و غیره است. دقیقاً محیط جغرافیایی یعنی طبیعتی که اطراف انسان‌ها را فرا گرفته شرط ضروری برای زندگی می‌باشد، ولی عامل تعیین‌کننده توسعه و تکامل جامعه نیست. طور مثال: در طی سه هزار سال در غرب اروپا نظام اجتماعی سه بار و در شرق اروپا بیشتر از چهار بار تغییر یافته است، در حالی که تغییرات جغرافیایی این قاره به اندازه نامحسوس بوده که نزد جغرافیه دانان قابل حساب نیست.

برعلاوه دیده می‌شود که در بعضی کشورها، بدون اینکه تغییر جغرافیایی مهم اتفاق بیافتد، تغییرات بزرگ اجتماعی بوقوع پیوسته است. مثلاً تغییر در چین از فتودالیزم

به سوسیالیسم، در حالی که درین کشور اصلاً تغییر جغرافیایی مهمی رخ نداده است. بناً گفته می‌توانیم که شرایط جغرافیایی نمی‌تواند عامل اساسی توسعه و تکامل جامعه باشد.

هیچ جامعه بدون موجودیت عدّه از افراد انسانی امکان ندارد، هرگاه در یک منطقه تعداد افراد انسانی آنقدر نباشد که بتواند به کمک همدیگر کار کرده و به زندگی خود ادامه دهند جامعه بوجود آمده نمی‌تواند. اما این امر به این معنی نیست که تراکم جمعیت عامل اساسی تغییرات جامعه باشد، زیرا تعدادی زیاد کشورهای موجود اند که جمعیت کم و بیش مشابهی دارند، در حالی که از لحاظ تکامل در مراحل متفاوت قرار دارند و همچنان کشورهای هم وجود دارند که با جمعیت کمتر از کشورهای پرجمعیت‌تر پیشرفته‌تر اند. پس بدین نتیجه میرسیم که جمعیت و تراکم نیز عامل اساسی تغییرات، توسعه و تکامل جامعه بوده نمی‌تواند.

بعضی‌ها هم توسعه و تکامل جامعه را صرف معلول اراده شخصیت‌های برجسته (قهرمانان، سرداران بزرگ و غیره) می‌دانند. طوری که تجارب تاریخی و علم ثابت نموده این شخصیت‌ها در حقیقت امر، می‌توانند وقوع جریانات تاریخی را بطی و یا سریع نمایند. مانند و. ا. لینن در اتحاد جماهیر شوروی سابق، یا اینکه باعث به تعویق افتیدن رشد و تکامل جامعه گردند مانند هیتلر در آلمان.

پس عامل اصلی توسعه و تکامل جامعه چیست؟

کارل مارکس نخستین دانشمندی بود که عامل اصلی توسعه و تکامل جامعه را بصورت علمی کشف و ثابت ساخت، که تولید نعمات مادی و تغییرات آن عامل اصلی تغییرات، توسعه و تکامل جوامع بشری است. ک. مارکس بیان می‌دارد که انسان‌ها جهت ادامه زندگی، به خوراک، پوشاک، مسکن و سایر وسایل مادی زندگی ضرورت دارند. برای بدست آوردن این وسایل بایست آنها را تولید نمود و به همین

ترتیب آنها باید کار کنند زیرا جامعه‌ای که تولید خود را متوقف کند محکوم به نابودی است.

بنابراین انسان‌ها برای تأمین نیازمندی‌های شان ناگزیر به تولید بوده و برای اینکه بتوانند تولید کنند بایست وسایل تولید داشته و نیز آنها را بکار اندازند. در جریان تولید انسان‌ها بطور دسته جمعی مجبور بکار می‌گردند زیرا هیچ انسان به تنهایی قادر به تولید نیازمندی‌هایش نمی‌باشد. لذا (در جریان کار دسته جمعی و تقسیم کار) یکنوع روابط و مناسبات معین میان افراد ایجاد می‌گردد. انسان‌ها در جریان تولید بطور متداوم وسایل کار و تجارب شانرا تکامل بخشیده و پیوسته تأثیر بیشتری بر طبیعت و نیز بریکدیگر بجا می‌گذارند. بدین ترتیب دیده می‌شود که تولید و قبل از همه وسایل کار و انسان‌ها بصورت دوامدار تکامل می‌یابند که جامعه بشری نیز همراه با آن ناگزیر تکامل می‌یابد، بنابراین تولید نعمات مادی پایه و اساس زندگی اجتماعی و عامل اساسی تغییرات، توسعه و تکامل آن می‌باشد.

پس در توسعه و تکامل جامعه، نقش کار منحصیث عامل اساسی، بیشتر به تغییرات قابل ملاحظه کمک می‌نماید. در جریان کار، ساخت وسایل، تفکر، تکلم، استفاده از آتش و غیره باعث گردید، انسان‌های که به شکل گروه‌های مجزا از هم زندگی می‌کردند در جریان توسعه و تکامل آن همزمان با تغییرات فوق مراحل نیمه اجتماعی را یکی بعد از دیگری طی نموده و بلاخره پا به مرحله اجتماعات انسان‌های اولی نهادند و در همین مرحله اولین طریقه تولید نیز پدید آمد.

در مرحله اول پیدایش جامعه بشری افراد ابتدائی به شکل گله‌های حیوانی زندگی می‌نمودند. رشد نیروهای مؤلده شرایط را برای انتقال به نظام طایفوی مهیا ساخت. طایفه گروه از افرادی را می‌نامند که میان خویش ارتباط خویشاوندی دارند. اولین شکل بروز طایفه به شکل مادرسالاری ظاهر گردید.

به اساس بیان برتراند راسل، یکی از فیلسوفان برجسته قرن بیستم، (در آغاز

تشکیل جوامع مادرسالاری که قدرت مطلق در دستان زنان بود نام مادر را به فرزند می‌نهادند، نه نام پدر را، زیرا که فقط «مادر را مؤلد فرزند» می‌دانستند، بعد که قدرت بدست مردان افتاد، مادر همچنان تولیدکننده اصلی فرزند شمرده می‌شد).

به اساس تغییرات شرایط تولید و پیشرفت نیروهای مؤلده، نظام مادر سالاری به پدر سالاری عوض شد. درین مرحله نقش مرد در تولید افزایش یافت و شغل زن با کار خانه محدود شد.

در مرحله دوم فارمسیون اجتماعی و اقتصادی کمون اولیه مناسبات تولیدی موجوده، سد راه رشد نیروهای مؤلده گردید و زوال شیوه تولیدی کمون اولیه آغاز یافت.

تحلیل تاریخ جوامع بشری ثابت می‌نماید که صرف در صورت تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مؤلده این و یا آن شیوه تولیدی، رشد می‌نماید. مناسبات تولیدی در کمون اولیه نیز در دوره معین تاریخی مانع پیشرفت نیروهای مؤلده گردید و وقوع این وضع قبل از همه ارتباط با مناسبات مالکیت داشت.

پیدایش وسایل جدید تولید، مؤلدیت کار را بلند برد و به اعضاء کمون اولیه این امکان را داد تا به کار انفرادی مشغول شوند. در کنار رشد زراعت و مالداری، پیشه‌وری به رشته مستقل اقتصاد تبدیل گردید. که این دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار محسوب می‌شود. با فرا رسیدن دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، تبادل خصوصیت دایمی را کسب نمود.

در نتیجه پروسه‌های ذکرشده، پیدایش و پایدار شدن مالکیت انفرادی خودش، باعث زوال مالکیت اجتماعی ابتدایی کمون اولیه گردید.

قبایل جداگانه می‌توانستند محصولات اضافی شانرا با محصولات قبیله و یا

گروه‌های دیگر تبادله نمایند که به همین ترتیب امکان اندوخت ثروت بوجود آمد.

جریان تبادله توسط بزرگان طایفه و قبیله کنترل می‌شد و آنها ازین طریق ثروت شانرا زیاد می‌نمودند. منافع بزرگان طایفه و قبیله با اعضاء هم قطار آن بیشتر موافقت نمی‌کرد و به این شکل جای مالکیت اجتماعی ابتدایی را مالکیت خصوصی اشغال نمود. در پروسه پایداری مالکیت خصوصی، نقش اساسی را بوجود آمدن مؤلدين کوچک بازی نمود که آنها به عوض کمون طایفوی، کمون دهاتی را اساس گذاشتند. پیدایش تولید انفرادی و خانواده‌های جداگانه، پرابلم به میراث گذاشتن مالکیت را به پروسه دایمی تبدیل نمود. وسایل تولید و حیوانات در اقتصاد انفرادی به مالکیت خصوصی تبدیل شدند. افزایش این شکل مالکیت به ضرر مالکیت اجتماعی ابتدایی تمام شده و ارتباط خویشاوندی را بطی ساخت و در نتیجه، باعث شدن کمون طایفوی و پیدایش کمون دهاتی گردید.

اساس کمون دهاتی را یکجا شدن افراد در جریان تولید تشکیل نداده، بلکه پایه عمومی کمون دهاتی را محل سکونت شان تشکیل میداد. در کمون دهاتی در مرحله اول منافع انفرادی در نظر گرفته می‌شد و اشخاصی که در کمون‌ها وظیفه بلندتر را بدوش داشتند، ازین وظیفه به خاطر ازدیاد ثروت خویش استفاده می‌کردند. آنها اکثر اعضاء کمون‌ها و حتی خویشاوندان شانرا به تابعیت اقتصادی مکلف می‌ساختند که اصل عمده، در پیدایش جامعه طبقاتی و بیش از همه جامعه برده‌داری بود.

خلاصه پیدایش و تکامل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و بوجود آمدن محصولات اضافی، اساس اقتصادی زوال کمون اولیه و بمیان آمدن شیوه تولیدی برده‌گی گردید.

علمای بورژوازی راجع به شیوه تولید کمون اولیه دو نظر را ارائه می‌دارند:

نظریه اول، در مورد کمون اولیه در تاریخ جامعه بشری بمثابه فارمسیون اجتماعی - اقتصادی، این است که ابدیت مالکیت خصوصی را ثابت نماید. جامعه شناسی به اثبات رسانیده است که تمام افراد، این مرحله را در جریان تکامل خویش سپری نموده اند. فعلاً نیز در بعضی از کشورهای آزاد شده، چنان اتحاد خانواده گی موجود است که شبیه نظام مادر سالاری است.

نظریه دوم بورژوازی راجع به کمون اولیه چنین است که گویا میان این شیوه تولید و شیوه تولید سوسیالیستی تفاوت وجود ندارد و گویا انتقال از مالکیت خصوصی سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی، برگشت به اشکال کهنه تولید را دارد. غیرعلمی بودن این نظریه را تاریخ به اثبات رسانیده است. میان مالکیت اجتماعی ابتدایی و مالکیت اجتماعی سوسیالیستی تفاوت بزرگی وجود دارد. شکل اول مالکیت اجتماعی را در مالکیت کمون اولیه سطح نهایت پائین رشد نیروهای مؤلده تعیین می‌کرد، در حالی که شکل دوم، یعنی مالکیت اجتماعی سوسیالیستی را برعکس، سطح بلند رشد نیروهای مؤلده مشخص می‌سازد.^۱

با زوال کمون اولیه در تاریخ بشری دوره دیگری که پایه آنرا تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی و استثمار فرد از فرد تشکیل میداد، آغاز شد. این دوره با طرز تولید برده‌گی طبقاتی آغاز شد و فارمسیون اجتماعی و اقتصادی فئودالی و سرمایه‌داری را نیز در بر می‌گیرد. شیوه تولید برده‌گی به اساس رشد نیروهای مؤلده که مؤلدیت کار را بیشتر ساخت و باعث پیدایش مالکیت خصوصی بر وسایل تولید گردید، بوجود آمد. در نتیجه تقسیم بزرگ اجتماعی دوم کار، یعنی جدا شدن پیشه‌وری از زراعت، نیروهای مؤلده پیشرفت نمود و تولید نعمات مادی بیشتر گردید.

شیوه تولید برده‌گی نسبت به کمون اولیه دوره پیشرفته تری در تاریخ بشری است. مناسبات تولیدی برده‌گی برای مدت معین تاریخی زمینه رشد نیروهای مؤلده را مساعد ساخت. ولی تشدید تضادهای داخلی آشتی‌ناپذیر موجود درین شیوه تولید، باعث از بین رفتن این نظام گردید.

از بین رفتن شیوه تولید برده‌گی قبل از همه در اثر تشدید تضاد عمده‌ای آن صورت گرفت. این تضاد عبارت از میتود یکجا نمودن نیروی کار و وسایل تولید می‌باشد، یعنی کار در شیوه تولید برده‌گی به مالکیت خصوصی برده‌دار بر وسایل تولید و مؤلد یعنی برده، استوار بود. موقف غیرعادلانه میان برده و برده‌دار، تضاد آشتی‌ناپذیر را میان آنها بوجود می‌آورد و همین امر ماهیت تضاد عمده نظام برده‌گی بشمار میرفت.

برده به بلند بردن مؤلدیت کار علاقمند نبوده بر عکس او می‌کوشید تا وسایل کار را خراب نماید. کار جبری برای برده نفرت انگیز بود. برده درین دوره منحیث انسان حساب نمی‌شد. بناء بر نظریه ارسطو، برده (اسباب کار) بود. برده حقوق عقد نکاح و حق مالک شدن را نداشت. اصلاً برده به اساس قانون این جامعه شی برده‌دار حساب می‌گردید.

در نتیجه کارسنگین که آنها انجام می‌داند، باعث استهلاک و هلاک شدن قبل از وقت آنها می‌شد.

ضرورت تأمین اقتصاد برده‌داری به وسیله برده‌ها باعث جنگ‌های پی در پی میان قبایل و دولت‌ها می‌شد و اسیران جنگی در بازارهای خاص برده فروشی تبادل می‌شدند.

برنده‌گان جنگ، شهروندان کشورهای مغلوب شده را نیز به برده تبدیل می‌کردند که ازین شیوه با خصوصیات جدید از قرن هفده الی نوزده نیز استفاده می‌شد. در کشورهای عقب نگه‌داشته شده آفریقایی، سیاه پوستان را دستگیر نموده و به شکل برده می‌فروختند. سرمایه‌داران و غارتگران انگلیسی و پرتگالی، سیاه پوستان آفریقایی را به زور سلاح توسط کشتی انتقال داده آنها را منحیث برده در بازارهای ایالات متحده امریکا و کشورهای دیگری که به نیروی کار نیاز داشتند، می‌فروختند.

برده داران در تولید نعمات مادی اشتراک نمی‌کردند. کار فزینگی را برای خود کسرشان می‌دانستند آنها به علم سیاست، دولت داری و هنر مشغول بودند.

این امر باعث پیدایش تضاد میان کار فکری و فزینگی گردید. کار دماغی انحصار طبقه برده دار بوده در حالی که کار فزینگی بر دوش برده‌گان و سایر زحمتکشان جامعه قرار داشت. این تقسیمات را در فارمسیون‌های اجتماعی و اقتصادی فئودالی و سرمایه‌داری نیز مشاهده می‌کنیم. در جامعه برده‌داری شهرها با کار برده‌گان اعمار شد. شهرها مرکز تولید پیشه‌وری، تجارت و کلتور بود که اساساً در آن طبقه حاکم جامعه برده‌داری می‌زیست. زحمتکشان آزاد وسایر اهالی در دهات نزدیک شهرها جای داشتند. در دهات اشکال کهنه تولیدی و بقایای نظام کمون اولیه معمول بود.

شهرها دهات را استثمار می‌کرد و این مناسبات استثماری تضاد شهر و ده را بوجود آورد. استثمار دهات توسط شهر به وسیله تبادل غیر عادلانه و مالیات زیاد به عمل می‌آمد. این وضع باعث مفلس شدن مؤلدين کوچک و هجرت آنها به شهر می‌گردید.

توسعه مبارزه رقابتی میان تولید بزرگ برده‌داری و تولید مؤلدين کوچک، عامل دیگری بود که باعث محوه شدن سریع مؤلدين آزاد و در نتیجه باعث تبدیل شدن آنها به برده شد. در امر ورشکست شدن مؤلدين کوچک آزاد، نقش عمده را سرمایه سودخوری بازی می‌نمود.

خلاصه، کار برده‌گی به مثابه شکل مسلط کار، کار مؤلدين آزاد را محوه نموده و مانع پیشرفت نیروهای مؤلده جامعه برده‌داری شد. اولین شکل سرمایه که در جامعه برده‌گی بوجود آمد، سرمایه تجارتي و سود خوری بود. با وجود آمدن سرمایه تجارتي، سومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار بوقوع پیوست که نتیجه آن پیدایش قشر نو سوداگران بود. این قشر، طبقه استثمارگر بوده و فعالیت آن به

مثابه زنجیر است که تولید و مصرف را با هم پیوند می‌دهد. پیدایش این قشر عامل ترویج تبادله در جامعه برده‌داری است. تاجران از میانجی‌گری که میان تولید و مصرف انجام می‌دادند مفاد معین را بدست می‌آوردند. تاجر در تولید اشتراک نمی‌کرد ولی در نتیجه قیمت پائین که کالا را از مؤلدین می‌خریدند و آنرا دوباره با قیمت بلندتر می‌فروختند ثروت خود را زیاد می‌ساختند. منبع مهم مفاد تاجران در تجارت، برده‌گان بودند، آنها در پی اردوی تجاوز کار رفته افراد اسیر شده را به برده تبدیل می‌نمودند که به این وسیله نیروی کار را برای اقتصاد برده‌داری تأمین می‌نمودند. همچنان رایج شدن تجارت خارجی باعث گردید تا اقتصاد برده‌داری بخش بیشتر محصولات را منحیث کالا تولید نماید. فعالیت سرمایه تجاری، به دو شکل بر اقتصاد برده‌گی تأثیر گذاشت:

- رشد اقتصاد برده‌گی و

- دسته بندی مناسبات تولیدی برده داری.

سرمایه‌ که از طریق سود به مالک اش مفاد ببار می‌آورد، سرمایه سودخوری نامیده می‌شود. پیدایش و رواج این نوع سرمایه با تکامل معاملات کالائی و پول در ارتباط است. قرضه‌های سودخواران بر اقتصاد برده داران تأثیر بجا گذاشته و خصوصیت کالایی آنها را افزایش می‌بخشید. زیرا برده دار بایست جهت ادای قرض اش، بخش بیشتر محصولات تولید شده توسط برده‌گان را در بازار می‌فروخت. از قرضه سود خوران مؤلدین کوچک نیز استفاده می‌کردند ولی از ینکه اکثریت آنها قرض شانرا تأدیه کرده نمی‌توانستند، ورشکست می‌شدند که این امر باعث افزایش تعداد برده‌گان می‌شد.

بعضاً آنها برای ادای قرض شان مجبور بفروش زن و فرزند خود بشکل برده می‌شدند.

رشد سرمایه تجاری و سودخوری سبب کشانیدن زمین به دایره تبادله گردید.

مؤلدين كوچك و برده داران در صورتی كه به پول محتاج می‌شدند زمین خود را به سود خوران، گرو و یا آنرا بفروش می‌رساندند. سرمایه‌داران سودخور و تجاران، ازین وضع مؤلدين كوچك و برده داران به نفع خود استفاده می‌کردند.

خلاصه فعالیت سرمایه تجاری و سودخوری سقوط نظام برده‌داری را سرعت بخشید، ولی منحيث جز ساختار این نظام، سرمایه سودخوری و تجاری محوه نشده و در فارمسیون طبقاتی فئودالی و سرمایه‌داری نیز فعالیت اش را ادامه داد، در حالی كه گذار به جامعه سوسیالیستی باعث از بین رفتن اشكال این نوع سرمایه‌ها می‌گردد.

نابودی شیوه تولید برده‌داری اولتر از همه در مانع شدن پیشرفت نیروهای مؤلده آشكار گردید. اقتصاد برده‌داری كه صرف به اساس استفاده وحشیانه از برده‌گان استوار بود به مرور زمان، منابع تأمین كننده اقتصاد برده داران بوسیله برده، محدودتر شده و واضح گردید كه تشكيل كار بشكل برده‌گی دیگر میتود خوب برای شكل دهی تولید نیست زیرا برده، بلند رفتن مؤلدیت كار را دیگر تأمین نمی‌کرد، برعكس باعث پائین رفتن مؤلدیت كار می‌شد. چنین وضع تمام بخش‌های اقتصاد برده‌گی را فراگرفت و برده داران جهت رهایی از این وضعیت ناگوار زمین‌های شانرا به قطعات كوچك، تقسیم و آنرا میان برده‌گان و دهقانان آزاد ورشكست شده «مفلس» توزیع می‌کردند. گرچه برده حصه اساسی محصولات را به صاحب اش میداد با آنهم قسمتی از آن برای خودش باقی می‌ماند و این حصه باعث علاقمندی او در كار می‌گردید، این سیستم اقتصادی كه كولون نامیده می‌شود، هسته است كه بعداً به مناسبات تولیدی فئودالی انكشاف نمود. شیوه تولید برده‌داری زمانی نابود شد كه تضادهای موجود درین شیوه تولید به اوج خود رسید. مثال بارز تشدید تضادهای این نظام، مبارزه طبقاتی میان برده‌گان و برده داران می‌باشد. قیام های پی در پی برده‌گان نشان می‌دهد كه برده‌گان در اصل، طوری كه علمای دوره برده‌داری می‌خواستند تأیید نمایند، اسباب عادی كار نیستند. بزرگترین قیام برده‌گان سال‌های (۷۴- ۷۱) قبل از میلاد تحت رهبری اسپارتاكوس بیانگر این

مطلب است. بقایای مناسبات برده‌گی در بعضی از ممالک، بخصوص در کشورهای که در گذشته مستعمره بودند، چون امریکای لاتین، افریقا و آسیا هنوز هم به مشاهده می‌رسد.

خصوصیات خاص شیوه تولید طبقاتی طوری است که در آنها مناسبات تولیدی تنها مدت معینی تاریخی به سطح تکامل نیروهای مؤلده مطابقت کرده، بعداً به اساس تشدید تضادهای داخلی از بین می‌رود.

شیوه تولید فیودالی نیز ازین قانونمندی عمومی مستثنی نیست. برتری داشتن نظام فیودالی نسبت به برده‌گی قبل از همه در رشد نیروهای مؤلده آشکار می‌گردد. در آن دوره از ابزار فلزی در زراعت استفاده می‌شد. بخش زراعت و مالداري با رشته‌های باغداری، کشت حبوبات و اسپ داری تقسیم شده، تغییرات زیادی در پیشه‌وری بوجود آمد و استفاده وسیع از آهن در این رشته صورت گرفت. آهن در زراعت باعث رشد بخش پیشه‌وری گردیده تقاضای پیشه‌وران را به معدن بیشتر ساخت. در نتیجه دستگاه‌های مکمل ذوب آهن اختراع شد. مثلاً اگر در قرن ۱۳ ارتفاع دستگاه‌های ذوب آهن (۵،۳) متر بود در قرن ۱۴ آنها به (۵،۶) متر رسیدند.

در قرن ۱۵ دستگاه‌های نجاری و صیقل به میان آمدند. در رشته نساجی نیز دستگاه‌های مکمل اختراع گردید که مؤلدیت کار را بلند برد. اختراع قطب نما، ساعت، کاغذ و چاپ کتابی مربوط به همین دوره است.

به مرور زمان مناسبات تولیدی فیودالی مانع رشد نیروهای مؤلده شده که مرحله نابودی این شیوه تولید را نشان می‌دهد. عدم موافقت میان نیروهای مؤلده با مناسبات تولیدی باعث تشدید تضادهای فیودالیزم گردید که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. تضاد میان دهقانان تابع استثمار شونده و طبقه فیودال استثمارگر.
 ۲. تضاد میان شهر و ده.
 ۳. تضاد میان کار فکری و فیزیکی.
 ۴. تضاد میان خصوصیات طبیعی تولید فیودالی و تولید کالایی رشد یابنده.
- ولی تضاد اساسی نظام فیودالیزم، تضاد میان دهقانان تابع و فیودالان استثمارگر بود. گسترش مناسبات کالایی - پولی باعث تشدید استثمار فیودالی شده مبارزه دهقانان را علیه استثمار گران شدت بخشید.^۲

رواج یافتن مناسبات کالایی - پولی باعث تقسیم بندی مؤلدين کوچک گردید. عده از آنها به اساس گسترش دادن تولید، ثروتمند شدند آنها تولید خود را به اساس استفاده نیروی کار مزدوری انجام می‌دادند. تعداد دیگر آنها در مبارزه رقابتی مغلوب شده، لشکر مزدوران را بوجود آوردند.

در اثر رشد نیروهای مؤلده در نظام فیودالی تقسیم اجتماعی کار عمیق تر شده، مناسبات کالایی - پولی رشد نموده، در ابتدا بازارهای محلی پیدا شد و بمرور زمان این بازارها تا به سطح ملی گسترش یافت. پس به اساس تولید کالایی ساده دهقانان و پیشه وران در جامعه فیودالی بود که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری رواج یافت.

صدور کالا به کشورهای دیگر، بازار بین‌المللی را بوجود آورد. در چنین حالت مناسبات تولیدی فیودالی شرایط حرفوی را برای رشد بعدی نیروهای مؤلده مهیا ساخته نمی‌توانست. این عدم موافقت، در دستگاه‌های پیشه‌وران که با قوانین خاص فیودالی استوار بود، مشاهده شده می‌تواند. پیدایش بازارهای ملی و بین‌المللی باعث افزایش تقاضای بیشتر به کالا گردید. ولی دستگاه‌های پیشه‌وری با موجودیت اساسنامه که حجم تولید را محدود می‌ساخت و وسایل ساده که درین دستگاه‌ها استفاده می‌شد، مانع پیشرفت اقتصادی جامعه می‌گردید. عده از استادان دستگاه‌های پیشه‌وری خود را مخالف اساسنامه مجوز گسترش می‌دادند. آنها تعداد کارگران را زیاد نموده و روز کار را طولانی می‌ساختند.

بعضی از استادان، دستگاه‌های خود را از شهر به دهات انتقال می‌دادند تا از کنترل آزاد شوند. این دگرگونی، موقف انحصاری دستگاه‌های پیشه‌وری را ضعیف ساخته، پیشه‌وران ثروتمند، به تدریج به سرمایه‌دار تبدیل شدند و شاگردان به کارگر مزدور مبدل گردیده و مجبور بودند نیروی کار خود را منحصراً بفروش برسانند.

در نابودی نظام فیودالی و پیدایش تولید سرمایه‌داری نقش عمده را سرمایه‌تجاری و سود خوری بازی نمود. تاجران با تبادله غیرعادلانه، مؤلدين کوچک را تابع خود نموده، روند مفلس شدن آنها را سریعتر می‌ساختند.

با استفاده از قروض کم‌رشد، سودخوران خود مالک زمین و وسایل دیگر تولیدی مؤلدين کوچک می‌شدند و خود آنها را به اشخاص مزدور تبدیل می‌نمودند.

علمای بورژوازی سعی می‌ورزند تا نظریه را اثبات نمایند که به اساس آن گویا سرمایه‌داران از ابتدا کار دوست و صرفه‌جو و پرولتاریا افراد تنبل بودند. نظام سرمایه‌داری از آغاز پیدایش خود، از استثمار زحمتکشان بهره‌گرفت. سرمایه‌داران در جریان پیدایش و تکامل خود، از تمام انواع و شیوه‌های جبر و ستم استفاده می‌کنند. چنانچه ک. مارکس در جلد اول سرمایه، مینویسد که (جبر و ستم در سریع ساختن پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری رول دایه "دایی" را بدوش گرفته است).^۳

دوره زوال فیودالیزم دوره تشدید استثمار دهقانان است. بنابراین مبارزه زحمتکشان علیه افزایش استثمار در قیام آنها آشکار می‌گردد. طور مثال، در قرن ۱۴ قیام بزرگ دهقانان در انگلستان به رهبری وات تایلر بوقوع پیوست.

در قرن ۱۶ دهقانان آلمان تحت رهبری تومس یسیون خیر قیام نمودند. بزرگترین قیام‌های دهقانی در قرن ۱۷ و ۱۸ در روسیه صورت گرفت.

گرچه قیام و جنگ‌های دهقانی، فیودالیزم را نابود نساخت مگر پایه‌های آنرا ضعیف نمود. انتقال از فیودالیزم به سرمایه‌داری به اساس انقلاب بورژوازی در قرن ۱۶ و ۱۷ بعمل آمد. نتیجه این انقلاب محو تسلط فیودالان و به قدرت رسیدن استثمارگران جدید یعنی سرمایه‌داران است.

مراحل تکامل سرمایه‌داری انعکاس دهندهٔ انکشاف سطح اجتماعی کار می‌باشد. در همکاری سادهٔ سرمایه‌داری و مانوفکتور، کارخانه‌های نسبتاً بزرگی که دارای تعداد زیاد کارگران بوده و در آن محصولات بیشتر تولید می‌شد، بوجود آمد. در مرحلهٔ که تولید ماشینی گردید، خصلت اجتماعی کار را بازم عمیق‌تر ساخت. کارخانجات بزرگ صنعتی، زمینه را طوری مهیا نمودند که سهم هزاران کارگر را در یک پروسه تولید ممکن ساخت. با گسترش تقسیم کار در داخل کارخانه‌های بزرگ، تقسیم اجتماعی کار وسعت یافت. بخش‌های متعدد اقتصاد بوجود آمد. میان آنها افزایش یافت و تولید نتیجهٔ کار صد ها هزار کارگر، در بخش‌های مختلف اقتصاد شد. خلاصه خصلت اجتماعی تولید سرمایه‌داری در تمرکز و تجمع وسایل و کارگران در کارخانه‌های بزرگ، وسیعاً در ارتباط با بخش‌های اقتصاد ظاهر می‌گردید. ولی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر این وسایل تولید، به بورژوا امکان می‌داد که نتایج تولید اجتماعی را غصب نماید. غصب خصوصی نتایج تولید با خصلت اجتماعی تولید موافقت نمی‌کرد. خصلت اجتماعی پروسه تولید ضرورت عینی کنترل اجتماعی تولید را به نفع مؤلدیت نعمات مادی می‌طلبید. اما این ضرورت عینی بخاطر اینکه مالکیت خصوصی برآن حاکم بود، نمی‌توانست به حقیقت تبدیل شود. تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و غصب خصوصی نتایج آن توسط سرمایه‌داران، تضاد عمده اقتصادی شیوه تولید سرمایه‌داری است. تضاد عمده کاپیتالیزم باعث تشدید مبارزه رقابتی شده، آناشری تولید را افزایش داده و بحران اقتصادی را ناگزیر می‌گرداند. در نتیجهٔ همین تضاد رشد نامتوازن کاپیتالیزم ظاهر می‌گردد. تضاد عمده کاپیتالیزم بیش از همه بمثابه تضاد طبقاتی، میان پرولتاریا و بورژوازی ظاهر می‌شود. انکشاف کاپیتالیزم باعث افزایش طبقه پرولتاریا و متشکل شدن آن می‌گردد. طبقه پرولتاریا بخاطر تأمین منافع صنعتی

خود، در سازمان‌ها متحد شده، پیش‌آهنگ خود را، یعنی حزب طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد. تشدید استثمار سرمایه‌داری باعث نیرومند شدن مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی پرولتاریا علیه نظام سرمایه‌داری می‌گردد.

شیوه تولید سرمایه‌داری در جریان پیشرفت خود ناگزیراً تضاد داخلی خود را تشدید می‌بخشد و به اساس تشدید همین تضادها به زوال خود نزدیک‌تر می‌شود. سرمایه و کار دو قطب متقابل مناسبات اقتصادی و دو جهت آشتی‌ناپذیر جامعه بورژوازی است که همدیگر را انکار می‌کنند. بنابراین انکشاف تضاد عمده سرمایه‌داری، باعث پیداشدن نیروی در بطن جامعه سرمایه‌داری می‌شود و این نیرو طبقه پرولتاریا است.

در شیوه تولید سرمایه‌داری، نیروهای مؤلدهٔ جامعه به منظور بوجود آوردن و افزایش ارزش اضافی استفاده می‌شود. هدف سرمایه‌دار و جامعه بورژوازی از تشکیل تولید، رفع نیازمندی زحمتکشانش نبوده بلکه افزایش ثروت بورژوازی بوسیله تشدید استثمار کارگر می‌باشد. پس قانون اساسی اقتصاد نظام سرمایه‌داری قانون ارزش اضافی است.

درین قانون تمام ماهیت و معنی تولید سرمایه‌داری انعکاس یافته است. تمام تاریخ سرمایه، بیانگر حرص بی‌پایان غصب کار اضافی توسط سرمایه‌دار است.

کارل مارکس در جلد اول کتاب سرمایه، مینویسد: «تولید اضافی ارزش یا افزونگری، قانون مطلق این شیوه تولید است.»^د

قانون ارزش اضافی برای اولین بار توسط کارل مارکس کشف شد. قانون مذکور امکان می‌دهد تا همه حوادث و پروسه‌های که به نظام سرمایه‌داری ارتباط دارد، درک شود. قانون ارزش اضافی، قانون حرکت و انکشاف این شیوه تولیدی است. درین قانون ارتباط داخلی میان استثمار پرولتاریا و افزایش ثروت سرمایه‌داران

انعکاس یافته است. این قانون ماهیت مناسبات دو طبقه اساسی جامعه سرمایه‌داری را در خود تجسم می‌نماید. تمام پروسه‌های اقتصادی - اجتماعی کاپیتالیزم به عملکرد قانون ارزش اضافی مربوط می‌باشد.

به اساس عمل قانون ارزش اضافی، انکشاف تولید سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. این قانون تغییرات تناسب‌های اقتصادی، رشد بخش‌های جدیدی اقتصادی، استفاده از موفقیت‌های علم و تکنیک، تکمیل پروسه تولید و غیره را معین می‌نماید.

عمل قانون ارزش اضافی تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی را میان پرولتاریا و بورژوازی ایجاد و باعث از بین رفتن نظام سرمایه‌داری می‌شود.

نظریه ارزش اضافی به گفته و. ای. لینن، سنگ تهداب اقتصاد تعلیمات مارکس است. این نظریه امکان می‌دهد تا عمیق‌ترین اساسات کاپیتالیزم را درک نمائیم. با معین ساختن منافع متقابل طبقات اساسی کاپیتالیزم، ک. مارکس توانست علت موجودیت تضاد آشتی‌ناپذیر را میان پرولتاریا و بورژوازی نشان دهد. مارکس در نظریه ارزش اضافی، علت استثمار کارگران مزدور و ماهیت آنرا واضح می‌سازد. در جریان تحلیل استثمار سرمایه‌داری، مارکس میتوذهای تشدید این استثمار را نشان داده است. طبقه پرولتاریا به اساس آموزش نظریه ارزش اضافی می‌تواند راه نجات خود را از استثمار سرمایه‌داری دریافت کند و این راه، مبارزه انقلابی علیه کاپیتالیزم است که باید به حاکمیت سیاسی و اقتصادی بورژوازی خاتمه داده شود.

نظریه ارزش اضافی سلاح تیوریکی، در دست کارگر برای نابود ساختن شیوه تولید سرمایه‌داری و بنیاد جامعه عادلانه است.

مارکس فروپاشی قطعی حکومت سرمایه را مژده می‌دهد: «هر نظم تاریخی در تکامل جامعه، پایه‌های مادی سیستم برتر را فراهم می‌سازد. هر شکل اجتماعی در مرحله

معینی از پختگی، جای خود را به نظم بالاتر می‌دهد. هنگامی که تضاد میان مناسبات توزیع ثروت، که بازتاب شکل تاریخی مناسبات تولیدی هستند، با نیروهای تولید و ظرفیت‌های تولیدی به پایان خود برسد، اختلافات دامنه‌ وسیع و عمیق پیدا می‌کند. در این حال برخورد قطعی میان تکامل مادی تولید و شکل اجتماعی آن پدید می‌آید.» مارکس این شرایط را زمینه‌ای برای انقلاب اجتماعی می‌داند.

هالند، ۲۷ می ۲۰۲۰

-
- ^۱ اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایداری، دوکتور کوچی بای شکوروف
^۲ ف. انگلس، راجع به نزول فیودالیزم و پیدایش دولت‌های ملی، ک. مارکس و ف. انگلس، کلیات جلد ۲۱ صفحه ۴۰۸
^۳ ک. مارکس، کاپیتال جلد اول، صفحه ۶۴۸، نشرات حزب توده ایران سال ۱۳۵۲
^۴ ک. مارکس، جلد اول سرمایه ص. ۵۶، نشرات حزب توده ایران سال ۱۳۵۲

نظام سرمایه‌داری و نیولیبرالیسم

سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم، یک نظام اقتصادی است که اساس آنرا مالکیت خصوصی افراد و سودآوری مؤسسات تولید کالا و خدمات تشکیل می‌دهد. برای نظام سرمایه‌داری، سود به هر قیمتی که باشد، اصل عمده و اساسی است. پس در کاپیتالیسم، تمرکز بر مالکیت خصوصی نهایت برجسته است.

نظام سرمایه‌داری، نظامی است که سرمایه‌محوری در آن از همه مهم‌تر بوده، مالکین خصوصی مثل کارتل‌های نفتی و سهامدار بزرگ شرکت‌های بازار سرمایه، از وسایل تولید جهت کسب مفاد اعظمی بهره برده و هواخواه مالکیت شخصی هستند. هدف از سرمایه، کالاهای مختلف از زمین و کارخانه‌ها و محصولات زراعی گرفته تا محصولات دیجیتالی که دارایی‌های غیرقابل لمس اند، می‌باشد.

بازار کاپیتالیسم با دیگر بازارهای اقتصادی متفاوت است. مشخصه عمده بازار کاپیتالیسم، تولید کالا جهت کسب مفاد اقتصادی، به هر قیمتی که باشد، است. در بازار کاپیتالیسم، سود، جایگاه اول را داشته و در قدم بعدی نیازمندی انسان‌ها قرار دارد.

در کاپیتالیسم، همه چیز بخاطر سودآوری بیشتر مؤسسات، طرح، تولید و عرضه می‌گردد و مهم نیست که کالای تولید شده و ارائه خدمات، تا چه حد جوابگوی نیازمندی‌های حال و آینده جامعه است. اینکه تولید کالا و خدمات، تا چه اندازه برای محیط زیست مضر است و یا برای سلامت انسان‌ها مفید است یا خیر، اهمیت ندارد.

از صدها سال بدینسو، کاپیتالیسم مورد بحث و بررسی جامعه شناسان،

اقتصاددانان، سیاستمداران، فعالان مدنی و محققان قرار دارد. اقتصاد سرمایه‌داری از اروپا و شرق آغاز، و از قرن نوزدهم به بعد، جهان شمول شد که احتمالاً پایه رشد بازارهای پولی، بانکی، مالی و بورس را همین تفکر تشکیل می‌دهد.

نظریه پردازان معروف چون ماکس هورک هایمر، هربرت مارکوزه، والتر بنیامین، زیگ فرید کراکار، فردریش پولاک، فرانتس نویمان، اریش فروم، یورگن هابرماس، اکسل هونت، کارل مارکس، جوزف شوم پیتر، ادام اسمیت و یک عده دانشمندان دیگر، افرادی اند که در عرصه نظام سرمایه‌داری فعال بودند. آنها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در حمایت و یا مخالفت نظام سرمایه‌داری، دیدگاه‌ها و نظریات مؤثر و قابل اهمیت را ارائه نموده اند که هنوز هم مورد استفاده محققان و پژوهشگران اقتصادی قرار دارد.

واژه سرمایه‌داری ما را ناخودآگاه به یاد استعمار و استثمار شرق توسط غرب می‌اندازد که آنها طلا، نقره و معادن افریقا و آسیا را به سمت کارخانجات اروپا انتقال می‌دادند تا مستعمرات قدیم و جدید امپراطوری‌ها را رهبری کنند. نتیجه سرمایه‌داری را می‌توان در عبور بشر از مرحله کشاورزی به مرحله صنعتی در قرن بیستم دانست و فعلاً با موج سوم، انقلاب ارتباطات یا دیجیتالی شدن مواجه هستیم.

سرمایه‌داری، طرفداران و مخالفین زیادی دارد:

به نظر طرفداران کاپیتالیسم، علت پیشرفت کشورها و ارتقا سطح رفاه اقتصادی و اجتماعی، نظام سرمایه‌داری است، قانون سرمایه‌داری در قرن بیست میلادی، مرحله جدیدی را آغاز و به سرمایه‌داری انحصاری گذار نمود. آنها معتقد اند که نباید کاپیتالیسم را تعویض نمائیم زیرا فعلاً، جانشین بهتری که با مدل‌های تولید و مصرف موجود هم آهنگی داشته باشد، وجود ندارد.

به نظر مخالفین نظام سرمایه‌داری، این نظام در ماهیت خود به فکر بلعیدن ذهن، فکر و جان انسان‌ها است. آنها معتقد اند که سرمایه‌داری و استعمار، باعث عقب ماندگی تعداد زیادی از کشورها در سراسر جهان شده است. به عقیده آنها بازار آزاد، مفهوم اولیه خود را از دست داده و اقتصاد بازار باعث رشد کارتل‌ها گردیده است. کاپیتالیسم، بیکاری، نابرابری و بی‌عدالتی را گسترش و توزیع پول و ثروت ملی را صدمه می‌زند. انحصار طلبی بازار، توسعه دهنده برده‌داری نوین است.

کارل مارکس بیان می‌دارد که سرمایه‌داری بوسیله مبارزه طبقاتی در بطن نظام فئودالیسم و در نتیجه زوال این سیستم به وجود می‌آید. مارکس در آغاز، نظام سرمایه‌داری را از دیدگاه جامعه‌شناسی تعریف نموده و بعداً عملکرد آن را از نظر اقتصادی تحلیل کرد. سرمایه‌داری به نظر مارکس نظامی است که در آن دو طبقه اجتماعی وجود دارد. طبقه سرمایه‌دار یا بورژوا که مالک تمام وسایل تولید و زمین است و از عواید بدست آمده از این مالکیت، زندگی می‌کند، و طبقه کارگریا پرولتاریا که فاقد وسایل تولید است جهت امراضیات خود و خانواده اش مجبور است نیروی کارش را به شکل یک کالا به طبقه سرمایه‌دار بفروشد. نیروهای تولیدی در این جامعه سرمایه‌داری با سرعت رشد نموده، در حالی که مناسبات تولیدی از این رشد عقب می‌ماند. عامل اصلی این عقب ماندگی، تضادی است که میان روابط اجتماعی تولید و شیوه تولیدی که براساس مالکیت خصوصی متکی است، وجود دارد. به عبارت دیگر از آنجایی که هدف سرمایه‌داری بدست آوردن مفاد است و سرمایه‌داران مالک وسایل تولید هستند، این امر سبب می‌گردد که کارگران مورد استثمار قرار گیرند. تولید توسط هزاران کارگری که در کارخانه‌ها به کار مشغول اند، انجام یافته، ولی محصول کار آنها به شکل مفاد به جیب سرمایه‌دار می‌ریزد.

به نظر مارکس، وظیفه عمده اقتصادی نظام سرمایه‌داری صرف صنعتی نمودن جامعه است. بعد از صنعتی شدن جامعه، این نظام باعث ایجاد مسایل مختلف اقتصادی و اخلاقی گردیده و زمینه‌های دگرگونی خود را بنیانگذاری می‌کند. این مسایل به تدریج شرایط را برای انقلاب کارگری آماده می‌کند.

به نظر مارکس، سرمایه‌داری در دو مرحله قابل بررسی است:

در مرحله اول یا ابتدایی، که از اوایل قرن هجدهم تا اواسط قرن نوزدهم ادامه داشت، سرمایه‌داری توسعه و رشد اقتصادی بی‌سابقه داشت. در این مرحله، نظام، وظایف اقتصادی خود را در ساختار بازارها و شرایط رقابت کامل، انجام می‌داد، درین مرحله تضاد طبقاتی و مسایل ناشی از آن زیاد محسوس نبود.

مرحله دوم یا بلوغ سرمایه‌داری از اواسط قرن نوزدهم آغاز شد و در آن از تکنولوژی مدرن در امر تولید بیشتر استفاده گردید. در این مرحله مسایل متعدد اقتصادی و اخلاقی سرمایه‌داری ظاهر گردید. در نیمه دوم قرن نوزدهم رقابت کامل از بین رفته و انحصارات بوجود آمد و در نتیجه تمرکز ثروت و نوع کنترل اقتصادی پدید آمد. این تغییرات دلیل پیدایش مسایل متعددی چون، توزیع غیرعادلانه در آمد، تضاد طبقاتی، بیکاری، بحران‌های اقتصادی و بالاخره شگاف‌های اجتماعی گردید.

با جهانی شدن نظام سرمایه‌داری ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی این نظام در سطح جهانی بیشتر گسترش و استقرار یافت که یکی از نتایج آن نفوذ شیوه‌ها و سبک زندگی، مطابق اصول جامعه سرمایه‌داری است. به عبارتی دیگر این نظام، صرف در ساختار تولید و شیوه مدیریت اقتصادی، تعریف و خلاصه نمی‌شود، بلکه به مثابه یک نظام فراگیر، انسان‌سازی و جامعه‌سازی می‌کند. گرچه به نظر «اسپیواک» فیلسوف هندی، این نظام سعی می‌ورزد تا اساس خود را انکار و مخفی نگهداشته، نگذارد که ابعاد فرهنگی - اجتماعی آن افشا گردد.

هنری کیسنجر، سیاست‌مدار و دیپلمات که در زمان تصدی ریاست جمهوری نیکسون و فورد مسئول پیشبرد سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بود، طی مقاله در وال استریت ژورنال، نوشت که پاندمی ویروس کرونا سیستم جهانی را برای همیشه تغییر خواهد داد، وی بخاطر تغییر و دگرگونی نظم جهانی بعد از

کرونا زنگ خطر را به صدا در آورده و هشدار داد که بحران‌های سیاسی و اقتصادی ناشی از این بیماری به مدت طولانی و تا نسل‌های آینده ادامه خواهد داشت.

به نظر این سیاستمدار امریکایی از اثر شیوع ویروس کرونا، احتمال دارد که روابط ملت‌ها ضعیف شده و هم سبب فروپاشی روابط اجتماعی منطقی و بین‌المللی گردد.

وی بیان داشت: «یک نظم جهانی جدید در حال شکل‌گیری است و ایالات متحده آمریکا باید به موازات مقابله با ویروس کرونا، آمادگی خود، برای نظم جدید جهانی را فراهم کند».^۱

کسینجر در ادامه افزود: «ملت‌ها به این باور اند که دولت‌های آنها می‌توانند این فاجعه را پیش‌بینی و تأثیر آن را متوقف کنند. اما زمانی که همه‌گیری «کووید - ۱۹» به پایان برسد، بسیاری از نهادهای کشورها، بازنده مشاهده می‌شوند. گرچه این قضاوت بی‌طرفانه و عادلانه است ولی می‌تواند بی‌ربط هم باشد. واقعیت این است که جهان بعد از ویروس کرونا هرگز مانند قبل نخواهد بود و خسارات ناشی از شیوع ویروس کرونا احتمال دارد دائمی نباشد ولی هرج و مرج و بی‌نظمی سیاسی و اقتصادی ناشی از آن شاید برای نسل‌های زیادی ادامه یابد».

کسینجر خاطرنشان ساخت که، آیا دولت آمریکا با اقدامات فعلی می‌تواند ویروس کرونا را کنترل کند تا اعتماد مردم را به توانایی‌ها در مدیریت خود حفظ نماید. تلاش‌ها بخاطر مهار نمودن کرونا، نباید ما را از وظیفه مهم دیگر، یعنی راه‌اندازی یک پروژه موازی به آن برای انتقال به یک سیستم بعد از کرونا دورنماید.

وی می‌افزاید که، چالش کنونی جهان، مدیریت بحران و ساخت آینده به طور هم‌زمان است و شکست در این چالش جهان را به آتش خواهد کشاند.^۲

مرض کوید - ۱۹ در امریکا به سرعت در حال گسترش است، در حالی که لوازم طبی برای مقابله با آن کافی نیست. بخش‌های مراقبت‌های عاجل پرشده و امکان پذیرش بیشتر مریضان وجود ندارد. تهیه یک واکسین هم به زمان نیاز دارد.

گرچه تمام کشورها با بحران ویروس کرونا در مقابله هستند اما تأثیرات مخرب آن مرز نمی‌شناسد. تحولات سیاسی و اقتصادی که به وجود آمده، طوری که آقای کسینجر هم بیان نموده اند، امکان دارد برای نسل‌های زیادی ادامه داشته باشد و هیچ کشوری به تنهایی نخواهد توانست با یک تلاش ملی بر این ویروس غلبه کند، حتی ایالات متحده آمریکا. پرداختن به نیازهای جدید فعلی بایست با برنامه همکاری‌های بین‌المللی جهت مقابله با بحران همراه باشد.

همچنان آقایان هریک یوشکا فیشر و زیگمار گابریل، وزرای خارجه سابق آلمان هم در مورد تهدید سقوط اتحادیه اروپا به علت عواقب بیماری همه گیر ناشی از ویروس کرونا طی یک مقاله مشترک در روزنامه "تاگس اشپیگل" هشدار داده اند.^۳

به نظر این سیاستمداران، ایتالیا و اسپانیا که بیشترین آسیب را از ویروس کرونا دیده‌اند، از حمایت کافی اتحادیه اروپا مستفید نشدند، در حالی که همبستگی اروپا به آلمان کمک نمود تا بعد از جنگ جهانی دوم به موفقیت اقتصادی برسد.

آنها معتقد اند که اروپا به دو چیز ضرورت دارد: کمک‌های عمومی در بحران و برنامه عمومی برای بازسازی بعد از بحران. فیشر و گابریل همچنین خاطرنشان می‌دارند که اروپا به یک برنامه کمک مالی مانند طرح مارشال نیاز دارد. این برنامه باید شامل یک برنامه پشتیبانی از کشورهای عضو اتحادیه اروپا باشد: کمک‌های طبی و بشردوستانه، قرضه‌های کوتاه مدت و طولی‌مدت بدون در نظر داشت معیارهای دقیق پیمان ماستریخت و همچنان برنامه ارتقای سرمایه گذاری طولی‌مدت.

این دیپلمات‌ها تصریح کرده اند: ویروس کرونا می‌تواند باعث تسریع دوبروسه مخالف گردد: یا شگاف‌های موجود در اروپا را چنان عمیق تر کند که اتحادیه از هم بپاشد، و یا اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن بتوانند در مبارزه با ویروس و پیامدهای آن متحد شوند.

آقای دونالد ترامپ با استفاده از پلیدترین نوع ناسیونالیسم آمیخته به راسیسم و فاشیسم، کارگران تی پارتی را علیه مهاجرین و مکسیکویی‌های هم طبقه‌شان تحریک نمود و از طریق افزایش مالیات به مخالفت علیه محصولات ارزان، ساخت چین اقدام نمود، همچنان خروج انگلستان از اتحادیه اروپا و فعلاً کووید - ۱۹ مرزها را مسدود نموده و باعث قطع روابط اجتماعی گردیده، اتحادیه‌ها را شکسته و دست و پای توریست‌ها را بسته کرد. ویروس فرصتی مناسبی برای ناسیونالیست‌ها مهیا ساخت تا با استفاده از وضع مقررات جدید در سرحدات، علیه مهاجرین به خصوص مهاجرین کشورهای آسیای شرقی و عمدتاً چینی‌ها عمل نمایند.

در حقیقت کووید ۱۹ پایه‌های قوانین نئولیبرالیسم را سخت به لرزه در آورده است. بایست انتظار کشید و دید که خشم شهروندان کشورهای صنعتی بزرگ و جهان آزاد علیه دولت‌های سرمایه‌داری تا کدام حد، منجر به شکست پایه‌های جهانی‌سازی خواهد شد.

در هنگام بحران مالی - پولی ۲۰۰۸ دولت امریکا مبلغ تقریباً ۷۰۰ میلیارد دلار از حساب بخش عمومی به صاحبان مفتخوار بانک‌ها و صنایع کمک کرده بود. فعلاً برای فرار از عواقب بحران ناشی از شیوع کووید - ۱۹ بازهم یک بسته بودجوی ۱۰۰۰ میلیارد (یک تریلیون) دلاری را اختصاص داد. دولت به منظور رفع مشکلات معیشتی میلیون‌ها شهروند آسیب‌دیده از کرونا، چک‌های هزار دلاری را از طریق پست برای همه امریکایی‌ها ارسال نمود، ولی بخش خصوصی با مردم آسیب دیده هیچ نوع کمک و همکاری نکردند. به همین دلیل دولت اسپانیا جهت مقابله با

کووید ۱۹- کنترل مراکز صحتی خصوصی را به دست گرفته و با ملی‌سازی تمام شفاخانه‌های خصوصی، همهٔ وسایل صحتی مانند ماسک‌های محافظتی و کیت‌های آزمایشی را تحت تصرف خود در آورد. این امر برای مدافعان خصوصی‌سازی نهایت شرم آور است. در حالی که در تمام کشورهای سرمایه‌داری، هتل‌ها به علت بحران بخش توریسم خالی است ولی هیچ اثری از اختصاص دادن اتاق‌ها و تخت‌های خواب آنها به دسترس مریضان رو به افزایش قرار نگرفت. وضع شفاخانه‌های خصوصی هم تا حدودی مشابه هتل‌ها و مراکز تفریحی است.

لیبرالیسم که با داشتن حق مالکیت خصوصی، حقوق فردی و ساختار مانند «هر فرد دارای یک حق رأی است» سعود کرده بود، به تدریج تغییر نموده و به شکل تحول یافتهٔ خود یعنی نئولیبرالیسم مبدل گردید، آزادی‌های فردی و اجتماعی را به شکل معیار اصول گرایی بازار آزاد، به اساس توافق آزاد میان فروشنده و خریدار قرار داد.

افسانهٔ بازار آزاد به سرعت به آزادی‌های فردی عمومیت داد. آزادی و بی‌بند و باری که مؤسسات فرهنگی مقتدر شهر از آنها حمایت می‌کردند، عملاً به نئولیبرالیسم سازی فرهنگ انجامیدند.

خانم تاجر صدراعظم وقت انگلستان طی چند سال توانست بخش بزرگ از صنعت کهن انگلستان را منهدم کند. در آن زمان صنایع فولاد شف فیلد، کشتی گلاسکو و صنایع موتورسازی انگلستان به محل هجوم شرکت‌های موتورسازی جاپانی مبدل شدند، که هدف اصلی آنها تسخیر بازار اروپا بود. این شرکت‌ها تلاش می‌ورزیدند تا کارگران منفردی که عضو کدام اتحادیهٔ نبودند، جذب و استخدام نمایند. کارگرانی که مطابق سبک زنده‌گی و کار جاپانی‌ها می‌زیستند، زیرا آنها فرمانبردار بوده و به دستمزد کم قناعت می‌نمودند. در این دوره تکنولوژی نیز به کمک فردگرایی‌های نئولیبرالیسم شتافت و در نتیجه باعث اخراج کتله‌های وسیعی از کارگران، بخصوص در عرصهٔ خدمات گردید. مفاد هنگفت سهام آمازون، گوگل

وسایر شرکت‌ها محصول این مرحله است. در عصر حاضر اینترنت به ما کمک می‌کند بدون اینکه از خانه خارج شویم و یا با همشهری روبرو شویم، بوسیله فشار دادن یک دکمه، چیزی را که می‌خواهیم خریداری نمائیم.

شیوع کووید - ۱۹ باعث ایجاد طرزکاری جدید یعنی کار از فاصله دور گردیده و ازین امر شرکت‌ها آمازون استقبال نمود. این وپروس عملکرد دوگانه دارد، از یک جهت مناسبات اجتماعی را، فردی ساخته و از طرف دیگر همبستگی اجتماعی را منهدم ساخت. تأکید بر اهمیت فرد به جای جامعه منحیث اصل عمده نئولیبرالیسم از آغاز شیوع وپروس هرچه بیشتر علیه انسانیت قرار گرفته است. بناء گفته می‌توانیم که کووید - ۱۹ در حقیقت در خدمت نئولیبرالیسم در آمده است. استرس و اضطراب و شرایط قرنطین در چارادیواری خانه‌ها باعث مبتلا شدن افراد بی‌شماری به بیماری‌های روانی گردیده است. هیچ چیزی نمی‌تواند بر زخم‌های این افسرده‌گی‌ها مرهمی بگذارد، زمانی که جامعه با یک بحران حاد اجتماعی مانند پاندمی کووید - ۱۹ مواجه می‌شود، طوری که در سیل و زلزله خانه‌های افراد بی‌بضاعت در قدم اول تخریب می‌گردد، کووید - ۱۹ نیز همین طور عمل می‌کند.

در جریان شیوع پاندمی کووید - ۱۹ قرنطین اجباری افراد جامعه، یکی از شیوه‌های مبارزه با بیماری کرونا است، اما این عمل منزوی ساختن ناشی از وپروس هم‌مانند سیاست‌های نئولیبرالیسم عمل می‌کند. به وضاحت گفته می‌توانیم که از زمان شناسایی واژه نئولیبرالیسم تا کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ جیلی، تا فعلاً هیچ پدیده نتوانسته، مانند کووید - ۱۹ همبستگی اجتماعی را تجزیه کند و انسان را چنین منزوی سازد.

پاندمی کووید - ۱۹ یک ضربه مهلک دیگر را بعد از بحران پولی - مالی ۲۰۰۸ به طبقه کارگر وارد نمود. بحران کرونا در حقیقت بیشتر از یک اپیدمی، منحیث یک بحران بزرگ کاپیتالیستی ظاهراً غیرمترقبه باعث بیکاری گسترده گردید. طوری که

می‌دانیم در شیوه تولید اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری، بیکارسازی یکی از خصوصیات جداناپذیر بحران است. این مسئله از یک جهت باعث سقوط سودآوری سرمایه صنعتی می‌گردد و از جهت دیگر تولیدات در هر بحران کاهش یافته و بیکاری افزایش می‌یابد تا رابطه کار لازم با کار اضافی را مجدداً برقرار و احیاء کند زیرا این امر در حقیقت برای رونق شیوه تولید اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری لازمی است. چنانچه طی یک سال بعد از بحران ۲۰۰۹، بیشتر از ۲۰ میلیون نفر بیکار شدند و سطح دستمزدها هم به حالت انجماد در آمد. و فعلاً از اثر شیوع ویروس کرونا تنها در ایالات متحده آمریکا بیشتر از ۴۰ میلیون امریکایی بیکار شده‌اند

همچنان به اساس پیش‌بینی شورای جهانی سفر و جهانگردی، شیوع کووید - ۱۹ احتمال دارد باعث بیکاری ۵۰ میلیون نفر در صنعت جهانگردی شود. این افراد شامل کارمندان پرواز، کارکنان شرکت‌های مسافرتی و راهنماهای سیاحت هستند که باید خسارات هتل‌ها را هم در نظر گرفت. باید گفت که ارقام سازمان جهانی کار نیز تکان دهنده است.

به یقین گفته می‌توانیم که جهان بعد از کرونا دقیقاً با جهان بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ یا بعد از بحران پولی - مالی ۲۰۰۸ فرق خواهد داشت. در حادثه ۱۱ سپتامبر بخش اعظم جهان صرف تماشاگر بودند. در بحران ۲۰۰۸ نیز بلاک شرق و بخصوص چین و روسیه و امارشان نه تنها متضرر نشدند بلکه از نیرو و توانایی بحران نئولیبرالیسم نفع هم بردند. اما فعلاً که تمام کشورهای جهان به استثنای چند کشور، درگیر کووید - ۱۹ شده‌اند، همه در معرض خطر قرار دارند. از همین خاطر جهان بعد از بحران کرونا را با جهان بعد از جنگ جهانی دوم می‌توان مقایسه نمود.

شیوع کووید - ۱۹ به ساده‌گی پایه‌های جهانی‌سازی نئولیبرالیسم را به لرزه انداخته است. شکست حلقات در هم آمیخته اقتصاد سرمایه‌داری غرب، که یک سوی

آن کارخانه‌های چین است، احتمال دارد به سمت ترکیب جدیدی از جزایر متحد دولتی در اروپا و امریکا جهت گیری نماید.

آشفته‌گی‌های ناشی از تولید کالا در عرصه صادرات و صدمه برداشتن بخش حمل و نقل هوایی یک موضوع جدید در جهان بعد از کرونا خواهد بود. شیوع ویروس کرونا به سرعت به دیگر کشورها انتقال نموده و باعث مرگ و میر مردم به ویژه میان سالمندانی که دیگر در پروسه تولید کالا سهم ندارند، می‌گردد. این امر برای کشورهای سرمایه‌داری نه تنها مهم نیست بلکه شاید به نظر آنها از زحمت، مصارف و زیان بیمه‌های تقاعدی و صحتی نیز بکاهد. دولت‌های سرمایه‌داری با وجود مسدود نمودن سرحدات شان بازهم نتوانستند مانع شیوع ویروس کرونا شوند. آنها فعلاً به مرزها و مقررات جدید می‌اندیشند که این مقررات به یقین یک نظام امنیتی جدید را بوجود خواهد آورد. در این نظام، از نظر اروپا و امریکا، چین منحصراً یک عضو دائمی شورای امنیت ملل متحد با داشتن حق ویتو نباید جایگاه گذشته اش را داشته باشد. چنین مفکوره به شرطی قابل اجراء است که آقای ترامپ بتواند در دور اول انتخابات بر رقیب خود پیروز شده و توافق آقای پوتین را نیز حاصل نماید. نظام امنیتی جدید می‌تواند بلاک تازه از دولت‌های اروپایی و آسیایی را علیه چین قرار داده و شرکای اقتصادی جدید را تشکیل دهد که نقش روسیه و هند در آن اهمیت قابل ملاحظه خواهد داشت.

جهان بعد از کرونا به شکل حیرت آور شاهد زوال ایده آلیسم مذهبی خواهد بود. این مطلب را می‌توان در تصامیم مقامات مذهبی، در امر مسدود ساختن محلات مقدس مذهبی مشاهده نمود. چنانچه دیدیم که رهبر کاتولیک‌های جهان به تنهایی مطلق، مصروف دعا خوانی بوده و از پنجره محل سکونت اش بطرف میدان خالی سنت پیتر در واتیکان دست تکان می‌داد.

همچنان پس‌یف بودن سازمان صحتی جهان و اکتفای شان صرف به این توصیه که دست‌های خود را بشوئید، از اعتماد مردم نسبت به سازمان ملل متحد و ارگان‌های

مربوطه آن کاست.

گرچه گفته می‌شود که ویروس کووید - ۱۹ یک حمله بیولوژیکی است، ولی این موضوع تا هنوز ثابت نشده است. پاندمی کووید - ۱۹ به صراحت دفاع بیولوژیکی را بی اعتبار و ضعیف ساخت و در نتیجه مردم به جای اتکاء به توانایی دانش طبی، حمایت دولتی و اعتماد به سخن‌گویان امنیتی، خود به فکر خود شدند. اگر این شیوه زندگی برای مدت طولانی مستقر شود، احتمال دارد جهان بعد از کرونا صدها میلیون انسان را به مرگ زودرس، ناشی از رنج تنهایی دچار خواهد ساخت.

بشریت متمدن کنونی نمی‌داند در مقابل بیماری‌های مشابه و احتمالاً خطرناک‌تر از کرونا، در آینده چگونه عمل نمایند تا از وقوع یک فاجعه بشری جلوگیری نمایند. باید گفت که این امر صرف از طریق خدمات صحی، آموزشی و بیمه‌های رایگان و عمومی امکان پذیر است و می‌توان از گسترش امراض مشابه کرونا ازین طریق جلوگیری کرد. برعلاوه در برابر پنهان‌کاری سیاسی یک الیگارشی فاسد حاکم برجهان، می‌توان باهمبستگی جهانی و موجودیت دولت‌های دموکراتیک و ملی مبارزه نمود.

هالند، ۱۷ جون ۲۰۲۰

^۱ العربیه، زنگ خطر هنری کیسنجر: نظم جهانی پس از بحران کرونا تغییر خواهد کرد، ۵ اپریل ۲۰۲۰

^۲ العربیه، زنگ خطر هنری کیسنجر: نظم جهانی پس از بحران کرونا تغییر خواهد کرد، ۵ اپریل ۲۰۲۰

^۳ اقتصاد نیوز، سقوط اتحادیه اروپا در پی شیوع ویروس کرونا، ۶ اپریل ۲۰۲۰

موجودیت تضادها در سیستم سرمایه‌داری و امپریالیزم

تیوری تضاد در جامعه شناسی که بر مبنای دیالکتیک اساس گذاشته شده است، بحث‌های عمده را برانگیخته است. اساس وجود آمدن این تیوری در دوران معاصر، در تناقض و نقد بر مکتب فونکسیونالیسم یا کارکردگرایی شکل گرفته است. پیروان این مکتب، وارثین فکری فیلسوفان یونان باستان و هگل هستند که از عمده‌ترین آنها می‌توان کارل مارکس را نام گرفت. جامعه‌شناسان فونکسیونال اساس جامعه را در برابری، همزیستی و هماهنگی اجزای جامعه می‌دانند، در حالی که جامعه‌شناسان تیوری تضاد، برخلاف آنها پهنه جامعه را ساحت تضادها و مبارزات طبقاتی فکر می‌کنند و از مفاهیمی مثل تحلیل تاریخی پدیده‌ها، بی‌عدالتی در توزیع امکانات و ایجاد تحولات بنیادی مانند انقلاب حرف می‌زنند. به نظر این جامعه‌شناسان، نظام جامعه و ارزش‌های حاکم بر آن، عادلانه نبوده بلکه ارزش‌های طبقه حاکم جهت دستیابی به اهداف شان می‌باشد. همچنان اختلافات و تضادهای جامعه به نظر آنها آشتی‌ناپذیر و آنتاگونیستی بوده و یگانه راه حل تضادها را تغییرات بنیادی و اساسی می‌دانند.

به اساس جملات مندرج در مانیفست حزب کمونیست و اصل دیالکتیکی، قانون وحدت و مبارزه متضادها، خصوصیت تاریخ بشری، مبارزه گروه‌های بشری است که ما آنها را طبقات اجتماعی می‌نامیم، یعنی از یک جهت دشمنی ستمگران و ستمدیدگان و از جهت دیگر گرایش در امر ایجاد صرف دو جبهه در دو قطب متضاد.

مارکس در مانیفست به توضیح تضادهای جامعه سرمایه‌داری پرداخته و اختلافات مشخص‌کننده جامعه سرمایه‌داری را برجسته نموده است.

نخستین اختلاف، عدم موافقت نیروهای مؤلده با مناسبات تولیدی است. سرمایه‌دار دائماً وسایل تولیدی پیشرفته‌تر ایجاد می‌کند، ولی مناسبات تولیدی یعنی روابط مالکیت و شیوه توزیع درآمدها، متناسب با نیروهای مؤلده دگرگون نمی‌شوند. تضاد نیروهای مؤلده با مناسبات تولیدی نظام سرمایه‌داری باعث می‌گردد که بیش از پیش سطح تولید افزایش یابد، اما باوجود افزایش ثروت‌ها، بخش اعظم جامعه فقیر می‌گردند، یعنی افزایش ثروت‌ها، و ازدیاد فقر بخش اعظم جامعه، دومین اختلاف است که در این جا آشکار می‌گردد و بلاخره زمانی به یک بحران انقلابی می‌انجامد.

وجود طبقات و تضاد طبقاتی از کشفیات مارکس نیست بلکه اکثریت از متفکرین سابق و جدید در مورد این پدیده نظریات ارائه داشته‌اند، به ویژه آدام اسمیت و دیوید ریکاردو. اما برخلاف این متفکرین و اقتصاددانان، مارکس این تضاد را پدیده جاویدانه و ابدی یا نتیجه «طبیعت بشر» ندانسته، بلکه عاملی تاریخی و مؤقتی می‌بیند که در واقع نیروی محرکه تاریخی بوده است. کارل مارکس در نامه‌ی عنوانی ویدا مایر بتاريخ ۵ مارچ ۱۸۵۲ بیان می‌دارد: «... و اما آنچه که به من مربوط است، این خدمت از آن من نیست که طبقات را در جامعه معاصر یا مبارزه طبقاتی بین آنها را کشف کرده باشم. مسئله نو در نظریات من، اثبات نکات زیرین است:

۱. طبقات موجود تنها با مراحل معین تکامل تولید مربوط اند؛
۲. مبارزه طبقاتی به ناچار به دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد؛
۳. این دیکتاتوری خود انتقال به امحای همه طبقات و ایجاد جامعه بدون طبقات است.»^۱

مارکس در آثار ارزشمند خود ایدیولوژی آلمانی و فقر فلسفه، تضاد طبقاتی را تحلیل و بررسی نموده و ثابت کرده که رشد نیروهای مولده، سبب تقسیم کار می‌شود و این امر به نوبه خود مالکیت خصوصی را به وجود می‌آورد. سازمان‌یابی اجتماعی در هر مرحله، در مجموع تاحدی با رشد نیروهای مؤلده آن مرحله

مطابقت می‌کند که با ادامه رشد نیروهای مؤلده، بلاخره سازمان‌یابی اجتماعی موجود با ادامه رشد نیروهای مولده دیگر مطابقت ننموده و جامعه دچار شرایط پر تلاطم انقلابی می‌شود، یعنی تضاد میان نیروی‌های مولده و شیوه تولید بوجود می‌آید.

خصلت متضاد سرمایه‌داری چنین است که افزایش وسایل تولید به جای آنکه سطح زندگی کارگران را بهتر سازد، باعث افزایش روزافزون لشکر کارگران و تشدید فقر می‌شود.

تضاد عمده سرمایه‌داری منحنی تضاد آشتی‌ناپذیر میان طبقه پرولتاریا و طبقه بورژوازی آشکار می‌گردد. به اساس تجمع سرمایه و تولید، حصة افزایش یابنده وسایل تولید در دست سرمایه‌دار جمع شده، امکان استثمار آنها زیاد می‌شود. پرولتاریا که از وسایل تولید محروم اند منحنی تولید‌کننده ارزش اضافی توسط سرمایه‌دار استثمار می‌شود. محرومیت طبقه پرولتاریا بخصوص در دوران بحران‌های اقتصادی بیشتر آشکار می‌گردد.

به نظر کارل مارکس تضاد اصلی سرمایه‌داری، فقر و بدبختی روزافزون طبقه کارگر است. نظام برای بازتولید نیروی کار باید معاش کارگران را تأمین کند، اما این امر با سودجویی او مغایرت دارد، در نتیجه با وجود افزایش عمومی ثروت، کارگران را هرچه بیشتر به فقر و بدبختی سوق می‌دهد.

تضاد میان تولید و مصرف مشخصه دیگری است که تضاد عمده سرمایه‌داری را واضح می‌سازد. سرمایه‌داران به مقصد بدست آوردن هرچه بیشتر ارزش اضافی تولید را گسترش می‌دهند. چنین گسترش تولید به اساس موجودیت مبارزه رقابتی میان نیز صورت می‌گیرد. بنابراین ترکیب عضوی سرمایه افزایش می‌یابد. تعداد بیکاران زیاد می‌شود و قدرت خرید مردم از امکان تولید عقب میماند. تضاد میان تولید و مصرف در نظام سرمایه‌داری عبارت از آن است که تولید با سرعت

فوق‌العاده افزایش می‌یابد و رقابت، این افزایش را بیشتر می‌سازد و در کنار آن مصرف شخص به تناسب آن کمتر افزایش می‌یابد زیرا وضع اقتصادی مردم عادی، اجازه نمی‌دهد تا مصرف شخصی با سرعت بیشتر زیاد شود.

عدم موافقت میان امکانات زیاد تولید و قدرت پائین خرید مردم، امکان فروش کالا را محدود ساخته، فرا رسیدن بحران‌ات اقتصادی را ناگزیر می‌گرداند. این تضاد به ویژه در شرایط سرمایه‌داری معاصر تشدید یافته است و دلیل آن پیدایش میلیون‌ها بیکار در ایالات متحده آمریکا، اروپا و سایر کشورهای بزرگ صنعتی می‌باشد. باید گفت که افزایش ترکیب عضوی سرمایه علاقمندی سرمایه‌داران برای گسترش تولید را کم می‌سازد، زیرا به اساس افزایش ترکیب عضوی سرمایه، نورم مفاد پائین می‌آید. یادآوری چنین تضاد نیز دلیل موجودیت عدم موافقت میان هدف تولید سرمایه‌داری و رشد نیروهای مولده است. خلاصه به اساس موجودیت تضاد عمده اقتصادی سرمایه‌داری و مشخصات آشکار شدن آن، بحران‌های اقتصادی در دوران سرمایه‌داری ناگزیر می‌گردد.

در گذشته بعضاً میان آمریکا، اروپا، چین و روسیه صرف برخوردهای لفظی و فرهنگی - سیاسی بوقوع می‌پیوست، ولی در شرایط فعلی این امر به تدریج وارد فاز نظامی شده است. باید گفت که جهت نظامی این برخوردها هیچگاهی متوقف نشده بود، بلکه تا چند سال قبل کاملاً در انحصار ایالات متحده آمریکا و متحدین اروپایی و منطقوی آن بود و کشورهای چین و روسیه در این عرصه نقش فعال نداشتند، از همین رو آمریکا و متحدانش با دست باز در غارتگری کشورهای کوچک و ضعیف مشغول بودند. ولی طی سال‌های اخیر شاهد تغییرات قابل ملاحظه در بُعد نظامی هستیم، زیرا دو رقیب بزرگ آمریکا، یعنی چین و روسیه، هم وارد فاز نظامی شده‌اند.

بعد از فروپاشی اتحادشوروی به نظر می‌رسید که تسلط آمریکا بر جهان کاملاً بدون مخالفت باقی می‌ماند و فکر می‌شد که جاپان و اروپا به رقبای جدید آمریکا مبدل

می‌گردند، ولی به زودی آنها با سیاست‌های سلطه جویانه آمریکا هم‌نوا شده و عهد وفاداری انجام دادند. روسیه در آن زمان کشوری در حال ویرانی، غرق فساد و قحطی بوده و هر لحظه احتمال تجزیه مجدد آن فکر می‌شد. به عقیده بعضی‌ها چین هم به سرنوشت اتحاد شوروی مواجه خواهد شد. به نظر بسیاری‌ها، غرب گهواره تمدن نوین بشریت بوده و هر نوع مقاومت در مقابل سلطه غرب به معنی خودکشی سیاسی و اقتصادی تلقی می‌گردید.

اما فعلاً نابودی تمام این خوابها و خیالات را مشاهده می‌کنیم. روسیه و چین اتحاد استراتژیک علیه سلطه مطلق آمریکا را که ابعاد آن گسترده تر از سرحدات روسیه و چین است، ایجاد نمودند. واضح است که تئوری توسعه خطی از بنیاد اشتباه بود. به اساس این تیوری جهان به دو قسمت تقسیم می‌شد، جهان پیشرفته و جهان عقب مانده. جهان عقب مانده می‌کوشید به جهان پیشرفته برسد و یگانه راه رسیدن به این هدف پذیرفتن برتری جهان پیشرفته و پذیرش تسلط جهان پیشرفته بود. نپذیرفتن این امر گناه غیر قابل بخشش بوده و عواقب آن به جز عقب ماندگی، چیزی دیگری نبود.

باید عواملی را که منجر به نیرومندی چین و اتحاد آن با روسیه، در مقابله با سلطه جوی آمریکا شده است، در یافت؟

ولی قبل از آن باید دید که آمریکا چگونه به یک ابر قدرت تبدیل شد و ادعای سلطه بر جهان را نمود؟

مسلط شدن تجار بزرگ و گسترش تجارت در کشورهای اروپایی، باعث گردید تا این کشورها برای تشکیل امپراطوری‌های بزرگ و قدرتمند، جهت تسخیر مستعمرات در تمام قاره‌ها، وارد رقابت شوند. پیشرفت تجارت سبب شد، تا تحولات بنیادی سازماندهی اجتماعی در شیوه تولید بوجود آید و سرانجام به انقلاب صنعتی بیانجامد. انگلستان اولین کشوری بود که در آن انقلاب صنعتی

بوقوع پیوست. گسترش صنایع و داشتن مستعمرات وسیع، انگلستان را به بزرگ‌ترین امپراطوری جهان مبدل نمود. ولی چندی بعد آلمان و جاپان توانستند با اصلاحات گسترده، اقتصادهای صنعتی با رشد سریع ایجاد کنند و با استفاده از پیشرفت‌های علمی و تخنیکی به سرعت به رفع عقب ماندگی شان پردازند. اینها در آن زمان قدرت‌های نوظهوری بودند که برای ادامه رشد و رقابت، هم به مستعمرات نیاز داشتند. همچنین آنها با سایر قدرت‌ها برسر قلمروهای اقتصادی در سایر کشورهایی که ظاهراً مستقل بودند هم در رقابت بودند. همین رقابت‌ها بود که زمینه وقوع دو جنگ جهانی را فراهم نمود و در نهایت همه آنها خسارات بزرگی را متحمل شدند. یعنی اروپا و جاپان ویران گردیدند. امریکا یگانه کشور صنعتی بود که از خرابی‌های جنگ در امان ماند این امر باعث گردید که صنایع امریکا در سطح جهانی بدون رقیب باقی بماند. واضح است، وقتی هیچ رقیب دیگری در بازار نباشد، پیروزی هم کار چندان دشواری نیست، بناءً عدم حضور رُقا در بازار، باعث پیروزی امریکا، منحصیث یک ابر قدرت گردید.

در مورد اینکه چه عواملی باعث نیرومندی چین و اتحاد آن با روسیه، در مقابله با سلطه جوی امریکا گردید، کمی به عقب برمی‌گردیم.

کارل مارکس در جلد سوم کاپیتال چنین بیان می‌دارد: «ایجاد ارزش اضافی، پروسه مستقیم تولید را تشکیل می‌دهد. کار اضافی که توسط کارگر مزدور انجام می‌یابد و در کالا مجسم می‌گردد، ارزش اضافی تولید شده است. تولید ارزش اضافی صرف بخش اول پروسه تولید سرمایه‌داری را تکمیل می‌کند. تراکم ارزش اضافی تولید شده به ابعاد وسیع افزایش می‌یابد. بخش دوم پروسه این است که تمام کالاهای تولید شده، باید به فروش برسند. اگر چنین نشود، یا صرف یک بخش از آن به فروش برسد و یا با قیمت‌های پائین تر از قیمت تولید به فروش برسند، کارگر واقعاً استثمار شده است، زیرا تمام یا بخشی از ارزش اضافی که توسط کارگر بوجود آمده، ثابت نمی‌شود. شرایط استثمار مستقیم و شرایط به حقیقت پیوستن آن با هم یکی نیستند. نه تنها در فضا و زمان از هم دور می‌شوند، بلکه از نظر منطقی

هم، چنین اند. اولی صرف در اثر قدرت تولید جامعه محدود می‌شود، در حالی که دومی با روابط نسبی شاخه‌های مختلف تولید و قدرت مصرف در جامعه. بناءً بر این بازار باید دائماً گسترش یابد تا روابط درونی آن و شرایط حاکم بر آن، بیشتر و بیشتر به صورت یک قانون طبیعی در آید که مستقل از تولید‌کننده عمل می‌کند و هرچه بیشتر غیر قابل کنترل می‌شود. این تضاد درونی تلاش می‌کند تا خود را در گسترش عرصه تولید حل کند. اما هرچه باروری تولید افزایش می‌یابد، همانقدر خود را در مقابل محدودیت‌های می‌یابد که شرایط مصرف روی آن قرار دارد. با توجه به این پایه متضاد با خود، این به هیچ وجه سازگار نیست که همیشه با سرمایه‌اضافی، جمعیت اضافی رو به رشد هم وجود داشته باشد. گرچه ترکیب این دوپروسه می‌تواند تراکم ارزش اضافی تولید شده را افزایش دهد، در عین زمان تضاد میان شرایط تولید ارزش اضافی و شرایط تحقق آنرا هم تشدید می‌کند.^۲

بناءً این تضاد درونی، نظام سرمایه‌داری را به طرف بحران می‌کشاند و در نهایت باعث فروپاشی و نابودی آن می‌گردد. طور که مارکس اظهار داشته، چیزی که برعکس این گرایش عمل می‌کند و فروپاشی این سیستم را به تأخیر می‌اندازد، گسترش بازارها است. کارل مارکس نشان می‌دهد که گسترش بازارها بحران و رکود را به تأخیر انداخته، ولی شرایط رکود و بحران‌های شدیدتر و عمیقتر بعدی را همزمان پدید می‌آورد.

بادرنظر داشت تجارب گذشته، گسترش بازارها به سه شکل عمده بوجود می‌آید.

۱- با گسترش مستعمرات و ایجاد بازارهای جدید در سطح جهان.

۲- بوسیله اختراعات ارزنده که ضرورت به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ دارند و از اثر سرمایه‌گذاری‌های مستقیم در این اختراعات، فرصت‌های بی‌شمار جهت سرمایه‌گذاری‌ها که به شکل غیرمستقیم با این اختراعات ارتباط دارند، مهیا می‌گردد. از اختراعات ارزنده می‌توان از ماشین بخار، خطوط آهن و موتور نام برد.

۳- شکل یا شیوهٔ سوم، گسترش بازارها بوسیلهٔ جنگ‌ها و ویرانگری است، که باعث نابود ساختن زیربناهای بخش‌های وسیع در جهان گردیده و زمینه سرمایه‌گذاری برای احیای مجدد آنها را فراهم می‌کند.

جنگ جهانی دوم توانست آمریکا را از بحران بزرگ نجات داده و سه دههٔ شکوفایی طلائی را برای آمریکا به ارمغان آورد. هدف جنگ افروزی‌های پی‌درپی و پی‌پایان امروزی آمریکا هم، ناشی از تجارب مدل موفقیت امیز بعداز جنگ جهانی دوم می‌باشد.

خصلت واقعی امپریالیسم را می‌توان از همینجا درک کرد. نظام سرمایه‌داری، جامعه را به دو طبقهٔ سرمایه‌دار و کارگر تقسیم می‌کند. سرمایه‌داران، کارگران را بخاطر ایجاد ارزش اضافی و بدست آوردن سود بیشتر، استخدام می‌کنند. کارگران نیروی کارشان را در بدل دستمزد ناچیز به سرمایه‌داران می‌فروشند. تا وقتی که امکانات سرمایه‌گذاری و بدست آوردن مفاد بیشتر موجود باشد، کارگران بکار گماشته می‌شوند. اما به مجرد از بین رفتن امکانات برای سرمایه‌گذاری سودآور، بیکاری گسترش یافته و پروسه بازتولید متوقف می‌گردد. بناءً بر این جهت وابسته نگهداشتن کارگران در جوامع صنعتی، گسترش بازارها لازمی است. کشورهای صنعتی، صنایع و تکنالوژی مدرن را در انحصارشان داشته و با خرابکاری و مداخلات بی‌شرمانهٔ مستقیم و غیرمستقیم‌شان در کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده (جهان سوم)، تلاش می‌ورزند تا ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی را سرکوب نموده و از مراکز صنعتی دور نگهدارند.

ظاهراً تصور می‌شود که کشورهای امپریالیستی منافع ملی‌شانرا طوری تعقیب می‌نمایند که در آن منافع سرمایه‌داران، در واقع منافع کارگران آنها هم است. در حقیقت عملکرد امپریالیسم بخاطر جلوگیری از رشد صنعت در کشورهای تحت نفوذشان است. در صورت عدم رشد صنایع در این کشورها، آنها عمدتاً به تأمین‌کننده موادخام مبدل شده و به واردکننده و مصرف‌کننده محصولات صنعتی

تولید شده در کشورهای صنعتی تبدیل می‌شوند. صرف فروش مواد خام بدون رشد تولیدات داخلی، از یک جهت سبب می‌شود که این کشورها منحنی بازار مصرف برای فروش محصولات کشورهای صنعتی باقی بمانند و از جهت دیگر باعث گسترش فقر و بیکاری در این کشورها گردد. مثال عمده فعلی آن، وضع کشور عزیزما افغانستان است که آنرا کاملاً به یک کشور مصرفی مبدل نموده‌اند.

در دهه هفتاد قرن بیستم یعنی با گذشت سه دهه احیای مجدد، بعد از جنگ جهانی دوم، اروپا و جاپان هم توانستند، زیر بنائها، صنایع و اقتصاد شانرا دوباره احیاء نمایند و با امریکا داخل رقابت شوند. اکثر محصولات ساخت اروپا و جاپان از نظر قیمت و کیفیت بهتر از محصولات امریکایی بودند. آغاز دوباره رقابت باعث کاهش مفاد سرمایه‌تأممی رقبا می‌شد. کشورهای جهان به استثنای کشورهای سوسیالیستی، از جمله اتحاد شوروی و چین، به بازارهای تحت کنترل سرمایه تبدیل شده بودند. اختراعات ارزنده و چشمگیر جدید کاهش یافته بود و سرمایه‌های صنعتی، مکان جهت سرمایه‌گذاری جدید هم نداشتند.

در حالی که نشانه‌های از یک بحران بزرگ، در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری آهسته آهسته ظاهر می‌گردید، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از هم فروپاشید و کشور چین دروازه هایش را به روی سرمایه‌های غربی گشود. این تغییرات جان تازه به سرمایه‌داری جهانی بخشید، زیرا فروپاشی اتحاد شوروی باعث گردید که تعداد زیادی از کارگران ماهر و ارزان قیمت به کشورهای غربی سرازیر شوند که این امر یکی از دلایل کاهش دستمزد کارگران کشورهای صنعتی غربی هم بود. با موجودیت رقابتی چون جاپان و اروپا، صنایع امریکایی دیگر نمی‌توانستند به روال سابق عمل کنند. برعلاوه سطح تولیدات به اندازه رسیده بود که تمام بازارها از کالاها مشبوع گردیده بودند. نقش چین منحنی نجات دهنده صنایع و سرمایه‌های امریکایی، در این زمان برجسته گردید.

از آنجایی که دستمزد کارگران در چین به مراتب ارزانتر از امریکا و اروپا بود، امریکا

بخش اعظم صنایع خود را به چین انتقال داد، زیرا این امر مفاد هنگفت را برای آنها فراهم می‌کرد.

انتقال بیشتر صنایع امریکایی به چین، زمینه رشد سریع و گسترش وسیع نیروهای تولیدی را در چین مهیا ساخت. به چیزی که کشورهای غربی در مدت چند قرن رسیده بودند، چین توانست آنرا طی سه دهه به دست آورد. این امر باعث گردید تا چین سطح رشد دو رقمی که در جهان بی‌سابقه بود را بدست آورد و سطح رفاه، آسایش و کیفیت زندگی مردم چین هم بالا برود. اما برعکس چین، در امریکا توانمندی صنعتی سقوط کرد و فقر در میان امریکایی‌ها افزایش یافت.

قابل پرسش است، چگونه امپریالیسم امریکا که همیشه با کودتاها و حملات نظامی مستقیم و غیرمستقیم، کشورها را تابع خود ساخته و سد رشد صنعت در دیگر کشورها می‌شد، به این آسانی به چین اجازه داد تا به یک قدرت اقتصادی و رقیب بزرگ خودش تبدیل گردد و از اثر انتقال صنایع از امریکا به چین این موفقیت چشمگیر رشد را حاصل نماید؟

باید گفت که امپریالیسم ظاهراً خود را تأمین‌کننده منافع ملی تبارز می‌دهد، در حالی که در اصل صرف جهت تأمین منافع طبقه حاکم، یعنی سرمایه‌داران میکوشد. انتقال گسترده صنایع از امریکا به چین دقیقاً وقتی بوقوع پیوست که از یک طرف رقابت بین کشورهای سرمایه‌داری غربی به اوج خود رسیده بود، و از طرف دیگر بازارهای جدید کاهش یافته بودند، درین حالت بایست یک راه حل جستجو می‌گردید که سودآوری و افزایش مفاد را در قبال میداشت. یگانه چاره که در آن زمان به نظر می‌رسید، کاهش سطح دستمزدها بود، ولی این کار در کشوری که دستمزدها طی دو قرن پیوسته افزایش یافته و هم اتحادیه‌های کارگری در آن نهایت نیرومند بودند، امکان پذیر نبود، برعلاوه مزایای اجتماعی نیودیل یا برنامه اجتماعی - اقتصادی زمان روزولت هنوز هم قابل اجراء بود. بناءً برنامه بزرگی بخاطر کاهش دستمزدها، تنظیم و مطیع ساختن طبقه کارگر روی دست گرفته

شد. طور مثال عقد قرارداد نفتاً یا قرارداد تجارت آزاد امریکای شمالی و صدور صنایع امریکا به مکسیکو، که زمینه سرازیر شدن سیل مهاجرین مکسیکویی را به امریکا فراهم ساخت، و یا صدور صنایع امریکا به چین، گماشتن و جذب زنان سفید پوست که قبلاً مصروف امور منزل بودند در ساحة کار، سهل ساختن مقررات در بازار کار و تغییر سیاست‌های مالیاتی را می‌توان نام برد. اینها همه سیاست‌های نئولیبرالیسم شمرده می‌شوند. این مرحله سرمایه‌داری، بصورت عموم جهت‌گرایش تشدید تضاد، میان پروسه تولید و مصرف پدید آمده و افزایش اندازه این تضاد در این مرحله، باعث یک تغییر کیفی گردیده که از مشخصات عمده آن جهانی سازی و افزایش تمرکز انحصارات جهانی می‌باشد.

این دو مشخصه بعضاً در تضاد با هم قرار می‌گیرند. بمنظور افزایش تمرکز انحصارات، تابع ساختن سایر کشورها و تضمین بازارها برای تولیدات غربی، امر ضروری و لازمی است، در حالی که جهانی سازی بوسیله استعمار نیروی کار ارزان باعث می‌گردد تا صنایع از مراکز سرمایه‌داری به کشورهای دیگرانتقال یابد.

برای حفظ و گسترش مفاد اعظمی، سرمایه‌داران امریکایی و غربی مجبور شدند بپذیرفتن ریسک بزرگ بخاطر استفاده از نیروی کار بسیار ارزان، سرمایه‌های شانرا به چین انتقال دهند که در نتیجه قدرت جدیدی در مقابل سلطه مطلق امریکا پدید آمد. در واقع پیدایش چین منحنی یک رقیب نیرومند در مقابل امپریالیسم امریکا، نتیجه تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری است.

باید گفت که انتقال و بیرون نمودن صنایع به تنهایی نمی‌تواند شرایط رشد نیروهای مولده تولیدی را ایجاد و سلطه مراکز امپریالیستی را به مشکل مواجه سازد. به عبارته دیگر تضاد میان جهانی سازی و تمرکز انحصارات صرف در شرایط خاص پدید می‌آید. طور مثال کشورهای چین و مکسیکو صنایع امریکایی را پذیرفته و از آن است قبال نمودند. کشور چین طی سه دهه توانست جایگاه دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان را کسب نماید، در حالی که مکسیکو به یک کشور ویران

شده که قحطی در آن بیداد می‌کند، مبدل گردید. کشور چین هنگامی سرمایه‌گذاری‌های غرب را در کشورش اجازه داد که می‌توانست شرایط مشخصی را برای ورود این سرمایه‌ها تعیین کند. ولی کشور دومی، چنین امکاناتی را نداشت، زیرا بر خلاف چین، دولتمردان و حکومت حاکم بر آن استقلالیت کامل نداشتند.

هالند، ۷ جولای ۲۰۲۰

^۱ «بنیاد آموزش انقلابی نوشته احسان طبری، ۱۳۵۰»
^۲ (کارل مارکس، سرمایه، جلد سوم، فصل ۱۵، قسمت اول)

تضادها و توسعه طلبی سیستم سرمایه‌داری و امپریالیزم

اقتصاد امریکا در حال انهدام و فروپاشی است. با درک این موضوع، سرمایه‌داران امریکایی دیگر علاقمندی به پرداخت مالیات جهت عرضه خدمات اجتماعی به مردم امریکا را ندارند. این خدمات که شامل، آموزش همه‌گانی رایگان، خدمات صحتی و امتیازات بیکاری اند، شدیداً مورد انتقاد نیولیبرالیسم قرار دارد. زیرا سرمایه‌داران امریکایی می‌دانند که نیروی کار مورد نظر آنها نه در امریکا، بلکه در کشورهای که سطح دستمزدها نهایت پائین است، قرار دارد.

با وجود علاقمندی انتقال بخش تولید توسط انحصارات غربی به کشورهای که سطح دستمزد در آنجا پائین است، آنها تلاش می‌ورزند تا کنترل مالی را بالای این صنایع در انحصارشان داشته باشند، ولی کشور چین با گسترش نیروهای مولده تولیدی، نهادهای مالی جایگزین را تأسیس نمود که در رقابت با نهادهای غربی یعنی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی بتوانند قرار بگیرند. ایجاد پیمان شانگهای و بانک سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های آسیا اشکال جدیدی از رویارویی انحصارات امریکایی و چین را بیان می‌دارد.

داشتن سلاح‌های هستوی چین، مانع رویارویی مستقیم امریکا با چین نبوده، بلکه وابستگی‌های اقتصادی امریکا و کشورهای سرمایه‌داری جهان به اقتصاد چین است که ازین رویارویی جلوگیری نموده است. بدون چین، بحران سرمایه‌داری غرب شدیدتر و عمیق‌تر از امروز می‌بود. انحصارات امریکایی با مستقرشدن در بازارهای جهانی، تلاش می‌ورزند تا چین را تابع خود سازند. همچنان فعالیت‌های نظامی امریکا در سرحدات چین، هم هدف رویارویی مستقیم با چین را نداشته، بلکه جهت جذب کشورهای همسایه چین بدور امریکا است.

کشور روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی پروسه متفاوت تری را سپری نموده و با تعقیب سیاست‌های نیولیبرالیسم به یک بحران اقتصادی شدید مواجه گردید. زمانی که آقای پوتین در رأس حکومت روسیه قرار گرفت، بخشی از صنایع مهم دوباره تحت کنترل دولت قرار گرفت و افزایش قیمت جهانی نفت زمینه رشد و ثبات اقتصادی در روسیه را مهیا ساخت. در آغاز آقای پوتین علاقمندی بیشتر به اروپا داشت، زیرا یکجا شدن اقتصاد روسیه و اروپا باعث ایجاد یک بلاک اقتصادی نیرومندتر شده و آنها را از تأثیرات نفوذ انحصارات امریکایی نجات می‌داد، ولی سازماندهی کودتا در اوکراین با مداخله مستقیم امریکا، جهت دورساختن روسیه از اروپا، و پشتیبانی اروپا درین مورد از امریکا، باعث گردید تا روسیه به سوی شرق و اتحاد با چین رو آورد. فعلاً روسیه بازم به کمک چین توجه اش را به اروپا مبدول داشته و سعی می‌دارد که اروپا را از دایره نفوذ امریکا جدا ساخته و در اتحادیه اوراسیا شامل نماید.

نتیجه این اختلافات، احتمال دارد که سبب ختم تسلط انحصاری دالر بر اقتصاد جهانی شده و بادر نظر داشت قروض سرسام آور دولت امریکا و کاهش اشتغال صنعتی در آن، اقتصاد امریکا را به تورم شدید و عمیق مواجه گرداند. بناءً هر دو جانب بخاطر ادامه بقای شان این اختلافات را براه انداخته اند. چین و روسیه جهت رسیدن به رشد و گسترش اقتصادی شان و امریکا بخاطر حفظ مقام انحصاری خود و حفظ موقف انحصاری دالر.

به گزارش بیزنس انسایدر، دوپچه بانک آلمان معتقد است که در دهه آینده اقتصاد جهانی را چهار خطر بزرگ تهدید می‌کند. یکی از آنها، شیوع یک ویروس جدید همه گیر در جهان خواهد بود. خطر دیگر که اقتصاد جهانی با آن مواجه خواهد شد، وقوع شدیدترین انفجارات آتشفشانی یا سوپراآتشفشان است که قدرت فورانی آن بیش از ۱۰۰ کیلومتر مکعب می‌باشد. به نظر دوپچه بانک، انفجارات قوی در خورشید و آغاز جنگ جهانی، خطرات سوم و چهارم پنداشته

می‌شود و ۳۳ فیصد احتمال دارد که یکی از این حوادث قبل از سال ۲۰۳۰ میلادی به وقوع بپیوندد.

این بانک توضیح داد که شیوع کرونا در سال ۲۰۲۰، ثابت ساخت که یک پاندمی بکدام اندازه می‌تواند ویران‌کننده باشد. با شیوع کووید-۱۹ در سال ۲۰۲۰، جهان به یک بحران شدید روبرو است که بعد از سال ۱۹۳۰، بزرگترین بحران اقتصادی بشمار می‌رود. به اساس اعلام بانک جهانی، تولید ناخالص داخلی جهان در سال ۲۰۲۰ میلادی ۲,۵ فیصد کاهش می‌یابد. صندوق بین‌المللی پول در ماه اپریل ۲۰۲۰ سقوط ۳ فیصدی در اقتصاد جهانی را برای این سال پیش‌بینی کرده اما در ماه جون برآن تجدید نظر نموده و بیان می‌دارد که این کاهش بیشتر از این خواهد بود.

انفجارات آتشفشان‌ها اکثراً تأثیرات ناگوار بالای اقتصاد بجا می‌گذارد، طور مثال، انفجار آتشفشان ایسلندی در سال ۲۰۱۰، که به اقتصاد ضربه زده و ترافیک هوایی را در شمال اروپا مختل نمود. به اساس پیش‌بینی کارشناسان این فوران در مقایسه با فوران سوپر فولکن یا ابر آتشفشان ضعیف بود. آخرین سوپر آتشفشان در سال ۱۸۱۵ در اندونزی بوقوع پیوست و ده‌ها هزار نفر کشته بجا گذاشت.

انفجارات خورشیدی هم می‌تواند آسیب جدی به زیربنای مدرن که به الکترونیک وابسته هستند، وارد نماید. چنانچه کارشناسان، از واقعه کارینگتون (طوفان جیومقناطیسی) که در سال ۱۸۵۹ اتفاق افتاد، یادآوری نموده، بیان می‌دارند که در آن زمان از اثر انفجارات خورشیدی، سیستم‌های تلگراف در اروپا و امریکای شمالی از کار باز ماندند. کارشناسان معتقد اند که پیش‌بینی خطر جنگ جهانی توسط دویچه بانک، منحصراً یک احتمال ضعیف در نظر گرفته شده است اما از وقوع احتمالی آن نمی‌توان چشم پوشید.

به اساس اظهارات صندوق بین‌المللی پول، تعطیلی بخش‌های بزرگ اقتصادی، از اثر شیوع ویروس کرونا، اروپا را به بحران اقتصادی شدید مواجه نموده است.

پل ام تامسن، مسئول بخش اروپایی صندوق بین‌المللی پول طی بیانیۀ اعلام نمود که: «ما نمی‌دانیم این بحران تا چه زمانی به طول خواهد انجامید، ولی می‌دانیم که تأثیر اقتصادی آن شدید خواهد بود.» در کشورهای بزرگ اروپا، دولت‌ها منحیث بخشی از اقدامات محدودسازی شیوع کرونا، خدمات غیر ضروری که یک سوم تولیدات این قاره را احتوا می‌کند، تعطیل نموده‌اند.^۱

تامسن می‌افزاید: «این بدان معنی است که تعطیلی هر ماه این بخش‌ها، باعث کاهش ۳ فیصدی در تولید ناخالص داخلی سالانۀ این کشورها تبدیل خواهد شد. ... یک بحران شدید در اروپا در سال جاری میلادی یک پیامد ناگزیر است.»

یکی از روزنامه‌نگاران فرانسوی بنام نیکلا باروه، طی مقاله‌ای در روزنامه فیگارو، نگاهشده است، که سرنوشت ۳۰ سال قبل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فعلاً ایالات متحده آمریکا را هم تهدید می‌کند.

به نظر این روزنامه‌نگار، علت این امر، سیاست‌های نادرست آقای دونالد ترامپ است که آمریکا را در فضای جنگ داخلی فرو می‌برد.

به گفته نویسنده مقاله، آمریکا فعلاً چهار بحران را همزمان تجربه می‌کند. مریضی همه‌گیر کووید - ۱۹ به یک «پرل هاربر» جدید (حمله خونینی در جنگ جهانی دوم، بتاريخ ۷ دسمبر ۱۹۴۱) برای ایالات متحده آمریکا تبدیل شده که تا حال باعث مرگ ۱۱۰ هزار نفر از شهروندان امریکایی گردیده و باعث بحران عمیق و شدیدی که طی آن ۴۵ میلیون نفر در فاصله سه ماه بیکار شده‌اند، گردیده است. همچنان پیش‌بینی می‌شود که تولید ناخالص داخلی آمریکا در سال ۲۰۲۰ میلادی ۵,۶ فیصد کاهش خواهد یافت.

آغاز اعتراضات علیه نژادپرستی و چور و چپاول در شهرهای آمریکا بعد از قتل جورج فلوید توسط پلیس در مینیاپولیس، اعتراضات حوادث بعد از ترور مارتین لوتر

کینگ در سال ۱۹۶۸ را تازه ساخت. خلاصه سیاست پوپولیستی آقای دونالد ترامپ و اینکه جهت سرکوب اعتراضات و احیای نظم در کشور می‌خواهد مطابق قانون سال ۱۸۰۷ میلادی، از نیروی نظامی، با وجود اعتراضات فرماندهان ارتش، استفاده نماید، در حقیقت این عمل برخلاف مبانی حاکمیت قانون بوده و ایالات متحده آمریکا را به آشوب می‌کشاند.

به نظر روزنامه نگار فرانسوی، رئیس جمهور آمریکا با اجتناب از کنگره، فشار بر قوه قضائیه و اردو، باعث می‌گردد که سیستم فعلی توازن قدرت در آمریکا برهم بخورد. ولی با آنهم وی هنوز امیدواری به انتخاب مجدد اش در سال ۲۰۲۰ را دارد.^۲

جرزالییم «یوریسلیم» پست هم درین راستا بیان می‌دارد که، ایالات متحده آمریکا به سرعت مواضع خود را از دست داده و "رو به زوال" است و روسیه، چین و سایر کشورها از این وضعیت بهره برداری می‌کنند

الکسی پوشکوف، سناتور روسی بعد از کشته شدن جورج فلویید توسط پولیس آمریکا در جریان بازداشت خشونت بار وی، و آغاز اعتراضات و تظاهرات خشمگین ضد نژادپرستی در شهرهای مختلف آمریکا، هم خاطرنشان نموده که ایالات متحده آمریکا وارد دوره "آشفستگی" شده است.^۳

منافع تجارتي و اقتصادی اروپا و آمریکا، اساسی ترین عامل و نشانه هم‌نوایی و نزدیکی آنها است، اگر این منافع صدمه ببینند، عمق و شکل این هم‌آهنگی هم کاهش خواهد یافت.

چنانچه چندی قبل، در مورد وضع نمودن احتمالی مالیات گمرکی علیه اروپا، مسئول بخش تجارتي اتحادیه اروپا، بیان داشت که اتحادیه اروپا در قبال اقدامات تجاری محدود کننده آمریکا آماده است تا اقدام و عکس‌العمل متناسب از خود نشان دهد و در زمینه به سازمان تجارت جهانی شکایت نماید.

امریکا و چین از سال ۲۰۱۸ بدینسو مشغول جنگ تعرفه گمرکی هستند. وضع تعرفه‌ها بالای واردات تجهیزات ضروری طبی از چین، طی چند دوره صورت گرفته است. این تجهیزات شامل لباس‌ها و وسایل محافظت شخصی، دستگاه‌های سی تی اسکن و لباس‌های طبی یکبار مصرف می‌باشد. اما طوری که دیده می‌شود وضع نمودن اینگونه تعرفه‌ها نه تنها بر اقتصاد کشوری که برآن تعرفه وضع می‌گردد، ضربه وارد می‌کند، بلکه کشور وضع کننده هم صدمه می‌بیند. چنانچه به گزارش شبکه خبری سی ان بی سی، مؤرخ ۱۴ اپریل ۲۰۲۰ تعرفه‌های گمرکی امریکا برای تجهیزات طبی وارداتی، از کشورهای مختلف به ویژه چین، بر مشکلات مردم این کشور در مبارزه با شیوع ویروس کرونا افزوده است. در حالی که مرض کووید - ۱۹ به سرعت در کشورهای جهان در حال گسترش است. فعلاً زیادترین تعداد مبتلایان و مرگ و میر ناشی از این مریضی در ایالات متحده امریکا موجود است.

به اساس اظهارات یانژونگ هوانگ، یکی از مسئولین بلندپایه صحت جهانی در شورای روابط خارجی امریکا، وضع تعرفه‌های گمرکی بر تجهیزات طبی، آمادگی امریکا برای کنترل شیوع کرونا را نسبت به کشورهای دیگر که عملکرد انعطاف پذیر دارند ضعیف ساخته است. در حالی که بدون وضع تعرفه‌ها، ایالات متحده امریکا می‌توانست وضعیت بهتری داشته باشد. در حال حاضر بسیاری از کشورها محصولات مهم طبی را از چین وارد می‌کنند.

شیوع ویروس کرونا و شدت گرفتن آن در شهرها و ایالات امریکا، و افزایش تعداد مبتلایان به این ویروس باعث گردید که کادرهای صبحی شفاخانه‌ها و مراکز طبی با مشکلات جدی در تأمین تجهیزات محافظتی و کمبود وسایل طبی مواجه گردند. از همین رو ایالات مختلف امریکا از کمبود تعداد تخت‌های آی سی یو و دستگاه‌های تنفس مصنوعی شکایت دارند.

به اساس گزارش مؤسسه اقتصاد بین‌المللی پترسون، تقریباً ۳۳ میلیارد دالر از واردات محصولات مراقبت‌های صبحی ضروری هنوز با ۵,۷ فیصد تعرفه مواجه

هستند، در حالی که ۱,۱ میلیارد دلار از کالاهای خریداری شده که به طور بالقوه می‌توانند بیماری کووید-۱۹ را مداوا کنند، همچنان تحت تعرفه ۲۵ فیصدی ترامپ قرار دارند.^۴

در نشریه فورهیگن افایرس (امریکایی) آقایان الکساندر کولی «پروفیسور در یونیورسیتی کلمبیا» و پروفیسور دنیل نیکسون از یونیورسیتی جورج تاون می‌نویسند، نشانه‌های متعدد بیانگر آن است که در نظم جهانی بحران بوجود آمده است. برخوردهای بین‌المللی متفاوت در مبارزه با پاندمی کووید-۱۹، بروز بحران اقتصادی ناشی ازین مرضی، تقویت سیاست ناسیونالیستی و استحکام سرحدات دولتی، در واقع همه اینها بیانگر آنست که سیستم بین‌المللی موجود کمتر آماده داد و ستد باهمدیگری بوده و زود شکن است. تمام این اتفاقات تأییدکننده خطر ناشی از سیاست دونالد ترامپ بر اصل "امریکا - اولتر از همه" و صرفنظر وی از رهبری جهانی است.

آقای ترامپ حتی پیش از شیوع ویروس کرونا، همیشه نظر انتقادی در مورد اهمیت و ضرورت ائتلاف‌ها و سازمان‌های چون ناتو داشته، از فروپاشی اتحادیه اروپا حمایت نموده، اکثریت موافقت‌نامه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مثل برجام، پیمان تجاری اقیانوس آرام، یونسکو، سازمان صحتی جهان، توافقنامه آب و هوای پاریس و غیره را ترک نمود. وی با شک و تردید در مورد اینکه ارزش‌های لیبرال مانند دموکراسی و حقوق بشر باید در مرکز سیاست خارجی قرار داشته باشند، می‌نگرد. اینکه آقای ترامپ به سیاست تجاری نهایت سنجیده اولیت قابل است، ثابت می‌سازد که امریکا می‌خواهد از تعهدات خود در مورد تقویت نظم بین‌المللی لیبرال چشم‌پوشاند.

عده‌ای از تحلیل‌گران معتقد اند که ایالات متحده امریکا همانطوری که بعد از ختم جنگ جهانی دوم الی پایان جنگ سرد، توانست یک نظم بین‌المللی مؤثر ایجاد نماید، بازهم می‌تواند با ایجاد استراتژی‌های دقیق و مؤثر، تغییری را در جهان

بوجود آورد.

از تجارب بر می‌آید، با هر اشتباه کشور آمریکا، پیش‌بینی می‌شد که آمریکا برتری خود را از دست خواهد داد، ولی این کشور توانسته هر بار از وقوع آن جلوگیری نماید. در اواخر سال ۱۹۹۱ میلادی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فرو پاشید، جاپان به بحران اقتصادی شدید مواجه شد و از مصارف هنگفت آنها بخاطر اتحاد مجدد دو آلمان کاسته شد، ایالات متحده آمریکا با استفاده از تکنولوژی مدرن و رشد سریع اقتصادی توانست دوباره با یک قطبی شدن جهان، رهبری دنیا را در دست بگیرد.

رهبری ایالات متحده آمریکا برای برقراری نظم جهانی، بعد از جنگ سرد، سه دلیل عمده داشت:

- با فروپاشی بلاک سوسیالیستی، ایدئولوژی که مخالف ایدئولوژی ایالات متحده آمریکا باشد، وجود نداشت.
- کشورهای کوچک و ضعیف در ارائه پشتیبانی نظامی، اقتصادی و سیاسی گزینه دیگری به جز، ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی آنها نداشتند.
- دیگر اینکه، در اثر گسترش ارزش‌ها و نورم‌های لیبرال، بوسیله فعالین و جنبش‌های بین‌المللی، نظم لیبرال تقویت یافت.

ولی فعلاً شرایط گذشته کاملاً فرق نموده، نیروها و عوامل که قبلاً بخاطر ثبات و استحکام نقش رهبری کننده آمریکا عمل می‌نمودند، حال برعکس، جهت تضعیف آن عمل می‌کنند، با نیرومندی کشورهای چین و روسیه، رقابت‌ها با آمریکا و سیستم بین‌المللی لیبرالی افزایش یافت. کشورهای رو به توسعه و حتی یک تعداد از کشورهای پیشرفته هم دیگر ضرورت به پشتیبانی و حمایت غرب را ندارند زیرا آنها فعلاً امکانات آنرا دارند که پشتیبانان و همکاران جدید برای‌شان انتخاب

نمایند. خلاصه می‌توان گفت که رهبری جهان بوسیله آمریکا نه تنها تضعیف، بلکه در حال فروپاشیدن است.

در حال حاضر اکثر قدرت‌های بزرگ، نظریات علی‌البدل نظم بین‌المللی را ارائه می‌دارند که تعداد زیادی از رهبران کشورهای ضعیف از آن استقبال می‌کنند. سازمان‌های جدید منطقوی و شبکه‌های غیر لیبرالی نفوذ آمریکا را به مشکل مواجه می‌سازند. این امر ناشی از تغییرات طولی‌المدت در اقتصاد جهانی، بخصوص افزایش و رشد نفوذ چین می‌باشد.

تنها چین و روسیه دو کشوری نیستند که تلاش می‌ورزند سیاست جهانی را در حمایت از کشورهای کمتر تحت نفوذ رهبری آمریکا، تشویق نمایند، بلکه کشورهای جدید نیز با ارائه قرضه‌های مناسب به این کشورها اقدام ورزیده‌اند. چنانچه کشور ونزوئلا که در سال ۲۰۰۷ از عواید فراوان نفتی برخوردار بود، منحنی ارائه‌کننده قروض به صفت جایگزین جدید، این امکان را حاصل نمود تا با ارائه کمک‌های بدون کدام قید و شرط، اجرای برنامه‌های کمکی غرب را مختل نماید.

بانک توسعه چین، یکی از مؤسسات اعطاکننده قرضه در چین، در افریقا و کشورهای رو به توسعه، خطوط اعتباری چشمگیری را ایجاد نموده است. بعد از بحران مالی سال ۲۰۰۸، چین نقش ارزنده در ارائه قرضه و تأمین اعتبار اضطراری برای کشورهای که امکان دسترسی به اخذ قرضه نداشتند و یا روابط شان با مؤسسات مالی غربی قطع شده بود، ایفاء نمود. چین به ارزش بیش از ۷۵ میلیارد دلار در جریان بحران مالی، به کشورهای برازیل، اکوادور، ونزوئلا، قزاقستان، روسیه و ترکمنستان کمک نمود.

چین یگانه حمایت‌کننده علی‌البدل برای کشورهای ضعیف نبوده، بلکه بعد از بهار عربی، کشورهای عربی خلیج فارس مثل قطر نیز قرضه‌های به مصر اعطا نمود که این امر سبب شد تا دولت مصر دیگر ضرورتی به قرضه از صندوق

بین‌المللی پول نداشته باشد.

نظم بین‌المللی به رهبری ایالات متحده آمریکا را بسیاری کشورها تهدیدی برای استقلال و حتی بقای خود می‌دانند. و بعضی از کشورها که قبلاً از نظم بین‌المللی لیبرال به رهبری ایالات متحده آمریکا پشتیبانی می‌کردند، فعلاً علیه جنبش‌های عوام‌فریب و ضد لیبرال آن مبارزه می‌کنند. آمریکا حتی زمانی که جهان کاملاً یک قطبی بود هم موفق نشد که به تمام اهداف اش نایل گردد.

آقای والتر راسل مید در کتاب خدا و طلا، که در سال‌های اخیر دوره ریاست جمهوری آقای بوش به نشر رسید، از برتری جهانی انگلستان و آمریکا سخن می‌گوید. نظریات وی در آن زمان مورد تأیید عده زیادی قرار گرفته بود، در حالی که در عمل این نظریات تا حال همواره به ناکامی مواجه شده است. فعلاً که بیشتر از یک دهه می‌گذرد، دیده می‌شود که پیشرفت‌گرایی و فردگرایی لیبرال که آقای مید از آن تمجید می‌نمود، نه تنها مشکلات را حل ننموده، بلکه باعث سهم گرفتن در جنگ‌های خارجی جدید، نابودی خانواده‌ها و افزایش اعتیاد به مواد مخدر گردید. ناتوانی در حل این مشکلات، بخشی از شکست‌های نظریات آقای مید شمرده می‌شود. واژه‌های "ایمان به پیشرفت" و "فردگرایی" آنها رابطه ناگسستگی با رنجهای انسانی دارند، در هرجایی که ازین واژه‌ها کار گرفته می‌شود، مردم آسیب می‌بینند.

بعد از حملات ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، آمریکا سیاست خارجی تهاجمی را در پیش گرفت که هدف آن ایجاد دموکراسی لیبرال در سراسر جهان بود. طور مثال هزاران تن از سربازان آمریکایی در عراق، افغانستان و سایر نقاط جهان حضور داشتند که از دموکراسی تیپ غربی دفاع می‌کردند.

بنابراین یک تحقیق انجام شده در سال ۲۰۲۰، آمریکا در مجموع اضافه‌تر از ۲ تریلیون دلار در جنگ عراق که به هر مالیه دهنده آمریکایی حد متوسط ۸ هزار

دالر می‌رسد و همچنان ۲ تریلیون دالر در افغانستان مصرف نموده است. ولی با تأسف عراق هنوز هم یکی از ناآمن‌ترین کشورهای منطقه بوده و افغانستان نیز با رهبری حکومت فاسد و دست‌نشانده از جمله فقیرترین و فاسدترین کشورهای جهان که مردم آن با انواع خشونت مواجه اند و هنوز هم مورد تهدید طالبان قرار دارند، محسوب می‌گردد.^۶

به اساس این تحقیق در هر دو کشور ذکرشده، اردوی امریکا در حدود ۶۰ هزار سرباز شانرا از دست داده است. برعلاوه کشور امریکا از سال ۲۰۰۷، با تطبیق سیاست خارجی خود، لیبیا، سوریه و یمن را نیز بی‌ثبات نموده و باعث بی‌ثباتی، بروز فاجعه انسانی درین کشورها و سرازیر شدن میلیون‌ها پناهنده ازین مناطق به اروپا گردید.^۷

به اساس پیش‌بینی شرکت خدمات حرفوی بین‌الملل «پی دلبیو سی PWC» یک تعداد از کشورهای در حال توسعه طی سی سال آینده به قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان مبدل گردیده و از کشورهای بزرگ اقتصادی فعلی چون امریکا، جاپان و آلمان پیشی خواهند گرفت.

با وجود مشکلات موجود از قبیل برگزیت، ویروس کرونا و تعرفه‌های گمرکی، پیش‌بینی می‌گردد که اقتصاد جهانی طی سه دهه آینده به سرعت رشد خواهد نمود. به نظر کارشناسان، بازارهای جهانی تا سال ۲۰۵۰ دو برابر می‌شود، و جمعیت دنیا به اساس پیش‌بینی سازمان ملل متحد درین زمان رشد بیشتر از ۲۶ فیصد را نخواهد داشت. به یقین این رشد اقتصادی باعث تغییرات گسترده در جهان خواهد شد، ولی اینکه این تغییرات دقیقاً چگونه خواهد بود، پیش‌بینی آن کار ساده نیست.

به اساس گزارش شرکت پی دلبیو سی، در سی سال آینده از هفت کشور اقتصادی بزرگ جهان، شش کشور آنرا اقتصادهای نوظهور فعلی تشکیل خواهد داد.

برعکس، قدرت‌های اقتصادی فعلی جایگاه پائین‌تر خواهند داشت: طور مثال آمریکا از جای ۲ به ۳، جاپان از درجه ۴ به ۸ و آلمان از جایگاه ۵ به ۹ سقوط خواهند نمود. همچنان اقتصادهای نسبتاً کوچکتر مانند ویتنام، فیلیپین و نایجریا نیز جایگاه بلند اقتصادی را از آن خود خواهند ساخت.

به اساس محاسبه برابری قدرت خرید که تفاوت سطح قیمت‌ها را در کشورهای مختلف در نظر می‌گیرد، چین فعلاً بزرگترین اقتصاد در سطح جهان است. گرچه در قاره آسیای دهه‌های گذشته، کمپنی‌های بزرگ اقتصادی فراوان موجود بود، ولی به نظر اقتصاددانان در حقیقت این آغاز کار است.

شهروندان چین رشد و گسترش اقتصادی کشور شانرا با چشم سر تجربه نمودند. کشور چین در مجموع در حال تغییر است. این تغییرات باعث جذب کارآفرینان می‌شود، کارآفرین فردی است که با صرف زمان و انرژی لازم، منابع، نیروی کار، مواد اولیه و سایر دارایی‌ها را به شکلی هماهنگ می‌سازد که ارزش آنها یا محصولات حاصل شده از آنها، نسبت به حالت اولیه اش افزایش می‌یابد، کارآفرینان بامهارتی که در تشخیص فرصت‌ها و موقعیت‌ها و ایجاد حرکت در جهت توسعه این موقعیت‌ها دارند، پیش گامان حقیقی تغییر در اقتصاد و تحولات اجتماعی محسوب می‌شوند.

جان پابون امریکایی، مؤسس شرکت مشورتی فولکروم در شانگهای، بیان می‌دارد: «ذهنیت حاکم در شانگهای کارآفرینی و تجاری است. از خرده فروشان در بازارها تا افرادی که تا ناوقت‌های شب در دفاتر مشغول کار اند، همه به فکر پیشرفت هستند. اما برعکس، ساکنان شهر نیویورک، که وی قبلاً در آنجا زندگی می‌کرد، بسیار محافظه کار بودند، در حالی که شهروندان شانگهای "همیشه آماده‌اند حرف‌ات را بشنوند و مشورت درست بدهند.»

به اساس گزارش پی دلبیو سی، هند منحنیث یکی از کشورهای پرجمعیت جهان نیز

طی سه دهه آینده رشد چشمگیر نموده و جایگاه دوم را از لحاظ اقتصادی در سطح جهان بخود اختصاص خواهد داد. رشد اقتصاد هند سالانه حد متوسط پنج فیصد پیش‌بینی شده، که این سطح رشد، میان کشورهای رو به توسعه نهایت سریع است.

تا سال ۲۰۵۰ میلادی، هند ۱۵ فیصد تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص خواهد داد که این رشد باعث می‌گردد تا هند از امریکا هم پیشی گرفته و دومین اقتصاد بزرگ جهان گردد.

کشور برازیل در آینده پنجمین اقتصاد بزرگ جهان خواهد بود و احتمالاً از کشورهای جاپان، آلمان و روسیه سبقت خواهد گرفت. گرچه فساد دولتی و تورم طی سال‌های اخیر درین کشور گسترش یافته، ولی با آنهم بنائبر موجودیت منابع طبیعی فراوان، اقتصاد برازیل توانست به سرعت رشد نماید.

گرچه شرایط اقتصادی موجود در مکزیکو مانع رشد بیشتر گردیده، ولی به اساس گزارش شرکت فولکروم، مکزیکو تا سال ۲۰۵۰ میلادی به اقتصاد هفتم دنیا مبدل خواهد شد. بخش عمده رشد مکزیکو در سال‌های اخیر برتولید و صادرات تمرکز یافته بود.

به اساس پیش‌بینی شرکت فولکروم، نایجریا که یکی از بزرگترین اقتصادهای قاره آفریقا است، تا سال ۲۰۵۰ میلادی به طور متوسط ۲,۴ فیصد رشد خواهد نمود و از جایگاه ۲۲ به جای چهاردهم اقتصادهای بزرگ جهان ارتقا خواهد نمود. با آنکه در دولت نایجریا همیشه پرابلم فساد وجود داشته، ولی از ینکه روحیه کارآفرینی شدید میان مردم این کشور موجود است، این امر باعث گردیده تا اقتصاد کشور رشد نماید. دیده بان کارآفرینی جهانی، گزارش می‌دهد که در نایجریا بیش از ۳۰ فیصد مردم، کارآفرین جدید، مالک و یا مسئول فعالیت‌های خودشان هستند.

نظام سرمایه‌داری بنظر مارکس از پویایی حیرت‌انگیزی برخوردار است. این نظام با مسلط ساختن ارزش‌ها و ساختارهای تازه و به خصوص با انقلاب صنعتی، نیروهای تولیدی را نهایت رشد داده و جامعه را به سطح بالایی از تولید ثروت و فراوانی محصولات مادی رسانید، ولی این پیشرفت، رفاه و خوشبختی را برای همه مردم به همراه نداشت زیرا شیوه توزیع آن بی نهایت نابرابر بود.

در نظام سرمایه‌داری تضادهای طبقاتی به شیوه تازه رشد می‌کند و دو طبقه اصلی جامعه، یعنی استثمارگران و استثمارشوندگان را به شکل آشفتنی‌ناپذیر در برابر هم قرار می‌دهد، اقلیت سرمایه‌دار، صاحبان سرمایه و امکانات تولیدی، در برابر اکثریت وسیع کارگران قرار می‌گیرند که صاحب هیچ چیزی به جز زور بازو یا نیروی کار خود نیستند.

طوری که مارکس بیان می‌دارد، سرمایه‌داری در بطن خود حامل تضادهای است که بقای آن را تهدید می‌کند و سرانجام، مثل فرماسیون‌های قبلی به نابودی مواجه می‌گردد. مهمترین تضاد آن، تضاد میان کار و سرمایه است، زیرا کار خصلت اجتماعی دارد، در حالی که سرمایه فردی و انحصاری است. لشکر کارگران نیروی شانرا در وحدت و یگانگی مییابند در حالی که مالکین وسایل تولید به رقابت و خصومت، گرایش دارند.

مارکس معتقد است که سرمایه‌داری ابدی نبوده و مانند سایر نظام‌های طبقاتی و ظالمانه دیگر رو به زوال است و خود «گورکنان خود را می‌آفریند» که همانا طبقه کارگران آگاه و متشکل (پرولتاریا) هستند. نباید فراموش کرد که در دوران مارکس در سراسر اروپا جنبش‌های وسیع انقلابی شکل می‌گرفت که کارگران در آنها نقش ارزنده داشتند. مارکس عقیده داشت که با پیشرفت سرمایه‌داری، بدبختی طبقه کارگر افزایش می‌یابد و در عین زمان، آگاهی اجتماعی و سیاسی و روحیه مبارزه و تشکل در این طبقه بلند می‌رود. هالند، ۵ اگست ۲۰۲۰

-
- ^۱ «یورونیوز فارسی، صندوق بین‌المللی پول: تأثیر کرونا بر اقتصاد اروپا شدید خواهد بود، ۳۱ مارچ ۲۰۲۰»
- ^۲ اسپوتنیک، «آیا آمریکا به سرنوشت شوروی سابق دچار خواهد شد؟»، ۱۲ جون ۲۰۲۰ میلادی
- ^۳ اسپوتنیک، ۱۲ جون ۲۰۲۰ میلادی
- ^۴ خبرگزاری تسنیم، ۲۵ فروردین ۱۳۹۹
- ^۵ شبکه خبری الجزیره، جنگ عراق و هزینه ۲ / ۲ تریلیون دلاری برای آمریکا
- ^۶ شبکه بی‌بی‌سی فارسی، ۲۸ اپریل ۲۰۲۰

سیاست دوگانه آمریکا در افغانستان و تأثیرات اقتصادی آن در کشور

جنايات بزرگ عليه بشريت توسط امپرياليزم از ذهن و خاطره انسانها هرگز فراموش نمى‌شود. مسئوليت مرگ مليون ها انسان در جنگ اول و دوم جهاني بردوش امپرياليزم جهاني مى‌باشد. ما شاهد هستيم در هرجايي كه كشورها و يا توده هاى مليوني مردم براى حقوق و آزاديهاى دموكراتيك تلاش نمايند، توسط آنها سركوب مى‌گردند. از اثر جنايات بي‌شمار امپرياليزم، مليونها انسان در سراسر جهان در شرايط غيرانساني و نهايت دلخراش به سر مى‌برند.

كشورهاي بزرگ صنعتي و يا دول امپرياليستي براى تحكيم سيطره خويش مانع پيشرفت و تكامل فني، اقتصادي و فرهنگي كشورها مى‌شوند. لازم به تذكر است كه در قرن گذشته شيوه استعمار و يا تسلط آنها بر مردم كشورهاي جهان شكل ديگري داشت كه درين مبحث از توضيحات آن صرف نظر مى‌كنم. از اواخر قرن بيستم شيوه عملکرد آنها تغيير نموده است. ولي اگر دقت نمايم در اهداف آنها، بين گذشته و حال تفاوتى زيادى وجود ندارد، زيرا هدف اصلي آنها هميشه تحت سلطه داشتن كشورها از نظر نظامي، اقتصادي و سياسي است.

قدرت‌هاي بزرگ امپرياليستي در تمام نقاط جهان، بخصوص در كشوري كه برايشان از نظر اقتصادي و سياسي اهميت دارد، ميكوشند به بهانه ها و نامهاي مختلف از قبيل برقراري صلح، مبارزه با تروريسم، كمك‌هاي مالي و اقتصادي حتي دفاع از اسلام حضور يابند اما در كشورهاي كه منافع اقتصادي و سياسي شان موجود نباشد، اصلاً توجه ندارند.

طور مثال: زماني كه در سال ۱۹۹۴ ميلادي در كشورهاي بروندي و رواندا آتش

جنگ داخلی شعله ور گردیده بود، چون این کشورها برایشان اهمیت استراتژیک سیاسی و اقتصادی نداشت، برای این به اصطلاح ناجی‌های صلح و مبارزین "عدالت و دموکراسی" مهم نبود که مردم آن کشورها هر روز در کوره جنگ می‌سوزند. در رواندا طی صد روز تقریباً ۸۰۰ هزار توتسی و هوتوها قتل عام گردیدند و به ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار زن تجاوز جنسی صورت گرفت. برعکس کشورهای شرق میانه که از نظر استراتژیک، سیاسی و اقتصادی مهم و غنی بودند، با وجودی که مردم شان در صلح و آرامش زندگی می‌نمودند، آنها به بهانه‌های مختلف از قبیل اتهام غیردموکراتیک بودن و موجودیت رژیم‌های دیکتاتوری به این کشورها دست به حملات نظامی زده یا اقدام به مداخلات بی‌شرمانه نموده تا اینکه رژیم‌های این کشورها را سقوط داده و دست نشانده‌های خود را در رأس قدرت قرار دادند تا بتوانند به اهداف شوم شان نایل آیند. طور مثال از کشورهای عراق، لیبیا، تونس و غیره می‌توان نام برد که سال‌هاست در جنگ و ناامنی می‌سوزند.^۱

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جهان به شکل یک قطبی شدن آغاز نمود و کشور آمریکا بخصوص بعد از حادثه یازده سپتامبر برای گسترش نفوذ خویش در جهان استفاده اعظمی را برد و خواست که رهبری جهان را در اختیار خود در آورد. از نقش آمریکا در ایجاد، تشکیل و تمویل سازمان‌های تروریستی که حال برای همه واضح و هویدا گردیده، مردم در سراسر جهان خسته و نا امید شده اند و شعارهای عوامفریبانه آنها بخاطر آزادی‌خواهی و حقوق بشر در همه جا زیر سوال است.

از پیش‌بینی‌های سال‌های اخیر بر می‌آید که رشد و ارتقای چین، نیرومند شدن دوباره روسیه و نقش روزافزون هند و برزیل در سیاست‌های جهان تغییراتی قابل ملاحظه را ببار خواهد آورد.

از اواخر قرن بیستم کشورهای غربی در رأس ایالات متحده آمریکا برای تحقق اهداف شان از تروریسم اسلامی من حیث سلاح استراتژیک استفاده نمودند.

چنانچه پروفیسور میشل چوسودوفسکی، اقتصاددان و استاد در دانشگاه (اوتاوا) در کانادا اظهار می‌دارد که «جهانی ساختن جنگ یکی از پروژه‌های هژمونیک امریکا بوده و امریکا درین ستراتیژی بطور همزمان دو فاکتور اصلی یعنی تهاجمات نظامی و عملیات‌های مخفی استخباراتی را بکار می‌برد. چنین گزینه‌ها تا کنون در شرق میانه، اروپای شرقی، صحرای جنوب افریقا، آسیای مرکزی و شرق دور بکار رفته و کشورهای افغانستان، لیبیا، فلسطین، اوکراین، سوریه، و عراق را آماج قرار داده است.»

افغانستان بخاطر اهمیت سوق‌الجیشی و ژئوپولیتیک آن و اینکه از نظر سیاسی و اقتصادی از اهمیت شایانی برخوردار است. هیچ زمانی از دید قدرت‌های بزرگ جهان دور نبوده و در مقاطع مختلف زمانی از مداخلات مستقیم آنها به اشکال متفاوت در امان نبوده است. بخصوص در زمان حاکمیت ح. د. خ. ا. کشورهای امپریالیستی به کمک کشورهای همسایه بخصوص پاکستان و کمک مالی سعودی‌ها، گروپ‌های تروریستی و دهشت افکن را به بهانه اصطلاح اسلام در خطر است، تأسیس نموده و از هیچ نوع کمک مالی و نظامی به آنها دریغ ننمودند تا اینکه ج. د. ا. فروپاشید و آنها به اهداف ناپاک و غیرانسانی شان رسیدند.

طوری که کاملاً هویدا است، یک‌عده از رهبران و اعضاء گروه‌های تروریستی القاعده و داعش از افرادی تشکیل شده اند که امریکا آنها را در عراق و افغانستان برای مدتی در زندان نگه داشته بعد از تعلیمات نظامی آزاد و به گروه‌های تروریستی پیوسته اند تا برای تحقق اهداف آنها عمل کنند اما مدتی گذشته بود که این گروپ‌های تروریستی بخصوص القاعده و داعش از کنترل این کشورها خارج و برعلیه خودشان قرار گرفتند.

سوال خلق می‌گردد که امریکا و کشورهای هم پیمانش که بمنظور برقراری صلح و سرکوب گروه طالبان و القاعده در افغانستان لشکرکشی نموده و کشور را اشغال نمودند، چرا درین مدت با داشتن قدرت و توانمندی نظامی که دارند، نتوانستند

صلح و ثبات را در کشور ما برقرار سازند در حالی که طی این مدت گروه‌های تروریستی روز تا روز قویتر شده و جنگ‌ها نیز در کشور شدت یافته، تلفات و قربانی آن که مردم بلا کشیده و پی‌دفاع را تشکیل می‌دهد نهایت بیشتر گردیده است. چنانچه به اساس ارقام ارائه شده توسط مرکز تحقیقی انستیتوت واستن امریکا، از سال ۲۰۰۱ الی نوامبر ۲۰۱۹ میلادی جنگ در افغانستان جان ۱۵۷ هزار نفر را گرفته است. حال بعد از گذشت نزده سال ایالات متحده آمریکا تلاش دارد تا کشور ما را به همان گروهی که در سال ۲۰۰۱ بنام تروریستان باحمله نظامی شان راند، دوباره تسلیم نماید.^۲

امپریالیزم جهت برآورده ساختن منافع سیاسی و اقتصادی شان زیر نام صلح و ثبات، افغانستان را اشغال نمودند و با گماشتن فاسدترین افراد که دست بالا در جنایت و خیانت علیه مردم و وطن داشتند تمام پلان‌های خود را عملی نمودند. کشور را از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ده‌ها سال به عقب برگشتاندند. مردم بیچاره را به هزاران مصیبت دچار نمودند.

پیامدهای گویا این ناجیان صلح در کشور عزیز ما نهایت ناگوار و تکانه‌دهنده می‌باشد. آنها بی‌فرهنگ‌ترین افراد را بالای مردم کشور ما تحمیل نمودند، زیر بنائ‌ها و نهادهای اقتصادی را نابود و از بین بردند، ثروت‌های ملی کشور توسط افراد خائین به وطن، تاراج و یا به شکل غیرقانونی به خارج از کشور انتقال داده شد.

امریکا و شرکایش به بهانه محو تروریسم و القاعده به افغانستان سرازیر شدند در حالی که هدف اصلی آنها و خواست شان موضوع دیگری بود. امریکا از آغاز حضورش در افغانستان سیاست دوگانه داشته است. بعد از سقوط رژیم طالبان و حضور امریکا در افغانستان، مردم انتظار داشتند که افغانستان ثبات را تجربه خواهد کرد در حالی که جنگ ادامه یافت و ناامنی بیشتر از پیش گردید. این عمل ثابت می‌کند که امریکا بمنظور تداوم جنگ‌های بعدی به افغانستان داخل گردیده

است. زیرا جنگ در افغانستان روز تا روز گسترش می‌یابد و ادامه جنگ در اصل منافع آمریکا را تأمین می‌کند که در آن پاکستان و آمریکا ذینفع اند. آنها درین سرزمین بی‌بازخواست سلاح‌های جدید و خطرناک شانرا مورد آزمایش قرار می‌دهند. طور مثال استعمال "بم مادر" در ننگرهار.

دولت آمریکا به اساس شایعات موجود مصروف آموزش و ایجاد گروپ تروریستی دیگری است تا کشورهای آسیای میانه چون تاجکستان، ازبکستان و غیره را توسط آنها مورد حملات تروریستی قرار دهند و منطقه را بی‌ثبات سازند.

با حمله آمریکا بالای کشورما، مصیبت‌های گوناگون آغاز گردید. آنها در قدم نخست با شیوه‌های متعدد باعث گردیدند تا قشر روشنفکر و آگاه جامعه، کشور را ترک کنند و آنانی که با پذیرش شرایط ناهنجار در کشور باقی ماندند به بهانه‌های مختلف از کار و دوایر دولتی رانده شده و جای آنها را به افراد غیرمسلمی و یا افرادی که کم‌سواد و یا اصلاً بی‌سواد بودند سپردند، زیرا غرب با جا بجا نمودن این افراد در رأس کار، خوبتر و بهتر می‌توانست به اهداف خود نایل آید.

روز تا روز یکپارچگی بین اقوام و مذاهب ساکن در کشور که قبلاً وجود داشت، متلاشی گردیده و نابود ساخته شد.

چنین وضع به نفع این کشورها است و آنها می‌توانند بهتر و راحت تر به اهداف و پلان‌های شوم شان نایل گردند.

با حضور این کشورها در افغانستان اقتصاد ما کاملاً متلاشی گردید زیرا اقتصاد ملی بنائاً بر حضور اکتیف این کشورها رنگ اصلی خود را باخته و تحت تأثیر و وابسته به اقتصاد کشورهای غربی و کمک‌های آنها گردیده است که این خود ضربه بزرگ و خیانت جبران ناپذیر به کشور و مردم ما است. این کشورها اکثراً بخاطر حضور طولانی شان می‌کوشند تا افراد و وطنفروش، خائین به منافع ملی و مردم را در رأس

حکومت نصب کنند تا بتوانند به راحتی و آسانی اهداف شانرا برآورده سازند. مثال عمده آن در کشورما از نشست بُن آغاز تا حکومت فعلی را می توان نام برد و هم تحمیل نمودن گلبدین حکمتیار این نماینده معلوم الحال سی - آی - ای - آی - اس - آی و قصاب کابل بر مردم مظلوم و بی دفاع ما گواه بر این ادعا می باشد.

جنگ های ویرانگر و ناامنی های روزافزون از سال های ۱۹۹۲ میلادی بدینسو در کشورما روز تا روز باعث فروپاشی اقتصاد گردیده و از سال ۱۹۹۵ الی ۲۰۰۱ اقتصاد کشور ما تقریباً کاملاً از هم فرو پاشید. در نتیجه، اقتصاد کشور شدیداً آسیب دیده و باعث شگاف عمیق در حیات اقتصادی مردم شد. این امر منجر گردید تا سرمایه دورانی و ارزش پول کشور به خاطر نبود پشتیبانی بانکی و از بین رفتن بخش اعظم سرمایه ثابت از چرخش باز ماند. مرگ و میر کودکان به بیشتر از ۶۰ فیصد افزایش یافته، مرگ مادران در هنگام تولد نوزاد هم از هر چهار نفر به یک نفر رسید. سطح بیکاری بی نهایت افزایش یافت، هیچ نوع تولیدات دیگر به جز از تولیدات ناچیز زراعتی وجود نداشت. امراض ناشی از فقر چون عدم آموزش و پرورش کودکان، شیوع امراض، گرسنگی، عدم احترام به حقوق انسان ها و صدها برابرم دیگر بوجود آمده که هر یک اینها گوشه از جامعه ما را متأثر ساخت. بعد از سال ۲۰۰۲ میلادی اقتصاد افغانستان از اثر کمک های بین المللی یک اندازه بهبود یافت. در کنفرانس بن درین سال جامعه جهانی مبلغ ۹۷ میلیارد دالر را غرض کمک به افغانستان وعده نمود که از آن جمله ۳۹ میلیارد دالر آن در بخش های ساختمانی، راه و میدان سازی، اعمار کانال ها، آبرسانی شهرها و دهات، کمک به دهاقین و مالداران، آموزش اردو و پولیس، معارف، و تقویة دولت باید به مصرف می رسید. مبلغ بیشتر این پول ها را نهادهای کمک کننده، مستقیماً به شرکت های اعمارکننده و یا قراردادی خود می پرداختند، که خارج از پلان انکشافی دولت شمرده می شد.

از نظر قدرت اقتصادی، مردم جهان به سه کتگوری تقسیم می شوند، فقیر، متوسط و ثروتمند، این امر در مورد کشورما هم صدق می کند. امریکا و متحدین

اش در سال ۲۰۰۱ میلادی باحمله نظامی در افغانستان، در کنار تغییرات دیگر، نظام سرمایه‌داری را نیز بالای کشور ما تحمیل نمودند، در حالی که شرایط برای تطبیق آن اصلاً موجود نبود. آمریکا با عقد قرارداد های به ارزش میلیون‌ها دلار با قراردادی های افغان، باعث به وجود آمدن چند فامیل میلیاردی، در کشور گردید که فساد گسترده در اپارات دولت افغانستان هم زمینه و شرایط لازم را برای تشکل این قشر اشرافیت اقتصادی، بهتر مساعد ساخت که در نتیجه بخش اعظمی ثروت افغانستان در دست یک یا دو فیصد نفوس کشور قرار گرفت، در حالی که اکثریت مردم، زیر خط فقر زندگی می‌کنند. این امر باعث گردید که کشور ما در برابر بحران‌های اقتصادی نهایت آسیب پذیر شود.

با تأسف افغانستان از سال‌ها بدینسو از جمله کشورهای فقیر در سطح جهان بشمار می‌رود، زیرا بیشتر از نصف نفوس کشور در فقر زندگی می‌کنند. به اساس ارقام ارائه شده وزارت اقتصاد افغانستان در سال ۲۰۲۰ میلادی، ۵۲ فیصد نفوس کشور در فقر مطلق بسر می‌برند. اما با اطمینان گفته می‌توانیم که این رقم بیشتر از آن است که توسط وزارت اقتصاد به نشر رسیده است، زیرا با موجودیت مشکلات متعدد در جمع آوری ارقام درست و عدم دسترسی محققین به ساحات که تحت کنترل دولت نیستند، سطح فیصدی فقر می‌تواند بیشتر باشد.

خط فقر توسط بانک جهانی، درآمد ۹،۱ دالر برای فی نفر در یک شبانه روز تعیین گردیده است. بناءً گفته می‌توانیم که بیشتر از نیم نفوس کشور ما روزانه درآمد کمتر از ۹،۱ دالر دارند.

از عوامل عمده فقر در افغانستان می‌توان از بیکاری گسترده نام گرفت، از ۱۶ میلیون افراد واجد شرایط کار تقریباً ۹ میلیون آن بیکار اند. با وضع شرایط قرنطین بعد از شیوع کووید-۱۹ در کشور ما مانند اکثر کشورهای جهان تعداد زیادی مردم به ویژه کارمندان و کارگران بی‌بضاعت و نادار، کارشان را از دست دادند و از آنجایی که آنها ذخایر پس‌انداز در اختیار ندارند، بیشتر از همه ازین وضع متأثر گردیدند،

به اساس بررسی وزارت اقتصاد کشور سطح بیکاری از ۲۴ تا ۳۰ فیصد از اثر شیوع ویروس کرونا افزایش یافته است. چنانچه اتحادیه ملی کارگران هم بیان می‌دارد که از اثر شیوع ویروس کرونا در کشور و تأثیرات سوء آن بالای اقتصاد، تقریباً دو میلیون تن از کارگران روزمزد و غیررسمی کارهای شان را از دست داده اند.

بیکاری کارگران فقیر، باعث کاهش درآمد خانواده‌های که در زیر خط فقر زنده‌گی می‌نمایند، شده است. که در نتیجه سطح قدرت خرید شان کاهش می‌یابد. با کاهش قدرت خرید، بخش بزرگ افراد جامعه یعنی بیش از ۵۲ فیصد نفوس، نیازمندی‌های زنده‌گی خویش را تأمین کرده نمی‌توانند، این امر نه تنها باعث متضرر شدن خانواده‌های نادر و بی‌بضاعت می‌شود، بلکه سبب کاهش تقاضا در اقتصاد عمومی نیز می‌گردد که این خود بالای عرضه نیز تأثیر منفی بجا می‌گذارد و این سلسله منفی اقتصادی، کاهش سطح رفاه عمومی را هم در قبال دارد.

با برهم خوردن توازن در عرضه و تقاضا، قیمت مواد اولیه نیز بلند رفته که این خود فشار دیگری بالای خانواده‌های فقیر محسوب می‌گردد. اگر مصارف صحی بخاطر مبارزه با ویروس کرونا هم بالای این خانواده‌ها علاوه گردد گفته می‌توانیم که این طبقه فعلاً از سه جهت تحت فشار اقتصادی قرار گرفته اند؛ کاهش در آمد، افزایش قیمت مواد اولیه و مصارف صحی جهت مبارزه با کرونا. سازمان غذایی جهان بیان نموده است که در افغانستان تقریباً بیست میلیون نفر امنیت غذایی ندارد. فشار اقتصادی ناشی از کرونا، طبقه فقیر کشور را فعلاً بیشتر از پیش تحت فشار قرار داده است.

در افغانستان طبقه متوسط جامعه، آن‌های اند که درآمد روزانه فی نفر شان بیشتر از ۹۱ دالر می‌باشد، آنها از جمله طبقه ثروت مند حساب نشده، بلکه درآمد شان کمی بالاتر از خط فقر قرار دارد. از اثر بیکاری، برهم خوردن فعالیت‌های اقتصادی ناشی از نامنی، بلند رفتن قیمت مواد اولیه و درین اواخر هم به علت شیوع کرونا و افزایش مصارف صحی و غیره، درآمد طبقه متوسط کاهش یافته و در نتیجه

آهسته آهسته آنها سرمایه‌های شانرا که با آن کارهای کوچک اقتصادی را انجام می‌دادند، از دست خواهند داد. که این امر باعث می‌گردد تا به مرور زمان طبقه متوسط جامعه، از نظر اقتصادی هم یکی بعد از دیگر زیر خط فقر قرار گرفته و در ردیف فقرا شامل گردند.

به اساس پیش‌بینی وزارت اقتصاد، سطح فقر در افغانستان از اثر بحران کرونا به ۷۰ فیصد خواهد رسید. این امر بیانگر آنست که اکثریت خانواده‌های که از نظر اقتصادی به طبقه متوسط جامعه تعلق دارند، به زیر خط فقر قرار خواهند گرفت.

باید تذکر داد که طبقه ثروتمند جامعه نیز از تأثیرات سوء اقتصادی موجود، به ویژه تأثیرات زیان بار ناشی از ویروس کرونا در امان نخواهد ماند. تا زمانی که فعالیت‌های اقتصادی دوباره احیاء نگردد، این سیر نزولی ادامه خواهد داشت، رسیدن به جایگاه قبلی اقتصادی، ماه‌ها و حتی سال‌ها زمان را در بر خواهد گرفت که این امر بیشتر وابسته به سیاست‌های کارای دولت‌ها و تطبیق مثمر آن می‌باشد.

با آنکه طی بیست سال گذشته در اقتصاد افغانستان، تغییرات قابل ملاحظه رونما گردید، ولی با آنهم کشورما به طور کل وابسته به کمک‌های خارجی است. تهیه و تأمین تجهیزات و مصارف نظامی و تمویل پروژه‌های بزرگ زیر بنایی، و حتی پرداخت معاشات کارمندان ملکی و نظامی کشورما، همه از کمک‌های کشورهای خارجی و نهادهای بین‌المللی صورت می‌گیرد.

اقتصاد اکثر کشورها از اثر شیوع پاندمی کرونا نهایت متضرر شده است، زیرا وضع نمودن اقدامات به خصوص جهت جلوگیری از شیوع کووید ۱۹، از قبیل فاصله‌گذاری اجتماعی و قرنطین شهرها برای مدت طولانی، باعث شد که اکثر فعالیت‌های اقتصادی و مشاغل تعطیل شوند که این خود ضربه بزرگ اقتصادی بر این کشورها وارد نمود. همچنان، جهت مبارزه با ویروس کرونا، این کشورها

مصارف هنگفت و غیرقابل پیش‌بینی را متحمل شدند که فشار اقتصادی شدید بر آنها وارد گردید. واضح است که این امر تأثیر سوء بوابستگی اقتصادی کشورها به کمک‌های این کشورها خواهد داشت، زیرا در چنین شرایط این کشورها مجبور اند که سیاست‌های شانرا در قبال کمک‌های مالی بازنگری نموده و در آنها تغییرات به وجود آورند که این تغییرات به یقین باعث کاهش در کمک‌های اقتصادی آنها به کشورهای در حال توسعه می‌گردد که افغانستان نیز ازین امر مستثنی نیست. در اثر کاهش کمک‌های خارجی بخش بزرگ پروژه‌های زیر بنایی در کشور تعطیل شده و کسر بودجه به خصوص در بخش‌های نظامی به وجود خواهد آمد.

وابستگی افغانستان به کمک‌های مالی ریشه تاریخی دارد. کشور ما در بدست آوردن کمک‌های جامعه جهانی سابقه طولانی دارد. این کمک‌ها به کشورها در مراحل مختلف تاریخی، دلایل مختلف داشته است. طی نیم قرن اخیر، هیچ دولتی در افغانستان نتوانسته که میان درآمد و مصارف خود توازن برقرار کند. با وجودکه در مراحل تاریخی مشخص، سرازیر شدن کمک‌های مالی جهانی در افغانستان نظر به دلایل سیاسی صورت گرفته است، ولی افغانستان همیشه به کمک‌های مالی جامعه جهانی وابسته بوده است.

بعد از سقوط طالبان و حمله نظامی آمریکا و متحدین آن در سال ۲۰۰۱ میلادی، افغانستان به مهم‌ترین اولویت سیاسی و اقتصادی جامعه جهانی مبدل گردید. از آن زمان به بعد، افغانستان نسبت به اکثر کشورها، زیادتین کمک‌های جامعه جهانی را اخذ نموده است که ماهیت، مقدار و دلایل این کمک‌ها نسبت به سال‌های قبل کاملاً متفاوت است. بزرگ‌ترین سهم را در بودجه دولت افغانستان در مدت نوزده سال اخیر، کمک‌های جامعه جهانی داشته است.

خلاصه در مدت بیشتر از دو دهه، آن کشور عزیز و باستانی را که داشتیم فعلاً قابل شناخت نیست. این پروسه ادامه خواهد داشت ما در این مدت بیشتر از بیست و هشت سال شاهد اختلافات و ائتلافات بین گروه‌ها و افراد مختلف که

همه و همه بجز از منافع خودشان به چیزی دیگر نمی اندیشدند بودیم، بازی این افراد بنام رهبران سیاسی به جز از تلفات و قربانی مردم عادی و بی دفاع و بریادی کشورما چیزی دیگری ارمغان نداشت. و بلاخره آن گفته‌ء که تفرقه بیانداز و حکومت کن برای ما واضح گردید که وجود اختلافات قومی و لسانی برای هر کشور خارجی چانس بزرگ است که از آن به نفع خود استفاده نموده منافع شانرا تأمین و حضور شانرا طولانی تر نمایند.

به نظر من برای اینکه جلو اعمال جنایتکارانه و غیر مردمی امپریالیزم را بگیریم ایجاب می‌کند تمام نیروهای ملی، دموکراتیک و انقلابی به همکاری تمام مردم بلا کشیده و خسته ازین تجاوزات و بی عدالتی ها متحدانه به مبارزه مشترک و دوامدار پرداخته در روشن ساختن ذهنیت مردم بخاطر بدست آوردن صلح، دموکراسی، استقلال سیاسی و تمامیت ارضی رسالت تاریخی و انسانی خودرا انجام دهند.

هرگاه به دو دهه گذشته بنگریم، با وجود سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک‌های جامعه جهانی در این مدت، کشورما از نظر شاخص‌های توسعه‌ی اقتصادی، هنوزهم در بدترین حالت قرار دارد. کمک‌های جامعه جهانی در افغانستان بایست باعث ایجاد و برقراری ثبات، توسعه، حکومت‌داری خوب و تقویت ظرفیت اقتصاد داخلی می‌شد، ولی با تأسف که نشد، بلکه روز تاروز بیکاری، فقر مطلق، فساد گسترده، ناامنی، سرقت‌های سازمان‌یافته، خشونت و وابستگی اقتصادی بیشتر گردیده است. آیا عامل همه این نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها کمک‌های جامعه جهانی و وابستگی اقتصادی نیست؟

هالند، ۱۸ سپتمبر ۲۰۲۰

- ^۱ بی بی سی فارسی، «نسل‌کشی رواندا: مراسم بیست و پنجمین سالگرد برای صد روز آغاز شد»، ۷ اپریل ۲۰۱۹
- ^۲ خبرگزاری صدای افغان، «از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۹ میلادی ۱۵۷ هزار نفر در افغانستان کشته شدند»، دوشنبه ۲۴ سنبله ۱۳۹۹

کمک‌های جامعه جهانی به افغانستان، شیوه بکارگیری و پیامدهای آن

کشور ما در بدست آوردن و جذب کمک‌های جامعه جهانی سابقه طولانی دارد. در مراحل مختلف تاریخی این کمک‌ها علل مختلف داشته است. با وجود که در مراحل تاریخی مشخص، سرازیر شدن کمک‌های مالی جهانی در افغانستان نظر به دلایل سیاسی صورت گرفته است، ولی افغانستان همیشه به کمک‌های مالی جامعه جهانی وابسته بوده است.

اولین کمک مالی را افغانستان از کمپنی هند شرقی در زمان تسلط انگلیس‌ها برهند اخذ نمود. با آنکه این کمک افغانستان را در آن زمان در ردیف کشورهای وابسته به خارج قرار نداد ولی بعداً وابستگی کشور ما به کمک‌های خارجی بیشتر شد.

در زمان شاه امان‌الله خان ۶۰ فیصد درآمد داخلی از مالیات بر محصولات زراعتی حاصل می‌شد، ولی بعد از آنکه این عواید تا ۱۸ فیصد کاهش یافت، کشور به کمک‌های خارجی افزایش یافت و شاه امان‌الله خان تلاش نمود تا از کشورهای خارجی در بخش زیر بنائ‌ها و معارف کمک تقاضا نماید که براساس این کمک‌ها، مکاتب استقلال، ملالی، امانی و حبیبیه بوسیله فرانسه، آلمان و ایالات متحده آمریکا اعمار شدند.

در زمان صدارت محمد داود در سال ۱۹۶۰ میلادی، اقتصاد کشور از اثر عوامل جنگ سرد متأثر شد و از همین سبب داود خان از ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی تقاضای کمک کرد.

در دهه ۶۰ قرن بیستم یعنی سال‌های ۱۹۶۰ الی ۱۹۷۰ میلادی، ۵۰ فیصد

کمک‌های خارجی افغانستان را، کمک‌های اتحاد شوروی سابق، ۳۰ فیصد آنرا ایالات متحده امریکا و متباقی را دیگر نهادها مانند بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی تشکیل می‌دادند. عوامل دیگری چون خشک‌سالی، کاهش تولیدات زراعتی، قحطی و اقتصاد متمرکز باعث گردید تا کشور به کمک‌های خارجی بیشتر از پیش وابسته گردد.

با روی کار آمدن ج د ا به رهبری ح د خ ا در سال ۱۳۵۷، کمک‌های کشورها و نهادهای غربی به کشورما کاهش و یا هم قطع گردیدند و در مقابل کمک‌های اتحاد شوروی به افغانستان افزایش یافت، چنانچه در دهه ۷۰ خورشیدی سطح قرضه‌های افغانستان از اتحاد شوروی به ۱۱ میلیارد دالر رسید.

بعد از سقوط طالبان و حمله نظامی ایالات متحده امریکا و متحدین اش به کشور عزیزما، جامعه جهانی طی نشست‌های متعدد از قبیل اجلاس بن در سال ۲۰۰۱، اجلاس توکیو در سال ۲۰۰۲، اجلاس برلین در سال ۲۰۰۴، اجلاس لندن در سال ۲۰۰۵، اجلاس روم در سال ۲۰۰۷، اجلاس پاریس در سال ۲۰۰۸، اجلاس هاگ در سال ۲۰۰۹، اجلاس دوم لندن در سال ۲۰۰۹، اجلاس کابل در سال ۲۰۱۰ و اجلاس لیزابن در سال ۲۰۱۰ میلادی، جهت تأمین امنیت و بازسازی افغانستان ۹۰ میلیارد دالر وعده کردند که پرداخت ۶۹ میلیارد دالر آن توسط کشورهای کمک‌کننده به افغانستان رسماً تعهد گردید که مطابق معلومات وزارت مالیه، ۵۱ فیصد این کمک‌ها در بخش امنیت و متباقی آن در بخش‌های زیر بنایی و زراعت در کشور به مصرف رسیده است.

کمک‌های مالی جامعه جهانی به کشورما، اکثراً تحت نظارت چهار نهاد که در چوکات همکاری امریکا به افغانستان فعالیت دارند، به مصرف می‌رسد، این چهار نهاد، بانک جهانی، سازمان ملل متحد، ناتو، و بانک توسعه آسیایی می‌باشند. این نهادها مستقیماً پول را از کشورهای کمک‌کننده دریافت می‌دارند، نه حکومت افغانستان. یک بخش کوچکی از کمک‌های مالی به بودجه کشور پرداخته می‌شود.

حکومت افغانستان تا حال نتوانسته جهان را قناعت دهد که کمک‌ها را مستقیماً به دست آورد.

گرچه وابستگی افغانستان به کمک‌های جامعه جهانی سابقه بیش از ۶۰ سال دارد، ولی بعد از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۲ میلادی، کشورما یکی از دریافت‌کننده‌گان بزرگ کمک‌های جامعه جهانی محسوب می‌گردد. اما شیوه به مصرف رسانیدن این کمک‌ها سوال برانگیز است، زیرا بسیاری کارشناسان معتقد اند که بخش اعظم کمک‌های جامعه جهانی در افغانستان حیف‌ومیل گردیده و طوری که لازم بود به شکل صحیح و مؤثر در بازسازی افغانستان استفاده نگردیده است.

در حیف و میل شدن بخش اعظم کمک‌های جامعه جهانی در افغانستان عوامل متعدد نقش دارد، که از فساد گسترده اداری، نبود ظرفیت در نهادهای دولتی، عدم موجودیت همناوایی لازم بین دولت افغانستان و کشورهای کمک‌کننده در تطبیق درست پروژه‌ها و چندین دست شدن قراردادها را می‌توان نام برد.

نظر به اظهارات مسئولین اتاق تجارت و صنایع، اکثر کمک‌های جامعه جهانی، در بخش زیر بناءها، ساختمان‌سازی، راه و سرک سازی و دیگر پروژه‌ها در افغانستان بوسیله انجوها مصرف شده‌اند.

به عقیده کارشناسان امور، تقریباً ۸۰ فیصد این کمک‌ها هیچ نوع تأثیری بر زندگی و اقتصاد مردم عادی بجا نگذاشته است، زیرا بیشتر پروژه‌ها و به خصوص پروژه‌های بزرگ را نهادهای کمک‌کننده با شرکت‌های خارجی قرارداد نموده اند که صرف ۳۰ تا ۵۰ فیصد این کمک‌ها عملاً در پروژه‌ها به مصرف رسیده، ولی ۵۰ تا ۷۰ فیصد کمک‌ها بدون اینکه به افغانستان سپرده شود به دست خارجی‌ها قرار می‌گیرد، که این امر ناشی از چندین دست شدن قراردادها می‌باشد.

از کمک‌های جامعه جهانی تا سال ۲۰۱۳ میلادی به اساس گزارش طلوع نیوز بیش

از ۴ هزار کیلومتر سرک در افغانستان قیرریزی شده و بیش از ۳۵ فیصد مردم از انرژی برق مستفید گردیده‌اند، در حالی که نظر به حجم کمک‌ها، بایست پروژه‌های بیشتر در کشور به بهره برداری سپرده می‌شد.

به تاریخ ۸ جولای ۲۰۱۲ میلادی اجلاس در شهر توکیو به اشتراک نمایندگان ۵۸ کشور و بیش از بیست سازمان بین‌المللی، برگزار گردید که کمک‌های مالی جامعه جهانی طی ده سال آینده برای کشورما، بخصوص بعد از سال ۲۰۱۴ میلادی مورد بررسی قرار گرفت.

در این اجلاس جامعه جهانی طی چهار سال بعدی، یعنی تا سال ۲۰۱۶ میلادی، شانزده میلیارد دالر کمک به افغانستان، در عرصه‌های غیرنظامی و تحکیم زیربنای اقتصادی وعده نمودند. سهم بیشتر را درین کمک‌ها کشورهای امریکا، جاپان، آلمان و انگلستان داشتند.

به اساس گزارش مؤرخ ۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ میلادی پی پی سی، نظر به اظهارات اداره عالی بررسی افغانستان که مسئولیت کنترل مصرف بودجه، امور مالی و مصارف نهادهای دولتی را برعهده دارد و به رئیس جمهور پاسخگو است، میلیون‌ها دالر بوسیله ریاست جمهوری کشور مصرف گردیده ولی اسناد جهت توضیح آن ارائه نشده است. مصرف این پول‌ها در زمینه‌های صورت گرفته که یا با برنامه‌های دولت هماهنگی ندارند و یا اسناد دقیق مصرف آن در دسترس نمی‌باشد.

طبق این گزارش بیشتر از ۲۰۳ میلیون دالر به حساب بانکی کود احتیاط انتقال یافته و خلاف اهداف این کود به مصرف رسیده است. همچنان بیش از چهار میلیون دالر توسط ریاست عمومی امنیت ملی برای تدابیر امنیتی و مصارف لوژستیک محل اقامت گلبدین حکمتیار مصرف شده که اسناد مصرف آن به این اداره سپرده نشده است.

در ضمن معاون اداره عالی بررسی افغانستان اظهار داشت که اداره امنیت ملی افغانستان هم از ارائه اسناد مصرف ۳,۴ میلیون دالری که تحت نام صلح سراسری و سایر فعالیت‌های امنیتی مصرف شده به علت محرمانه بودن آن خودداری نموده است.

هدف از ایجاد کود ۹۱ این است، زمانی که وزارت مالیه سند بودجه را تهیه می‌کند، در اثر موجودیت کمبود منابع ممکن، نمی‌تواند بودجه مورد ضرورت بعضی ادارات را به صورت کامل بپردازد و اگر بعداً این ادارات با کمبود بودجه مواجه گردند، درینصورت از کود ۹۱ برای آنها بودجه داده خواهد شد. باید گفت که استفاده از کود ۹۱ جهت پرداخت معاشات کارمندان دولتی در قانون ذکر نگردیده است.

به اساس گزارش شفقنا افغانستان، آقای اشرف غنی طی یک فرمان، پرداخت ماهانه بیش از ده میلیون افغانی مصارف دفتر حکمتیار را داد.

از یک تعداد اسناد وزارت مالیه افغانستان که در ماه نوامبر سال ۲۰۱۷ میلادی بدسترس رسانه‌ها قرار گرفته بود، برمی‌آید که دولت افغانستان تا آن زمان تقریباً بیست و دو میلیون افغانی پول نقد را زیر نام حقوق و امتیازات، اجناس و خدمات، غذا، ترمیمات و حفظ و مراقبت، غرض مصرف دوماهه حزب اسلامی در اختیار حکمتیار قرار داده و هم از بودجه دولت معاش و امتیازات ۹۰ محافظ او نیز اجراء گردیده است.

این خبر سبب خشم شدید تعداد زیاد از مردم کشور گردید. مردم حکومت را به خیانت متهم می‌کنند، زیرا حکومت میلیون‌ها افغانی را صرف محافظت از کسی می‌کند که به شکل مستقیم و یا غیرمستقیم در جنگ با دولت دست دارد، در حالی که صدها تن از نیروهای امنیتی کشور که در جبهات جنگ قرار دارند از گرسنه‌گی و نبود مهمات رنج می‌برند.

رسانه‌های بین‌المللی گلبدین حکمتیار را که از جنایت‌کاران مشهور است بنام «قصاب کابل» می‌شناسند. او سال‌های متمادی عملاً حملات مسلحانه را علیه دولت انجام میداد. با وجود آنکه آقای اشرف غنی در مجامع بین‌المللی همیشه از مبارزه با فساد سخن می‌گوید، ولی با آنهم امکانات دولتی و امتیازات نقدی را در اختیار حکمتیار قرار می‌دهد.^۱

قابل تذکر است که آمدن گلبدین حکمتیار به افغانستان و پیوستن اش به پروسه صلح، نه تنها کمکی به صلح و کاهش ناامنی‌ها در کشور ننموده، بلکه باعث گردید تا بی‌اعتمادی هم میان شهروندان وسعت یابد. در حقیقت با پیوستن وی باحکومت، عدالت قربانی صلح شد. مردم بلاکشیده ما فعلاً تمام مصارف این جنایتکار و باند وی را در واقع بدوش میکشند.

اسنادی که بدسترس روزنامه اطلاعات روز قرار گرفته، بیانگر آنست که حکومت افغانستان، میلیون‌ها افغانی را برای تأمین امنیت تعدادی از مسئولین بلندرتبه حکومتی، شخصیت‌های سیاسی، سفرهای خارجی مقامات دولتی و مصارف تداوی آنها به ویژه سفرهای داخلی و خارجی رئیس‌جمهور، پرداخت مبلغ دومیلیون و ۱۲۰ هزار افغانی جهت مصارف سفر و تداوی آقای سرور دانش معاون دوم رئیس‌جمهور همراه با چهار تن دیگر با استفاده از رخصتی‌های عید قربان، پرداخت حقوق امتیازی کارمندان اداره امور، ریاست دفتر مقام ریاست‌جمهوری، دفتر بانوی اول، دفتر معاونیت دوم ریاست‌جمهوری و پرداخت معاش تعدادی از مشاورین رئیس‌جمهور و امثال آن، از بودجه احتیاطی کود ۹۱ استفاده و مصرف نموده است.

همچنان به اساس این اسناد، حکومت افغانستان در سال‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ خورشیدی، میلیون‌ها افغانی را از کود ۹۱ جهت حفاظت از مقامات دولتی منجمله محمد نادر نادری رئیس کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات ملکی، یکی از معاونین ریاست عمومی اداره امور ریاست‌جمهوری، پرداخت تقریباً هشت

میلیون افغانی جهت محافظت از اکرم خیلواک نماینده خاص رئیس‌جمهور در امور سیاسی، ۲۶ میلیون و ۳۶۶ هزار افغانی جهت محافظت انجنیر داوود والی پیشین بلخ و مشاور مالی و بانکداری رئیس‌جمهور، پرداخت ماهانه ۲۷۰ هزار افغانی کرایه خانه و خرج دسترخوان آقای احمد یوسف نورستانی رئیس پیشین کمیسیون مستقل انتخابات و مشاور ارشد رئیس‌جمهور در امور انسجام امور جوامع محلی، پرداخت یک میلیون افغانی مصارف دفتر حاجی الماس زاهد مشاور ارشد و نماینده خاص رئیس‌جمهور در امور انسجام ملی، تادیه پنج میلیون و ۷۵۰ هزار افغانی برای تأمین بودجه ۲۰ محافظ جدید برعلاوه ۱۰۵ محافظ قبلی عبدالرب رسول سیاف و گلبدین حکمتیار مصرف نموده است.^۲

در سال ۲۰۱۸ میلادی نیز مانند سال ۲۰۱۷ برای مصارف خانه و دفتر گلبدین حکمتیار، مصارف دفتر عمومی حزب اسلامی و مصارف یک تعداد از اعضای این حزب به مبلغ ۱۶۷ میلیون و ۹۳۰ هزار افغانی پرداخته شده است.

باید تذکر داد که در سال‌های قبل نیز مبالغی هنگفتی به مصرف رسیده که اسناد مصرف آن ارائه نشده، طور مثال در سال ۲۰۱۷ میلادی ریاست جمهوری، ریاست اجرائیه، ریاست امنیت ملی و ریاست ارگان‌های محلی بیشتر از ۱۱ میلیون دالر را صرف فعالیت‌های اطلاعاتی نموده اند که زیاده از اندازه تعیین شده در بودجه است.

همچنان در همین سال ۱۷ میلیون دالر جهت حقوق و معاشات فوق‌العاده برای کارمندان ریاست جمهوری و ارگان‌های محلی افغانستان به مصرف رسیده است.

برعلاوه درین سال تقریباً دو میلیون دالر غرض سفر اعضای یک سازمان غیردولتی به نام "مراقبت افغان" به امریکا از بودجه دولت مصرف شده که صورت حساب آن واضح نیست.

مثال دیگر پرداخت بیش از ۹۶ میلیون دالر در سال ۲۰۱۷ میلادی از طرف وزارت مالیه غرض جبران کاهش سرمایه بانک مرکزی افغانستان است، در حالی که بانک مرکزی بیان می‌دارد چنین مبلغی را دریافت ننموده است.

از نظر تیوریک، مدل‌های مختلف توسعه، در ارتباط به نقش کمک‌های جامعه جهانی در توسعه اقتصادی کشورهای رو به توسعه، عملکرد و موضعگیری‌های متفاوتی را ارائه می‌دارند. کمبود پس‌انداز، محدودیت منابع مالی و کمبود اسعار، عوامل عمده‌اند که باعث عقب‌ماندگی در کشورهای رو به توسعه می‌گردند. کمبود پس‌انداز و اسعار برعلاوه اینکه پروسه سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را محدود می‌سازد، بلکه توانمندی کشورها را هم در واردات کالاهای سرمایوی که عامل عمده رشد و توسعه به‌شمار می‌روند، ضعیف می‌سازد. بناءً کمک‌های جامعه جهانی، خلای پس‌انداز را در این کشورها تلافی نموده و مقدار اسعار مورد نیاز را در اختیار کشور مورد نظر قرار می‌دهد تا با استفاده از آن پروسه رشد اقتصادی را سرعت بخشد. کمک‌های جامعه جهانی می‌تواند نقش اساسی در توسعه اقتصادی کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده ایفاء نماید.

مدل‌های که بر نقش کمک‌های جامعه جهانی در توسعه کشورها تأکید می‌ورزیدند، بعد از موفقیت پلان مارشال و نقش ارزنده کمک‌های امریکا در بازسازی اروپا بعد از جنگ جهانی دوم، برجسته تر گردید که بعداً در نتیجه کمک‌های جامعه جهانی منحصیث عامل عمده و تأثیرگذار به‌شکل منظم جز ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌المللی گردید.

موفقیت بی‌سابقه پلان مارشال، باعث گردید تا در مورد آینده کمک‌های جامعه جهانی، به‌ویژه در کشورهای رو به توسعه امیدها و انتظارات وسیع بوجود آید.

کمک‌های گسترده جهانی بعد از موفقیت پلان مارشال مستقیماً از طریق کشورهای کمک‌کننده و یا نهادهای اقتصادی جهانی چون بانک جهانی و صندوق

بین‌المللی پول، در کشورهای رو به توسعه سرازیر شد. ولی با تأسف این کمک‌های گسترده جهانی در کشورهای رو به توسعه موفقانه نبوده، بلکه در بسیاری حالات، عامل اصلی فساد، ضعف حکومت‌داری، منازعات و وابستگی‌های اقتصادی گردید.

تجارب چند دههٔ کمک‌های گسترده خارجی بیانگر آنست که در بسیاری موارد مشروعیت و ضرورت پروسه کمک‌های جامعه جهانی سوال برانگیز است، زیرا کشورهای که بیشترین کمک‌های جامعه جهانی را اخذ نموده‌اند، در بسیاری موارد در وضعیت بدتر و ناگوارتر اقتصادی، نسبت به زمان قبل از اخذ کمک‌های جهانی قرار دارند. از بررسی‌های مختلف راجع به موثریت این کمک‌ها در کشورهای رو به توسعه بر می‌آید که این کمک‌ها به شکست مواجه شده و نتوانسته به اهداف توسعه نایل گردد. زیرا از اثر این کمک‌ها فساد، نامنی، استبداد و سرقت‌های سازمان‌یافته در کشورهای رو به توسعه گسترش یافته و باعث ناامیدی مردم گردیده است و در بعضی حالات منجر به خشم، ناآرامی و هرج و مرج سیاسی در کشورهای دریافت‌کننده کمک شده است.

معمولاً دلایل سیاسی و اقتصادی در عقب کمک‌های خارجی نهفته است. شواهد متعدد مبنی بر اینکه ایالات متحدهٔ آمریکا و کشورهای غربی از ارائه کمک‌ها به کشورهای رو به توسعه جهت افزایش دوستان سیاسی‌شان استفاده می‌کنند، موجود است. در بسیاری حالات این کمک‌ها آگانه به فاسدترین افراد و مقامات سیاسی انجام می‌یابد. سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز که تحت تأثیر و نفوذ سیاسی و اقتصادی این کشورها اند، مورد انتقاد قرار دارند.

کمک‌های خارجی کشورهای توسعه‌یافته، به‌جای اینکه ساختار ناعادلانه اقتصاد بین‌المللی را که قصداً به زیان کشورهای رو به توسعه طرح گردیده، اصلاح نمایند،

به کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده کمک‌های مالی ارائه می‌کنند تا از شدت انتقادات در مورد نظام اقتصاد جهانی بکاهند.

در بسیاری حالات کمک‌های خارجی عامل عمده فساد، ناامنی، هرج و مرج سیاسی، تضعیف صادرات و ضعف حکومت‌داری در کشورهای رو به توسعه می‌باشد.

کمک‌های جامعه جهانی مانع انجام اصلاحات ساختاری که باعث نیرومندی ظرفیت اقتصاد داخلی کشورهای رو به توسعه می‌شود، می‌گردد که این خود زمینه اقتصادی این کشورها را افزایش می‌دهد.

با آنکه انتقادات گسترده و نارضایتی‌های روزافزون در مورد کمک‌های جهانی در کشورهای کمک‌کننده و کشورهای دریافت‌کننده کمک‌ها رو به افزایش است، کمک‌های جامعه جهانی هنوز هم یکی از عوامل تأثیرگذار در اقتصاد سیاسی بین‌المللی را تشکیل می‌دهد.

علت اساسی موفقیت پلان مارشال موجودیت شرایط لازم جهت مؤثریت بیشتر کمک‌های جامعه جهانی بود، زیرا کمک‌های جهانی بدون موجودیت شرایط لازم عامل توسعه در کشورهای رو به انکشاف شده نمی‌تواند. عواملی که زمینه استفاده سودمند را از کمک‌های جهانی فراهم ساخت، موجودیت سرمایه بزرگ انسانی، مقررات شفاف و مؤثر قانونی، زیربناءها و ساختارهای اقتصادی و سیاسی سالم و درست با تجارب طولانی در امر توسعه، تجارت و کارآفرینی شمرده می‌شود.

اما عدم موجودیت چنین شرایط در افغانستان، باعث گردید تا از کمک‌های جامعه جهانی استفاده سودمند صورت نگیرد، زیرا متأسفانه در کشور ما عوامل چون بروکراسی شدید و آلوده به فساد، عدم موجودیت مقررات قانونی شفاف و سالم، مدیریت ناسالم اقتصادی، عدم موجودیت سرمایه انسانی کافی، نداشتن زیربناهای اقتصادی و سیاسی لازم، فساد سیاسی و مالی گسترده، ضعیف بودن فرهنگ

حساب‌دهی و صداقت در کار و همچنان عدم موجودیت برنامه‌ی طولی‌المدت جهت رشد و توسعه کشور، مفیدیت این کمک‌ها را نهایت ضعیف ساخت.

از اثر کمک‌های جامعه جهانی، دولت نتوانست اصلاحات اساسی را در اداره و ساختارهای اقتصادی و سیاسی که از همه مهمتر بود، انجام دهد زیرا از یکطرف، منابع مالی مورد ضرورت دولت از کمک‌های جامعه جهانی به دست می‌آمد که این امر نقش دولت را در طرح برنامه‌ها جهت تقویت ظرفیت اقتصاد داخلی ضعیف ساخت. از جانب دیگر، مسئولین اقتصادی معتقد بودند که کمک‌های جامعه جهانی، فاکتور عمده توسعه است. در حالی که تقویت سکتور خصوصی، انجام اصلاحات بنیادی در اداره، تمرکز توسعه در دهات و رهبری سالم اقتصادی از عوامل عمده توسعه اقتصادی بوده و کمک‌های جهانی صرف نقش تکمیل‌کننده دارند.

با داخل شدن نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و سازمان‌ناتو در سال ۲۰۰۱ به افغانستان، نهادهای کمک‌کننده نیز وارد کشور شده و طی این سال‌ها، جامعه جهانی میلیاردها دالر برای بازسازی افغانستان اختصاص دادند. گرچه کمک‌های خارجی در توسعه اقتصادی - اجتماعی افغانستان، بهبود اوضاع امنیتی، وضعیت بیکاری و کاهش تولید مواد مخدر، مؤثریت لازم نداشت، ولی دسترسی مردم به خدمات آموزشی و صحت عامه را بهبود بخشید.

در کنار مشکلات امنیتی در کشور، مسایل اقتصادی یکی از عمده ترین مشکلات و پرابلم‌های افغانستان را تشکیل می‌دهد.

دولت افغانستان طی چند سال گذشته تلاش نموده تا از طریق کمک‌های خارجی که تقریباً ۹۰ فیصد بودجه کشور را تشکیل می‌دهد، این مشکلات را مرفوع سازد.

ولی سوال این جاست که افغانستان با کمک‌های جامعه جهانی تا چه اندازه موفق

به بهبود وضع اجتماعی - اقتصادی در کشور شده است و آیا این کمک‌ها تأثیر قابل ملاحظه در زندگی مردم بجا گذاشته است؟

متأسفانه واقعیت‌های موجود در کشور بیانگر آن است که حکومت‌های افغانستان و ارگان‌های که مسئول مصرف این کمک‌ها بودند، در این زمینه موفقیت لازم نداشته اند زیرا افغانستان هنوز هم از جمله فقیرترین کشورهای جهان محسوب می‌گردد و از طرف دیگر در زندگی مردم هیچ نوع تغیر مثبت بوجود نیامده، مهاجرین هنوز هم علاقمندی بازگشت به کشور را ندارند، بیکاری به اوج خود رسیده، ناامنی در کشور روز تاروز بیشتر می‌گردد و کشت مواد مخدر نه تنها کنترل نشده، بلکه گسترش سرسام‌آور نیز یافته است. و به اساس پیش‌بینی بانک جهانی، در سال ۲۰۲۰ میلادی بیش از ۷۲ فیصد اتباع افغانستان زیر خط فقر قرار خواهند گرفت.^۳

باید گفت که میلیاردها دالر به نام مردم و بازسازی کشور در افغانستان سرازیر می‌گردد ولی با تأسف بخش اعظم آن به کام عده محدودی از افراد فاسد و استفاده جو می‌رود. مشت نمونه خروار گفته، می‌توان از آقای بسم‌الله محمدی یادآوری نمود که وی سال‌های متمادی منحیث، قوماندان گارنیزون کابل، لوی در ستیز، وزیر داخله و وزیر دفاع ایفاء وظیفه می‌کرد، صرف از خریداری کود مورد ضرورت محوطه وزارت داخله، تقریباً ۹۰۰ میلیون افغانی را اختلاص نموده است. وی فعلاً صاحب چند دربند حویلی در ساحه وزیر اکبر خان، شیرپور، خیرخانه، دوپی و یک خانه مجلل در لندن می‌باشد. بر علاوه مالک شرکت ساختمانی، چند مارکیت در کابل و مزار شریف هم است، همچنان دوازده عراده موتر ۳۰۹ جرمی از سرمایه‌های بسم‌الله محمدی در لین کابل - مزارشریف مصروف فعالیت اند سرمایه نقدی بسم‌الله خان بیش از ۳۲۰ میلیون دالر تخمین می‌گردد.

سازمان دیده بان واقعیت‌های افغانستان گذارش می‌دهد که از هر صد دالری که مؤسسات خارجی به افغانستان کمک می‌نمایند، ۲۰ دالر آن عملاً به مردم می‌رسد

و از ۱۵ تا ۳۰ فیصد این پول‌ها برای تأمین امنیت مؤسسات خارجی به مصرف می‌رسد و تقریباً ۴۰ فیصد آن از طریق معاشات خارجی‌ها دوباره به کشورهای خارجی برمی‌گردد طور مثال عده‌ای از کارمندان مؤسسه توسعه بین‌المللی امریکا تقریباً ۲۲۰۰۰ دالر معاش دریافت می‌نمایند، که این مبلغ ۳۶۷ برابری معاش یک معلم در کشور ما است.^۴

باید تذکر داد که نه تنها حیف و میل این کمک‌ها در عدم مؤثریت آن نقش داشته، بلکه عوامل دیگری هم در بطنی ساختن پروسه بازسازی کشور و بهبود وضع زندگی مردم اثرگذار بوده است. طور مثال:

- ناتوانی و ضعف حکومت در استفاده مؤثر از کمک‌های جامعه جهانی که تحت نظر دولت به مصرف می‌رسد. گرچه به اساس اظهارات مشاور اقتصادی بانک جهانی اصلاً دو بر سه حصه کمک‌های خارجی، تحت کنترل حکومت قرار ندارد، ولی باید گفت، همان بخشی از کمک‌ها که تحت نظر دولت به مصرف می‌رسد، هم به شیوه غیرمطلوب استفاده می‌گردد.

- عامل دیگر، عدم هماهنگی میان حکومت و نهادهای غیردولتی که مسئول استفاده از این کمک‌ها هستند، می‌باشد.

- به نظر حکومت افغانستان یگانه راه جلوگیری از حیف و میل پول‌های کمک شده این است که این کمک‌ها مستقیماً توسط دولت مصرف گردد، ولی موجودیت فسادگسترده اداری و برتر شمردن منافع شخصی نسبت به منافع ملی توسط عده‌ای از مقامات بلند رتبه دولتی سبب گردیده تا کشورها و نهادهای کمک دهنده با این تقاضای دولت موافقه نمایند.

- عدم موجودیت ارگان‌های مستقل از دولت که شیوه دریافت و مصرف این کمک‌ها را بررسی نموده و ارقام دقیق به مردم ارائه نمایند، عامل دیگر می‌باشد.

بایست به این نکته دقت نمود که کشور ما تا چه زمانی وابسته به کمک‌های خارجی خواهد بود؟

زیرا کمک‌های خارجی، اکثراً غرض پشتیبانی از رژیم‌های دست‌نشانده صورت می‌گیرد، طبقه ثروتمند ازین کمک‌ها بیشتر مستفید می‌شوند و اصلاحات لازم در کشور را بطی می‌سازد.

ایالات متحده آمریکا از کمک‌ها منحیث وسیله برای سیاست خارجی خود استفاده نموده تا در سطح جهان که در حال تغییر است، موقعیت خود را حفظ نماید. هدف اساسی کمک‌های خارجی امریکا ایجاد و برقراری وضعیتی در کشور کمک‌گیرنده است که آن کشور مجبور گردد تا در حوزه نفوذ امریکا باقی بماند.

کمک‌های خارجی معمولاً با استفاده از حوادث مانند زلزله، قحطی و ضرورت به مواد غذایی و غیره صورت می‌گیرد که کشور کمک‌گیرنده، مجبور می‌گردد تا در بدل اخذ این کمک‌ها، خواسته‌ها و مقاصد استراتژیکی کشور و یا نهاد کمک‌دهنده را بپذیرد.

هالند، ۱۸ اکتوبر ۲۰۲۰

^۱ «شفقنا افغانستان، ۶ عقرب ۱۳۹۶»

^۲ «روزنامه اطلاعات روز، مؤرخ ۱۳۹۷»

^۳ «گذارش بانک جهانی مؤرخ جولای ۲۰۲۰».

^۴ «سرنوشت کمک‌های خارجی در افغانستان، خبرگزاری صدای افغان، آوا»

تأثیرات بحران کرونا بالای اقتصاد افغانستان و شیوه استفاده کمک‌های جامعه جهانی بخاطر مبارزه علیه شیوع کرونا

حوادث و اتفاقات متعدد بر اقتصاد جهان، تأثیرات منفی و قابل ملاحظه از خود بجا گذاشته و باعث بطل شدن رشد پیش‌بینی شده در اقتصاد کشورها و سطح جهان می‌گردد. یکی از حوادثی که طی سال ۲۰۲۰ میلادی بر اقتصاد جهان، تأثیرات ناگوار و مخرب از خود بجا گذاشت، شیوع ویروس کرونا است که باعث وقفه در فعالیت‌ها و مبادلات اقتصادی در سراسر جهان شده و تقاضا برای کالاهای تجاری و سایر کالاها را در بازارها کاهش داد. ویروس کرونا به مراتب شدیدتر و گسترده‌تر از ویروس سارس، تأثیرات ناگوار اقتصادی در سراسر جهان در قبال داشته و دارد.

کشورهای که ساختار اقتصادی‌شان وابسته و استوار به صادرات است، بیشتر از دیگر کشورها از شیوع ویروس کرونا آسیب پذیر اند. با کاهش سطح رشد اقتصادی در چین و بطل شدن داد و ستد تجاری و اقتصادی در آن کشور، کشورهای دیگر جهان نیز با مشکلات حاد اقتصادی مواجه شده اند، زیرا با در نظر داشت جایگاه چین در تجارت بین‌المللی، با شیوع مرض کووید - ۱۹ در این کشور، صدمه بزرگی به اقتصاد جهانی وارد گردیده است.

پیامدهای ناگوار شیوع ویروس کرونا بالای اقتصاد جهان و اخذ تدابیر شدید صحی توسط کشورهای جهان، باعث گردید تا تورهای مسافرتی لغو، پروازها قطع، مراکز اقامتی مانند هتل‌ها و اماکن تفریحی مسدود و ارزش سهام در بازارهای اوراق بهادار سقوط نمایند. طبعاً از تأثیرات این حالت اضطراری، اقتصاد کشور عزیزما هم متضرر گردید. از اثر سرازیر شدن میلیاردها دلار کمک جامعه جهانی، کشورما یک اقتصاد مصرفی را اختیار نموده است. این امر، روحیه تولید و رقابت تولیدات

داخلی با خارجی را چنان ضعیف ساخته که سبب سقوط بعضی صنّف‌های از صنعت کاران گردیده و بیکاری را میان مردم افزایش داده است. دنیا تولید می‌کند و ما فقط مصرف می‌کنیم.

تولیدکنندگان اموال بازارهای افغانستان در ایران، پاکستان، چین، هند، کشورهای آسیای میانه و ترکیه هستند. بیشتر اموال مورد ضرورت اولیه مردم، بخصوص ۸۰ فیصد مواد غذایی، از خارج وارد می‌شود. از اینکه ساختار اقتصادی کشور عزیز ما هم متکی به صادرات است، از شیوع ویروس کرونا بیشتر از همه آسیب پذیر است.

مسدود شدن سرحدات افغانستان با کشورهای همسایه، برای کشور ما نهایت خطرناک و بحران‌ساز است، زیرا افغانستان از یک جهت به تولیدات داخلی توجه ننموده و از جانب دیگر سیستم اقتصادی افغانستان متکی بر اقتصاد بازار آزاد است که با کاهش عرضه، تقاضا بیشتر می‌شود. بناءً اگر مواد مورد نیاز از کشورهای همسایه وارد نشود، این امر باعث افزایش قیمت مواد غذایی خواهد گردید.

بانک جهانی بتاريخ ۲ اپریل ۲۰۲۰ میلادی، کمک بلاعوض مالی را به ارزش صد میلیون و چهارصد هزار دالر جهت تقویت سیستم صحت عامه افغانستان، آماده‌گی غرض مبارزه با ویروس کرونا و افزایش سطح آگاهی عامه به تصویب رسانید. این کمک بایست خدمات صحی را در ۳۴ ولایت کشور بهبود می‌بخشید، تا شیوع ویروس کرونا را در افغانستان تحت کنترل قرار دهد. این پروژه توسط وزارت صحت عامه به کمک نهادهای سازمان ملل متحد و نهاد‌های غیردولتی که از قبل در چوکات پروژه صحی در سراسر افغانستان فعالیت می‌کنند، بایست تطبیق گردد.^۱

همچنان اداره یونیسف و سازمان جهانی صحی در ماه اپریل سال ۲۰۲۰ میلادی

مبلغ ۷،۲۷ میلیون دالر جهت مبارزه با ویروس کرونا به افغانستان کمک نمودند.

برعلاوه به اساس گزارش ۸ می سال ۲۰۲۰ میلادی خبرگزاری اناتولی، بانک جهانی کمک‌های بلاعوض به ارزش ۴۰۰ میلیون دالر را جهت حفظ و تداوم پروسه اصلاحات در بخش‌های اقتصادی و مالی و حمایت از دولت افغانستان بخاطر مدیریت خطرات ناشی از بحران کووید - ۱۹ تصویب نمود. همچنان صندوق جهانی بین‌المللی نیز ۲۵ میلیون دالر امریکایی کمک با افغانستان را اعلام کرده اند.

به اساس اظهارات بانک جهانی، افغانستان در سال ۲۰۲۰ میلادی با مشکلات متعددی روبرو است. بسته شدن سرحدات افغانستان بخاطر شیوع ویروس کرونا، توقف خدمات ترانسپورتی و ترانزیت کالاهای تجارتي که سبب کاهش عواید دولت گردیده، موجودیت فقر گسترده و مشکلات سیاسی و امنیتی که دامنگیر مردم این کشور است، اقتصاد این کشور را شدیداً متأثر ساخته است.

این کمک مالی از طریق برنامه پالیسی انکشاف مشوقه‌ها، زمینه حمایت بیشتر را جهت سرعت بخشیدن پروسه اصلاحات در عرصه‌های کلیدی از جمله بهبود قوانین و مقررات تجارتي و تشویق سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، رشد خدمات اجتماعی و تطبیق اصلاحات در بخش خدمات ملکی، استحکام تدابیر و امکانات جهت مبارزه با حوادث طبیعی، بهت‌ساختن اداره مالیات و مدیریت اقتصادی ادارات دولتی فراهم خواهد نمود.

رئیس دفتر بانک جهانی در افغانستان معتقد است که: "با این کمک مالی انتظار می‌رود تا در وضعیت دشوار فعلی، دولت افغانستان جهت حفظ و تداوم اصلاحات در سکتورهای مختلف به منابع و امکانات مالی دسترسی آسان‌تر حاصل نماید و از این طریق مشکلات ناشی از کاهش عواید داخلی را که از اثر شیوع ویروس کرونا به وجود آمده است، به شیوه مطلوب مدیریت نماید".^۲

وزارت اقتصاد افغانستان اظهار داشت که شیوع ویروس کرونا تأثیر ناگوار بالای اقتصاد کشور بجا گذاشته است، هر قدر دامنه ویروس کرونا در کشور گسترش می‌یابد، به همان اندازه ترس از آینده مبهم و ناگوار اقتصادی نیز وسعت بیشتر می‌یابد. چنانچه طی چند ماه محدود در سال ۲۰۲۰ میلادی سطح فقر در کشور تا ۷۰ فیصد افزایش یافت و سطح بیکاری تا ۴۰ فیصد بالا رفته است، اگر شیوع ویروس کرونا ادامه یابد، رشد اقتصادی افغانستان ۲،۴ فیصد و درآمد ملی کشور نیز تقریباً ده فیصد کاهش خواهد یافت.

به اساس گزارش وزارت اقتصاد افغانستان در حال حاضر فعالیت بخش خصوصی که من حیث یکی از چرخ‌های بزرگ اقتصاد کشور است، متوقف شده، این امر بیکاری هزاران کارگر روزمزد را در قبال داشته است.^۳

در گزارش ماه جولای ۲۰۲۰ بانک جهانی در مورد پیامدهای منفی کرونا بر اقتصاد کشورها بیان گردیده که در سال ۲۰۲۰ کشورهای رو به توسعه بدترین وضعیت اقتصادی را در ۴۰ سال گذشته خواهند داشت. مطابق این گزارش افغانستان در این سال با رکود ۳،۸ تا ۹،۵ فیصدی اقتصاد مواجه خواهد شد. فعلاً ۱۴،۳ فیصد مردم افغانستان به علت مقررات قرنطین و عدم دسترسی به مواد غذایی با مشکل جدی رو به رو اند.

حکومت افغانستان مبلغ شش میلیارد و ششصد میلیون افغانی را جهت کمک به خانواده‌های آسیب‌پذیر و کنترل بازارهای داخلی اختصاص داده است، ولی این اقدامات برای جلوگیری از فقر و گرسنگی در وضعیت کرونایی کافی پنداشته نمی‌شود.

همچنان به اساس اظهارات اتاق تجارت و سرمایه‌گذاری افغانستان، گسترش ویروس کرونا به تجارت و پروسه سرمایه‌گذاری تأثیر منفی بجا گذاشته و فعلاً به‌جز عرصه صحت و تجارت مواد غذایی، تجارت در اکثر بخش‌ها متوقف گردیده است.

اتحادیه اروپا غرض مبارزه با ویروس کرونا در افغانستان، کمک ۱۱۷ میلیون یورو را اختصاص داده و از طرفین درگیر جنگ در افغانستان تقاضا نموده تا بصورت عاجل آتش‌بس نمایند.

از جمله ۱۱۷ میلیون یوروی اختصاص داده شده توسط اتحادیه اروپا، حداقل ۵۰ میلیون یوروی آن برای سکتور صحت عامه افغانستان که در جریان سال‌های متمادی جنگ نهایت ضعیف گردیده، تخصیص داده شده است. در مجموع از این کمک مالی جهت تهیه و تدارک وسایل تست ویروس کرونا، بهبودبخشیدن وضعیت کودکان و مادران و هم در ارتباط با جاساختن عودت‌کنندگان به کشور، استفاده خواهد شد.

رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا بتاريخ ۸ اپریل ۲۰۲۰ میلادی بیان داشت که، "همه‌گیری ویروس کرونا سرحد نمی‌شناسد و مبارزه جهانی را می‌طلبد، به نفع ما است که در مبارزه بر ضد ویروس کرونا در سرتاسر جهان پیروز شویم. اتحادیه اروپا آماده است، مبارزه مشترک با همه‌گیری ویروس کرونا را جدأ رهبری کند. ما با اتحاد و کار مشترک می‌توانیم، در مبارزه با این ویروس پیروز شویم."^۴

در کشورهای توسعه‌یافته که بیش‌ترین مراکز شیوع کرونا تاحال بوده‌اند، دولت‌ها با موجودیت نهادها و زیربنای مدرن، بازهم در رسانیدن کمک‌ها تأخیر و مشکل داشتند. رساندن کمک‌ها در افغانستان در عدم موجودیت زیربنای کافی و عدم دسترسی به مناطق کوهستانی، در حالت افزایش ویروس کرونا نهایت مشکل ساز بوده و باید درین مورد تدابیر لازم قبل از قبل اتخاذ گردد.

همانطوری که شیوع کووید - ۱۹ تا فعلاً میلیاردها دالر بر اقتصاد جهان صدمه وارد نموده، شیوع این ویروس بر اقتصاد افغانستان نیز تأثیرات منفی و ناگوار از خود بجا گذاشته است.

از آنجایی که، افغانستان یک کشور وارداتی است، تقریباً ۸۰ فیصد مواد اولیه مورد ضرورت خود را از خارج وارد می‌کند و ۲۵ فیصد این واردات را مواد خوراکی تشکیل می‌دهد. در صورتی که سرحدات مسدود گردد، چنانچه این کار چندی قبل هم صورت گرفت، مردم کشور با مشکلات جدی مواجه خواهند شد. مسدود شدن سرحدات باعث افزایش ناگهانی تقاضا و افزایش قیمت‌ها در کشور شده که در این حالت خانواده‌های بی‌بضاعت به دلیل نداشتن پس‌انداز کافی، امکانات خرید و ذخیره مواد غذایی را نخواهند داشت.

اوضاع بی‌نظم و نابسامان سیاسی بر ناهم‌آهنگی‌های اقتصادی کشور افزوده، از اثر وضع متلاطم سیاسی، ارزش پول افغانی در مقابل اسعار خارجی کاهش یافته و با شیوع ویروس کرونا اقتصاد کشور بیشتر از هر زمان دیگر با تهدید مواجه گردیده است.

با شیوع بیماری کرونا، بیم آن می‌رود که بیکاری به اوج خود برسد، زیرا فعلاً تنها در کابل ۵۰ فیصد مردم بیکار هستند و در سطح کشور ۷۰ فیصد مردم از بی‌کاری رنج می‌برند.

شیوع ویروس کرونا در افغانستان عواقب اقتصادی - اجتماعی ناگوار در قبال دارد. به اساس ارقام وزارت اقتصاد افغانستان، میلیون‌ها تن از هموطنان ما از اثر شیوع مرض کووید-۱۹ در جمع فقرا افزود خواهند شد و هزاران خانواده قادر به تأمین مصارف روزمره خود نخواهند بود. بناءً گفته می‌توانیم که اگر ویروس کرونا مردم را نکشد، فقر و بیچارگی آنها را خواهد کشت.

ارقام وزارت اقتصاد بیانگر آنست، که تقریباً ۵۹ فیصد نان آور خانواده‌های کشور شغل‌های آسیب‌پذیر دارند که از جمله ۷۰۰ هزار نفر آن از طریق کار روزمره، امرار حیات می‌کنند و ۵۰۰ هزار نفر از این جمله آنقدر فقیر هستند که اگر کار نمایند، مصارف روزمره خانواده‌های خود را نمی‌توانند تأمین کنند.

به نظر این وزارت، در صورت افزایش ۱۰ فیصدی قیمت مواد اولیه، فقر در کشور ۷ فیصد افزایش یافته و اگر قیمت مواد اولیه ۲۰ فیصد افزایش یابد، چهار میلیون نفر بر تعداد فقرا افزوده خواهند شد.

حکومت افغانستان باید تلاش ورزد تا قیمت مواد اولیه مورد ضرورت مردم را ثابت نگه‌داشته، وسایل و تجهیزات لازم صحتی را تهیه نموده، به وضع قوانین و مقرراتی که واردات مواد ضرورت اولیه را سهل سازد، اقدام ورزد تا مردم اطمینان دسترسی کافی، به مواد مورد ضرورت اولیه داشته باشند مثلاً، فراهم ساختن تسهیلات گمرکی، تا به این ترتیب از اثرات ناگوار و مخرب اقتصادی ناشی از ویروس کرونا جلوگیری نماید.

حکومت افغانستان تحت نظر محمد سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری به ایجاد کمیته حالت اضطراری جهت مبارزه با شیوع ویروس کرونا و کمک به نیازمندان اقدام ورزید. حکومت تقریباً ۱۵ میلیون دالر در اختیار والی ها گذاشته است، والی ها صلاحیت کامل دارند تا تجهیزات اولیه طبّی برای داکتران و مواد اولیه خوراکی برای نیازمندان را بصورت عاجل تهیه نمایند.

با وجود کمک ۱۰۴ میلیون دالری بانک جهانی، ۴۰ میلیون دالر کمک بانک انکشاف آسیایی و بیش از ۱۵ میلیون دالر کمک ایالات متحده امریکا به حکومت افغانستان جهت مبارزه علیه کرونا، دولت به نظر کارشناسان امور اقتصادی در عمل هیچ نوع برنامه کمکی برای ۶۰۰ هزار دکاندار و دست فروشی که تنها در شهر کابل، کار شانرا از دست داده اند، ندارد. دولت باید شیوه‌های را جستجو کند تا مردم خساره‌مند را کمک نماید، در غیر آن فقر و بیچارگی مردم را به نابودی خواهد کشانید.

به اساس اظهارات سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی، در سال ۲۰۲۰ میلادی تعداد از کشورهای جهان، یا هیچگونه رشد اقتصادی نخواهند داشت و

یا هم رشد اقتصادی آنها منفی خواهد بود، که در برگیرنده بعضی از اقتصادهای بزرگ جهان هم می‌باشد.

از تأثیرات صحی و اقتصادی جهانی مرض کووید - ۱۹، کشورما هم در امان نمانده و تأثیرات شدید و ناگوار بر وضع صحی مردم و اقتصاد فروریخته کشورما به جا گذاشته است.

هر چند اثرات منفی شیوع ویروس کرونا متوجه تمام اقشار جامعه است. اما، فشار ناشی از قرنطین و بسته شدن بازارها در گام نخست بیشتر متوجه طبقه فقیر جامعه می‌باشد.

از پیامدهای ناگوار شیوع ویروس کرونا در کشورما بیکاری گسترده و افزایش سطح فقر را می‌توان نام برد که به اساس پیش‌بینی وزارت اقتصاد کشور، از اثر بحران کرونا سطح فقر در افغانستان به ۷۰ فیصد خواهد رسید و تعداد بیکاران که فعلاً از ۱۶ میلیون افراد واجد شرایط کار ۹ میلیون آن بیکار اند، از ۲۴ تا ۳۰ فیصد افزایش خواهد یافت.^۵

پاندمی کرونا، جهان را در عرصه‌های تولید و تجارت به بحران مواجه نموده است. طوری که می‌دانیم تمام جهان در عرصه فعالیت‌های تولیدی و تجارتی مانند حلقات یک زنجیر باهم وابسته اند. تأثیرات منفی و ناگوار این بحران تمام دنیا را به رکود اقتصادی در سطوح مختلف مواجه نموده است.

افغانستان منحنی یک کشور عقب‌نگه‌داشته شده و متکی به واردات، در بخش تولیدات و تجارت از اثرات ناگوار شیوع ویروس کرونا هم در امان نبوده و متأثر گردیده است. اگر دولت درین زمینه توجه لازم مبذول ندارد، بیم آن می‌رود که تعداد زیاد از صنایع تولیدی، ورشکست شده و پروسه تجارت دچار مشکلات گردد.

در حال حاضر تعداد فابریکات تولیدی کوچک و بزرگ در کشور ما تقریباً به ۵۰۰۰ می‌رسد که فعالیت آنها در مجموع ۳۵ نوع صنعت را در برمی‌گیرد. گرچه یک عدد از صنایع مانند صنایع مواد خوراک و دواسازی، از بحران کرونا نفع برده اند، ولی در حدود ۳۲ نوع صنعت دیگر، در کشور خسارات جدی و شدیدی را متحمل شده اند که در نتیجه، توازن عرضه و تقاضا برهم خورده، بر ارزش کالاها تأثیر سوء بجا گذاشته و بر صنایع نو ایجاد کشور، صدمه وارد نموده است. بحران اقتصادی کرونا در قدم نخست، صنایع کوچک را که ۸۰ فیصد کارآفرینی را در کشور تشکیل می‌دهد، صدمه زده و در قدم بعدی بر صنایع متوسط و بزرگ اثر می‌گذارد. به اساس اظهارات مسئولین انجمن صنایع کشور از جمله ۱۱۰۰ کارخانه تولیدی در کابل، فعالیت تقریباً ۸۰ فیصد آنها توقف نموده که این امر سبب بیکاری هزاران نفر در کشور شده است.

کاهش تقاضا، پرداخت مصارف کرایه، مالیات، معاش کارمندان و غیره در هنگام قرنطین، از یکطرف و ایجاد محدودیت‌ها در امر تهیه موادخام که از خارج وارد می‌شود از طرف دیگر، تمام کارخانه‌های تولیدی از جمله صنایع خوراک و وسایل طبی را تحت فشار قرار داده است. اگر دولت در این زمینه توجه لازم مبذول ننماید، به احتمال زیاد در آینده نزدیک فعالیت‌های آنها از اثر عدم موجودیت و یا کمبود موادخام کاهش یافته و یا کاملاً متوقف خواهد گردید.

اثرات منفی و ناگوار اقتصادی بحران کرونا صرف عرصه‌های صنایع، خدمات و زراعت را احتوا ننموده، بلکه عرصه تجارت را نیز در بر گرفته است. اختلال در عبور مال‌التجاره از طریق سرحدات، عرضه و تقاضای جریان تجارت جهانی را به مشکل پی‌سابقه که افغانستان هم جز آن است، مواجه نموده است. وضع مقررات قرنطین از اثر شیوع ویروس کرونا باعث بسته شدن بسیاری فعالیت‌های کوچک و بزرگ گردیده است که با ادامه این وضع تعدادی زیاد از تاجران کوچک سرمایه‌های شان را از دست خواهند داد. طبق اظهارات اطاق پیشه وران و دکاندارن، از جمله کسبه کاران که نزد آنها ثبت هستند، ۳۰ فیصد آنها در اثر شیوع

کووید - ۱۹ سرمایه‌های شانرا از دست داده و توان آغاز دو باره کار را ندارند. در شهر کابل تقریباً ۱۵۰ هزار دکان وجود داشته که تعداد زیادی آنها فعلاً مسدود می‌باشد. بحران اقتصادی ناشی از کرونا به احتمال زیاد به این زودی‌ها قابل کنترل نیست. تنها چیزی که فعلاً ممکن است، با مراعات مقررات وضع شده می‌توان حد اکثر آزر خسارات مخرب آن جلوگیری به عمل آورد.

به ابتکار اطاق تجارت بین‌المللی در بیشتر از صد کشور جهان تحت نام «سرمایه‌گذاری‌های کوچک و متوسط ما را نجات دهید» جهت کمک به کارگران و خانواده‌های آسیب پذیر، کارزاری مؤثری را راه اندازی نموده که معافیت‌های مالیاتی و تسهیل شرایط قرضه، از پیشنهادات عمده آنها شمرده می‌شود. اگر کشور ما هم از این شیوه‌ها استفاده نماید، می‌تواند از سرمایه‌گذاری‌های کوچک و متوسط حمایت لازم به عمل آورد. از اثر بحران کرونا سطح سرمایه‌گذاری در کشور به صفر تقرب نموده است و پروسه صادرات کشور هم وضع بدتر از عرصه سرمایه‌گذاری دارد. که این امر به اقتصاد افغانستان ضربه شدید و ناگوار وارد نموده است.

مبارزه با کرونا در شرایط فعلی برای تمام کشورهای جهان در اولویت قرار دارد که دولت افغانستان هم از این امر مستثنی نیست. گرچه کشور عزیزما در ابعاد مختلف از بحران کرونا متضرر شده، ولی در شرایط فعلی بزرگترین ضربه آن بر اقتصاد کشور است. زیرا افغانستان از یک جهت کشور فقیر و متکی به کمک‌های خارجی است و از جهت دیگر شیوع ویروس کرونا باعث کوچک شدن اقتصاد تمام کشورها، منجمله کشورهای کمک‌کننده گردیده و مبارزه علیه این اپیدمی مصارف هنگفت برای این کشورها در قبال دارد، دقیقاً این امر باعث کاهش کمک‌ها به افغانستان هم خواهد شد که از همین لحاظ ضربه شدید به اقتصاد کشورما وارد می‌گردد.

در شرایط فعلی یکی از وظایف اساسی دولت، مبارزه با پاندمی کرونا، پرداخت

مصارف صحتی ناشی از کووید - ۱۹ و ارائه سبب‌سازیدی های کمکی به شرکت‌های تولیدی و خانواده‌های بی‌بضاعت شمرده می‌شود، ولی در حال حاضر دولت افغانستان حتی در تأمین بودجه‌های عادی و توسعه‌ی خود مشکلات داشته و ضرورت به کمک کشورهای و نهادهای دیگر دارد، در حالی که کشورهای و نهادهای کمک‌کننده نیز با این شرایط ناگوار، خود شدیداً مواجه می‌باشند که این امر طوری که قبلاً تذکر دادم، بالای کمک‌های آنها به افغانستان تأثیر سوء بجا می‌گذارد. همچنان بحران ناشی از شیوع ویروس کرونا در سطح جهان، امکانات دسترسی افغانستان را به قرضه‌ها نیز محدود نموده است.

جهت مبارزه با بحران کرونا، بایست دولت افغانستان از بعضی عواید و منافع اقتصادی خود از قبیل عدم حصول انواع مالیات و کرایه‌ها صرف نظر نماید، گرچه این امر منجر به کاهش عواید دولت می‌شود، ولی این اقدام لازمی بخش مهمی از مبارزه با کرونا می‌باشد.

نظر به پیش‌بینی‌های کارشناسان اقتصادی در سال ۲۰۲۰ میلادی عواید دولت افغانستان، در حدود ۳۶ فیصد کاهش خواهد یافت. به اساس اظهارات وزارت اقتصاد کشور، افغانستان ۳۲۴ میلیارد افغانی آسیب خواهد دید که جبران زیان‌های اقتصادی ناشی از کرونا احتمالاً ده سال طول خواهد کشید.^۱

فساد در ادارات دولتی بیداد نموده و منحصیث یک معضله جدی در کشور بشمار می‌رود. در ضمن دوسیه‌های فساد اداری رسیدگی نمی‌شود. در گزارش‌ها و تحقیقات نهاد های بین‌المللی، افغانستان در جمله یکی از فاسدترین کشورها در سطح جهان شمرده می‌شود. طی سال‌های اخیر فساد نه تنها کاهش نیافته، بلکه دامنه آن در ادارات دولتی گسترده ترهم گردیده است.

از موجودیت فساد مالی در افغانستان همه مردم کشور آگاه اند. بروز بحران کرونا زمینه افزایش فساد مالی کرونایی را نیز بوجود آورد و شرایط را برای اختلاس گران

و فساد پیشه‌گان نیز مساعدتر ساخت. که این امر مصارف دولت را در مبارزه با کرونا وسعت بخشید، مثلاً خرید یک ترموز به قیمت ۵۰۰۰ افغانی.

به اساس اظهارات اداره بازرسی ریاست جمهوری افغانستان، بودجه اختصاص یافته برای مبارزه با ویروس کرونا در تعدادی از ولایات حیف و میل شده و وزارت صحت عامه افغانستان نیز استفاده این بودجه را به صورت درست مدیریت نکرده است.

این اداره که جدیداً جهت مبارزه با فساد اداری ایجاد شده، طی روزهای گذشته ۹ مقام ارشد دولتی شامل وزیر سابق صحت عامه، سه معاون قبلی آن و یک معاون برحال این وزارت را به لوی خاړنوالی معرفی کرد. برعلاوه این اداره والی‌های سابق هرات و نورستان و والی‌های برحال میدان وردک و بدخشان را نیز به لوی خاړنوالی معرفی کرده است.

همچنان به اساس گزارش‌های تحقیقی خبرگزاری پژواک، ۳۲ دستگاه تنفس مصنوعی طور قاچاق به پاکستان انتقال داده شده است.

برعلاوه به اساس گزارش روزنامه ۸ صبح، در چهار ولایت نورستان، میدان وردک، بدخشان و هرات بودجه کرونا حیف و میل شده و خریداری اجناس مورد ضرورت بیشتر از قیمت بازار بوده است. طور مثال، یک پایه دستگاه ترمومتر «تب سنج» در ولایت لوگر به ۹۱ هزار افغانی خریداری شده و به اساس اسناد موجود ۱۵ دستگاه به قیمت یک میلیون و ۳۶۵ هزار افغانی خریداری شده است.

مبارزه با فساد نیازمند تغییر جهت‌گیری سیاسی در مقامات بالایی دولتی در افغانستان است. ولی دولتمردان درین زمینه جدی عمل نمی‌نمایند زیرا آنها تشویب دارند که این امر ممکن مناسبات قدرت در دولت افغانستان را به شکلی از اشکال تحت تأثیر قرار دهد.

تلاش برای از بین بردن پدیده فساد باید همه جانبه حمایت شده و از بین بردن این پدیده نیازمند مطالعه دقیق و همه جانبه در ارتباط شیوه مصرف، توزیع، مدیریت کمک‌ها و روابط سیاسی در سطوح بالاتر دولتی در افغانستان لازم و ضروری است. اما متأسفانه درین زمینه توجه کمتر صورت گرفته است.

مبارزه با فساد با شعار تحقق نمی‌یابد، بلکه این عمل خواست همگانی و جدیت دولت را می‌طلبد، این مبارزه باید از سطوح بالا صورت بگیرد و هدف آن ریشه کن ساختن فساد باشد. دستیابی به توسعه در یک کشور عقب نگه‌داشته شده مثل افغانستان بدون موجودیت نظام اداری سالم ناممکن است.

هالند، ۸ نوامبر ۲۰۲۰

^۱ «واشنگتن، بانک جهانی، ۲ اپریل ۲۰۲۰»

^۲ «خبرگزاری صدای افغان (آوا)، کابل، ۱۹ ثور ۱۳۹۹»

^۳ «رادیو آزادی، ۲۷ جوزا ۱۳۹۹»

^۴ «رادیو آزادی، ۲۴ حمل ۱۳۹۹»

^۵ «مرکز مطالعات استراتژیک و منطقوی، مؤرخ ۷ می ۲۰۲۰»

^۶ «مرکز مطالعات و استراتژیک منطقی، ۱۲ می ۲۰۲۰»

وقایع و حوادث مهم اقتصادی سال ۲۰۲۰ میلادی

با سال عیسوی ۲۰۲۰ وداع نمودیم. این سال هم مملو از حوادث خوب و زشت بود و متأسفانه مثل سال‌های قبل حوادث بد و زشت آن بیشتر، شدیدتر و شرم‌آورتر تکرار شده، بدون آنکه کشورهای بزرگ جهان در صدد جلوگیری از آن بر آیند.

درین مبحث از یادآوری حوادث سیاسی و اجتماعی سال ۲۰۲۰ صرف نظر نموده، صرف چند حادثه مهم اقتصادی را که در سطح جهانی در مطبوعات کشورهای مختلف برجسته شده اند مرور مینمایم، همچنان از حوادث افغانستان که جنبه جهانی ندارد نیز صرفنظر می‌نمایم.

در پایان سال ۲۰۲۰، رسانه‌ها و مراکز پژوهشی سراسر جهان به ویژه در کشورهای غربی به مهمترین تحولات درین سال پرداخته‌اند، که به طور مختصر تعدادی از آنها را مرور می‌نمایم.

به نظر کارشناسان و تحلیل‌گران مسائل بین‌المللی، سال ۲۰۲۰ از جهات مختلف، یک سال بی‌مانند بود زیرا بعضی حوادث، مانند همه‌گیری ویروس کووید - ۱۹ درین سال بی‌سابقه بود. کانون تفکر «شورای روابط خارجی امریکا» که یکی از پرنفوذترین اتاق‌های فکری و تحقیقاتی در امریکا است، سال ۲۰۲۰ را بدترین سال، از سال ۲۰۱۶ میلادی تا حال ارزیابی نموده و این سال را از لحاظ سطح بی‌نظمی و اغتشاشات، با سال ۱۹۶۸ میلادی مقایسه نموده است. با وجود آنکه در ۱۲ ماه گذشته خبرهای خوب هم وجود داشت، ولی حوادث ناگوار و دلخراش هم در آن کم نبودند، که تعدادی از این حوادث در سال ۲۰۲۱ نیز ادامه خواهند داشت. مهمترین حوادث این سال را از نظر کانون تفکر طور خلاصه ارائه میدارم:

شیوع و همه‌گیری کووید - ۱۹ که از اواخر سال ۲۰۱۹ میلادی آغاز گردید، تصویر جهان را تغییر داد. در آغاز مردم به اهمیت اینکه کشور چین در حال مراقبت و بررسی شیوع یک ویروس است، کمتر توجه نمودند، تا اینکه بتاريخ ۱۱ جنوری سال ۲۰۲۰ چین از مرگ اولین قربانی این مرض اطلاع داد. طی سال ۲۰۲۰، کووید - ۱۹ زندگی مردم جهان را بکلی تغییر داد. به اساس گزارش سازمان جهانی صحت الی تاریخ ۲۹ دسمبر ۲۰۲۰ بیشتر از ۸۱ میلیون و ۸۵۸ هزار و ۴۹۰ نفر در جهان با این ویروس مبتلا شده و به تعداد یک میلیون و ۷۸۵ هزار و ۲۸۶ نفر جان شانرا از دست داده اند.

در اثر وضع و تطبیق مقررات شدید قرنطین، در سال ۲۰۲۰ اقتصاد جهان بیشتر از ۴ فیصد کوچک شد و سطح فقر به شدت افزایش یافت. عدۀ از کشورها مثل ویتنام و نیوزلند، توانستند مرض را کنترل و اقتصاد شانرا رشد دهند، در حالی که بسیاری از کشورها به خصوص امریکا، نتوانستند با اخذ تدابیر لازم جهت جلوگیری و کنترل مرض به موقع عمل نمایند که این امر باعث گردید تا مرگ و میر درین کشورها افزایش یابد. مهمترین دلایل ناتوانی در امریکا درین زمینه، موجودیت رهبری ضعیف، جهت‌گیری‌های سیاسی و بی‌اعتمادی مردم به دولت بود.

گرچه خبرهای مثبت در مورد تهیه و تطبیق واکسن امیدوارکننده است، ولی بایست توزیع گسترده و عادلانه آن به شکل صحیح و درست انجام یابد تا مانع همه‌گیری دوباره این مرض شود.

اقتصاد چین در سال ۲۰۲۰ در سر تا سر جهان فعال بود و به این امر که این عمل موجب ناراحتی دیگر کشورها می‌گردد یا نه، برای چین بی‌تفاوت بود.

از آغاز سال ۲۰۲۰ مقامات چینی با دیپلماسی تهاجمی و غیردیپلماتیک علیه افراد و کشورها متوسل گردیدند. در اپریل ۲۰۲۰ چین اقدام استرالیا مبنی بر بررسی راجع به منشاء ویروس کرونا را با یک جنگ تجاری جبران نمود و در ماه جون

۲۰۲۰ برخوردهای نظامی با هندوستان داشت که باعث کشته شدن ۲۰ نظامی هندی گردید. روابط چین با تایوان درین سال جدی تر از قبل شد، چون امریکا روابط خود را با این ایالت چین تقویت نمود، چین طی سال ۲۰۲۰ قانون جدید امنیت ملی در هانگ کانگ را وضع و آنرا مرعی الاجراء ساخت.

تا پایان سال ۲۰۲۰ میلادی، موفقیت نسبی چین در کنترل پاندمی کرونا و تحرک اقتصادی آن، این کشور را مطمئن ساخت که در مقابله با غرب موفق شده است. چین به جای ترس از ایالات متحده امریکا که در صدد جداسازی دو اقتصاد بود، با شرایط خودش گام‌های را برداشت.

به اساس یک گزارش بانک جهانی، در مورد پیش‌بینی وضع اقتصادی آسیا - اقیانوسیه، اقتصاد چین در سال ۲۰۲۰ رشد ۲ فیصدی داشته و در سال ۲۰۲۱ میلادی افزایش تولید ناخالص داخلی آن تقریباً ۹,۷ فیصد خواهد بود، در حالی که اقتصادهای منطقوی و همسایه‌گان چین رشد منفی خواهند داشت. به نظر بانک جهانی علت رشد اقتصادی چین، افزایش مخارج دولتی، صادرات بهتر، و کاهش سطح مبتلایان به ویروس کرونا از ماه مارچ بدینسومی باشد. چین علاوه بر حمایت‌های بزرگ از بودجه در سال ۲۰۲۰، از افزایش صادرات نیز مستفید گردید. به اساس گزارش اداره گمرک چین، این کشور در مقایسه با سال ۲۰۱۹ تقریباً ده فیصد رشد صادرات داشته و سطح واردات آن تقریباً ۱۳,۲ فیصد افزایش یافته است.^۱

رشد اقتصاد چین باوجود مرض کووید - ۱۹ به آرامی ادامه دارد. گرچه اقتصاد چین از اثر شیوع ویروس کرونا شدیداً متضرر شده بود، ولی این کشور توانست به اندازه قابل ملاحظه بر پاندمی کرونا غلبه حاصل نموده و بار دیگر با سرعت پی‌سابقه رونق یابد.

در شرایط که پاندمی کرونا اقتصاد را در سراسر جهان مختل نموده، اقتصاد کشور

چین سال ۲۰۲۰ را با بیلانس مثبت به پایان رسانید. با وضع مقررات شدیدی مانند محاصره شهرهای میلیونی، قرنطین نمودن شدید و وضع محدودیت‌ها در عرصه مسافرت، چین موفق شد گسترش ویروس جدید کرونا را به سرعت کنترل کند. این امر باعث گردید تا کشور چین به زندگی عادی برگشته و شاهد رشد نسبی در عرصه اقتصاد باشد. چنانچه تولید صنعتی نسبت به سال قبل تا ۹ دهم در صد بالا رفت.

به نظر اقتصاددانان، چین یگانه اقتصاد بزرگ جهان است که سال ۲۰۲۰ را با بیلانس مثبت به پایان رسانید. به اساس گزارش صندوق جهانی پول، اقتصاد چین زودتر از آنچه فکرمی‌شد به حالت عادی برگشت.

بناء بر پیشبینی صندوق بین‌المللی پول، جمهوری مردم چین در سال ۲۰۲۱ رشد معادل ۲٫۸ فیصد خواهد داشت. در حالی که اقتصاد آلمان که در سال ۲۰۲۰ رشد منفی ۶ فیصدی داشت، در سال ۲۰۲۱ رشد معادل ۲٫۴ فیصد، اقتصاد امریکا که در سال ۲۰۲۰ تا ۳٫۴ فیصد کاهش داشت، در سال ۲۰۲۱ تا ۱٫۳ فیصد رشد خواهد نمود.

تداوم تنش‌های اقلیمی، از قبیل آتش سوزی‌های مصیبت‌بار، طوفان‌های بزرگ و متواتر و تشدید خشکسالی‌ها، اتفاقات بودند که در سال ۲۰۲۰ بر اقتصاد جهان تأثیر سوء بجا گذاشت. چنانچه سال ۲۰۲۰ با شدیدترین آتش سوزی در استرالیا آغاز شد که در نتیجه ۶ فیصد آن در آتش سوخت و ۳ میلیون حیوان نیز تلف گردید. همچنان در اواخر سال ۲۰۲۰، غرب ایالات متحده امریکا نیز مواجه به یک آتش سوزی وحشتناک شد. در سایر مناطق ایالات متحده امریکا، امریکای مرکزی و جنوب شرق آسیا، طوفان‌های گرمسیر متعدد بوقوع پیوست. برعلاوه در غرب امریکا خشکسالی طولانی مدت که طی ۱۲ قرن اخیر بی‌سابقه بود، بدترین شرایط را در منطقه بوجود آورد.

سال ۲۰۲۰ میلادی برای تولیدکنندگان و شرکت‌های نفتی سال خوبی نبود. شیوع ویروس کرونا و وضع اقدامات شدید قرنطین و محدودیت مسافرت‌ها در سراسر جهان، باعث کاهش تقاضا به نفت گردید. در ماه مارچ سازمان اوپک از همه تولیدکنندگان اوپک و اوپک پلاس تقاضا نمود که تولید شانرا تا ۱,۵ میلیون بشکه در روز کاهش دهند. روسیه منحیث سومین تولیدکننده نفت با این پیشنهاد موافقت نکرد که در نتیجه منجر به ختم همکاری میان عربستان و روسیه شد. عربستان با عکس‌العمل شدید به کاهش قیمت نفت و افزایش تولید آن اقدام ورزید که همین امر باعث کاهش بیشتر قیمت نفت شد.

بدترین مرحله بازار نفت امریکا، ماه اپریل سال ۲۰۲۰ بود که با ختم توافق همکاری میان تولیدکنندگان اوپک و اوپک پلاس قیمت نفت با نوسان شدید مواجه گردید. ولی با آنهم ارزش هر بیرل نفت در ماه نوامبر به ۴۷ دلار که بالاترین سطح از ماه مارچ بود، رسید.

باوجود چنین شرایط، قیمت نفت هنوز هم نسبت به آغاز سال، ۳۰ فیصد پایین تر است. این امر بیانگر آنست که بیشتر کشورهای تولیدکننده نفت در سال ۲۰۲۱ با شرایط اقتصادی مشکل مواجه خواهند بود. اداره اطلاعات انرژی امریکا معتقد است که با ادامه بهبود تقاضا به نفت، ذخیره‌سازی‌های نفت جهانی تا ختم سال ۲۰۲۱ کاهش یابد.

کرونا به اقتصاد امریکا ضربه بزرگی وارد نموده و فعلاً در سطح جهان عمده ترین کانون درگیر با کرونا بشمار می‌رود. این موضوع سبب شده تا بزرگ‌ترین اقتصاد جهان به تناسب چین از لحاظ رشد اقتصادی عملکرد خوب تری نداشته باشد. به اساس تازه ترین پیشبینی بانک جهانی، اقتصاد چین در سال آینده ۲,۸ فیصد رشد خواهد نمود.

به نظر این نهاد، اقتصاد چین به دلیل بهتر شدن شرایط بازار کار، افزایش تقاضای

مصرفی و مخارج خانواده‌ها احتمال دارد که در سال ۲۰۲۱ به حالت قبل از آغاز کرونا برگردد. از رویارویی جهان با ویروس کرونا یک سال گذشت، ما سال نور را در حالی آغاز می‌نماییم که جهان هنوز هم با محدودیت‌های زیادی در عرصه‌های تجارت خارجی، سیاحت و سیاست‌های پولی - مالی مواجه بوده و توان مالی فعالیت‌های اقتصادی از اثر پیامدهای اقتصادی و تجاری کرونا به سطح محسوسی کاهش یافته است. با توجه به وضع فعلی در جهان، موضوع ویروس کرونا در سال ۲۰۲۱ نیز در صدر کانون توجهات معامله‌گران باقی خواهد ماند. کمبود نقدینگی و کاهش محسوس جریان سرمایه‌ای از اساسی‌ترین عللی هستند که می‌توانند احیای رشد اقتصادی در نقاط مختلف جهان را تحت تأثیر قرار دهند.

ارزش دالر مقابل اسعار معتبر جهانی در سال ۲۰۲۰ بطور متوسط شش فیصد کاهش یافت، این امر ناشی از آسیب وسیع کرونا به اقتصاد آمریکا و مجبور شدن بانک مرکزی این کشور به چاپ گسترده پول بود که دالر را تحت فشار شدید قرار داد، بناءً گفته می‌توانیم که طی دههٔ اخیر، سال ۲۰۲۰ یکی از بدترین سال‌ها برای دالر بود. به نظر کارشناسان اسعاری، قرضه‌های سنگین فعالیت‌های اقتصادی در آمریکا و پائین بودن امکانات مالی مصرف‌کنندگان در آن، سبب خواهد شد تا فشار موجود بالای دالر در آغاز سال ۲۰۲۱ نیز ادامه یابد. گرچه فکر نمی‌شود دالر با یک سقوط جدی مواجه گردد، ولی بسیاری از تحلیل‌گران بازار اسعار، به این عقیده اند که فعلاً شرایط، بیشتر برای عقبگرد دالر فراهم گردیده و ممکن دالر تا چند ماه اول سال ۲۰۲۱ نیز در حالت فعلی باقی بماند. قابل تذکر است که در مقایسه با ماه‌های اول سال ۲۰۲۰ برای بسیاری از معامله‌گران، جذابیت دالر کاهش یافته است.

به اساس پیش‌بینی بانک‌های بزرگ جهان قبل از آغاز سال ۲۰۲۱، فشارهای ناشی از بحران کرونا بالای اقتصاد دنیا کاسته خواهد شد. پیش‌بینی‌های که به خاطر تولید واکسن کرونا و شروع تزریق آن در دنیا امیدواری و خوشبینی را مژده می‌دهد.

وال استریت ژورنال بیان می‌دارد، سالی که اقتصاد جهان با شوک بزرگ ناشی از پاندمی کرونا مواجه شد و شدیدترین بحران را در تاریخ بعد از بحران بزرگ سال ۱۹۳۰، رقم زد، پایان یافت، اقتصاددانان هنوز هم از تداوم بحران در ماه‌های اول سال ۲۰۲۱ و از آغاز مرحله رونق بحران از فصل دوم سال ۲۰۲۱ صحبت می‌نمایند.

وال استریت ژورنال در این مورد مینگارد: «اقتصاد دنیا سخت ترین سال تاریخ را پشت سر گذاشت و حال در مسیر احیاء است. ولی قبل از اینکه اقتصاد دنیا روی خوش ببیند، تزلزل اقتصاد در ماه‌های اول را تجربه خواهد کرد. تزلزلی که ریشه در اوج گیری دوباره مرض در اکثر کشورهای صنعتی و افزایش مرگ و میر ناشی از کرونا دارد. روزهای که بسیاری از کشورها جز اجرای طرح قرنطین و تعطیلی فعالیت‌های اقتصادی چاره دیگری ندارند و در نتیجه این سیاست، امکان رشد اقتصادی وجود دارد. اما از فصل دوم اقتصاد جهان به سرعت رشد می‌کند و خاطره روزهای خوش اقتصادی برای جهانیان زنده می‌شود.

به اساس پیش‌بینی مرکز مطالعات بانک امریکا، سطح رشد اقتصادی جهان در سال ۲۰۲۱ معادل به ۴٫۵ فیصد خواهد بود. مطابق پیش‌بینی این بانک، اقتصادهای بزرگ غربی با عرضه کمک‌های حمایتی مالی مانع اثر گذاری بحران بر اقتصاد شان خواهند شد.

برعلاوه شروع تزریق واکسن در این کشورها، زمینه را جهت سرعت بخشیدن پروسه رشد اقتصادی در سال ۲۰۲۱ فراهم خواهد ساخت. نظربه پیش‌بینی این بانک با آنکه در سال ۲۰۲۱ انتظار احیای اقتصادی جهان وجود دارد، ولی افزایش سطح تورم در جهان امکان ناپذیر است و به یقین سطح بهره بانکی در تمامی کشورهای صنعتی تا اخیر سال ۲۰۲۱ در سطح نزدیک به صفر باقی خواهد ماند.

اما بانک سیتی گروپ امریکا، رشد اقتصادی جهان را در سال ۲۰۲۱ معادل ۵

فیصد پیش‌بینی نموده است به نظر این بانک، نباید منتظر رشد سریع اقتصاد جهان بود زیرا احیای اقتصادی، پروسه تدریجی خواهد بود و تا اواخر سال ۲۰۲۱ وضعیت اقتصادی جهان به شرایط قبل از پاندمی کرونا، برنخواهد گشت.

کشف واکسن کرونا و شروع تزریق آن در کشورهای صنعتی و بعضی از کشورهای در حال توسعه به نظر این بانک بالای اقتصاد جهان تأثیر عمده نداشته و تا سال ۲۰۲۲ این کشف بزرگ، روی اقتصاد جهان و آسیایی که به تولید ناخالص داخلی جهان در سال ۲۰۲۰ وارد شد، تأثیر ننموده و جبران نخواهد شد. چون از یک طرف امکانات تولید و توزیع واکسن در سطح جهان محدود است و از جانب دیگر بخش بیشتری واکسن تولید شده، وارد بازار کشورهای صنعتی می‌گردد و کشورهای در حال توسعه و عقب‌نگه‌داشته شده از اواخر سال ۲۰۲۱ یا اوایل سال ۲۰۲۲ می‌توانند واکسین شوند. بناءً تأثیر کشف واکسن بر اقتصاد جهان هم در سال ۲۰۲۲ مشاهده خواهد شد.

بانک گلدمن ساکس سطح رشد اقتصادی جهان را در سال ۲۰۲۱ به ۶ فیصد پیش‌بینی می‌نماید. این بانک معتقد است که اقتصاد جهان بعد از تزریق واکسن در امریکا و اروپا، خارج شدن این کشورها از قرنطین و آغاز دوباره فعالیت‌های اقتصادی، رشد اقتصاد جهان با سرعت احیاء خواهد گردید.

به نظر این بانک، حمایت بانک‌های مرکزی کشورهای صنعتی از اقتصاد، نه تنها در سال ۲۰۲۱ بلکه تا سال ۲۰۲۵ ادامه خواهد داشت، اما از اواسط سال ۲۰۲۱ احیای بازار کار، ایجاد فرصت‌های شغلی تازه و آغاز دوباره رشد اقتصادی صورت خواهد گرفت. بانک گلدمن ساکس هم سطح تورم را در سال ۲۰۲۱ پایین ارزیابی نموده و پیش‌بینی می‌کند که سطح بهره بانکی هم نزدیک به صفر قرار داشته و تا سال ۲۰۲۳ در همین سطح باقی خواهد ماند.

با وجود همه فراز و نشیب‌ها در اقتصاد جهان، بانک مورگان استنلی امیدوار است

که ارزش تولید ناخالص داخلی جهان در سال ۲۰۲۱ افزایش یابد. این بانک سطح رشد اقتصادی جهان را در سال ۲۰۲۱ به ۴٫۶ فیصد تخمین نموده است.

به عقیده این بانک، رشد اقتصاد جهان از سال ۲۰۲۱ به سرعت آغاز می‌یابد و اثرگذاری حمایت‌های مالی دولت‌ها و بانک‌های مرکزی از اقتصاد درین زمینه نقش ارزنده خواهد داشت و جهان شاهد افزایش سطح تورم و عادی شدن اوضاع اقتصادی به ویژه در کشورهای غربی خواهد بود.^۲

نشریه اکونومیست در مورد وضع اقتصادی امریکا می‌نویسد، که کشور امریکا با شدیدترین بحران اقتصادی از زمان بحران بزرگ سال ۱۹۳۰ مواجه بوده و اقتصاد این کشور در سال ۲۰۲۰ میلادی ۸۷۴ میلیارد دلار کوچک شده و پروسه کاهش ارزش دلار که از ماه‌ها قبل آغاز شده بود در ۲۰۲۱ نیز ادامه خواهد یافت.

ناکامی دولت امریکا در کنترل ویروس کرونا، کاهش اعتماد سرمایه‌گذاران به اقتصاد امریکا و تشدید بحران‌های سیاسی در زمان انتخابات ریاست‌جمهوری، در سقوط ارزش دلار نقش عمده داشته، در سال ۲۰۲۱ و بعد از آن نیز این پروسه ادامه خواهد یافت.

به اساس ارقام موجود این نهاد اقتصادی، سال ۲۰۲۰ میلادی در تاریخ اقتصاد امریکا بی‌سابقه بود، زیرا در سال‌های قبل شاخص‌های کلان اقتصاد این کشور سیر صعودی داشتند، اما با شیوع ویروس کرونا در سال ۲۰۲۰ همه چیز به سقوط مواجه گردید و تقریباً مشکلاتی که دولت امریکا با وضع تحریم‌ها علیه کشورهای دیگر جهان در پلان داشت، کم و بیش اقتصاد خود امریکا با آن دچار گردید.

اقتصاد امریکا طی چهار سال که گذشت رشد اقتصادی کمتر از ۲ فیصد را تجربه نکرده بود، ولی در سال ۲۰۲۰ میلادی با رشد منفی ۴٫۶ فیصدی مواجه شد، در حقیقت امریکا با بحران اقتصادی شدید مواجه شده است. در سال ۲۰۱۹ رشد

اقتصادی آمریکا به ۲،۲ فیصد می‌رسید.

طوری که گفته شد، در سال ۲۰۲۰ اقتصاد آمریکا کوچک گردیده، ارزش تولید ناخالص داخلی آمریکا که در سال ۲۰۱۹ تقریباً ۲۱،۴۳۳ میلیارد دالر بود، در سال ۲۰۲۰ به ۲۰،۵۵۹ میلیارد دالر کاهش یافت.

از پیامدهای دیگر شیوع کرونا بالای اقتصاد آمریکا، سقوط ۱۸ فیصدی صادرات این کشور در سال ۲۰۲۰ است. صادرات آمریکا در سال ۲۰۲۰ به ۱،۳۵۲ میلیارد دالر می‌رسید که این مبلغ کاهش ۳۰۰ میلیارد دلری را نسبت به سال ۲۰۱۹ نشان می‌دهد. واردات این کشور نیز طی سال ۲۰۲۰ با سقوط ۱۶ فیصدی مواجه گردید و به ۲،۱۰۳ میلیارد دالر رسید.

پیامد دیگری شیوع ویروس کرونا، وارد شدن ضربه شدید بر تولیدات نفت آمریکا است و به اساس ارقام موجود در سال ۲۰۲۰، تولید نفت آمریکا در روز ۱،۳۷۷ میلیون بیرل کاهش یافت. در سال ۲۰۱۹ این کشور روزانه ۲۱،۱۷ میلیون بیرل نفت تولید می‌کرد، در حالی که به اساس ارقام اکونومیست در سال ۲۰۲۰ این رقم به ۱۵،۸۳۳ میلیون بیرل در روز کاهش یافته است.

از پیامدهای دیگری شیوع ویروس کرونا بر اقتصاد آمریکا، افزایش کسر بودجه دولت مرکزی است. در سال ۲۰۲۰ کسر بودجه دولت مرکزی آمریکا اضافه تر از ۳ برابر سال ۲۰۱۹ بود. زیرا در سال ۲۰۱۹ کسری بودجه دولت آمریکا معادل ۶،۴ فیصد تولید ناخالص داخلی بود، در حالی که این رقم در سال ۲۰۲۰ به ۳،۱۵ فیصد تولید ناخالص داخلی این کشور رسید. جهت مقابله با اثرات ویروس کرونا، ممکن در سال ۲۰۲۱ هم سیاست پمپاژ نقدینگی به اقتصاد آمریکا ادامه یابد که در نتیجه، کسر بودجه دولت مرکزی در سال ۲۰۲۱ به ۵،۹ فیصد تولید ناخالص داخلی این کشور برسد.

در نیمه اول سال ۲۰۲۰، ارزش دلار در مقابل یورو افزایش یافت که قوی‌تر بودن بنیادهای اقتصادی آمریکا نسبت به منطقه یورو دلیل عمده این امر محسوب می‌گردد. برعلاوه ظهور بحران اقتصادی در سطح جهان باعث گردید تا سرمایه‌گذاران بیشتر طی این مدت به خرید دلار جلب شوند. ولی ارزش دلار در برابر یورو در نیمه دوم سال ۲۰۲۰ کاهش یافت.

پروژه کاهش ارزش دلار در مقابل یورو احتمالاً طی سال ۲۰۲۱ نیز ادامه خواهد یافت. اقتصاد منطقه یورو در این سال با سرعت بیشتری نسبت به اقتصاد آمریکا احیاء خواهد شد. ارزش پول ملی آمریکا، طی سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ نیز با تداوم احیای اقتصاد جهانی و در نتیجه کاهش تقاضا برای دارایی‌های امن مثل دلار، کمی کاهش پیدا خواهد کرد.^۳

قضایوت در مورد نتایج موفقیت‌ها و یا شکست بزرگ در سال ۲۰۲۰ کار آسان نیست، ولی گفته می‌توانیم که سال ۲۰۲۰ برای روابط بین‌الملل یک سال نهایت دشوار بود. زیرا پاندمی ویروس کرونا تأثیر منفی و ناگوار بر سیاست و دیپلماسی جهانی بجا گذاشته و باعث بحران شدید و عمیق در اقتصاد جهان گردیده است. باید گفت که جهان دوره احیاء و بهبود طولانی و دشوار اقتصادی را در پیش دارد.

برعلاوه نباید فراموش نمود که چالش‌ها و تهدیدهای تروریسم، قاچاق مواد مخدر و انواع دیگر جرایم فراملیتی، هنوز هم در جهان به شدت حکمفرما است. همچنان بحران‌های طولانی مدت در نقاط مختلف جهان هنوز هم شعله ور می‌باشند که باعث ایجاد تنش‌های جدید در مناطق مختلف می‌گردند.

موجودیت چالش‌های مشترک، از جمله شیوع دوامدار مرض ناشی از کووید-۱۹، با تأسف هنوز هم سبب همبستگی جامعه جهانی جهت جلوگیری از این مشکلات نشده است. علت اصلی این امر در عدم تمایل تعدادی از کشورهای غربی به

رهبری ایالات متحده امریکا بخاطر ایجاد همکاری متقابل ویکسان، با سایر بازیگران بین‌المللی است.

کشورهای غربی به طور فعال از شیوه‌های گسترده و نامشروع، از فشار نیرو گرفته تا جنگ اطلاعاتی استفاده می‌نمایند. آنها حتی بدون در نظر داشت شرایط بشردوستانه اضطراری در جهان، به تقاضای منشی سازمان ملل متحد و کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، به ارتباط تعلیق تحریم‌های یک جانبه به خصوص در تأمین ادویه، تجهیزات و مواد غذایی مورد نیاز، جهت مقابله با ویروس کرونا و معاملات مالی مربوط با آن، توجه نمودند.

هالند، ۱۱ جنوری ۲۰۲۱

^۱ «اکتوبر ۲۰۲۰، جهان اقتصاد»

^۲ «بازار، پیش‌بینی بانک‌های بزرگ جهان، ۱۸ دسامبر ۲۰۲۰»

^۳ «خبرگزاری تسنیم، ۱۰ آبان ۱۳۹۹»

تعیین قیمت زمین و عوامل عمده‌گه در تعیین آن نقش دارد

رونق بازار مسکن و سرعت خانه سازی و کار ساختمانی نقش تعیین کننده در قیمت زمین دارد، هرگاه در بازار مسکن بحران موجود باشد، قیمت زمین تغییر نمی‌کند، در حالی که در زمان رونق بازار مسکن، قیمت زمین افزایش می‌یابد. دلیل این امر آن است که مسکن و زمین منحصیث عرصه مطمین، با داشتن ریسک پایین جهت سرمایه‌گذاری خانواده‌ها محسوب می‌شود. با افزایش علاقمندی افراد به سرمایه‌گذاری در بخش زمین و مسکن، در قدم نخست توجه تجارت در بازار مسکن، به بازار زمین می‌شود، از این سبب افزایش قیمت زمین، همیشه بیشتر از رشد قیمت، در بازار مسکن است.

ارزش زمین مستقیماً با موقعیت آن ارتباط دارد و این امر باعث مفاد بیشتر برای صاحب آن می‌گردد، طور مثال در صورتی که زمین در ساحه تجارتی قرار داشته باشد، به یقین مفاد بیشتر ایجاد می‌کند، بناءً قیمت اینگونه زمین‌ها نیزبلندتر می‌باشد.

مهاجرت‌های گسترده از اثر ناامنی و عدم مصئونیت، از قرأ و قصبات دور افتاده به مرکز ولسوالی‌ها، ولایات و پایتخت کشور، باعث افزایش نفوس و محدودشدن زمین در این مناطق گردیده است و طی سال‌های اخیر ارزشمندی زمین را در اقتصاد پراهمیت تر ساخته است. این امر سبب گردیده تا زندگی شهری قیمت‌تر شود. واضح است که قیمت زمین، ارزش خانه‌های رهایشی را نیز افزایش می‌دهد.

برعلاوه یکی از مصیبت‌های اقتصادی کشورهای که دارای منابع بزرگ طبیعی می‌باشند و به شکل سالم، مدیریت نمی‌شوند، بیماری هالندی است، که باعث افزایش قیمت زمین - مسکن می‌گردد. ساختار این پدیده اقتصادی از اثر افزایش

نقدینگی در کشور و زیاد شدن تقاضا و تورم ایجاد می‌شود، در این حالت، دولت جهت کنترل تورم، به افزایش واردات کالاها اقدام می‌کند و در مدت کوتاه، تورم را تحت کنترل می‌آورد.

باید گفت که بیماری هالندی، در اثر پیشرفت صادرات مواد اولیه بوجود می‌آید. بعد از سال ۱۹۶۰ میلادی هالندی‌ها در جستجوی کشف منابع عمده گاز طبیعی، صادرات آنرا آغاز کردند. پیشرفت صادرات و مازاد بیلانس پرداخت‌ها، آسایش جدیدی را برای هالندی‌ها مساعد نمود. ولی طی دهه ۷۰ قرن بیست، اقتصاد هالند از اثر افزایش تورم، کاهش صادرات تولیدی، سطح پایین رشد درآمد و افزایش بیکاری متضرر گردید. رونق بازار نفت در دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد قرن بیست در بعضی از کشورها از جمله عربستان سعودی، نایجریا و مکزیکو تناقضات مشابه به وجود آورد. اقتصاددانان اصطلاح بیماری هالندی را پدیده عامی قابل اطلاق، به تمامی کشورهای که از رونق صادرات کالاهای اولیه مستفید می‌شوند، نامیدند.

از آنجایی که کالاهای غیرمنقول مثل زمین، از خارج وارد شده نمی‌تواند، تقاضا به زمین نظر به عوامل غیربنیادی بالا رفته و عرضه آن ثابت باقی میماند، که این امر شاخص تورم را بلند نگه می‌دارد، درینصورت تورم بخش زمین و مسکن به شدت افزایش می‌یابد، از طرف دیگر با افزایش تورم در عرصه زمین - مسکن، حجم تقاضا از طرف مردم برای حفظ ارزش زمانی پول، بیشتر شده و تورم را افزایش می‌دهد.

اینکه وضعیت زمین در آینده چگونه خواهد بود، از بعضی پیش‌بینی‌ها بر می‌آید که قیمت زمین همچنان در حال رشد خواهد بود، زیرا کاهش زمین‌های خالی و اعمار ساختمان‌های جدید مسکونی و تجارقی، بدون تردید باعث ارزشمند تر شدن زمین در آینده خواهد شد.

در شرایط فعلی زمین بدون صاحب و بدون سند مالکیت در کشورما وجود ندارد،

زیرا زمین ها یا به دولت تعلق دارد، یا مربوط به افراد خصوصی است و یا به ریاست عمومی منابع طبیعی که در چوکات وزارت زراعت تشکیل گردیده، متعلق می باشد، مثل علفچرها و جنگلات. بناء زمین قابل "کشف" که آنرا شخصی بتواند به ملکیت خود بیافزاید، دیگر اصلاً وجود ندارد. لذا تغییر مالکیت، صرف از طریق مذاکره (چانه زنی) و رسیدن به یک توافق میان طرفین صورت می گیرد که این امر علت دیگر بلند رفتن قیمت زمین می باشد.

باید گفت که عوامل دیگر نیز در بلند رفتن قیمت مسکن - زمین نقش قابل ملاحظه دارد، طور مثال:

- رشد نقدینگی،
- افزایش حجم پول، بدون موجودیت یک پلان منظم،
- سود مدیریت در سرمایه گذاری بخش های صنعت، زراعت و خدمات،
- سود مدیریت در بازارهای مالی،
- عدم توانایی بازار سرمایه، برای جذب پول نقد،
- نقش مسکن منحیت دارایی خانواده ها، حضور فعال تجاران و فروشندگان مسکن و عدم کنترل در خرید و فروش زمین نیز در افزایش قیمت مسکن تأثیرگذار است.

یکی دیگر از علل افزایش قیمت زمین، این است که هیچ نهاد دولتی بر قیمت ها، کنترل و دخالتی ندارد، صرف صاحب زمین، به اساس برداشت شخصی و تصورات خود، قیمت زمین را تعیین می نماید و خریدار هم اگر موافق بود، آنرا می خرد، در غیر آن از خرید آن صرف نظر می کند، بدین معنی که همیشه قیمتی و شرایط خراب اقتصادی علت افزایش قیمت زمین نیست، بلکه خواست و تقاضای فروشندگان در آن نقش دارد.

افزایش قدرت خرید تقاضاکننده گان جهت خرید مسکن، عمده ترین فاکتور در

رشد قیمت زمین - مسکن است. به کمک بهبود شرایط تسهیلات مسکن و ادامه بحران در بازار، توان مالی مردم افزایش می‌یابد، این امر باعث بلند رفتن تقاضا نسبت به عرضه شده و سبب تورم در این عرصه می‌گردد.

در کشورهای توسعه‌یافته، در قدم اول مطابق شیوه‌های مدرن، محل پروژه‌های ساختمانی، دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته و طبق شیوه‌های جدید، همه امکانات، جهت ایجاد شرایط مطمئن برای زندگی برنامه ریزی می‌شود و بعداً سرمایه‌گذاری و اقدامات اجرایی صورت می‌گیرد. اگر هدف، توسعه زیرساخت‌های مسکونی باشد، درینصورت باید اثرات منفی و مثبت آنرا بر نقاط پیرامون و مناطق همجوار آن بررسی نمود. طور مثال، اگر دولت غرض زندگی افراد در خارج از شهرها تصمیم به اعمار شهرک‌های جدید نماید، بایست فاصله آن محل تا مرکز، سرک‌های ارتباطی، کانالیزاسیون، اثرات آلوده‌گی هوا و محیط زیست و غیره را قبل از قبل دقیق ارزیابی نماید.

این اقدامات خواهی نخواهی بالای اقتصاد خانواده‌ها و پیشرفت شهری تأثیر بجا می‌گذارد که باید این موضوع هم مورد توجه قرار گیرد، انتقال مردم از شهر به شهرک‌های جدید، باعث کاهش تقاضای خرید و اجاره مسکن خواهد شد، این امر تعادل بازار را تغییر داده و مؤثریت قابل ملاحظه در مراحل رکود و رونق بازار زمین - مسکن بجا می‌گذارد. کاهش اعمار منازل و کاهش گردش نقدینگی در این بازار پیامدهای ناگوار را بر اقتصاد شهری در قبال خواهد داشت.

قابل تذکر است، قبل از اینکه اقدام به توسعه شهری و گسترش زیرساخت‌ها صورت گیرد، بایست کارشناسان و مسئولین امور مربوطه، مطالعات دقیق زیر بنایی از جمله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را انجام دهند تا از منابع محدود به بهترین شیوه و برای مدت طولانی استفاده شده و رفاه عمومی به حد اکثر خود برسد.

باید گفت که عرصهٔ املاک و مستغلات اکثراً در حال رشد است، در تشویق این رشد عواملی مهم از قبیل سطح بهره یا سود، محل و وضعیت اقتصادی و غیره نقش داشته و بالای قیمت مُلک تأثیرگذار است. در اتخاذ تصمیم جهت خرید مُلک، زمان مناسب خرید، افزایش قیمت‌ها، بحران در بازار املاک و بعضی عوامل تأثیرگذار دیگر نقش عمده دارد، حال بعضی عواملی را تذکر می‌دهم که باعث بلند رفتن و یا پایین رفتن قیمت املاک می‌شوند.

- یکی از عواملی که بر بازار املاک تأثیر نهایت زیاد دارد، سطح بهره یا سود است. در صورت اخذ قرضه، جهت خریداری یک ملکیت، بایست در قدم اول سطح بهره یا سود دقیقاً بررسی گردد، زیرا سطح بهره در توانایی خرید املاک تأثیر فوق‌العاده دارد. به هر اندازه که سطح بهره پائین باشد، به همان اندازه مصارف اخذ قرضه هم کمتر خواهد شد، که این امر تقاضا برای خرید املاک را افزایش داده و باعث بلند رفتن قیمت آن در بازار می‌گردد.

- بعضاً قانون‌گذاری هم منحنی عامل تأثیرکننده بر افزایش تقاضای مسکن و قیمت آنها عمل می‌نماید. طور مثال دولت از طریق ارائهٔ اعتبارات مالیاتی، تسهیلات در اخذ قرضهٔ مسکن، اعطای سوبسایدی‌ها و غیره، باعث افزایش تقاضای املاک برای یک مدت معین می‌گردد.

- اقتصاد سالم در یک کشور هم یکی از عوامل عمدهٔ دیگری است که بالای ارزش املاک تأثیر بجا می‌گذارد. اقتصاد سالم اکثراً با شاخص‌های اقتصادی مثل تولید ناخالص ملی، تعداد افراد که در یک جامعه مصرف‌کارانند، فعالیت‌های تولیدی، قیمت کالاها و غیره اندازه می‌شود. به صورت عموم، هرگاه اقتصاد از رونق لازم برخوردار نباشد، وضعیت املاک و مستغلات هم، چنین خواهد بود.

ارزش ساختمانها، املاک و مستغلات به اساس موقعیت شان متفاوت است، طور مثال اگر موقعیت آنها در نواحی تجاری قرار داشته باشد، قیمت آنها نسبت

به ساختمان‌های که در مناطق مسکونی قرار دارند، بیشتر می‌باشد. از همین رو رهنماهای معاملات املاک، ساختمان‌های را که در مناطق توسعه یافته موقعیت دارند، با قیمت بلندتر عرضه می‌دارند. همچنان مالکیت زمین در قیمت ساختمان‌ها نیز نقش دارد، ازین خاطر ساختمان‌های که مالکیت زمین‌شان مطلق است، قیمت بلندتری نسبت به ساختمان‌های که زمین‌شان کرایه‌ای است، دارند.

دسترسی به امکاناتی که شرایط زندگی را راحت تر و آسانتر می‌سازد، هم بر قیمت املاک تأثیرگذار است، مثلاً پروژه‌های ساختمانی که در آن شبکه برق، آب آشامیدنی، سیستم تیلیفون و انترنت، سیستم کانالیزسیون و امکانات دیگر از قبیل مراکز صحتی، تفریحی، ورزشی، پارکینگ‌ها و فروشگاه‌های مواد غذایی موجود اند، قیمت بلندتر دارند.

همچنان موجودیت جاده‌ها، مراکز خرید و ترانسپورت منظم شهری در نزدیکی ساختمان، در بالا رفتن قیمت املاک کمک می‌کند. این امر بالا بودن قیمت ملکی را که به راحتی به مراکز تفریحی، امکانات صحتی، مؤسسات آموزشی، بازارها، مراکز تجاری و سایر امکانات موردنیاز دسترسی دارد، بیان می‌دارد. برعلاوه نزدیکی مناطق مسکونی، با مراکز خرید، دفاتر فناوری اطلاعات و مراکز ویژه تجاری، قیمت املاک در منطقه را افزایش می‌دهد. در حالی که املاک نزدیک مناطق زراعتی یا مناطق تحت تصرف واحدهای تولیدی، دارای قیمت کمتری هستند.

رابطه یا توازن میان عرضه و تقاضای زمین، در تعیین قیمت آن نقش عمده دارد. هر قدری که عرضه زمین نظر به تقاضا به آن بیشتر گردد، این امر بالای قیمت زمین تأثیر سوء بجا می‌گذارد. همچنان باید در نظر داشت که قیمت زمین در عرصه‌های مختلف، نظر به کارآمدی آنها متفاوت است، مثلاً در عرصه زراعت، زمین‌های حاصلخیز، کم حاصل، علفچرها، در عرصه توسعه شهری، زمین‌های که برای اعمار منازل رهاپیشی و یا ساختمان‌های تجاری استفاده می‌گردد، و غیره.

قیمت زمین‌ها به اساس فاکتورهای متفاوت معین می‌گردد، تعدادی ازین فاکتورها باعث کاهش قیمت زمین می‌گردند، در حالی که فاکتورهای دیگر در افزایش قیمت زمین نقش بازی می‌کنند.

همچنان تقاضای بیشتر بر املاک در یک منطقه، رابطه معکوس با عرضه دارد. اگر عرضه یا سطح دسترسی به این املاک کاهش یابد، قیمت آن بلند می‌رود.

ازدیاد نفوس در یک منطقه خاص، انگیزه مهم برای افزایش تقاضا است. زمانی که تعداد افراد ساکن در یک منطقه خاص افزایش می‌یابد، علاقمندی مردم به زندگی در آن منطقه بیشتر می‌گردد که در نتیجه، قیمت املاک در آنجا بالا می‌رود.

مصارف که مالک املاک در پروسه بهره‌برداری و نگهداری از املاک خود متحمل می‌گردد، بالای قیمت زمین نیز تأثیر دارد. مصارف نگهداری عامل است که رابطه میان سطح بهره، قیمت املاک و مصارف را ایجاد می‌کند. اگر در یک منطقه، هریک از این متغیرها به سطح بالایی خود برسد، ساکنین آن منطقه جهت زندگی بهتر به محل دیگری نقل مکان خواهند کرد.

هالند، ۱ فبروری ۲۰۲۱ میلادی

زمین‌خواری یا غصب زمین‌های دولتی و ملکی بوسیله زورمندان و جنگسالاران

زمین‌خواری یا استفاده غیرمجاز از زمین‌های عمومی و متعلق به دولت، سبب فریبکاری بی‌شماری در این عرصه گردیده و در بازار زمین، باعث افزایش قیمت آن شده است. طی سال‌های اخیر دوسیه‌های متعددی در ارتباط با غصب زمین توسط زورمندان و جنگ سالاران در مناطق مختلف در سراسر کشور ما ترتیب و به خارنوالی ارجاع شده است، اما تخلف از قانون و موجودیت فساد اداری گسترده در ارگان‌های دولتی افغانستان، باعث گردیده تا متخلفین هنوز هم مجازات نشوند. بخش اعظم این متخلفین پول‌های بدست آورده شانرا از قاچاق مواد مخدر، فروش سلاح و راه‌های مختلف دیگر غیرمشروع در این عرصه سرمایه گذاری نموده اند. برعلاوه موجودیت جنگ خانمان‌سوز در کشور سبب گردیده تا مردم به مرکز شهرهای بزرگ و پایتخت کشور مهاجرت نمایند، ولی نسبت محدود بودن زمین، در اثر افزایش تقاضا برای مسکن، قیمت آن افزایش فراوان یافته است.

زمین‌خواری یا غصب زمین، تصرف اراضی اعم از دولتی و شخصی بوسیله اشخاص یا مراجعی است که با استفاده از نفوذ و روابط خود در دستگاه‌های مختلف اداری و یا با شناسایی خلاهای قانونی و گاهی هم با جعل کاری اسناد و مدارک، به سوء استفاده‌های مالی و ملکی می‌پردازند.

به اساس ماده ۷۱۵ قانون جزای افغانستان، تصرف، تصاحب، استفاده، انتقال، گرو، تضمین، اجاره یا کرایه زمین‌های دولتی، عامه، شخصی، مرعی (عامه و خاصه) یا وقفی بدون داشتن اسناد مدار اعتبار یا حکم قانون، غصب زمین شناخته می‌شود.

مطابق ماده ۷۱۶ قانون جزا، مرتکبین غصب زمین علاوه بر استرداد زمین، با در

نظر داشت ارزش زمین، به حبس‌های مختلف از کوتاه مدت تا طولی‌مدت مجازات می‌گردند.

همچنان به اساس ماده ۷۱۸ این قانون، هرگاه جرم غصب زمین با دادن رشوت و یا فریب یا تزویر اسناد و یا با سوء استفاده از وظیفه یا موقف و یا با سوء استفاده از نفوذ صورت گرفته باشد، مرتکب، علاوه بر مجازات جرم مرتکبه، به جزای جرم غصب زمین، نیز محکوم می‌گردد.

آقای اشرف غنی رئیس جمهوری افغانستان، چندی قبل به ارگان‌های مربوطه دستور داده اند تا لیست غاصبان زمین در کابل را نشر کنند. وی در ضمن به غاصبان زمین هشدار داد که در زودترین فرصت ممکن، زمین‌های غصبی را دوباره به دولت مسترد نمایند، در غیر آن به محاکمه علنی مواجه خواهند شد.

به نظر دولت افغانستان تقریباً ۶,۱ میلیون جریب زمین دولتی، بوسیله زورمندان، جنگسالاران و حتی مردم عادی غصب شده است. صرف طی ۱۸ سال گذشته، در کابل تقریباً ۵۰ هزار جریب زمین غصب شده است. گرچه حکومت‌های قبلی تافعلاً درین مورد چندین بار سعی نموده‌اند تا زمین‌ها را دوباره پس بگیرند، ولی یا زور دولت به زورمندی که اکثریت آنها افراد مسلح دارند، نرسیده است، و یا نظر به مصلحت‌های سیاسی و شخصی خاموش مانده اند.^۱

اما اگر به گزارش تحقیقی مؤرخ ۲۷ جدی سال ۱۳۹۱ روزنامه هشت صبح توجه نمائیم، دیده می‌شود که تقریباً ۲ میلیون جریب زمین دولتی، بوسیله زورمندان، جنگسالاران و شماری دیگر در افغانستان غصب شده است. برعلاوه به اساس ارائه یک گزارش مشاوریت ارشد ساختمانی و فنی ریاست جمهوری زمان حامد کرزی رئیس جمهوری سابق افغانستان، تقریباً ۵,۴ میلیون جریب زمین دولتی، در مناطق زراعتی، دهاتی و شهری، غصب شده بود.

مطابق این گزارش، از یک عده معاونین رئیس جمهوری گرفته تا وزرا، معاونان وزارت‌خانه‌ها، روسای ادارات، اعضای پارلمان، اعضای شوراهای ولایتی، قومندانان جهادی، متنفذین محلی و حتی مردم عام در غصب زمین دست داشته‌اند. به این گزارش همه‌جانبه و گسترده روزنامه هشت صبح، زورمندان و غاصبین زمین عکس‌العمل شدید نشان داده و کارمندان این روزنامه را چنان تهدید نمودند که آنها مدت طولانی تحت حمایت نیروهای امنیتی رفت و آمد می‌نمودند.

یکی از مثال‌های دیگر غصب زمین در زمان ریاست جمهوری حامد کرزی، تقسیم زمین‌های منطقه شیرپور است که در مرکزی‌ترین و قیمتی‌ترین ناحیه شهر کابل موقعیت دارد. در فهرست افرادی که این زمین‌ها را غصب کرده‌اند، نام اکثر چهره‌های دولتی وقت شامل است که این امر باعث آبروریزی شدیدی برای دولت افغانستان گردید.

غاصبان زمین نه تنها به غصب زمین‌های دولتی، بلکه به غصب زمین‌ها و خانه‌های مردم عادی نیز اقدام ورزیدند. الی سقوط ج د ا، هزاران شهروند اهل هُنود در افغانستان، به‌ویژه در شهر کابل، زیست می‌نمودند. آنها مالک زمین، خانه و املاک فراوان بودند. بعد از به قدرت رسیدن گروه‌های تنظیمی و به تعقیب آن، جنگ‌های داخلی، و اشغال افغانستان توسط طالبان، هموطنان اهل هُنود ما، مجبور به ترک کشور شدند. اما با سقوط طالبان و برگشت مجدد هموطنان اهل هُنود ما به کشور، دیگر اثری از خانه و املاک آنها وجود نداشت، زیرا زورمندان و جنگسالاران تقریباً تمامی املاک و اموال آنها را غصب نموده بودند و مهمتر از همه اینکه، برای آن خانه‌ها قباله جعلی نیز ساخته بودند.

غاصبان زمین با ساختن قباله‌های جعلی، این زمین‌ها را به شهرک‌های رهائشی مبدل نموده و به مردم عادی به فروش رسانیده‌اند. اکثر این غاصبین در خارج از کشور زندگی می‌کنند. بناءً برای دولت کار آسان نیست که مردم عادی را از خانه‌های شان بیرون کند. با در نظر داشت این وضع، فکر نمی‌شود که اخطار رئیس جمهور به

غاصبان زمین، با توجه به دوسیه‌های متعدد ترتیب شده که قبلاً به خارنوالی ارجاع شده و تاحال، بناءً بر موجودیت فساد اداری گسترده در ارگان‌های عدلی و قضایی افغانستان، مراحل قانونی خود را طی ننموده و متخلفین مجازات نشده اند، راه حل این معضله باشد.

طی چند دهه اخیر غصب زمین‌های دولتی توسط افراد مختلف افزایش یافته و در این زمین‌ها اکثراً شهرک‌های رهائشی اعمار گردیده است. به نظر مقامات شاروالی کابل صرف شهرک‌های که به شکل بلند منزل اعمار شده اند، قانونی بوده و متباقی شهرک‌ها، غیرقانونی شمرده می‌شوند. این مقامات بیان می‌دارند، اکثر شهرک‌های که در کابل اعمار شده غیرقانونی بوده و زمین آن بوسیله گروه‌های مافیایی زمین غصب شده است.

لیستی که از جانب وزارت انکشاف شهری تهیه گردیده، بیانگر آنست که زورمندان و قومندانان محلی سابق، زمین‌های غصب شده را توانسته اند، به فروش برسانند.

طور مثال شهرک‌های که در مربوطات ولایت کابل اعمار شده:

پنج شهرک که در دشت چمتله اعمارگردیده،

۱. شهرک نجات مینه، مربوط عبدالرب رسول سیاف،
۲. شهرک کارته نجات مینه، مربوط نجیب‌الله کابلی
۳. شهرک کامیاب، مربوط انجنیر نیک محمد
۴. شهرک صفا، مربوط تیمورشاه
۵. شهرک طلایی، مربوط گل حیدر
۶. شهرک حاجی آدروگل در کاریزمیر، مربوط وحیدالله ادرولگ
۷. شهرک ملی بهسود در قلعه حیدر خان، مربوط محمد عالم
۸. شهرک رستم حیدری در پروان سوم، مربوط شرکت رستم حیدری

۹. شهرک ورثه حاجی صالح محمد در باغ بالا، مربوط غلام دستگیر حکیم
۱۰. شهرک حاجی نظیر مینه، در دامنه کمری، مربوط محمد افضل احمدزی
۱۱. شهرک در ویشان، در رحمان مینه، مربوط نجیب الله
۱۲. شهرک دولت زی، در قلعه محسن بتخاک، مربوط وکیلان دولت زی
۱۳. شهرک نوروز آباد، در بگرامی، مربوط حاجی نوروز
۱۴. شهرک امید سبز، در دارالامان، مربوط حاجی نبی خلیلی
۱۵. شهرک صفای سبز، در چوک ارغندی، مربوط عبداللطیف هاشمی
۱۶. هوتل و قهوه خانه توریستی قرغه، مربوط وحیدالله کاشفی

علاوه بر غصب زمین توسط زورمندان و قومندانان، بعضی از مسئولین بلندپایه دولتی با سوء استفاده از موقوف و صلاحیت‌های قانونی شان، برای تأمین مقاصد شخصی و یا گروهی خود، زمین‌های دولتی را به هواخواهان شان در بدل مبالغ ناچیز به فروش می‌رسانند. طور مثال، به اساس گزارشات رسانه‌های داخلی و بیرون مرزی، حکومت افغانستان به فروش ۱۴۴ جریب زمین دولتی، نزدیک میدان هوایی کابل به شرکت الکوزی به قیمت فی متر مربع ۵,۲ دالر (۱۶۷ افغانی) که یک جریب آن ۵ هزار دالر امریکایی می‌شد، اقدام ورزید. حکومت این زمین‌ها را بدون داوطلبی و با نرخ نهایت پائین به شرکت الکوزی فروخته است.^۲

در حالی که در همین ساحه، زمین‌های دولتی در بدل هر متر مربع، ماهانه دو هزار افغانی، به چند شرکت خصوصی اجاره داده شده است.

بناءً بر تخمین‌ها و اظهارات نمایندگان پارلمان، ارزش این زمین‌ها، فی جریب ۶۰۰ هزار دالر امریکایی می‌باشد، نمایندگان پارلمان می‌گویند که رئیس جمهور خلاف قانون اساسی و خلاف قانون تدارکات، زمین دولتی را که تقریباً ۸۵ میلیون دالر ارزش دارد، در بدل کمتر از یک میلیون دالر، به شرکت خصوصی الکوزی به فروش رسانیده است.

مطابق ماده ۶۶ قانون اساسی کشور، رئیس جمهور نمی‌تواند، ملکیت های دولتی را بدون حکم قانون به فروش رساند یا اهدا کند.

بر اساس اظهارات رسانه‌های متعدد، شرکت خصوصی الکوزی "بزرگترین کمپاینر" رئیس جمهور در زمان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ بود، در حقیقت فروش این زمین‌ها به شرکت الکوزی پاداشی است که رئیس جمهور، حمایت بی‌دریغ این شرکت را می‌خواهد جبران نماید.

پارلمان افغانستان اقدام رئیس‌جمهور برای فروش ۱۴۴ جریب زمین دولتی به شرکت الکوزی را مطابق ماده شصت و ششم قانون اساسی، غیرقانونی توصیف نموده و با اکثریت آرا قرارداد فروش این زمین‌ها را رد کرد.

در تمام جوامع امنیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، صحتی، غذایی، شغلی و امثال آن مهم است، ولی نباید از امنیت و حفاظت از مراتع، زمین و دارایی‌های ملی طبیعی کشورها غافل شد.

پدیده زمین‌خواری یا غصب زمین متأسفانه منحصر به دهات، ولسوالی‌ها و ولایات یا یک بخش خاص نیست، بلکه در سراسر کشور به اشکال مختلف وجود دارد.

غصب زمین یا زمین‌خواری، عمل جرمی مبهم است که در آن دست‌های زیادی، دست بدست هم می‌دهند. صرف برخورد قاطع قضایی می‌تواند از این عمل زشت جلوگیری نماید. ارگان‌های دولتی باید موقع واگذاری زمین بیشتر دقت نمایند تا خانه‌ها و زمین‌ها به نام غاصبین زمین قرار نگیرد.

هالند، ۱ فبروری ۲۰۲۱ میلادی

-
- ^۱ «این‌دیندنت فارسی، ۲۱ جنوری ۲۰۲۰» در حقیقت اراده جدی سیاسی درین مورد وجود نداشت.
- ^۲ «خبرگزاری صدای افغان (آوا)، روزنامه ۸ صبح، بی پی سی فارسی، ماه جوزا سال ۱۳۹۶»

وابستگی اقتصادی

کشوری که در مدیریت و رهبری امور اقتصادی خود، نیازمند و وابسته به دیگران نبوده، بلکه خود نیازمندی‌های خود را به حدکافی تولید نماید، از استقلال اقتصادی برخوردار است، گرچه احتمال دارد که این کشور بعضی از نیازهای اقتصادی خود را به خاطر مصارف کمتر، یا کدام هدف دیگر از خارج تأمین نماید. بناءً استقلال اقتصادی به معنی خودکفایی در رفع نیازمندی‌های اساسی و جلوگیری از سلطه کشورهای دیگر بر اقتصاد ملی است.

استقلال بیانگر آن است که یک کشور از قدرت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری برخوردار بوده، تصمیم و سیاست‌های اتخاذ شده را در ساحة حاکمیت خود بتواند عملی نماید. بناءً سه عنصر، قدرت تصمیم‌گیری، قدرت اعمال تصمیم گرفته شده و قلمرو حاکمیت از عناصر مشخصه استقلال شمرده میشوند. لذا کشوری که بتواند فارغ از مداخلات خارجی، اعم از منطوقی و یا بین‌المللی، پلان‌های وسیع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را تدوین و عملی نماید، کشور مستقل نامیده می‌شود.

نقش واردات هم در استقلال اقتصادی مهم شمرده می‌شود، زیرا واردات یک کشور نه تنها ضدیت با استقلال اقتصادی ندارد، بلکه حتی در استحکام این استقلال، کمک هم مینماید. آنچه که با استقلال ضدیت دارد وابستگی است، یعنی کشور طوری وابسته باشد که با قطع صادرات به آن، زندگی دچار هرج و مرج گردد، در این صورت آن کشور وابسته است، ولی اگر واردات به حد وابستگی نباشد و دچار زیاده روی نیز نشده باشد، ضدیت با استقلال اقتصادی ندارد.

زمانی که تعدادی از کشورها غرض تولید کالاها و خدمات مورد ضرورت اتباع

شان، با کشور دیگری رابطه وابستگی متقابل را ایجاد می‌کنند، این امر، حالت وابستگی اقتصادی را افاده مینماید، طور مثال، چین و ایالات متحده امریکا از نظر اقتصادی به هم وابسته هستند، زیرا هر دو کشور برای تولید، به محصولات همدیگر احتیاج دارند. این وضعیت در حقیقت محصول تقسیم کار است، یعنی تقسیم و تخصصی شدن کار باعث می‌گردد تا جهت تأمین نیازمندی‌های بیشتر مورد ضرورت، با سایر کشورها ارتباط برقرارگردد.

کشورهای صنعتی بزرگ برای تولید کالا، ضرورت به مواد خام و اولیه دارند. در صورتی که یک کشور خود منابع لازم را تولید نکند، بایست مواد لازم را از سایر کشورها خریداری نماید. برعکس، کشورهای که تمرکز به بهره برداری از مواد خام دارند و نمی‌توانند تمام محصولات تولیدی را خودشان تولید کنند، درینصورت محصولات مورد نیاز شانرا از سایر کشورها خریداری میکنند.

در روابط متقابل وابستگی، کشورهای صنعتی به بهره برداران مواد اولیه و بهره برداران مواد اولیه به کشورهای صنعتی بستگی دارند، ولی باید گفت که این روابط وابسته، از تعادل لازمی برخوردار نیست، چون بیشتر اوقات، کشورهای وابسته کمتر توسعه یافته مواد اولیه شانرا با قیمت خیلی نازل به فروش می‌رسانند، در حالی که محصولات تولیدی کشورهای صنعتی بزرگ را با قیمت نهایت بالا خریداری می‌نمایند. این نوع وابستگی متقابل اقتصادی، منافع نابرابر را بیان می‌دارد. لذا به صورت عموم توسعه اقتصادی کشورهای که تولیدکننده گان مواد اولیه هستند، کمتر و نسبت به کشورهای که مصروف صادرات کالا و خدمات اند، نابرابری دارند.

از علل وابستگی اقتصادی، می‌توان توسعه صنعت، رشد اقتصادی و افزایش نفوس را نام برد.

قبل ازینکه کشورهای صنعتی به توسعه بیشتر دست یابند، نیازمندی‌های اساسی

و لازم مردم، در داخل کشور تولید و تأمین می‌گردید، یعنی تمام جوامع خودکفا بودند. با رشد صنایع و افزایش نفوس کشورها، نیازمندی به محصولات جدید هم بیشتر شد. این نیازمندی‌ها باعث ایجاد روابط وابستگی متقابل با کشورهای دیگر گردید.

کشورهای که اقتصاد شان وابسته به تولید و بهره برداری از مواد خام است، ضرورت دارند تا روابط متقابلی با کشورهای که این منابع را خریداری و بعداً تأمین کننده محصولات تولیدی شان می‌شوند، داشته باشند.

کشورهای که اقتصادشان بر صنایع استوار است، روابط متقابلی با کشورهای که مصروف تولید مواد خام و بهره برداری از آن اند، و کشورهای که محصولات تولیدی آنها را خریداری می‌نمایند، برقرار می‌کنند. طور مثال، رشد صنایع موترهای تیزرفتار در ایالات متحده امریکا سبب شد تا تعدادی از کشورهای جنوب شرق آسیا را، به تأمین کننده گان تایر مبدل نماید که در نتیجه یک رابطه وابستگی میان آنها برقرار شد.

رشد و توسعه روزافزون صنایع باعث تقویت روابط گوناگون میان کشورها گردید. کشورهای صنعتی از یک جهت تأمین کننده گان جدید مواد خام را جستجو نموده و با آنها روابط اقتصادی مهمی را ایجاد می‌کنند و از جهت دیگر، با پیشرفت تکنالوژی، این کشورها به ارائه کننده گان خدمات تبدیل شده اند. از همین رو، تولید کالاها به کشورهای دیگر انتقال نموده و باعث تحول روابط وابستگی متقابل گردیده است.

گسترش جهانی شدن، رابطه نزدیک با وابستگی متقابل اقتصادی میان کشورها دارد. در فعالیت های اقتصادی کنونی، در تولید یک محصول واحد، کشورهای مختلف می‌توانند سهم داشته باشند. طور مثال، جهت تولید یک کالا، تهیه مواد

اولیه آن در یک کشور، تحقیق و پژوهش در کشور دیگر، مونتاژ و بسته بندی در جای دیگری و عرضه آن جهت فروش در کشورهای دیگر صورت می گیرد.

چیزی که وابستگی اقتصادی را معین می سازد، صرف مبادله نبوده، بلکه تحرک مصارف جهانی هم یکی از عواملی است که در افزایش نیازمندی های جدید و مشابه کشورها در جهان تأثیرگذار است. یکی از مثال های برجسته، تکنالوژی اطلاعاتی است. روزانه هزاران نفر از طریق اینترنت اجناس و خدمات مورد نیاز شان را بدون پرداخت مالیات گمرکی خریداری می کنند، درین پروسه پول بدون کنترل یا مداخله مقامات دولتی از یک کشور به کشور دیگر انتقال می یابد.

ایجاد رابطه و وابستگی متقابل در توسعه اقتصادی کشورها، اعم از توسعه یافته و یا در حال توسعه مؤثر است، حتی در کشورهای عقب نگهداشته شده هم موجودیت یک خریدار با ثبات برای یک محصول مشخص، تضمین کننده ثبات اقتصادی است. با درنظرداشت تولیدات و مصارف، تأثیرات وابستگی متقابل اقتصادی در کشورها متفاوت است.

کشورهای توسعه یافته در مجموع، از وابستگی متقابل اقتصادی با کشورهای کمتر توسعه یافته، منافع بیشتر حاصل می نمایند، زیرا کشورهای کمتر توسعه یافته محصولات شانرا با مصارف کمتر عرضه میدارند که در نتیجه این کشورها مفاد و توسعه اقتصادی کمتر را کسب می کنند و عواید کارگران آنها نیز نهایت پائینی باشد.

از آنجایی که شرایط اقتصادی و اجتماعی در کشورها یکسان نیست، وابستگی متقابل اقتصادی می تواند تأثیرات منفی هم برای کشورها در قبال داشته باشد، زیرا در قدم اول با افزایش قدرت سیاسی شرکت های بزرگ خرید، حاکمیت کشورها به خطر مواجه می گردد. یعنی اگر خواسته های نهادهای اقتصادی که در اقتصاد کشور نقش عمده ایفاء می کنند برآورده گردد، در واقع استقلال ملی صدمه می بیند.

برعلاوه، مشکلاتی که بر تولیدات ملی تأثیر می‌گذارند، بعضاً منحيث مشکلات امنیتی جهانی پنداشته می‌شوند که این امر سبب می‌شود تا ارگان‌ها و معاهدات فراملیتی بوجود آیند که خواهان استفاده از شیوه‌ها و طرق اجتماعی و تجاری کشورها، جهت تضمین ثبات اقتصادی کشورهای وابسته می‌باشند. بناءً، اینگونه قراردادهای بین‌المللی غیرعادلانه بوده و نهایتاً وابستگی کشورهای کمتر توسعه یافته یا عقب‌نگهداشته شده را بیشتر و منافع کشورهای صنعتی را افزایش می‌دهد.

اکثریت کشورهای توسعه‌یافته قبل از آن که به مرحله‌ی کنونی رشد خود برسند، باتمام نیرو، غرض تولیدات داخلی شان تلاش نمودند. آنها در قدم اول به تولید کالاها و خدمات باکیفیت و مصارف کمتر اقدام ورزیدند تا بتوانند مستهلکین بیشتری را جهت فروش کالاهای شان جلب نموده و سهم قابل ملاحظه را در تولید ناخالص داخلی شان ایفاء نمایند. مؤلدين با توجه به نیازمندی و مصارف جامعه، جهت تأمین اجناس مورد ضرورت مردم و خودکفایی آن از نظر کمی و کیفی، تلاش ورزیدند.^۱

مستهلکین نیز بایست با خرید کالاها و خدمات مورد نیازشان از تولیدکننده‌گان داخلی حمایت کنند تا وظیفه شانرا به وجه احسن در امر رونق اقتصادی کشور که باعث استقلال اقتصادی کشور از وابستگی به کشورهای خارجی می‌گردد، انجام دهند.

قابل تذکر است که موجودیت یک بازار شفاف، جهت خرید و فروش کالاها، خدمات و اتصال مؤلدين و مستهلکین باهم، یک امر لازمی و ضروری می‌باشد. بایست این بازار تحت نظارت و کنترل جدی مقامات دولتی قرار داشته باشد تا مانع نفوذ مفسدین، محتکرین و سوءاستفاده‌گران گردد، در غیر آن عواقب ناگواری چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی برای اقتصاد کشور در قبال خواهد داشت.

در کنار مطالب ذکرشده، در تولید کالاها و خدمات، استفاده از دست آوردهای علم و تکنولوژی برای رسیدن به استقلال و خودکفایی اقتصادی نهایت مؤثر است. همچنان فرهنگ اقتصادی منحصی یک وسیله مهم و تأثیرگذار، جهت رسیدن به استقلال اقتصادی محسوب می‌گردد. موجودیت فرهنگ اقتصادی از یک جهت مانع افراط در مصارف، تجمل‌گرایی و غیره می‌شود، از جانب دیگر سبب جلوگیری از بدتر شدن وضع زندگی قشر کم‌درآمد جامعه هم می‌شود. آنچه ما را در رسیدن به اهداف از قبل تعیین شده در امر استقلال اقتصادی یاری، همانا توجه جدی به نیروی کار و به خصوص سرمایه انسانی می‌باشد. به هر اندازه که نیروی کار جامعه توانمند و از دانش لازم کاری برخوردار باشد و هم وسایل مورد نیاز کار را در اختیار داشته باشند، به استقلال اقتصادی زودتر می‌رسد.

از آنجایی که گسترش سرمایه‌گذاری در کشور جهت رشد اقتصادی نهایت مهم است، دولت باید زمینه امنیت سرمایه‌گذاری و سرمایه‌گذاران را در کشور تأمین کند تا آنها سرمایه‌های شانرا با اطمینان در داخل کشور به کار اندازند، که این عمل در توسعه و رفاه اقتصادی کشور تأثیر بسزا و تعیین‌کننده دارد.

در کشور ما منابع و ظرفیت‌های عظیمی موجود است، جهت رفع کمبودها و مشکلات اقتصادی که در کشور موجود است، بایست از این امکانات با طرح پلانهای طویل‌المدت استفاده مؤثر صورت گیرد. لذا تأمین امنیت سراسری و قطع جنگ برای رشد اقتصادی کشور ما امر لازمی و حتمی است.

رسیدن به استقلال، توانایی و خودکفایی اقتصادی کار آسان نیست، بلکه در این راه موانع بی‌شماری وجود دارد که رسیدن به اهداف اقتصادی مان را دچار مشکلات مینماید و حتی بعضاً مجبور می‌شویم که از مسیر اصلی رشد اقتصادی فاصله گرفته و از پیشرفت و رفاه اقتصادی در جهان عقب بمانیم، که این امر سبب خسارات سنگین و جبران‌ناپذیری می‌گردد. پدیده‌های فساد، قاچاق، دزدی، رشوه، پولشویی و امثال آن مواردی اند که شگوفایی اقتصادی را در کشور به مشکلات مواجه

می‌سازند. مبارزه با این پدیده‌های شوم و مخرب به تلاش پیهم و بدون وقفه ضرورت داشته و صرف با گماشتن افراد صادق و میهن پرست، مصمم و با اراده امکان پذیر است و ما را به رسیدن به استقلال، توانایی و خودکفایی اقتصادی یاری می‌نماید.

روش تیوریک و ابستگی نظام جهانی، به اساس جداساختن کشورهای بزرگ صنعتی (مادر) و کشورهای اقمار (کشورهای وابسته به آنها) در جهان استوار است. به اساس این تیوری، نظام جهانی سرمایه‌داری، منابع عمده کشورهای کمتر توسعه‌یافته یا عقب‌نگهداشته شده را به کشورهای توسعه‌یافته، انتقال داده و مانع توسعه مستقل آنها می‌گردد و از این طریق وابستگی آنها را تقویت می‌بخشد. به عبارۀ دیگر، کشورهای صنعتی بزرگ، با تصاحب مازاد اقتصادی کشورهای اقمار و استفاده از آن، جهت توسعه اقتصادی خودشان، مانع رشد کشورهای وابسته شده و آنها عقب مانده و توسعه‌نیافته باقی می‌مانند.^۲

از تحقیقات علمای جامعه‌شناسی برمی‌آید که ظهور کشورهای تازه به استقلال رسیده بعد از جنگ جهانی دوم، و تغییرات سریع و گسترده اقتصادی - اجتماعی در این کشورها و کشورهای روبه توسعه، سبب بوجود آمدن خشونت‌ها به اشکال مختلف گردید. طوری که دیده می‌شود، تفاوت‌های قابل ملاحظه نظر به نوع و شدت کشمکش‌های سیاسی میان کشورهای روبه توسعه و کشورهای پیشرفته صنعتی بزرگ موجود است. در هر حال، موفقیت کشورهای توسعه‌یافته، بیشتر در رهبری مسالمت آمیز کشمکش‌های سیاسی نهفته است، در حالی که عدۀ از کشورهای روبه توسعه و یا عقب‌نگهداشته شده همیشه با شورش‌ها، کودتاها و حوادث سیاسی خشونت‌بار دیگر دست به گریبان هستند، زیرا نظام‌های سیاسی حاکم در این کشورها نتوانسته اند که کشمکش‌های جدی درکشورشانرا حل و فصل نمایند.

پرسش اساسی و عمده این است که چه عواملی، در تفاوت میان کشورهای روبه

توسعه با کشورهای پیشرفته صنعتی در عرصه کشمکش‌های سیاسی نقش دارد؟ به نظر اکثریت پژوهشگران، عامل مهم و تأثیرگذار بر کشمکش‌های سیاسی در کشورهای روبه توسعه یا عقب نگه‌داشته شده، اندازه و سطح وابستگی اقتصادی آنها است. در حقیقت، هر قدری که یک کشور وابسته‌تر باشد، به همان اندازه تأثیرگذاری‌های منفی بین‌المللی بر آن کشور بیشتر بوده و این امر، سبب افزایش کشمکش‌های سیاسی در آنها می‌گردد.

دوس سانتوس در رابطه به «وابستگی» چنین می‌نویسد: «وابستگی، وضعیت مُقیدکننده است که در آن اقتصادهای یک تعداد از کشورها از اثر گسترش و توسعه اقتصادی یک تعداد کشورهای دیگر، وابسته می‌شوند. این وضعیت که محدودیت‌ها و امکانات عمل و رفتار کشورها را معین می‌سازد براساس تقسیم بین‌المللی کار در اقتصاد جهانی استوار بوده و بیانگر روابطی نابرابر و بی تناسب می‌باشد. رابطه متقابل میان دو یا چند اقتصاد یا میان این اقتصادها و نظام تجارت جهانی زمانی تبدیل به یک رابطه وابستگی می‌گردد که رشد اقتصادی تعدادی از این کشورها به علت نیروهای درونی اقتصاد، نه عوامل بیرونی، توسعه می‌یابند، ولی آن‌ده کشورهای که در وضعیت وابستگی قرار دارند صرف به شکل مُطیع از گسترش کشورهای مسلط، می‌توانند توسعه یابند.»^۳

در تئوری وابستگی، اساساً کشورهای بزرگ صنعتی و کشورهای وابسته به آنها، مقایسه شده و با برجسته نمودن نقش پروسه جهانی اقتصاد سرمایه‌داری، تسلسل توسعه‌نیافتگی را در تعداد زیاد از کشورهای وابسته، در امریکای لاتین، آسیا و آفریقا بیان می‌دارد. اقتصاد کشورهای صنعتی بزرگ با عوامل نفوذ و سلطه منفی خارجی مواجه نگردیده و محصولات اقتصادی‌شان براساس نفوذ سرمایه‌های خارجی کاهش نمی‌یابد، در حالی که کشورهای وابسته از هر یک این دو پدیده منفی متأثر می‌گردند. کشورهای وابسته همیشه از ضعف اقتصاد داخلی‌شان رنج می‌برند. موقوف نامساعد این کشورها در نظام جهانی، مستقیماً با قروض و سرمایه‌گذاری‌های خارجی ارتباط دارد، برعلاوه ضعف تکنولوژی و نیروی کار عظیم

غیرمسلکی و کم‌سوادشان، باعث گردیده که آن‌ها صرف به صادرکننده گان مواد خام یا اولیه تبدیل شوند. این عوامل، همراه با رشد جمعیت، سبب ادامه فقر گسترده و موجودیت بحران اقتصادی و عدم تحرک آنها در نظام جهانی می‌گردد.

زمانی که کشورهای روبه توسعه یا عقب نگهداشته شده در داخل مکانیسم اقتصاد جهانی، تحت نفوذ و بهره‌کشی کشورهای صنعتی بزرگ یا توسعه یافته و قدرتمند این نظام، جهت منافع این کشورها قرار می‌گیرند، در حقیقت به کشور وابسته مبدل شده و تولیدات اقتصادی آنها به شکل از اشکال مطابق سلیقه و فشارهای خارجی بازار جهانی و انباشت بین‌المللی سرمایه، تنظیم می‌شود. برعلاوه وابستگی سبب محدود شدن ظرفیت‌های یک کشور جهت توسعه از طریق:

- استثمار و بهره‌کشی مستقیم به وسیله مکانیسم مبادله نابرابر و کاهش سرمایه،
- تغییر شکل و نادرستی مکانیسم اقتصاد داخلی جهت توسعه نابرابر و عدم اتصال ساختاری میان بخش‌های مختلف اقتصادی، و
- تقلیل رشد اقتصادی این کشورها، می‌گردد.

این عوامل باعث افزایش، توسعه کشمکش‌های سیاسی خشونت‌بار در کشورهای وابسته می‌گردد، زیرا کشورهای وابسته که با فقدان یا کمبود شدید مازاد اقتصادی مواجه می‌گردند، توسعه اقتصادی وابسته و نابرابر را تجربه می‌نمایند. در حالی که، در کشورهای صنعتی پیشرفته، تنوع در تولیدات اقتصادی و انتقال منابع و مواد خام اضافی از کشورهای وابسته، ثبات سیاسی را درین کشورها افزایش می‌دهد و از بروز کشمکش‌های سیاسی خشونت‌بار جلوگیری می‌کند و به همین دلیل از لحاظ سیاسی باثبات‌تر اند.

بصورت عموم شیوه وابستگی و نظام جهانی را می‌توان به اساس سه دیدگاه برجسته ساخت، مکتب و یا دیدگاه گالتونگ (۱۹۷۹)، که به اساس مدل تجارت میان کشورها تأکید ورزیده و بیشتر توجه در مورد ساختار تجارت خارجی و تمرکز

در شرکای صادراتی دارد، یعنی اینکه یک کشور چه مقدار مواد خام صادر و به چه اندازه کالای صنعتی وارد می‌نماید. دیدگاه دوم، با آثار والرشترین (۱۹۷۴) و رابینسون (۱۹۷۶) ارتباط داشته و تأکید اصلی آنها بر قدرت دولت در رابطه با وابستگی به بازار جهانی است. بدین معنی که برنقش قدرت دولت در دفاع و حمایت از کشور در مقابل اثرگذاریهای منفی ناشی از نابرابری جایگاه آن در نظام جهانی، تأکید می‌ورزد. مکتب و یا دیدگاه سومی که توسط بورنشاير و چيس دان (۱۹۸۵) ارائه گردیده، موضوع نفوذ سرمایه‌های خارجی را احتوا نموده و در مورد نقش وابستگی کشورهای رو به توسعه به سرمایه‌گذاری‌های خارجی به خصوص شرکت‌های چندملیتی تأکید می‌نماید.^۴

در آغاز گسترش نظام جهانی که کشورهای عقب نگه‌داشته شده یا کمتر توسعه یافته، صرف مواد خام و اولیه را به قیمت نهایت نازل صادر می‌نمودند و در عوض، محصولات تولیدی کشورهای پیشرفته را با قیمت بلندتر وارد می‌کردند، وابستگی اقتصادی، تأثیر تخریبی بالای سطح رفاه و آسایش عمومی داشته، فقر را افزایش میداد و در نتیجه کشمکش‌های سیاسی بیشتر می‌گردید. ولی، در شرایط فعلی نظام جهانی، که شیوه روابط میان کشورهای بزرگ صنعتی و کشورهای وابسته تغییر نموده و نهادهای مالی بین‌المللی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در چوکات شرکت‌های چندملیتی در کشورهای عقب نگه‌داشته شده و کمتر توسعه‌یافته، سهم بیشتر حاصل نموده، باعث دگرگونی رابطه میان وابستگی اقتصادی و کشمکش‌های سیاسی گردیده است. در حقیقت، با گسترش سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای وابسته، اشتغال صنعتی، اصلاحات زیربنایی، توسعه آموزش از ابتدایی تا عالی، اصلاحات ارضی و غیره، پیامدهای منفی وابستگی اقتصادی را بر کشمکش‌های سیاسی تضعیف نموده است. بنابراین وابستگی اقتصادی می‌تواند تأثیر مثبت بر سطح رشد اقتصادی و رفاه عمومی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته نیز به جا گذاشته، علل نارضایتی عمومی و وقوع حوادث بی‌ثبات‌کننده سیاسی را کاهش دهد.

در سیاست جهانی وابستگی متقابل، میان کشورهای مختلف تأثیرگذاری متقابل موجود است، این تأثیرگذاری‌ها اکثراً از مبادلات بین‌المللی، نقل و انتقال پول، کالا، افراد و پیام در سطح جهان سرچشمه می‌گیرد. روابط تجاری منحصیث یک وسیله برای تبارز عزم و اراده حل اختلافات در ارتباط با مسائل جهانی میان کشورها هم می‌تواند، باشد.

کشورهای بزرگ صنعتی در عرصه تجارت، غرض تأثیرگذاری از ممنوعیت واردات، افزایش تعرفه‌ها، تبعیض تعرفه‌ای و غیره استفاده می‌نمایند. در بخش سرمایه از شیوه‌های متعدد چون مسدود کردن دارایی‌ها یا محدود کردن صادرات و واردات سرمایه، جهت تأثیرگذاری بر کشورها استفاده می‌نمایند. به اساس نظریه وابستگی منابع طبیعی، اقلیم و عرضه نیروی انسانی در کشورها به شکل نابرابر توزیع شده‌اند، بناً اقتصاد جهانی را نمی‌توان منحصیث یک نظام متشکل از طرفهای برابر تجاری تصور کرد، زیرا قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی کشورهای بزرگ صنعتی، نابرابری شرایط مبادله را بالای کشورهای کمتر توسعه‌یافته و عقب‌نگهداشته شده، طوری تحمیل می‌کنند که این کشورها صرف به صدور مواد خام و نیروی انسانی تمرکز نمایند.

از لحاظ تاریخی، شیوه عملکرد استعمار برآن بود که کشورهای بزرگ صنعتی غرض صدور کالاها و محصولات شان، چنان شرایط را مساعد می‌ساختند تا تولیدات صنعتی کشورهای کمتر توسعه‌یافته به موانع جدی مواجه گردد. آنها با این عمل خود، یعنی با تحمیل تولید اختصاصی مواد خام بر کشورهای کمتر توسعه‌یافته، نظام نابرابری مبادلات را حفظ نموده و صادرکنندگان مواد خام را مجبور به وابستگی به بازار جهانی و پذیرش بی‌ثباتی که برای صادراتشان بوجود می‌آمد، می‌ساختند.

تعداد زیاد از کشورهای جهان به این عقیده اند که کشورهای کمتر توسعه یافته یا عقب‌نگهداشته شده در واقع صرف منحصیث تولیدکنندگان مواد خام و

مصرف‌کنندگان محصولات صنعتی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در اقتصاد جهانی مخلوط شده‌اند، که این دیدگاه به وسیله قدرت اقتصادی و سیاسی دنیای توسعه یافته بوجود آمده و دایمی شده است.

هالند، ۱۱ مارچ ۲۰۲۱

^۱ هفته نامه صبح صادق، سایت بصیرت

^۲ مجله جامعه شناسی ایران: اثر وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی

^۳ مجله جامعه شناسی ایران: اثر وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی

^۴ مجله جامعه شناسی ایران: اثر وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی

عوامل وابستگی کشورهای کمتر توسعه یافته یا عقب نگهداشته شده بخصوص افغانستان

در اواخر دهه ۵۰ قرن بیست به رهبری رائل پره‌بیش رئیس کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد، طرح وابستگی برای امریکای لاتین شکل یافت. پره‌بیش و همکارانش با پژوهشات شان دریافتند که رشد اقتصادی در کشورهای بزرگ صنعتی، نه تنها باعث رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه یا عقب نگهداشته شده، نگرديده، بلکه اکثراً سبب پیدایش مشکلات اقتصادی بیشتر برای این کشورها هم شده است. این نظر با عقاید نئولیبرالیسم در تناقض جدی قرار دارد. پیروان نئولیبرالیسم حتی اگر توزیع نابرابر مواهب رشد را بپذیرند، که اکثراً آنرا نمی‌پذیرند، معتقد به رشد بیشتر در اقتصادهای در حال توسعه و عقب نگهداشته شده، اند.

پره‌بیش و همکارانش با یک تعبیر نهایت ساده چنین توضیح میدهند که کشورهای کمتر توسعه یافته مواد خام و محصولات زراعی را منحصراً اقلام عمده صادراتی شان به کشورهای صنعتی بزرگ صادر می‌نمایند و این مواد در آنجا مورد استفاده قرار گرفته که بعداً به صورت کالاهای تولیدشده و صنعتی دوباره به همین کشورها صادر می‌گردد. از آنجایی که ارزش اضافی کالاهای صنعتی تولیدشده، بیشتر از ارزش مواد اولیه صادرشده است، واضح است که صادرکنندگان مواد اولیه هرگز نمی‌توانند، عایدات اسعاری کافی به اندازه که ضرور است از صادرات مواد اولیه خام بدست آورند تا بتوانند از بازارهای جهانی، کالاهای تولیدشده و صنعتی را خریداری نمایند. پره‌بیش و همکارانش چنین نتیجه‌گیری می‌نمایند که این کشورها باید به جای سیاست وارداتی، سیاست صنعتی ساختن را در پیش بگیرند تا از وابستگی شان به تولیدات کالاهای کشورهای صنعتی کاسته شود.

نقد اقتصاد سیاسی: مکتب وابستگی و توسعه نیافتگی اقتصادی جهت تطبیق این استراتژی مشکلات فراوان وجود دارد، از جمله:

- مصارف واحد تولید شده در کشورهای کمتر توسعه یافته، با مصارف واحد تولید در کشورهای صنعتی، توان رقابت را ندارد.

- اراده سیاسی کافی جهت تعقیب این استراتژی وجود ندارد. همچنان دقیق نیست که آیا این کشورها واقعاً توانمندی آنها دارند که از صادرکنندگان مواد خام و محصولات زراعتی به یک کشور صنعتی تبدیل شوند.

- همچنان این کشورها کنترل و نظارت بر بازارهای جهانی که در آن محصولات شان را مبادله می کنند، ندارند.

از نظر نگرش مارکسیستی در حقیقت فقر دوامدار، نتیجه ناگزیر بهره کشی سرمایه داری است. نگرش دیگر بنام مکتب سیستم جهانی والرشتاین هم، درکنار مکتب وابستگی وجود دارد که آنها فقر را نتیجه مستقیم تکامل اقتصادی - سیاسی بین المللی می دانند. به نظر آنها علت اساسی تمامی ناکامی ها، حاکمیت شدید تقسیم کار براققتصاد جهان، به نفع کشورهای صنعتی و به ضرر کشورهای عقب نگهداشته شده می باشد.

برای مکاتب سه گانه:

- نگرش لیبرالی اصلاح طلبانه - پره بیش

- نگرش مارکسیستی - اندره گوندر فرانک در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، و

- مکتب سیستم جهانی - والرشتاین و دیگران، نقد جدی نظام های موجود مشترک بود.

تعریف عمومی وابستگی که از دیدگاه هر سه مکتب وابستگی تقریباً مشابه است عبارت از، توضیح توسعه و یا عدم توسعه یک اقتصاد در ارتباط با عوامل خارجی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اثرگذاری آن بر توسعه اقتصاد ملی، می باشد. با در نظر داشت وجه تاریخی آن، وابستگی یک وضعیت تاریخی است که باعث شکل گیری ساختار خاص اقتصاد جهانی شده است که این ساختار به نفع یک تعداد کشورها و به ضرر عدّه از کشورهای دیگر است. در این تعاریف سه وجه مشخص که میان اندیشمندان مختلف مشترک است، وجود دارد.

اول اینکه، وابستگی بیانگر یک نظام بین المللی است که دو گروه اقتصاد را دربر می گیرد، مانند اقتصادهای مسلط و اقتصادهای وابسته، اقتصادهای مرکزی و اقتصادهای اقمار و یا اقتصادهای انحصارگر و اقتصادهای دست نشانده. کشورهای مسلط اکثراً شامل کشورهای صنعتی بزرگ و پیشرفته است و کشورهای وابسته هم شامل اقتصادهای امریکای لاتین، بخش اعظم از آسیا و آفریقا که به صورت عموم درآمد سرانه نهایت پایین دارند و جهت کسب عواید اسعاری به صادرات مقدار ناچیز محصولات اولیه و خام وابسته اند.

مشخصه دوم اینکه، نیروهای خارجی که شامل شرکت های بزرگ فراملیتی، بازارهای جهانی کالاها و محصولات، کمک های بین المللی، مبادلات جهانی و همه شیوه ها و نهادهای که از طریق آنها کشورهای صنعتی بزرگ و پیشرفته منافع شانرا در اقتصاد جهانی تأمین می کنند، بر عملکرد فعالیت های اقتصادی در داخل اقتصادهای وابسته، اکثراً تأثیر گذار اند.

مشخصه سوم اینکه هویت دینامیک مناسبات میان کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای وابسته، نه تنها باعث ادامه این مناسبات نابرابر می گردد، بلکه نابرابری

را به مرور زمان بیش‌تر و شدیدتر می‌سازد. وابستگی پروسه عمیق تاریخی است که از جهانی‌شدن مناسبات سرمایه‌داری ریشه می‌گیرد. بناءً مقوله وابستگی، اصطلاح نیست که طی چند دهه اخیر به میان آمده باشد. مکتب وابستگی معتقد است که نابرابری موجود درجهان بخش جداناپذیر مبادلاتی است که در طول تاریخ شکل گرفته است.

نقد اقتصاد سیاسی: مکتب وابستگی و توسعه‌نیافتگی اقتصادی به نظراندیشمندان مکتب وابستگی، علت مناسبات وابسته که در سطح جهان به وجود آمده، سرمایه‌داری بین‌المللی است. نظام سرمایه‌داری باعث تقسیم کار شدید بر اقتصاد جهان شده که نتیجه این امر عقب‌ماندگی بخش بزرگ از اقتصاد جهان است. مطابق این تقسیم کار کشورهای وابسته صرف عرضه‌کننده مواد اولیه خام ارزان، محصولات زراعتی و نیروی کار ارزان هستند. هدف از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی درین کشورها اکثراً بهره‌برداری ازپروسه تولید مواد خام اولیه، و هم بازار فروش محصولات صنعتی ساخته‌شده شان درین کشورها است. بآنکه پول کالاها و خدمات دوباره به این کشورها وارد می‌گردد، ولی در بخش‌های که منافع اقتصادی کشورهای صنعتی بزرگ را تأمین مینماید، اختصاص می‌یابد و اکثراً منافع اقتصادی کشورهای وابسته در نظر گرفته نمی‌شود. بناءً گفته می‌توانیم که علت اصلی فقر شدید و گسترده در این کشورها موجودیت تقسیم کار شدید جهانی است. تصمیم‌گیری‌ها و نظریه پردازی‌های دولت‌های کشورهای بزرگ صنعتی در نهایت به نفع شرکت‌های بزرگ فراملیتی می‌باشد.

معتقدین نگرش مارکسیستی، سعی می‌ورزند که گسترش قدرت کشورهای مسلط را توضیح دهند، در حالی که مکتب وابستگی، علل عقب‌ماندگی را توضیح میدهد. یعنی مارکسیست‌ها می‌کوشند بیان دارند که چرا امپریالیسم شکل می‌گیرد، ولی اندیشمندان مکتب وابستگی اکثراً سعی می‌ورزند که پی‌آمدهای امپریالیسم را تحلیل و بررسی کنند. به اساس نظریات مارکسیستی، امپریالیسم بلاخره روبه زوال است، زیرا رشد تضادهای داخلی این سیستم، سرانجام این نظام را فرو می‌پاشد، در حالی

که پیروان مکتب وابستگی معتقد به ادامهٔ مناسبات وابستگی هستند. ممکن روزی میان کشورهای مسلط هم بر سر کشورهای وابسته شاهد برخوردهای نظامی باشیم، ولی به نظر معتقدان مکتب وابستگی، به هر حال عواقب آن ادامهٔ فقر و ناداری در کشورهای وابسته است. طور مثال زمانی که امریکا منعیث نیروی مسلط در کشورهای شرق میانه در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم به عوض انگلیس‌ها قرار گرفت در زندگی مردم و اقتصاد این کشورها تغییرات عمده رونما نگردید.

با وقوع تغییرات در قرن بیستم عدّهٔ از دانشمندان مکتب وابستگی مواضع شان را تجدید نظر نموده به این نتیجه رسیدند که موضوع قدرت در مناسبات بین‌المللی، انگیزهٔ ثمربخش محسوب می‌شود، نه نظام اقتصادی سرمایه‌داری. مثال که آنها در این زمینه ارائه می‌دارند مناسبات موجود میان اتحاد جماهیر شوروی سابق، کوبا و کشورهای اروپای شرقی قبل از فروپاشی «کمپ سوسیالیستی» می‌باشد.

عقب ماندگی یکی از پدیده‌های است که با وابستگی رابطهٔ مستقیم دارد. هدف از عقب‌ماندگی وضعیتی است که کشورها از منابع موجود شان طوری استفاده می‌نمایند که بهره‌برداری از این منافع به سود اقتصادهای مسلط می‌انجامد و کشورهای فقیر از آن بی‌نصیب می‌مانند. علت فقر کشورهای عقب‌نگهداشته شده این نیست که آنها از جهان پیشرفته «عقب» مانده‌اند، یا در جهت رسیدن به رشد و پیشرفت «تغییر» نمی‌کنند و یا این کشورها از تحولات علمی و تکنالوژی بی‌بهره‌اند، بلکه آنها به خاطر فقیر و عقب‌مانده‌اند که با جبر سیاسی و اقتصادی به سیستم اقتصاد جهانی طوری کشانیده شده‌اند که آنها صرف تولیدکننده‌گان مواد خام اولیه و عرضه‌کننده‌گان نیروی کار انسانی ارزان باشند. برعلاوه امکان سهم فعال در مبادلات جهانی هم از این کشورها سلب شده است.

به نظر مکتب وابستگی درک شورهای عقب نگهداشته شده جهت استفاده از منابع موجود شان بایست شیوه‌های دیگری جستجو گردد تا در نتیجهٔ آن، رابطهٔ

سلطه و وابستگی در این کشورها ایجاد نشود. طور مثال، اگر کشورهای عقب نگهداشته شده، بیشتر به صادرکننده گان محصولات زراعتی مبدل گردند، برای این کشورها وضعیت مناسبی نیست، زیرا به نظر میرسد که در کشورهای عقب نگهداشته شده مسأله تغذیه پرابلم نهایت حاد بوده و حتی در بسیاری حالات مواد غذایی تولید شده هم از این کشورها صادر می گردد. به نظر معتقدان مکتب وابستگی بایست این مبادلات از ریشه دگرگون شود و در قدم اول امنیت غذایی در این کشورها برقرار گردد، بعد از تأمین امنیت غذایی، محصولات غذایی اضافی را به خارج می توان صادر نمود. طوری که می دانیم همه کشورهای منافع ملی خاص خود را دارند، ولی جهت حفظ و گسترش این منافع ملی، بایست این کشورها سیاست گذاری های اقتصادی شانرا تجدید نظر نموده، تا وضعیت اکثریت مردم در این جوامع بهبود یافته و کشور به یک توسعه پایدار برسد. در عمل اکثراً توجه بیشتر سیاست گذاری های اقتصادی در این کشورها به خارج معطوف می گردد، بدین معنی که چه تولیدی می تواند در بازارهای خارج به فروش برسد و یا چه گونه می توان اقتصاد را به نفع مؤسسات خصوصی، اداره و مدیریت نمود، که این امر باعث گسترش و پیچیده تر شدن فقر در اکثر کشورهای کمتر توسعه یافته و یا عقب نگهداشته شده می گردد.

باید تذکر داد که در کشورهای کمتر توسعه یافته و عقب نگهداشته شده منابع موجود نه تنها جهت حفظ منافع کشورهای مسلط استفاده می گردد، بلکه درین معاملات افراد برتر مالی و اقتصادی در کشورهای وابسته هم اکثراً ذینفع اند، زیرا منافع این افراد با منافع کشورهای مسلط وابسته نهایت نزدیک بوده و جهت حفظ این منافع مشترک و داوم این مناسبات وابسته، سیاست گذاری می نمایند. مناسباتی که طبقات حاکم وابسته را با منافع کشورهای مسلط ارتباط می دهد، منافع مشترک این دو نیروی اجتماعی و سیاسی است.

موضوع قابل اهمیت این است که کشورهای وابسته جهت کاهش و ازین بردن وابستگی بایست سیاست گذاری مشخص داشته باشند. فرورفتن بیشتر در

اقتصاد جهانی، برعکس نظریات اقتصاددانان جریان اصلی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به نفع اقتصاد کشورهای کمتر توسعه یافته و عقب‌نگهداشته شده نیست. هدف، دفاع از اقتصاد نیست که به اصطلاح خودکفا باشد و یا هیچ‌گونه داد و ستد با سایر کشورهای جهان موجود نباشد. بلکه هدف این است تا داد و ستد با سایر کشورهای جهان، به شکلی که به نفع یک اقتصاد وابسته باشد مدیریت شود و تأثیری که این تعامل بر زندگی اکثریت مردم بجا می‌گذارد، معیار سنجش شناخته می‌شود.

مکتب وابستگی یک دیدگاهی، در مورد واژه عقب‌ماندگی است، نه یک تئوری در مورد توسعه اقتصادی. به نظر نئولیبرال‌ها عقب‌ماندگی در حقیقت حالتی است که کشورهای فقیر در آن قرار دارند ولی از دیدگاه مکتب وابستگی، عقب‌ماندگی پروسه‌ای است که این کشورها به خاطر سهم‌شان در داد و ستد جهانی دارند. تفاوت اساسی میان نئولیبرال‌ها و مکتب وابستگی در نتیجه‌گیری‌شان نهفته است. به نظر نئولیبرال‌ها کشورهای عقب‌نگهداشته شده می‌توانند با تعقیب سیاست‌های اقتصادی لازم و مناسب، آهسته‌آهسته وضعیت اقتصادی‌شان را بهتر سازند، در حالی که به نظر پیروان مکتب وابستگی این امر ناممکن است.

یکی دیگر از میتودهای که کشورهای بزرگ صنعتی بکار می‌برند و کشورهای کمتر توسعه‌یافته و عقب‌نگهداشته شده را بیشتر از پیش به این کشورها وابسته می‌سازند اعطای کمک‌های این کشورها و نهادهای کمک‌کننده به این کشورها است

کمک‌های خارجی همیشه مورد انتقادات جدی قرار دارد، یکی از انتقادات عمده، انتقال دوباره بخش اعظم این کمک‌ها به کشورهای کمک‌کننده و نهادهای بین‌المللی می‌باشد، که در نتیجه آن ثمربخشی این کمک‌ها در کشورهای کمتر توسعه یافته و عقب‌نگهداشته شده نهایت کاهش می‌یابد. این کمک‌ها به کشورهای کمتر توسعه یافته اکثراً طوری تنظیم و برنامه‌ریزی می‌گردد که بخش بیشتر آن دوباره

به کشورهای کمک کننده، انتقال یافته و پروسه رشد اقتصادی را در کشورهای کمک کننده افزایش می دهد. کمک های خارجی به شیوه های مختلف به کشورهای کمک کننده دوباره انتقال می یابد.

طور مثال: غرض تطبیق برنامه های توسعه در کشورهای کمتر توسعه یافته، بخش اعظم کارها و وظایف به متخصصین خارجی سپرده می شود که از یک جهت معاش آنها نهایت بلند بوده و از جانب دیگر مصارف نگهداری متخصصین خارجی هم فوق العاده بلند می باشد، این امر سبب می شود تا مقدار زیاد کمک ها دوباره به کشورهای کمک کننده انتقال یابد. سپردن کار به متخصصین خارجی، زمینه استفاده از متخصصین داخلی را در پروسه توسعه در کشور کمک گیرنده هم محدود می سازد. تجارب موجود ثابت نموده، اکثر پروژه های که از طرف خارجی ها تنظیم و عملی گردیده، برای کشورهای دریافت کننده کمک، حایز اهمیت درجه اول نیست. بنا به همین دلیل، این کمک ها نمی توانند زمینه ساز خوب برای توسعه اقتصادی این کشورها باشند.

اینکه بسیاری کشورهای کمک کننده، جهت اعطای کمک های شان، کشورهای دریافت کننده کمک را مجبور به خریداری اجناس مورد ضرورت آنها، از تولیدات داخلی خود می نمایند، انتقاد دیگری است که این کمک ها به آن مواجه است. این موضوع، باعث افزایش مصرف تمام شد اجناس خریداری شده و زمینه ساز وابستگی طولی مدت به کمپنی های کشورهای کمک کننده و خارجی می گردد.

کمک های خارجی که به افغانستان صورت گرفته، بادر نظر داشت شاخص های ارائه شده، می توان گفت که بخش بیشتر این کمک های خارجی در افغانستان هم از طریق معاش مشاورین و متخصصین خارجی و خریداری اجناس از کشورهای کمک کننده، از کشور دوباره خارج شده است. بر اساس یک گزارش مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی و بانک جهانی، از هر دالر امریکایی کمک شده به افغانستان، عملاً ۳۶ سنت آن در کشور به مصرف رسیده و متباقی آن دوباره از

افغانستان خارج و یا از اثر فساد گسترده اداری تلف گردیده است. به اساس این گزارش، در مجموع بیشتر از ۶۰ فیصد این کمک‌ها عملاً در افغانستان به مصرف نرسیده است. صرف بین ۶ تا ۱۰ فیصد نفوس کشور از این کمک‌ها مستفید شده، در حالی که ۹۰ فیصد نفوس کشور از آن بی بهره بوده‌اند.

بنابر بررسی‌های روزنامه ۸صبح، مشاورین خارجی که در چوکات وزارت معادن افغانستان حضور دارند، ماهانه ده‌ها هزار دالر امریکایی معاش دریافت می‌دارند، ولی مؤثریت دقیق از کار آنها محسوس نیست. از یک گزارش اداره توسعه بین‌المللی امریکا برمی‌آید که مصارف روزانه هر مشاور خارجی در افغانستان بیشتر از ۸۴۰ دالر امریکایی می‌باشد. بدون شک میلیون‌ها دالر از کمک‌های اعطا شده به کشور به ارتباط معاشات و مصارف متخصصین و مشاورین از کشور خارج می‌گردد.

طوری که گفته شد، با خریداری جبری اجناس مورد نیاز کشور، از کشورها یا نهادهای کمک‌کننده هم بخش بزرگ از کمک‌ها دوباره به خارج انتقال داده می‌شود. طورمثال، خریداری هر رینجر پولیس و اردوی ملی از کمپنی فورد، در حدود ۱۵۰ هزار دالر امریکایی تمام می‌گردد. اگر دولت افغانستان در خرید اجناس، آزادی عمل می‌داشت، می‌توانست موثرهای مورد ضرورت خود را از کشورهای منطقه، به قیمت نهایت ارزان خریداری نماید، تا از یک طرف، مانع انتقال بخش قابل ملاحظه کمک‌های خارجی از کشور شده و از جانب دیگر، از وابستگی طویل‌مدت به کمپنی‌های تولیدکننده غربی جلوگیری به عمل آورد.

قابل تذکر است که در اکثر کشورهای کمتر توسعه یافته و عقب‌نگهداشته شده، مبارزه با فساد، حاکمیت قانون، ثبات سیاسی، قانونیت، شفافیت و فرهنگ حسابدهی در دولت به شیوه مؤثر وجود ندارد، که این امر باعث افزایش فساد اداری گسترده گردیده است و افغانستان نیز ازین امر مستثنی نیست. یک بخش از کمک‌های خارجی توسط مقامات فاسد دولت افغانستان حیف و میل شده، و

بخش عمده دیگر آن، بوسیله «ان جی او»ها به تاراج رفته است. بناءً افزایش کمک‌های جامعه جهانی، باعث ازدیاد فسادگسترده در کشور عزیز ما شده است. فساد اداری ناشی از کمک‌های خارجی در کشور، نه تنها مانع توسعه اقتصادی بوده بلکه یک مسأله جدی برای حکومت‌داری خوب، ثبات، دموکراسی و حقوق بشر نیز است.

کمک‌های خارجی به خصوص در کشور عزیز ما مشکلی جدی دیگری را هم باعث گردیده است، که همانا نقش این کمک‌ها در تمویل تروریسم و جنگ‌سالاران محلی می‌باشد. بزرگ‌ترین اشتباه استراتژیکی غرب و امریکا در افغانستان، انتقال یک بخش عمده کمک‌ها به نیروهای تروریستی و جنگ‌سالاران محلی بود، چنانچه به اساس گزارشات بانک جهانی و سایر نهادهای خارجی، سازمان اطلاعات مرکزی امریکا یک بخش بزرگ پول‌های کمکی را جهت خرید جنگ‌سالاران محلی به مصرف رسانیده است. برعلاوه در کنار آن، عواید بدست آمده از مواد مخدر، بزرگ‌ترین منبع تمویل گروه‌های تروریستی و مخالفین مسلح دولت افغانستان را تشکیل می‌دهد. قابل تذکر است که کاروان‌های اکمالاتی نیروهای نظامی خارجی و نهادهای بازسازی ولایتی، جهت خرید امنیت، مبالغ هنگفتی از کمک‌های خارجی به افغانستان را به مصرف می‌رسانند. قسمت قابل ملاحظه از کمک‌های خارجی در ولایات نا امن در پروژه‌های کوتاه‌مدت به منظور ایجاد ثبات و امنیت نسبی به مصرف رسیده، که رقم خشونت در آنجا بلند است. به این معنی که قسمت ناچیز این کمک‌ها در پروژه‌های توسعه‌ی که در افزایش ظرفیت اقتصاد داخلی کمک می‌کند، اختصاص یافته است.

لذا کمک‌های جامعه جهانی که برای ایجاد ثبات، توسعه و تقویت حکومت‌داری خوب در افغانستان صورت گرفته بود، طور آگاهانه و یا غیرآگاهانه به گروه‌های تروریستی انتقال نموده، طالبان، جنگ‌سالاران محلی و سایر گروه‌های تروریستی و مخالف دولت را، نیرومندتر و سازمان‌یافته‌تر ساخت.

افغانستان طی سال‌های اخیر نتوانست به سیاست‌های اقتصادی خود سر و سامان دهد. اقتصاد کشور درین مدت بیشتر به یک اقتصاد مصرفی و اقتصاد مافیایی مبدل گردید که در آن اشخاص و گروپ‌های مختلف با استفاده از شیوه‌های نامشروع، به تجمع ثروت‌های هنگفت پرداخته و همیشه منافع شخصی شان را نسبت به منافع ملی ترجیح داده اند، جلو چنین منفعت‌جویان غیرمؤدل را زمانی می‌توان گرفت که کشور، وابسته نبوده و حکومت قانون در آن حاکم باشد. گذار از شرایط نابسامان فعلی، زمانی بوقوع می‌پیوندد که اقتصاد کشور مسیر توسعه و پیشرفت را در پیش گیرد، پرابلم‌های فقر، بی‌کاری، فساد، خشونت و نا امنی در کشور، با اقتصاد رابطه نزدیک دارد، دولت افغانستان با پیروی از سیاست بازار آزاد، میان تولیدات داخلی و محصولات وارداتی از کشورهای مختلف جهان، نتوانسته، یک توازن را تأمین نماید. عدم موجودیت امنیت در کشور و نبود قوانین و مقررات حمایتی از سرمایه‌گذاران، باعث فرار سرمایه و مغزها و کاهش سرمایه‌گذاری در کشور گردیده و اقتصاد کشور را بیشتر از پیش وابسته تر ساخت. در شرایط فعلی کشور ما تقریباً در تمام عرصه‌های اقتصادی یا با عدم رشد و یا در سطح نهایت پائین و ناگوار قرار دارد، بودجه کشور وابسته به کمک‌های خارجی بوده، مصارف کشور هم رو به افزایش است، شانس تحقق بودجه‌های انکشافی نهایت ضعیف بوده و بعضاً مبلغ کمتر از بودجه اختصاص داده شده، به مصرف می‌رسد. موجودیت مافیای اقتصادی، فساد گسترده و رشوت ستانی، شگاف طبقاتی را عمیق تر ساخته است.

گزارشات متعدد بیانگر آن است که وضعیت اقتصادی افغانستان ناامیدکننده، شکننده و نامنظم است و شاخص‌های توسعه اقتصادی «شاخص درآمد سرانه، شاخص برابری قدرت خرید، شاخص درآمد پایدار، شاخص‌های ترکیبی توسعه و غیره» به حالت نهایت بد و ناگوار نزدیک به فروپاشی قرار دارند.

بیشتر از دو دهه شد که افغانستان از حمایت‌های سیاسی، نظامی و مالی غرب بهره‌مند است، ولی متأسفانه رشد اقتصادی کشور هنوز هم در سطح نهایت پائین

قرار دارد و سطح وابستگی مالی روزتاروز بیشتر می‌گردد، همچنان فقر، شگاف طبقاتی، فساد اداری گسترده، نابرابری، فرار سرمایه و مغزها به حد اعلی خود رسیده است. دولت باید برعلاوه تأمین امنیت و صلح، جهت بهبود وضعیت اقتصادی کشور و زندگی مردم، پلان‌های مثمر طویل‌المدت روی دست گیرد، در غیر آن فعالیت‌های مجرمانه، شکل‌گیری گروه‌های افراطی جدید، و گسترش فعالیت‌های جنایتکارانه و تروریستی افزایش خواهد یافت.

کمک‌های مالی جهانی، افغانستان را به یکی از وابسته‌ترین اقتصادهای جهان مبدل نموده است. بنابر بررسی‌های انجام‌شده، تولیدات ناخالص داخلی کشور، بیش از ۹۰ فیصد به کمک‌های جامعه جهانی وابسته است و در صورت ادامه این وضع، کشور به وابستگی مالی دوامدار مواجه خواهد گردید.

دولت افغانستان جهت کاهش وابستگی مالی، بایست توجه جدی در امر کاهش فساد اداری، افزایش تاثیرگذاری کمک‌های جامعه جهانی، تقویت و حمایت از سکتور خصوصی، جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، ایجاد رهبری سالم غرض استفاده از معادن و جلب همکاری‌های مشترک اقتصادی منطقه‌ای مبذول دارد.

اقتصاد افغانستان از وابستگی بیش از حد به کمک‌های خارجی، شدیداً متأثر گردیده است. کمک‌های خارجی سبب گردیده تا رهبران کشور نتوانند، توجه لازم به طرح برنامه‌های طویل‌المدت غرض تقویت بنیادهای اقتصاد داخلی کشور مبذول دارند. دست یافتن به رشد اقتصادی پایدار، می‌تواند از طریق تعقیب سیاست‌های درست و معقول و رهبری مبتکرانه اقتصادی صورت گیرد. وضعیت بحرانی اقتصاد کنونی کشور ناشی از ضعف حکومت است. اگر رهبران حکومت با دلسوزی و اراده سیاسی نیرومند، پروسه توسعه را رهبری و مدیریت نمایند، وضعیت اقتصادی کشور بهبود خواهد یافت، زیرا افغانستان از ظرفیت‌های بی‌شمار برخوردار است.

هالند، اول اپریل ۲۰۲۱

انتقال مرکز ثقل اقتصادی جهان از غرب به شرق

جهان از بدو پیدایش خود شاهد تحولات بزرگ و حیرت انگیزی در تمام عرصه‌ها بوده است. قدرت‌های بزرگ و با عظمت بصورت متوالی ظهور نموده و با گذشت زمان ازهم فروپاشیده اند. طور مثال، امپراتوری فراعنه مصر، امپراتوری هخامنشیان، امپراتوری اسکندر مقدونی، امپراتوری روم و بعداً نوبت به مغول‌ها، اعراب و عثمانیان نیز می‌رسد. بعدها بریتانیای کبیر منحصیث یک قدرت بزرگ ظهور کرد که در آن زمان آفتاب در سرزمینش غروب نمی‌کرد.

در قرن شانزدهم میلادی در اروپا نیز یک تعداد کشورهای نیرومند با داشتن مستعمرات در نقاط مختلف جهان ظهور کردند که بعد از جنگ اول جهانی میدان رقابت صرف به انگلستان و فرانسه باقی ماند.

طی سال‌های بعد با بوجود آمدن افزار جنگی پیشرفته، قدرت‌های نوظهوری مثل روسیه، آلمان، اتریش، انگلستان، ایتالیا و جاپان به میان آمدند. باید گفت که این کشورها قبل از جنگ اول جهانی نیز در تصمیم‌گیری‌های جهانی نقش اساسی ایفاء می‌نمودند.

با فرا رسیدن جنگ اول جهانی، امریکا خود را برای ورود به صحنه جهانی آماده می‌ساخت، امریکا در این جنگ یک میلیون عسکر غرض مقابله با آلمان به اروپا فرستاد. این اقدام امریکا آغاز ورود این کشور و اثرگذاری آن در صحنه جهانی بود.

با بروز جنگ دوم جهانی، قدرت‌های جدیدی ظهور کردند. ایالات متحده امریکا با اقتصاد و نیروی نظامی قوی از یکطرف و از جانب دیگر اتحاد جماهیر شوروی که در آن زمان قدرت درجه‌یک نظامی بوده و تجربهء جنگ اول جهانی را نیز دارا بود،

باردیگر در صحنه جهانی وارد شدند.

جنگ دوم جهانی در حقیقت راه نهایی قرن بیست و یکم را مشخص نمود، و چهار کشور نیرومند را که ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی، آلمان و جاپان بودند، به جهان معرفی کرد.

بلاخره، آمریکا، اتحاد شوروی و متحدین شان بر آلمان نازی پیروز شدند. آمریکا در آن زمان با اختراع نخستین بمب اتمی و استفاده آن علیه جاپان، سراسر جهان را متعجب ساخت. از جانبی هم اتحاد شوروی، با پاک نمودن اروپای شرقی از وجود نازی‌ها تا قصر هیتلر به پیشروی ادامه داده و بلاخره بر آلمان پیروز شد.

بعد از شکست نازی‌ها در سال ۱۹۴۵، اتحاد شوروی منحنی ابر قدرت شرق، شناخته شد. در زمان اتحاد جماهیر شوروی، میان این کشور و ایالات متحده آمریکا در عرصه سیاست خارجی، استخبارات، تکنولوژی، تسلیحات، تأثیرگذاری و سلطه‌گری، موازنه لازم موجود بود. عامل عمده که آمریکا را در دوران جنگ سرد برتری بخشید، اقتصاد قوی و پول این کشور بود.

چینی‌ها در اوایل قرن ۱۶ میلادی با آنکه غربی‌ها را وحشی می‌پنداشتند، برای اولین بار با کشورهای غربی ارتباط برقرار نمودند. آنها در آن زمان معتقد بودند که تمام انواع کالاهای مورد ضرورت مردم، در چین موجود بوده و نیازی به خرید کالاهای خارجی ندارند.

غربی‌ها برای مقابله با این طرز تفکر چینی‌ها، بلاخره موفق شدند در اوایل قرن ۱۸ با استفاده از تجارت تریاک بر چین تسلط یابند.

امپراتوری چین، در سال ۱۸۳۹ در یکی از بنادر این کشور مانع تجارت تریاک گردید و تجار خارجی را به واگذاری گداهای تریاک شان به دولت چین مجبور نموده و

بعداً تمام محموله‌های تریاک را حریق کردند. انگلیسی‌ها تقاضای جبران خساره از دولت چین نمودند، ولی کشورچین آنرا نپذیرفته و این امر منجر به برخورد نظامی از نوامبر سال ۱۸۳۹ الی ۱۸۴۲ میلادی میان کشورهای چین و بریتانیا گردید که به جنگ تریاک شهرت دارد. کشور بریتانیا بلاخره برنده جنگ شده و چین مجبور گردید تا با امضای قراردادهای امتیازی در برابر قدرتهای خارجی، برای مدت طولانی از قدرت حاکمیت خود چشم‌پوشد، طور مثال خارجی‌ها تا سال ۱۹۲۹ گمرکات دریایی و خدمات پستی چین را رهبری می‌کردند. برعلاوه دولت‌های خارجی اجازه داشتند کارخانه‌ها و تشکیلات استخراج معادن را در این کشور تأسیس کنند و در راه‌های آبی چین آزادانه عبور و مرور نمایند.

با روی کار آمدن حزب کمونیست چین در رأس قدرت، در سال ۱۹۴۹ میلادی، تحولات سریع و بنیادی در این کشور آغاز شد. تحولات سیاسی - اقتصادی ۷۰ سال اخیر در چین را می‌توان به سه دوره تقسیم نمود.

دوره اول - از انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ میلادی آغاز و تا زمان درگذشت مائوتسه تونگ در سال ۱۹۷۶ ادامه یافت.

دوره دوم - با روی کارآمدن دنگ شیائو پینگ در سال ۱۹۷۷ آغاز و تا سال ۲۰۱۳ میلادی ادامه یافت.

دوره سوم - با به قدرت رسیدن شی جین پینگ، جهت تغییر روند به سمت توسعه یافتگی بیشتر و افزایش مصرف، آغاز و تا حال ادامه دارد.

ایالات متحده آمریکا و پول آن امروز هم بر اقتصاد جهان تسلط دارد و اکثریت کشورهای جهان از آمریکا پیروی می‌کنند. بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های بین‌المللی کندی، ایالات متحده آمریکا در پنج قاره جهان مجموعاً ۸۵۰ پایگاه نظامی زمینی، دریایی، هوایی و جاسوسی در خارج از مرزهای خود دارد. به طور مشخص

۷۳۷ پایگاه در ۱۳۰ کشور مختلف قرار داشته که تعدادی از آن‌ها اردوگاه‌های مؤقت می‌باشند. تعداد مراکز نظامی امریکا در داخل این کشور به ۶۰۰۰ می‌رسد. برعلاوه این کشور در داخل خاک خود نیز به طور رسمی ۵۳۰۰ پایگاه نظامی دارد.

امریکا در ۱۵۱ کشور عضو سازمان ملل متحد پایگاه و قرارگاه نظامی دارد. ایالات متحده امریکا همچنین در آلمان ۲۷۰، در ایتالیا ۸۳، در جاپان ۱۲۴ و در کوریای جنوبی ۷۸ پایگاه کوچک و بزرگ دارد.

بودجه نظامی امریکا معادل ۵۸۷ میلیارد دالر است. در حالی که بودجه آموزش و پرورش دولت فدرال امریکا ۶۲ میلیارد دالر و بودجه تأمین اجتماعی این کشور ۵ میلیارد دالر است. بودجه نظامی تمام کشورهای جهان، بدون پنج قدرت اصلی، معادل بودجه نظامی امریکا است.^۱

با درنظر داشت موجودیت رقابت گسترده میان کشورهای چین و امریکا درعرصه‌های اقتصاد و سیاست جهانی، ما شاهد جنگ سرد جدیدی هستیم و در نظام سیاسی - اقتصادی آینده جهان، شرق و غرب متفاوتی در حال شکل گیری است.

صندوق بین‌المللی پول از رشد تولید ناخالص داخلی چین، با وجود کاهش تولید ناخالص داخلی جهان، صحبت می‌کند. رشد اقتصادی در چین را با وجود پیامدهای پاندمی کرونا در جهان، می‌توان در خصوصیات و تفاوت‌های نظام سیاسی چین و غرب بررسی نمود. بناءً چیزی را که چینی‌ها می‌توانند انجام دهند، ولی غربی‌ها نمی‌توانند، از نظام سیاسی آنها نشأت می‌کند.

به اساس اظهارات مرکز کانون تفکر تحقیقات اقتصاد و تجارت انگلستان «رهبری مدبرانه چین در همه‌گیری مرض کرونا از همه اولتر در وضع محدودیت‌ها و در مجموع قرنطین زودهنگام این کشور (با هدف کنترل پیامدها و تلفات این مرض)

مشاهده شد، وقتی در کنار آسیب‌های متعدد کرونا به کشورهای غربی نظر بیاندازیم، اولین مطلبی که در ذهن ما خطور می‌کند، بهره‌برداری چین به ویژه از لحاظ اقتصادی از کرونا جهت ارتقای جایگاه جهانی‌اش است. به عبارت بهتر کرونا و البته پاسخ مناسب چین به کرونا بی‌تردید به خیزش اقتصادی چین و قرار گرفتن این کشور در صدر جدول بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان به جای امریکا کمک خواهد کرد.

شیوع ویروس کرونا و پیامدهای ناگوار آن مصارف هنگفتی را بر اقتصاد کشورها در قبال داشت، از همین سبب سال ۲۰۲۰ میلادی بدترین و ناگوارترین سال برای اقتصاد جهانی، بعد از بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۹۳۰ در جهان، تاکنون شناخته شده است. کشورهای غربی با چاپ بیشتریول مصارف اقتصادی ناشی از کرونا را جبران می‌نمایند، ولی چین در مقابل، فاصله رشد اقتصادی خود را با کشورهای دیگر کمتر ساخت. تضعیف پول چین «یوان» هم در این راستا نهایت مؤثر بوده و رقابت پذیری را، حتی در برابر امریکا که تعرفه‌های زیادی را بر کالاهای چینی وضع نمود، حفظ کرده است.

با در نظر داشت شرایط موجود در سطح جهان، پیامدهای پاندمی کرونا حداقل تا دو سال دیگر شاید ادامه یابد و احتمال اینکه رشد اقتصاد کشورهای صنعتی بزرگ غربی مجدداً به سرعت احیا گردد، ضعیف است، زیرا تعدادی زیادی از شرکت‌های که به ورشکستگی مواجه بودند، ورشکست شدند و آنها امکان دارد به کمک یک سلسله حمایت‌ها بتوانند کارشان را دوباره از سر بگیرند. پیامدهای ناگوار پاندمی کرونا بر اقتصاد کشورهای صنعتی بزرگ نهایت گسترده است و امکان دارد که حتی تا دو سال آینده هم آنها نتوانند خود را احیا کنند زیرا پاندمی کرونا هنوز تمام نشده و تا چند سال دیگر اثرات ناگوار آن بر اقتصاد کشورها ادامه خواهد یافت. رشد مثبت اقتصاد چین در شرایطی که اقتصاد دنیا با مشکلات ناشی از کرونا مواجه است، به سرعت ادامه دارد. چین از نظر تولید ناخالص داخلی از امریکا پیشی گرفته و این امر برای کشور امریکا که تقریباً ۸۰ سال اقتصاد اول دنیا بود، نهایت

سنگین و ناگوار است.

موفقیت نسبی چین در مدیریت پاندمی کووید - ۱۹ و تحرک اقتصادی آن، این کشور را مطمئن ساخته که در رقابت با کشورهای غربی به پیروزی رسیده است. لذا چین به جای هراس از ایالات متحده امریکا که به دنبال جداسازی دو اقتصاد بوده است، برای جدایی از غرب البته با شرایط خودش گام های را برداشت.

مرکز کانون تفکر تحقیقات اقتصاد و تجارت انگلستان در گزارش سالانه خود که به تاریخ ۲۸ دسامبر ۲۰۲۰ منتشر شد، نوشت: «تا همین چند وقت اخیر، اقتصاد دنیا به شدت تحت تأثیر رقابت اقتصادی ایالات متحده امریکا و چین بود. ولی پاندمی کرونا و پیامدهای اقتصادی آن مسیر این رقابت را به نفع چین تغییر داد».

به اساس گزارش بی بی سی، چین تا سال ۲۰۲۸ میلادی، پنج سال زودتر از آنچه پیش بینی شده بود، از ایالات متحده امریکا سبقت گرفته و به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد.

به اساس گزارش نیویورک تایمز، اقتصاد چین در سه ماه اول سال ۲۰۲۱، رشد ۱۸/۳ فیصد را نشان می دهد که این رشد برای آنها حیرت انگیز است.^۲

پیشی گرفتن اقتصاد چین نسبت به کشور امریکا، جوانب سیاسی را نیز احتوا می کند، چنانچه تعدادی از اقدار امریکا هم به چین نزدیک شده و در صف آرایی سیاسی جهانی هم تغییرات جدیدی در حال وقوع است و چین عملاً از سیاست سکوت در سیاست خارجی اش دست کشیده است. اینکه چینی ها در سال های اخیر به راحتی قطعه نامه ها را ویتو می کنند و هراسی از امریکایی ها ندارند، ناشی از پشتوانه اقتصادی آن بوده که با جمعیت زیاد و توان هستوی تکمیل می گردد. قابل تذکر است که اخیراً یک تغییر "اساسی" در توازن نیروها در اوضاع سیاسی جهان ایجاد شده است و چین به یک ابرقدرت برابر با ایالات متحده امریکا مبدل گردیده

است. چنانچه فرانتس گیل، یکی از کارمندان پنتاگون معتقد است که يك جنگ احتمالی میان چین و ایالات متحده آمریکا، پیروزی را برای واشنگتن به ارمغان نخواهد آورد و فقط پروسه انحطاط آمریکا را تسریع خواهد کرد.

امریکا برای کاهش سرعت رشد اقتصادی چین سعی می‌ورزد، زیرا آنها متوجه شده‌اند که ادامه این پروسه به معنی سقوط آمریکا است و به همین دلیل رقابت تسلیحاتی را ایجاد کردند که مانع رشد چین شوند تا چین مجبور شود مبالغ هنگفتی را صرف تولید سلاح کند. درمقابل چینی‌ها به کمک و حمایت سازمان همکاری‌های شانگهای، پکت در برابر سازمان ناتو ایجاد نموده و در شرق میانه نیز با جذب یک تعداد کشورها علیه آمریکا اقدام ورزیدند.

سیاستی که امریکایی‌ها در نظر دارند، بیانگر آن است که آنها درصدد تجزیه کشور چین هستند و می‌خواهند تبتی‌ها و اویغورها را علیه دولت مرکزی چین قرار دهند. لذا چینی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که یا باید به تجزیه تن دهند یا اینکه رقابت کنند.

همچنان آمریکا درصدد بوجود آوردن رقابت منطقوی میان چین و هند است و به همین منظور سرمایه‌های خود را از چین به هند انتقال داد. طوری که دیده می‌شود پاکستان سعی می‌ورزد تا با چین نزدیک گردد و هندی‌ها به آمریکا نزدیک شده‌اند. از جانب دیگر اتحادی میان چین و روسیه نیز شکل گرفته است. از همین سبب رقابت چین و آمریکا بر اقتصاد کشورها و ائتلاف‌های سیاسی تأثیر گذار است.

در نظام سیاسی - اقتصادی آینده جهان، ما شاهد جنگ سرد جدیدی خواهیم بود که کاملاً اساس امنیتی داشته و شرق و غرب جدیدی در برابر همدیگر قرار خواهند گرفت. این پروسه آغازگردیده، ولی نمی‌توان پیش بینی نمود تا چه زمانی طول خواهد کشید.

اگر بتاریخ کشورهای چون امریکا، انگلستان و غیره بنگریم و مروری به ساختار سیستم و یا نظام سیاسی آنها نمائیم، دیده می‌شود که بنیاد سیستم این کشورها بدست آوردن بیشتر سود و سرمایه و بهره‌کشی انسان از انسان است. طور مثال انگلستان از قرن ۱۷ بدینسو جهت بهره برداری و غارت ثروت های کشورهای دیگر عمل نموده است.

همچنان امریکا تحت نام های مختلف، مبارزه با تروریسم و تأمین حقوق بشر در کشورهای مختلف مداخله نموده و بیشتر از ۷۰ سال با سؤاستفاده از موقف دالر، کشورها را تحت فشار قرار داده که هدف آن به جُز بدست آوردن سود و سرمایه بیشتر چیزی دیگری نبود.

باید گفت این خصوصیات از ویژه گی های نظام سرمایداری بوده و در بطن آن نهفته است، زیرا هدف اصلی این سیستم بهره برداری به نفع یک طبقه خاص، استعمار، استثمار، و بلاخره بدست آوردن سود و سرمایه بیشتر به قیمت زندگی انسانها و نابودی طبیعت می‌باشد. بناءً سلطه جویی، غارت، نژادپرستی و امثال آن، همه و همه جُز از فرهنگ نظام سرمایداری می‌باشد. یکی از مثال های برجسته، تأخیر در اخذ اقدامات و مقررات لازم به ارتباط کووید - ۱۹ در برابر مردم بود که بخاطر سود و سرمایه، اقدامات لازمی و عاجل گرفته نشد.

سوالی که نزد بسیاری ها مطرح است، اینست که: هرگاه چین به اقتصاد اول جهان مبدل گردد، آیا مانند کشور امریکا و دیگر کشورها دست به غارت خواهد زد و مانند این کشورها اقدام خواهد نمود؟ جواب این پرسش را می‌توان در عملکرد این دو کشور طی چند دهه اخیر جستجو نمود.

اگر به تاریخ کشور چین نظر اندازیم، چین دارای نظامی است که از بنیاد، سیستم آن متفاوت از نظام سرمایداری است. به اساس تعریف مائو، انقلاب چین، یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی است. با در نظر داشت سیستم و شیوه

عملکرد چین بعد از انقلاب سوسیالیستی، این کشور جهت اتحاد و منسجم ساختن مردم کوشیده است. بعد از انقلاب بصورت تدریجی زمین از فیودالها گرفته شده و به دهاقین انتقال نمود، کمون‌ها ایجاد گردید، با فساد، اعتیاد، فقر، امراض و غیره مبارزه جدی آغاز گردید و بلاخره به موفقیت انجامید، زیرا از دهه ۶۰ قرن ۲۰، فقر و گرسنگی در این کشور کاملاً محو گردید.

چین انقلاب صنعتی را با وجودی که در حالت تحریم قرار داشت، انجام داد. این کشور به اساس تعلیمات کارل مارکس تلاش ورزید تا رشد نیروهای مولده را به سطح اعظمی آن برساند، بهمین منظور مقامات چینی تصمیم گرفتند تا سرمایه گذاری های خارجی را در کشورشان اجازه دهند. سرمایه گذاری های خارجی در چین تحت نظارت دولت این کشور، با درنظر داشت شرایط معین صورت گرفت. چین با برنامه ریزی دقیق و گماشتن متخصصین مجرب و ماهر از سرمایه گذاری های خارجی استفاده مؤثر به نفع مردم و کشورشان نمود.

همچنان باید گفت که:

- در چین زمین، معادن و غیره همه دولتی یا مُلک عمومی اند و قابل خرید و فروش نیست.

- سیستم بانکی، نشر و چاپ پول در دست دولت است

- تقریباً ۷۰ فیصد اقتصاد در کنترل و تحت رهبری دولت است.

- هدف تولیدات در این کشور، ارتقای سطح زندگی مردم و رشد اقتصادی کشور چین است.

کمک‌های انسانی و بشردوستانه گسترده چین به آفریقا وسیعاً باعث ایجاد شغل، کمک به مؤلدين و زارعین گردیده است. ازینرو باید گفت که فرهنگ و عملکرد چین با کشورهای سرماییداری تفاوت بنیادی دارد که هفتاد سال گذشته گواه این

ادعا است. درین مدت هدف کشور چین به جز کمک و تلاش جهت ایجاد اتحاد در جهان چیزی دیگری نبوده است.

چین از تجارب اتحادشوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی آموخته و نمی خواهد اشتباهات این کشورها را تکرار نماید. به اساس تعلیمات کارل مارکس کشور چین تلاش می ورزد تا رشد نیروهای مولده را به اوج آن برساند که هدف اساسی آن راحتی مردم و پیشرفت کشورشان است، زیرا سیستم سوسیالیستی با عقب ماندگی و نابرابری مطابقت ندارد. چین تلاش می ورزد تا از تجارب کشورهای سرماییداری هم استفاده مؤثر به نفع کشور و مردم نماید که همه این تغییرات، تحت رهبری حزب کمونیست چین و مطابق برنامه های دولت صورت گرفته و عملی می گردد. این کشور تلاش می ورزد تا مبارزه طبقاتی را در داخل و خارج از کشور جهت استقرار یک دولت مقتدر و مردمی برقرار سازد.

با درنظر داشت نکات ذکر شده و مقایسه دو سیستمی که بطور خلاصه صورت گرفت، می توان به این نتیجه رسید که سرنوشت کشور ما هم با ایجاد یک سیستم دو قطبی که در جهان دارد شکل می گیرد، بهبود خواهد یافت، زیرا صلح در افغانستان و قطع جنگ نه تنها برای چین، بلکه برای منطقه از اهمیت بسزا برخوردار خواهد بود.

با ختم سال ۲۰۲۰ میلادی، نهادهای متعدد در مورد اوضاع سیاسی - اقتصادی جهان در سال ۲۰۲۱ پیش بینی های را انجام داده اند که یکی از آنها، کانون تفکر انگلستان بود. پیش بینی های این نهاد از سال ۲۰۲۱ هم پا فراتر گذاشته و اوضاع اقتصادی جهان را الی دهه سوم قرن بیست و یکم پیش بینی نموده و از تغییراتی نام برده اند که دانشمندان و تحلیلگران اقتصادی و سیاسی به این زودی ها انتظار آنرا نداشتند. مهم ترین تغییری که این کانون تفکر بیان نموده، این است که ایالات متحده امریکا فعلاً منحصراً بزرگترین اقتصاد جهان، در آینده نه چندان دور یعنی تا سال ۲۰۲۸ جایگاه اول را در سطح جهان از دست خواهد داد.

به گزارش نشریه رویترز، یک اندیشکده انگلیسی می‌گوید که چین به دلیل واکنش بهتر و هوشمندانه‌تر در قبال همه‌گیری ویروس کرونا تا سال ۲۰۲۸ جای آمریکا را در صدر جدول بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان خواهد گرفت و خود به بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا تبدیل خواهد شد. این اتفاق از نظر اندیشکده انگلیسی مرکز تحقیقات اقتصاد و تجارت، پنج سال زودتر از زمانی رخ خواهد داد که در پیش‌بینی‌های قبلی منحنی زمان تغییر جایگاه اقتصادی این دو کشور تعیین و ذکر شده بود. دلیل این تغییر، تفاوت عملکرد دو کشور چین و ایالات متحده آمریکا در واکنش به پاندمی کرونا پنداشته شده است.

در گزارش مرکز کانون تفکر تحقیقات اقتصاد و تجارت انگلستان، ذکر شده که چین بین سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۵ حدوداً رشد سالانه ۵/۷ فیصد خواهد داشت و بعد از ۲۰۲۵، یعنی از سال ۲۰۲۶ تا سال ۲۰۳۰ حدوداً رشد سالانه اقتصادی این کشور تا ۴/۵ فیصد کاهش خواهد یافت که این رشد مداوم، باعث خواهد گردید تا چین به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان قبل از پایان دهه ۲۰۲۰ تبدیل گردد. در گزارش این اندیشکده انگلیسی سال ۲۰۲۸ منحنی سال تغییر رهبری اقتصادی دنیا تعیین شده است. در حالی که به اساس پیش‌بینی‌های قبلی، تغییر چین به بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا، در سال ۲۰۳۳ تعیین گردیده بود. ولی فعلاً در اثر شیوع کرونا و مقابله آمریکا و چین با آن، پیش‌بینی می‌گردد که چین زودتر از سال ۲۰۳۳، یعنی تا سال ۲۰۲۸ جایگاه آمریکا را در صدر جدول بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان به خود اختصاص خواهد داد.

این گزارش که با استفاده از جزئیات موجود درباره رشد سالانه اقتصادی کشورهای مهم جهان تنظیم شده، اشاره می‌کند «آمریکا که شاهد یک بازگشت قدرتمند بعد از همه‌گیری کرونا بوده، در سال‌های بعد شاهد خواهد بود که این رشد کند شده و به ۱،۹ و ۱،۶ فیصد خواهد رسید. چین هم که از سال ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۵ حدوداً رشد ۵،۷ فیصد را تجربه خواهد کرد، بین سال‌های ۲۰۲۶ و ۲۰۳۰ شاهد کاهش این رشد به ۴،۵ فیصد خواهد شد. در این میان جاپان احتمالاً تا اوایل دهه ۲۰۳۰

همچنان سومین اقتصاد بزرگ جهان باقی خواهد ماند، هند تبدیل به چهارمین اقتصاد جهان خواهد شد و آلمان نیز پنجمین اقتصاد بزرگ دنیا لقب خواهد گرفت.

عده‌ از هموطنان ما به کشور آمریکا با چشم امید میدیدند و تصور می‌نمودند که آمریکا ناجی مردم و کشورما است، ولی غافل از آنکه در عقب استراتژی و اهداف آمریکا چه نهفته است.

امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با یک حمله‌ نظامی تحت نام مبارزه با تروریسم و محو آن به کشور ما هجوم آورد. درین مدت آنها در حدود ۲ تریلیون دالر به مصرف رسانیده، هزاران نظامی امریکایی کشته و صدها هزار تن از اتباع کشورما به شمول افراد نظامی و غیرنظامی کشته شده اند، اما فعلاً بعد از بیست سالی که کشور ما را با هزاران مصیبت مواجه ساختند، تصمیم گرفته اند که الی ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۱ دوباره افغانستان را ترک نموده و کشور را دوباره به ارتجاعی ترین گروه تروریستی یعنی طالبان تسلیم نمایند که این خود بیانگر ناکامی بزرگترین کشور نظامی و اقتصادی جهان است. امریکایی‌ها در واقع دست نشانده گان شانرا در افغانستان رها نموده و باطالبان به توافق رسیده اند. این سیاست امریکا بیانگر آنست که آنها بخاطر منافع خود حتی دست نشانده گان شانرا هم فدا میکنند. این دست نشانده گان باید بدانند که بخاطر نجات کشور ازین حالت مصیبت بار، نباید منتظر کمک بیگانگان بود، بلکه خود باید عمل کرد، زیرا هیچ بیگانه‌ کشور ما را نجات نخواهد داد، هیچ کشور خارجی بخاطر ما سربازانش را قربانی نمی‌دهد و هیچ بیگانه‌ بخاطر ما مصارف هنگفتی را متقبل نمی‌شود، مگر آنکه منافع آنکشور درینجا نهفته باشد. بناءً بایست چشم از دست بیگانه برداشت و خود عمل نمود. اینکه ما چرا محتاج بیگانگان هستیم، باید گفت که ما ناتوانیم و باعث این ناتوانی هم خودما شده ایم، زیرا ما ازتجارب گذشته نیاموخته ایم.

از پیامدهای حضور ایالات متحده آمریکا و همپیمانانش در کشورما، می‌توان از گسترش فقر، اعتیاد به مواد مخدر، افزایش فحشا، فروش اعضای بدن بخاطر امرار حیات، بیکاری و فساد گسترده در سراسر اپارت دولتی و در مجموع کشور را نام برد. بنابر اظهارات وزیر اقتصاد افغانستان، از ۱۶ میلیون نیروی کار در کشور، شش میلیون آنها مشغول کار هستند و ۱۰ میلیون متباقی بیکار اند. او در عین حال از گسترش فقر در کشور نیز سخن می‌زند.^۳

طی مدت که امریکایی‌ها در افغانستان حضور داشتند، فجایع و اعمالی را انجام دادند که دور از تصور بود، طور مثال استفاده و استعمال سلاحها و تسلیحات مختلف مثل استعمال «مادرم» در ننگرها و کشتار هموطنان ملکی بیچاره ما در بمباردهای وحشیانه شان. حقوق بشر و حقوق زنان نه تنها بهبود نیافت، بلکه در بدترین سطح قرار گرفت، در اثر افزایش فقر در افغانستان، بیشتر از ۷۰ فیصد مردم زیر خط فقر قرار گرفتند، یعنی با ۰/۹ دالر در روز زندگی میکنند. ۹۳ فیصد از جمعیت افغانستان هم با درآمد کمتر از دو دالر در روز زندگی می‌کنند.^۴

بر اساس گزارش جدید دفتر اطلاعات ملی ایالات متحده آمریکا، تحت عنوان "روند جهانی ۲۰۴۰، اقتصاد چین طی ۲ دهه آینده از اقتصاد آمریکا پیشی گرفته و منحیت بزرگترین اقتصاد جهان و یک ابرقدرت جهانی عرض اندام خواهد نمود. این گزارش، جهان با رقابت بیشتر را طی ۲ دهه آینده پیش بینی نموده و اضافه می‌کند که ایالات متحده آمریکا همراه با متحدین خود و چین طی ۲ دهه آینده در تحرک اقتصاد جهانی تأثیر قابل ملاحظه خواهند داشت و اتحادهای موجود و سازمان های بین‌المللی را تحت فشار قرار داده و در بعضی حالات آنها را تغییر شکل خواهد داد.

مطابق این گزارش پیش بینی شده که چین تا سال ۲۰۴۰، سهم خود را از تولید ناخالص داخلی جهان از ۱۷/۹ فیصد در سال ۲۰۲۰ به ۲۲/۸ فیصد در سال

۲۰۴۰ افزایش خواهد داد. از جانب دیگر در همین مدت سهم ایالات متحده امریکا در اقتصاد جهانی از ۲۴ فیصد به ۲۰/۸ فیصد در سال ۲۰۴۰ کاهش می یابد.

در گزارش دفتر اطلاعات ملی امریکا بیان گردیده چین در حالی که سعی دارد از تنش بیشتر با امریکا از آنچه که به نظر پکن از اهمیت استراتژیک کمتری برخوردار است، پرهیز کند و در دو دهه آینده به دنبال تثبیت تسلط در آسیا و نفوذ بیشتر در سطح جهان خواهد بود.

چین در قدم اول به تحکیم ساحه نفوذ خود در آسیا تلاش خواهد ورزید، جایی که در زمینه تجارت و بهره برداری از منابع، باشرکای آسیایی خود همکاری نزدیک داشته باشد. همچنان چین برای تأمین منافع خود، احتمالاً توانایی های نظامی خود را ارتقا خواهد بخشید تا دسترسی ایالات متحده امریکا به این منطقه را محدود کند. به همین منظور رئیس جمهوری چین، بر نوسازی و گسترش توانایی های اردوی چین توجه بیشتر نموده است تا بتواند توانایی نظامی کشورش را بر امریکا تضمین کند.^۵

خلاصه می توان گفت، همانطوری که صد سال قبل سلطه جوی کشور چون بریتانیا که آفتاب در آن غروب نمی کرد به کشور امریکا انتقال یافت، فعلاً مرکز ثقل اقتصادی دنیا به شرق، بخصوص به چین در حال انتقال است و اقتصادهای آسیایی جایگاه بیشتری در اقتصاد جهانی کسب خواهند نمود.

هالند، ۴ می ۲۰۲۱

- ^۱ ۸ صبح، ۷ جدی ۱۳۹۹
- ^۲ «نیویورک تایمز، مؤرخ ۱۲ اپریل ۲۰۲۱»
- ^۳ «خبرگزاری افق، ۲۴ جنوری ۲۰۲۱»
- ^۴ «پارس تودی PARS TODAY، ۲۶ قوس ۱۳۹۹»
- ^۵ «سایت تحلیلی و خبری عصر ایران، ۱۰ اپریل ۲۰۲۱»

مأخذ و منابع جلد اول و دوم

در تحقیق و تتبع محتویات کتاب، از منابع معتبر ذیل استفاده شده است. در بعضی موارد، زمانی که نقلی قولی وارد شده، منبع آن در اخیر هر بخش نیز معرفی شده است.

۱. فریدریک انگلس "آنتی دیورنگ" و کارل مارکس و فریدریک انگلس "کلیات" (جلد ۲۰ صفحات ۱۵۰، ۲۹۱ چاپ روسی، مسکو ۱۹۶۱)
۲. ک. مارکس «کاپیتال» جلد اول، صفحه ۵۰
۳. کتاب امپریالیزم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری
۴. اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، دوکتور کوچی بای شکوروف
۵. کتاب (بیگ اوئیل اند دیر بانکرز آن دی پیرزین گلف) نویسنده: د ن حیندرسن
Big Oil and Their Bankers in the Persian Gulf: Four Horsemen· Eight Families.
Dean Henderson
۶. История на икономическите учения «Жак Натан» Кирил Й. Григоров ، София ۱۹۴۷،
۷. История на икономическите учения ،Кирил Й. Григоров ،София ۱۹۸۲،
۸. Карл Маркс. Биография ،Издательство политической литературы ، ۱۹۸۹
۹. national-security ، فبروری ۲۰۱۵، نگاهی به استراتژی امنیت ملی امریکا
Holland ،NRC .۱۰
۱۱. کارل مارکس، کاپیتال، جلد اول
۱۲. اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، کوچی بای شکوروف
۱۳. Политическа икономия на капитализма، София، Година ۱۹۷۴
۱۴. Проф. д-р Никопа великов Политическата икономия на капитализма، Година: ۱۹۸۰
۱۵. Проф. д-р Светла Тошкова، За политическата икономия в катедра „Политическа икономия“ на УНСС
۱۶. اقتصاد سیاسی، امپریالیزم - سرمایه‌داری انحصاری، دوکتور معروف الدین میرزاشریفوف و دوکتور کوچی بای شکوروف، سال ۱۳۶۳
۱۷. اخبار بین‌المللی در مورد رشد اقتصادی - euronews

۱۸. فدریش انگلس، نامه‌های از لندن
۱۹. روزنامه دنیای اقتصاد
۲۰. روزنامه صبح اقتصاد
۲۱. چگونگی رشد و فروپاشی اقتصاد اثر اندروشف، پیتشف (Andrew J. Peter D. Schiff)
(Schiff)
۲۲. سایت دیپلوماسی ایرانی
۳۲. خبرگزاری ایسنا
۲۴. independentpersian
۲۵. اقتصاد افغانستان
۲۷. گزارشات بانک جهانی
۲۸. تلویزیون بلومبرگ
۲۹. نیویورک تایمز
۳۰. مارچ ۲۰۱۸ در سی‌ان‌ان
۳۱. راشاتودی
۳۲. گزارشات صندوق بین‌المللی پول
۳۵. گزارش سازمان کردیت سویس
۳۶. طبقه اجتماعی، دانشنامه رشد
۳۷. اقتصاد آنلاین
۳۸. RFI شبکه‌های اجتماعی، دنیای اقتصاد و اقتصاد جهانی
۳۹. rooziat - - نابرابری اقتصادی در جهان سوم بیشتر است یا کشورهای صنعتی؟ معیار چیست؟
۴۰. تاریخچه اتحادیه اروپا،
۴۱. europa.eu/european-union/ Geschiedenis van de Europese Unie
۴۲. Europa Nu Nieuwsbrief ۲۰۱۸-۰۱-۱۷ ،
۴۳. npofocus.nl/waarom hebben de britten voor brexit gekozen
۵۲. روزنامه پرول ۲ مارچ ۲۰۲۰، Het Parool امستردام
۵۳. روزنامه فولکس کرانت ۲۸ فبروری ۲۰۲۰، Volkskrant، هالند
۵۴. نشریه فوربس ۲۸ فبروری ۲۰۲۰
۵۵. روزنامه له ریپابلیک، ۲ مارچ ۲۰۲۰
۵۶. ان. ار. سه، ۲۵ مارچ ۲۰۲۰، هالند NRC، ۲۵ march ۲۰۲۰
۵۷. ان. او. اس، ۲۵ مارچ ۲۰۲۰، هالند، NOS، ۲۵ March ۲۰۲۰، Holland
۵۸. سایت انترنتی قبضینو

۵۹. تریبون چپ، ۲۰ مارچ ۲۰۲۰
۶۰. ان اس ژورنال (NOS)
۶۱. اسپوتنیک، ۱۷ مارچ ۲۰۲۰ و ۳۱ مارچ ۲۰۲۰
۶۲. بی بی سی ۱۶ مارچ ۲۰۲۰
۶۳. بلومبرگ، ۱۴ اپریل ۲۰۲۰
۶۴. ان. ار. سه، دخ بلاد هالند ۱۴ اپریل ۲۰۲۰، NRC، ۱۴ april ۲۰۲۰
۶۵. بی بی سی ۱۶ مارچ ۲۰۲۰
۶۶. Mondialisation. ca ۱۸، march ۲۰۲۰.
۶۷. مرکز پژوهش‌های جهانی سازی، ۱۸ مارچ ۲۰۲۰
۶۸. روزنامه استریت تایمز
۶۹. drnasirisavadkoochi. ir /
۷۰. اقتصاد آنلاین، ۲۶ حوت ۱۳۹۸.
۷۱. Financieel dagblad ۱۴، maart، ۲۰۲۰ - Holland
۷۲. مقاله از آقای برنی سندرز، کاندید حزب دموکرات‌ها برای انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۲۰، در روزنامه نیویورک تایمز

